گراورها و کلیشه‌های این مجله (١٦٥ سیاه و ١٤ رنگی)
در چاپخانه ارتش شاهنشاهی بچاپ رسیده است

«ذکر تاریخ گذشته از واجبات است بخصوص

مورد ملتهائی که افتخار داشتن تاریخ کهن را

جوانان باید بدانند که مردم گذشته چه فداکاریها

کرده و چه وظیفه حساس فوق العاده بعهده آنها

است.»

از نطق شاهنشاه آریامهر

بفرمان مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران ارکان مدیره مجله بررسی‌های تاریخی بشرح زیر میباشد.

الف - هیئت رئیسه افتخاری

تیمسار سپهبد اسدالله صنیعی «وزیر جنگ»	تیمسار ارتشبد فریدون جم «رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران»	جناب آقای [illegible] ([illegible]

ب - هیئت مدیره :

تیمسار سپهبد غلامرضا ازهاری	جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران
تیمسار سپهبد علی کرمیلو	معاون هماهنگ کننده ستاد بزرگ ارتشتاران
تیمسار سرلشکر حسین رستگار نامدار	رئیس اداره کنترل ستاد بزرگ ارتشتاران

پ - هیئت تحریریه

آقای دکتر خانبابا بیانی	استاد تاریخ در دانشگاه تهران
آقای دکتر عباس زریاب خوئی	رئیس گروه تاریخ در دانشکده ادبیات تهران
آقای سید محمد تقی مصطفوی	استاد باستانشناسی
سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی	مدیر مسئول و سردبیر مجله بررسیهای تاریخی

در این شماره

BARRASI HAYE TARIKHI

A Jornal of Historical Research

Vol. 48 No 4

Contents Page

پیام
شاهنشاه آریامهر

در

ه علمی و تحقیقی درباره خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی

پیام شاهنشاه آریامهر

[illegible]

تاریخ و فرهنگ ا[illegible]

بین‌المللی برگزار میکند -

ابراز میداریم ، و موفقیت دانشمندان حاضر این

مجموعه را در اجتماعی که اکنون بخاطر بزرگداشت

خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر و مورخ

و پزشک نامدار قرن هفتم هجری با ابتکار

دانشگاه تهران باهمکاری وزارت علوم و آموزش

عالی و دانشگاه تبریز تشکیل شده است

خواستاریم .

احتیاج به تذکر ندارد که اثر عظیم [illegible]
بنام جامع‌التواریخ [illegible]
فرهنگ ایران بلکه یکی از
در تمام جهان است و [illegible]
مجمع حاضر، که غالباً [illegible]
این اثر بزرگ را نیز
دانسته‌اند بیش از هر کس
دارند. اهمیت این اثر را بخصوص
دانست که از نظر فن تاریخ نویسی به نحو بارزی
با اصول ومفاهیم امروزی این فن تطابق دارد ،
واین خود نشان نظر وسیع وجهان بینانهٔ نویسنده
دانشمند آن است .

در دورانی که تحقیق وتتبع علمی در هر رشته
اهمیتی روزافزون یافته است وازطرف دیگر در
هرمورد لزوم همکاری بین‌المللی کاملا احساس
میشود ، تشکیل مجامع علمی از قبیل مجمع
کنونی قدم مؤثری در راه پیشرفت اطلاعات
بشری ، و در عین حال کوششی برای روشن
کردن نکات ناگفته یا ناشناختهٔ تاریخ غنی وپر
افتخار فرهنگ ایران است ، وما ازاین هردو
نظر موفقیت هرچه بیشتر این مجمع علمی را
خواستاریم .» .

۱۳۴۸/۷/۱۱

پیام ها [illegible]

در دومین کنگرهٔ تاریخ و فرهنگ

با نهایت شادمانی کنگره تاریخ

را می‌گشایم دانشمندانی که در این کنگره فراهم آمده اند تا در باره فرهنگ و تاریخ میهن خویش سخنرانی و بررسی کنند بیگمان خوب دریافته‌اند که واژه‌های «فرهنگ» و «تاریخ» برای ما معنی و مفهوم خاصی پیدا کرده است این معنی و مفهوم دراثرهزاران سال زندگی مشترك درسرزمینی پهناور و کوشش و همکاری زنان ومردان بیشمار و پیشرفت دانش و هنر درمیان آنان پدید آمده است تاریخ حقیقی ایران کارنامه زندگی‌مادی ومعنوی مردم این‌سرزمین‌است که متأسفانه در گذشته کمتر مورد توجه بود . به فرمان شاهنشاه آریامهر پس ازتشکیل کنگره‌جهانی ایران شناسان درسال ۱۳٤٥ بمنظوربررسی و تنظیم تاریخ ایران‌اینك بردانشمندان وپژوهندگان ایرانی است که دراین باره‌باتمام نیرو بکوشند وبابهره‌مندی

ازهمه سرچشمه‌های آگاهی تاریخ و فرهنگ خود
را باروش علمی تدوین کنند.
که بتمام امور با دیده ...
پرداختن به گذشته را ...
حقیقی است که پرداختن ...
به اکنون و آینده باردارد و ...
بود که گذشته ازاکنون وآینده جدائی ندارد و آنچه
امروز رخ میدهد زاده دیروز وآنچه فردا رخ خواهد
داد نتیجه امروز است، باید بجوانان بیاموزیم که
نیاکان آنان درپدیدآوردن فرهنگ وپیشروآن چه
سهم بزرگی داشته‌اند وچگونه‌هزاران سال‌از کشور
خویش دفاع کرده و در سخت ترین روزگار از نشر
دانش وهنر باز نایستاده اند.

پژوهش درتاریخ وفرهنگ وآموزش آنها اگر
با هدف همراه باشد بیگمان برای‌مردم آرمانی‌پدید
خواهد آورد و هدف زندگانی فردی و اجتماعی را
روشن خواهد ساخت وآنگاه خودآن هدف‌وآرمان
امید و کوشش و همکاری را تقویت و آینده ای
درخشانتر راتضمین خواهد کرد، باتوجه باین‌نکات
توفیق اعضای این کنگره رادروظیفه مهمی که بعهده
گرفته‌اند از خداوند خواستارم.

مطالبی راکه عرضه می‌کند تحقیقی ، مستند وتازه باشد وگوشه‌ای از زوایای تاریك تاریخ‌کشورکهنسال ما را روشن‌کند ولی در مطالب تحقیقی وتاریخی همیشه بین محققان اتفاق نظروجودندارد زیراگاهی بعضی ازمحققان درصحت و درستی مدرکی تردید میکنند وبرخی دیگر بدلائلی آنرا صحیح ومعتبر میدانند وخاصه دراستنباط ازمدارك‌هم بسبب نحوهٔ استنباط اکثرا اختلاف‌نظرهائی پدید می آید چنانکه دربارهٔ آمدن ویا نیامدن اسکندر بایران دونظریه متفاوت ابراز میشود ودرخصوص‌مسکن اولیه آریاها واینکه آیا این قوم ازابتدا در خاك ایران سکونت داشته‌اند ویا مهاجرت‌کرده‌اند ، نظرات مختلفی عرضه شده واگرکلیه این عقاید و نظرات مطرح وعرضه شود مسلماًحقیقت موضوع‌مکشوف‌نخواهد شدبنابراین ازطرح همین اختلاف نظرات است‌که بالاخره حقیقت‌یك واقعه تاریخی ظاهر وروشن میشود و وظیفه یك مجله تحقیقی جزاین نیست‌که عقاید مختلف وگوناگون را در معرفی قضاوت محققان قرار دهد تا مخالفان نقایص و اشتباهات ونادرستیهای آنرا آشکارکنند وموافقان آنرا تائید نمایند و این خط مشی و روشی است که مجله بررسیهای تاریخی درسه سال ونیم انتشار خود رعایت نموده است .

رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران - ارتشبد فریدون جم

شاهکارهای تمدن و هنر ایران



مجله بررسیهای تاریخی در هر شماره تحت این عنوان نمونه‌ای از
...هکارهای هنر و تمدن ایران را از میان گنجینه موزه‌های مختلف
...ن و مجموعه‌های خصوصی [illegible] ، به خوانندگان ارجمند معرفی
...نماید.

جام سیمین هخامنشی در موزه صوفیه

بقلم

فرخ ملکزاده

(دکتر در باستانشناسی)

دردوران هخامنشی بعلت وجود یك شاهنشاهی بزرگ وجهانی هنرهای تجملی پیشرفت شایانی نمود بویژه زرگری ، نقره کاری ، قلم زنی ، جواهر سازی و اصولا فلزکاری مورد توجه بسیار قرار گرفت . به استناد کتیبه گلی مکشوف در شوش که متعلق به داریوش کبیر است در آن زمان طلا را ازسارد یا باختر، سنگ لاجورد وعقیق را ازخوارزم ، نقره ومس را از مصر وعاج را از حبشه و هند میآوردند و بیشتر زرگران مادی ومصری بودند .[1]

آثار بجامانده ازاین دوران بازوان ، ابعاد واشکال مختلف میباشد که باظرافت وریزه کاری

---

۱ ــ نگاه کنید به :

R. Ghirshman, Iran, *Proto Iranier Meder Achameniden*. München 1963 p.140.

همچنین کتاب **تمدن هخامنشی** تألیف آقای علی سامی چاپ شیراز ۱۳۴۲ جلد اول صفحه ۹۳ وجلد دوم صفحه ۱۷۰

خاصی برای مصارف گوناگون طراحی وساخته شده است ودر تمام آنهامهارت واستادی هنرمندان بخوبی آشکاراست این آثار که درواقع افتخارات باستانی ما محسوب میشوند هم اکنون زینت بخش موزه های مختلف جهان ومجموعه های شخصی است.

در مسافرتی که نگارنده در ایام نوروز گذشته به خارج نمود در طبقه فوقانی موزه ملی باستانشناسی صوفیه (پایتخت کشور بلغارستان) به یکی از آثار جالب دوران هخامنشی برخورد نمود که دراتیکت آن چنین نگاشته شده است.

«L'amphore de Duvanlii-argent, V.s.av.n.è.»

«گلدان نقره‌ای دسته‌دار، مکشوف ازدووانلی قرن ٥ پ. م.» ومتأسفانه درباب اینکه این گلدان به کدام قوم تعلق داشته ومربوط به چه تمدنی است ذکری نشده است.

این گلدان درحدود ۲۷ سانتیمترارتفاع داشته وجنس آن ازنقره است.[۲] (شکل ۱) باوجودیکه درچند ناحیه آسیب دیده و شکسته شده است فرم اصلی و زیبایی خود را حفظ نموده و بمعنی واقعی شاهکاری است جالب و ارزنده و درمیان آثارفراوانی که در موزه صوفیه موجود است این گلدان همچون نگین انگشتری جلب توجه نموده معرف و مبین تمدن و هنری بس درخشان وعالی است.

این ظرف یا گلدان شبیه کوزه کوتاهی است که دهانهٔ گشادی دارد. ارتفاع قسمت بالا یاگردن که به دهانه منتهی میشود تقریباً $\frac{1}{3}$ قسمت پائین است. درقسمت گردن هیچگونه تزیینی وجود ندارد ولی در بدنه ظرف سه ردیف مجزا برروی هم کارشده است که درردیف بالا ووسط ازتزیینات نیلوفر آبی وبرگ خرما (در جهت مخالف هم) استفاده شده است در ناحیه پایین ظرف شیارهای عمودی و موازی با یکدیگر که به ته ظرف منتهی میشود

---

۲ ــ نگاه کنید به

A. U. Pope. *A. Survey of persian Art.*, vol. IV, London 1938 Plate 117 A



شکل ۱ ـ گلدان نقره‌ای مربوط بهنر هخامنشی در موزه ملی باستانشناسی صوفیه
(بلغارستان) عکس ازنگارنده .

قراردارند . گردن ظرف وردیف اول‌از یك حاشیه‌برجسته که ازتر کیب‌اشکال بیضی‌شکل تشکیل یافته است ازهم مجزا شده‌اند .

درطرفین‌بالای گلدان‌دسته‌ای‌قراردارد که ازمجسمه‌سر شیر باشاخهای بز کوهی ساخته شده است وضع حیوان‌ها نسبت به جام در جهت مخالف قرار دارد . دوپای جلوشیرها برلبه دهانه ظرف وصل است ولی سرخود رابه‌پشت بر گردانده‌اند . دهان شیرها به حالت خشم وغضب بازبوده وچنین مینماید که این دوحیوان محافظ جام ومحتوی آن میباشند . شاخهای یکی از دو مجسمه شکسته شده وقسمت پایین‌آنها نیز که محل اتصال مجسمه‌حیوان‌ها به‌بدنه‌ظرف است‌آسیب دیده که باپلاستیك‌شفافی شبیه‌شیشه‌تعمیر گردیده و به‌بدنه گلدان چسبانیده شده است درحالی که درسال ١٩٣٨ پروفسورپوپ که این اثر را در کتاب خود معرفی کرده است (شکل۲) چنین‌تعمیری‌بعمل نیامده بود. پشت شیرها نیزآسیب‌دیده وقسمتی‌ازدنباله مجسمه‌شکسته است چنانچه این قسمت سالم میبود مسلماً زیبایی‌آن چند برابرمیگشت .

کشف‌آثاردوران‌هخامنشی‌در بلغارستان‌موضوع‌غیرمترقبه‌ای‌نبایدتوجیه گردد. بلکه بعکس‌باید آنرا امرکاملا عادی‌وطبیعی دانست زیراهخامنشیان شاهنشاهی وسیعی‌به‌وجود آوردند که‌یکی‌از ساتراپیهای‌آن‌را ایالت مقدونیه تشکیل میداد. این ایالت نزدیك داسکیلوم‌قرارداشت که‌ازآنجا آثارفراوانی مربوط به‌هخامنشیان‌بدست آمده است درحقیقت‌بایدمنتظر بود تا دربررسیها وحفاریهای بعدی دانشمندان بلغاری که در نقاط مختلف آن سرزمین‌انجام خواهد یافت آثار جالب فراوانی مربوط به هنر هخامنشیان بدست‌آید.

برای اثبات تعلق این‌گلدان پرهنر هخامنشی لازم است بگوئیم :

مجسمه ونقش جانوران شاخدار وبالدار که دراین‌گلدان میبینیم قرنها پیش از هخامنشیان توسط هنرمندان ایرانی مورد استفاده قرار گرفته است ودرهر دوره ومکانی معانی خاصی داشته است ولی هنرمندان دوره‌هخامنشی این‌موضوع را ازنظر هنری بنهایت کمال رسانیدند.



شکل۲- همان گلدان نقره‌ای قبل از تعمیر درسال ۱۹۳۸ عکس از
A. U. Pope, *A. Survey of Persian Art*, Vol. IV London 1938 Plate 117 a

معروفترین نمونه اینهنر پیکردوبز کوهی بالداراست که جنس آن از مفرغ میباشد ، هنرمند باریزه کاریهایی‌از طلا آنرا زینت داده وازآن برای دسته کوزه استفاده کرده است که بقول مرحوم پروفسور پوپ«... این دوبز جهنده که گوئی‌تجسم شوروغلیان بهاری است زنده وپرنیرو وجالب‌نظراندو ازجمله گرانبهاترین اشیاء موزه لوور وموزه‌برلن بشمار میآیند[۳]...»

نمونه‌های دیگری از این نوع حیوانات نیز در موزه بریتانیا و موزه ارمیتاژلنین‌گرادو موزه هنری بوستن وغیره وجود دارد.[٤]

همانطور که در بالا گفته‌شد جنس این گلدان از نقره‌است ورنگ کلی آن نقره‌ای‌تیره‌است‌ولی برای زینت‌بیشتر برخی از قسمتهای آن‌مثل‌تزیینات وشاخها با پوشش نازکی ازطلاکارشده‌است.

نقوش روی بدنه این گلدان بحالت برجسته‌است و هنگامی که آنرا از داخل نگاه کنیم فرورفتگیها و برجستگیهای تزیینات بدنه گلدان ازپشت بخوبی دیده میشوداین اثر در نتیجه پژوهشهایی که دانشمندان درباره‌تمدن وهنر شرق بعمل آورده‌اند دربعضی کتب بعنوان یکی ازشاهکارهای دوره هخامنشی معرفی شده‌است.

در نقوش برجسته تخت‌جمشید دروست نمایندگان بسیاری ازملتها که مالیات یاهدایائی تقدیم ایرانیان مینمایند جامهای طلانیز دیده‌میشود.دسته این جام‌هاماننددستهٔ ظرف‌موردبحث‌مابه‌شکل‌مجسمه حیوان‌است[۵](شکل۳)

بیشتر این جام‌ها درقسمت وسط برآمدگی بیشتری داشته واز فلزات گرانبها میباشند وتزیینات روی آنها بیشتر گل چندپر بابرگ خرما (بقول

۳ـ درباره بعضی ازآثار مکشوف درداسکیلیوم نگاه‌کنید به مقاله «نقوش زن درهنر هخامنشی» در صفحات ۹٤ـ۱۳٤ شماره ۱و۲سال۱٦ مجله دانشکده ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران آذرماه ۱۳٤۷

٤ ـ نگاه‌کنید بکتاب **شاهکارهای هنر ایران** تألیف مرحوم پروفسور پوپ ترجمه دکترخانلری تهران ۱۳۳۸ صفحه ۲۳.

۵ ـ همان‌کتاب صفحه ۲۳.

عده‌ای این عنصر تزیینی ماخوذ از هنر آشوری است [۶] درحالیکه اینگونه طرحها قبل‌از آشوریها مورد استفاده هنرمندان ایران قرار گرفته است) [۷] گلبرگهای نیلوفر آبی‌ویك‌ردیف دایره یا طرح‌شبیه بادامهای کوچك‌بشکل نواراست(شکلهای ٤و٥).

این نوع جامها شبیه‌کوزه بیضی‌شکل است که دربالا دارای دودسته میباشد(شکل ٦) . دسته‌ها شبیه هم بوده‌وبشکل‌مجسمه‌حیوانی‌است.این‌نوع ظروف [۸] ازمدتها پیش مورد علاقه هنرمندان ایران بود (شکل۷) مثلا ظروف مکشوف‌ازگورستان (ب) سیلك‌کاشان‌متعلق به‌اوایل هزاره اول پ. م. [۹] رامیتوان آغاز بوجودآمدن چنین‌شکلی‌دانست‌که بعدها دردو فرم تکامل یافته آن‌که ازلحاظ هنری‌باوج کمال رسیده‌است . این‌نوع ظروف دردوران اشکانی وساسانی [۱۰] ادامه یافت وحتی کشورهای همسایه نیز نفوذنمود.

---

٦ ــ نگاه کنید به

E. Schmidt, *Perspolis* I, Chicago 1957 1957 p. 70-81 Plate 32 B
William Culican, *The Medes and Persians*. London 1965 p. 147

همچنین‌کتاب فوق‌الذکرپروفسورپوپ صفحه ۹۲ شکل B وصفحه ۹۳ شکل A

۷ ــ کتاب‌سابق‌الذکر گیرشمن‌صفحه ۲٥٦ .

۸ ــ این نوع متیفها باتغییراتی درروی آثار پیش ازهخامنشی بویژه درفلزکاری نقاط مختلف مثل مارلیك ــ حسنلو ــ لرستان وغیره مورد استفاده هنرمندان ایران قرار گرفته است .

۹ ــ برای‌گلدان یاجامهای دوره هخامنشی نگاه‌کنید به

Kunstschatze aus Iran. Wien 1963, p. 87 Kataloges 362. 363. 364.
Illustrated London News 27. London 1958 p. 1411 fig 8.
P. Amandry, *Antik Kunst*, 1959; Jean-Louis Huot, *Persien I*, München 1965 p. 157-173.

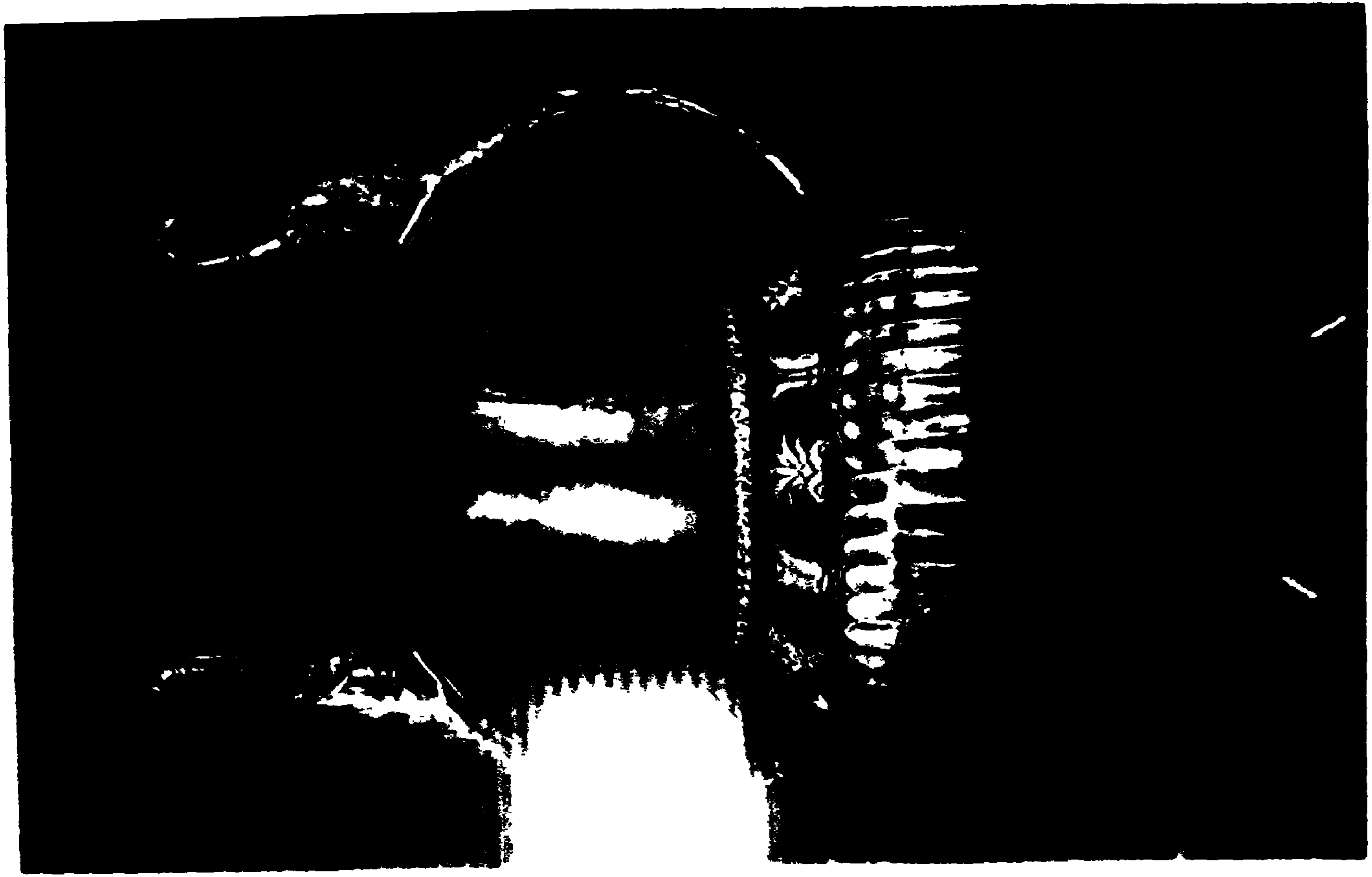
وکتاب فوق‌الذکرگیرشمن صفحه ۲٥٤ شکل ۳۰۷ وصفحه ۲٥٥ شکل ۳۰۸ وصفحه ۲۷۰ شکل ۳۳۳ وجلد دوم‌کتاب **تمدن‌هخامنشی** تألیف آقای علی سامی چاپ شیراز ۱۳٤۲ صفحه ۱۳٤ وکتاب فوق‌الذکرپوپ صفحه ۱۱۷ شکلD وC

۱۰ ــ صفحه ۲٥٦ کتاب‌فوق‌الذکر گیرشمن ولوحه ۱۰ شکلهای E.D.C.B.A کتاب فوق‌الذکر پوپ .



شکل ۵ ـ گلدان نقره‌ای مربوط به هنر هخامنشی متعلق به مجموعه خصوصی بـال (سویس) عکس از

Kunstschätze aus Iran, Wien 1963, p. 87 katalog 363.



شکل ٤ – گلدان نقره‌ای ... حب اتنهم ، مربوط به هنر
هخامنشی از ... ، عکس از .





شکل٦ـ گلدان نقره‌ای شبیه بکوزه تخم مرغی‌شکل باشیارهای افقی وموازی مربوط
بهنر هخامنشی درموزه ایران باستان تهران عکس از
Kunstschatze aus Iron, Wien 1963, p. 70 katalog 364.



شکل۷- ظرف نقره‌ای که دسته‌هایی بشکل مجسمه گاو دارد عکس از
Kunstschatze aus Iron, Wien 1963, p. 55 katalog 182.



شکل۸ - سه اثر از گنجینه جیحون در موزه بریتانیا (لندن) مربوط بهنر هخامنشی عکس از
R. Ghirshman, *Iran, Proto Iranier, Meder Achameniden,* München 1961
p. 249 Fig 302.

دانشمندان زیادی در باره فلزکاری واشیاء هنـری دوره هخامنشی کار کرده‌اند. اینان درمقالات‌و کتب خود این‌آثار را بطورپراکنده‌یا کلی‌بررسی نموده[11] ودرهمه‌جا هنر وهنرمندان این‌عصررا ستوده‌اند. ولی ارزش‌هنری این‌آثار بقدری است که باید دهها وبلکه صدها کتاب تحقیقی دیگر دراین موردنگاشته شود.

مقدار بسیاری ازجواهرات این‌دوره دریك قبر هخامنشی در شوش ودر مجموعهٔ معروف به گنجینهٔ جیحون (شکل۸) و همدان بدست آمده است و مسلما درکشفیات وحفاریهای بعدی آثار بیشتری بدست خواهد آمد کـه اطلاعات ومعلومات مارا دراین زمینه کاملتر خواهندنمود.

آنچه‌ازفلزکاری وجواهرسازی‌هخامنشی‌تاکنون‌بدست‌آمده‌از:عبارت‌است ظروف‌دسته‌داری که‌مجسمه‌سریك‌حیوان‌دربالای‌دسته‌آن قرار داده شده‌است که این حیوانها‌اکثراً بالدار است بشقابهای نقره‌ای بانقشی شبیه به‌گل‌پنج پرویا نقوشی متشکل ازیك ردیف برجستگی. جام‌های شبیه به‌شاخ حیوان (ریتون) از طلا یا نقره که بسر حیوان منتهی میگردند.[12]

جواهرات این دوران‌نیز متنوع است‌مثل‌گوشواره‌های شبیه به‌هلال ماه که‌درآن صنعت ترصیع بکاررفته است. گوشواره‌هـای طلا که طرفین‌آن به سرشیر یاحیوان‌اساطیری‌منتهی میگرددانگشتریها، بازوبندها، گردنبندهایی

۱۱ ـ نگاه کنید به

R. Ghirshman, *Iran Parthians and Sassanians.* 1962.

۱۲ ـ درباره فلزکاری وزرگری دوره هخامنشی نگاه کنید به

O.M. Dalton, *The Treasure of the Oxus.* London 1929; H. Frankfort, «A Persian Goldsmith's Trial piece.»*Journal of Near Eastern Studies*, vol. IX (1950), p. 111-12; E. Herzfeld, «Eine Silberschüssel Artaxerxes I» *Arch... mitt. aus Iran*, vol. VII (1935) p. 19; H.J. Kantor,» Achaemenid Jewelry in the Oriental Institute «*Journal of Near Eastern Studies*, vol XVI. (1957), p. I-23; A.U. Pope «Ancient Persian Art: Animal Sculpture in Gold and Electron», *ILN*. no 5002, March 1935.

مرکب از دانه‌های طلا یا سنگهای قیمتی.[۱۳]

صنعت فلزکاری و طلاکاری به شیوه دوران هخامنشی قرنها پیش از هخامنشیان دراکثر نقاط ایران رواج داشته است که نمونه‌ای از پیشرفت و تکامل آنرا درآثار مارلیك که مربوط به اواخر هزاره دوم واوایل هزاره‌اول پیش‌از میلاد بوده وتوسط آقای دکتر نگهبان حفاری وبدست آمده است مشاهده میکنیم: آثار فلزی مارلیك (طلا، نقره، برنز) که‌ازنظرطرح وظرافت وتناسب وزیبایی صفحه تازه‌ای‌در تاریخ هنرجهان گشوده‌است دارای‌تزیینانی بشکل نقوش برجسته‌و کنده است که هنرمندان برای ابداع آنها از ... مجاورخودواشکال‌جالب‌حیوانات، پرندگان، گیاهان‌ونباتات‌ال...

ادامه و تأثیر صنعت فلزکاری مارلیك را درحسنلو...

---

۱۳ — درباره این نوع ریتون‌ها نگاه کنید به

..as *Iran*, Wien 1963, p. 84 katalog 340; Joseph.

.. Die Kunst des Alten Orients, Berlin 1963, p 122-135 Fig 55

وکتاب **هنر ایران‌دردوران ماد وهخامنشی** تألیف رمان گیرشمن (ترجمه دکتر عیسی بهنام) تهران ۱۳٤۷ صفحه ۲٤۳-۲۷۰ شکلهای ۲٤۲ و۳۰٦ ومقاله «شیروتقش آن در معتقدات آریائی‌ها» بقلم دکتر جهانگیر قائم‌مقامی درشماره ۳ سال یکم آبان ماه۱۳٤٥ صفحات ۹۱-۱٤۳ شکل ۸**مجله بررسیهای تاریخی** وصفحات ۲۱-۲٥ - لوحه ۳٥ کتاب فوق‌الذکر **شاهکارهای هنر ایران**

۱٤ - درباره جواهرات دوره هخامنشی نگاه کنید به

T. Rice, «Achaemenid Jewelry» *Pope I*, p. 377-382; Anonymus, «A Gold Cup from Iran «*The Art Quarterly*, 1956, p. 491-493; C.J.Gadd, «Three Persian Amulets «*British Museum Quarterlys*, vol. XI (1937) p. 121-22; «A Silver Dagger-Hilt, from Iran» vol. XII (1939), p. 36-38; G. Pudelko, Altpersische Armbaender «*Archiv für Orientforschung*, Band IX (1934), p. 85-88.

۱٥ — نگاه کنید بکتاب مارلیك بقلم دکترعزت‌اله نگهبان چاپ تهران۱۳٤۳ صفحه

۱٦ - درباره آثاروحفریات حسنلو نگاه کنید به

Rabert H. Dayson, «Iran 1956» *University Museum Bulletin*, vol. 21 (1957), p. 37-39; Idem, «Iran 1957: Iron Age Hasanlu» *University Museum Bulletin* vol. 22 (1958), p. 25-32.

همچنین مقاله شرح ونتیجه علمی حسنلو (سلدوز) بقلم آقایان مهندس‌حاکمی وراددرجلد اول گزارشهای باستانشناسی چاپ تهران ۱۳۲۹ صفحات ۱۰۳-۸۷

زیویه[۱۷] ونقاط مختلف ایران مشاهده میکنیم. بدین سبب فلزکاری هخامنشی میراث ارزنده هنری وفرهنگ این مرزو بوم است که قرنها پیش از آن در ایران وجود داشته است و همانطور که اشاره نمود هنرمندان هخامنشی موفق گردیدند آنرا به حد کمال برسانند.

با توضیحات بالا و مشاهده ظروف و گلدانهای دوره هخامنشی و مقایسه آنها با گلدان مورد بحث بنظر میرسد بجاباشد که مسئولین محتـرم موزه ملی باستانشناسی صوفیه برای راهنمائی بیشتر بینندگان دراتیکت این اثر تعلق آنرا به هنر هخامنشی قید فرمایند.

پایان

۱۷ ـ درباره برنزهای لرستان نگاه کنید به

Johannes A.H. Potratz, *Die Pferdetrensen des Alten orient*, Roma 1966 A. Godard, «Bronze du Luristan», *Connaissance des Arts*, no 69 (1957), p. 96-102; C.J. Gadd, «Bronzes from North-West Persia», *British Museum. Quartely*, vol VII (1932), p. 44-46; R. Dussaud, «Haches à douille du type asiativue» *Syria, vol. IX* (1930), p. 245-271; V. Minorsky, «Lhe Luristan Bronzes» *Apollo*, vol. 13 (1931), p. 141-143; L. Legrain, «A collection of Bronzes from Luristan,» University Museum Bulletin, vol. II (1931), p. 194 sg.

و درباره زیویه نگاه کنید به

A. Godard, *Le Trésor de ziwiye* (Kurdistan), Haarlem «Service archeologique de l'Iran» 1950; Idem, «A propos du trésor de Ziwiye» *Artibus Asiac*, vol. *XIV* (1951), p. 240-245; M. Falkner, «Der Schatz von Ziwiye» *Archiv für Orientforschung*, vol. XVI (1952), p. 129-132; M. S. Dimand, «Treasures of Iranian Art» Bull. Metrop. Museum of Art, 1950 p. 145-153.

وکتاب باستانشناسی ایران باستان تألیف لوئی واندنبرگ (ترجمه دکترعیسی بهنام) تهران ۱۳٤٥ صفحات ۱۱۰ــ۱۱٥

ونیز درباه بعضی از آثار مکشوف درداسکیلیوم نگاه کنید به مقاله «نقوش ز... درهنرهخامنشی» درصفحات ۹٤ــ۱۳٤ شماره ۱و۲ سال ۱٦ مجله دانشکده ادبیات وعلو... انسانی دانشگاه تهران آذرماه ۱۳٤۷

مهرها، طغراها و توقیع های پادشاهان ایران

از ایلخانان تا پایان قاجاریه

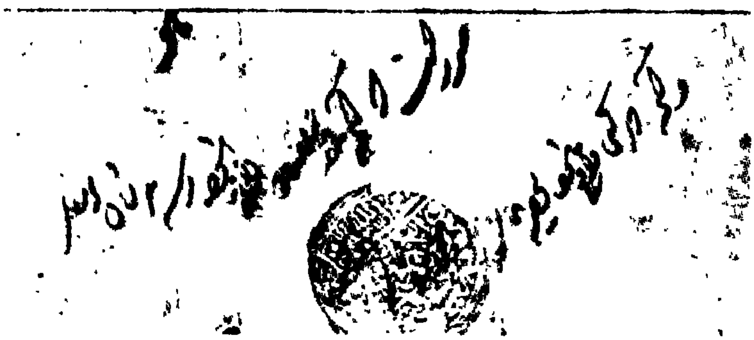
قسمت نخست این رساله در شمارهٔ پیش بچاپ رسیدودر آن قسمت. دربارهٔ سجع مهرها و نقش طغراها و توقیعهای پادشاهان ایران از ایلخانان تاپایان صفوبه گفتگوشد و در این شماره این بحث راتاپایان سلسله قاجاریه دنبال می کنیم.

درپایان بحث صفوی اضافه میکنیم که پس از اتمام آن فصل، نمونه دیگری ازمهرهای شاه‌طهماسب اول درمیان اسناد خاندان کلانتری سیستان بدست آمد و از این بابت باید از دانشمند گرانقدر آقای دکتر حسن داودی سپاسگزاری کنم که مجموعه نفیس اسنادخاندان کلانتری سیستان را دراختیار نگارنده قرار دادند وبهرصورت سجع مهر مزبور چنین بوده است :

درбالا: الله، محمد، علی

دروسط: بنده شاه ولایت طهماسب

درپائین مهر مسودهٔ دیوان



شکل ۵۶

افشاریه

۴۴ - نادرشاه (۱۱۴۸ - ۱۱۶۰ هـ ق)
از نادر شاه سجع پنج مهر و نقش دو گونه طغرا در دست است:

مهرها :

الف - سجع مهری بدین مضمون [۹۸]

بسم‌الله + نگین دولت و دین رفته بود چون از جا
بنام نادر ایران قرار داد خدا (شکل ۵۷)



شکل ۵۷

ب - سجع مهر دوم [۹۹]

مظهر لطف الهی نادر است



شکل ۵۸

---

۹۸ - مظاهری وطاهری شهاب وشهشهانی سند ۶۲ واسناد خاندان کلانتری - عکس از رابینو
۹۹ - همان مدارک

ج – سجع مهر سوم[100]

نادرعصرم زلطف حق، غلام هشت وچار

لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار

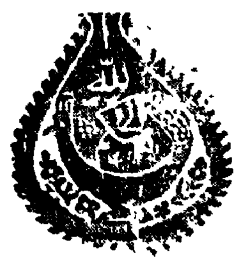
د – سجع مهر چهارم[101]

« الملک‌لله » بانقش شیر و خورشید



شکل ۵۹

ه – مهری گلابی شکل بسجع . الحکم‌لله[102]



شکل ۶۰

---

۱۰۰ ـ دکتر مظاهری

۱۰۱ ـ عکس ازحمید نیر نوری : تاریخچهٔ بیرق ایران

۱۰۲ ـ اسناد خاندان کلانتری سیستان که بالطف دوست جلیل‌القدر ودانشمندم آقای دکتر حسن داودی دراختیار من گذاشته شد .

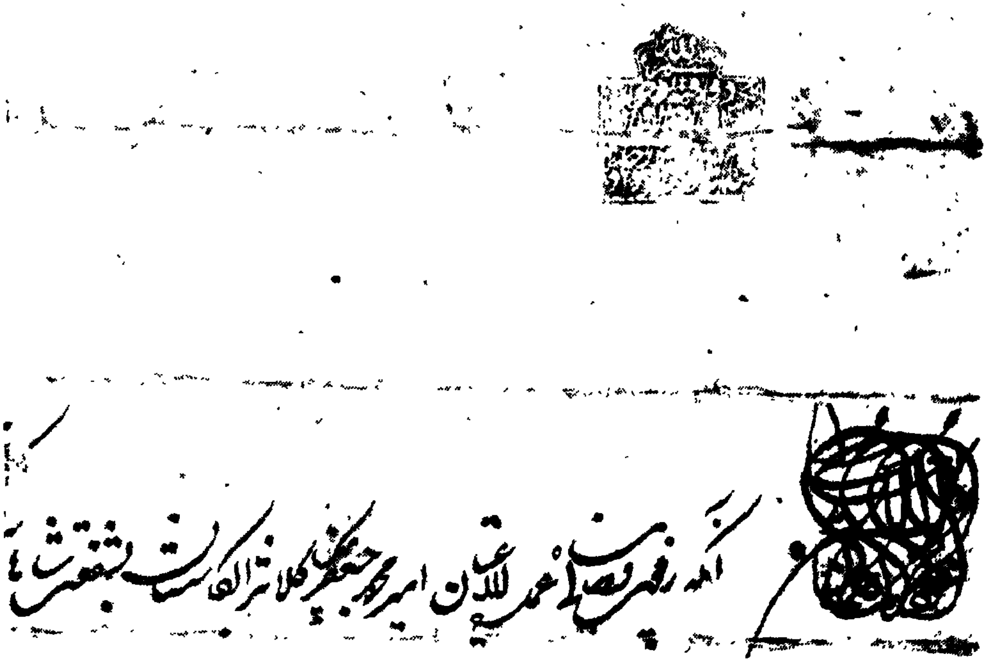
طغراها: [۱۰۳]

و ـ طغرای اول برفرمانهائی است بتاریخ جمادی‌الثانی ۱۱٤۷ و رجب ۱۱٤۹ قمری ومضمون آن «فرمان همایون‌شد» میباشد.[۱۰٤]

ز ـ طغرای دیگر به سجع زیر[۱۰٥]

«بعون‌الله تعالی شأنه ـ فرمان همایون شد»

از این سجع دو نقش که کمی با یکدیگر تفاوت دارند دیده شده است[۱۰٦]



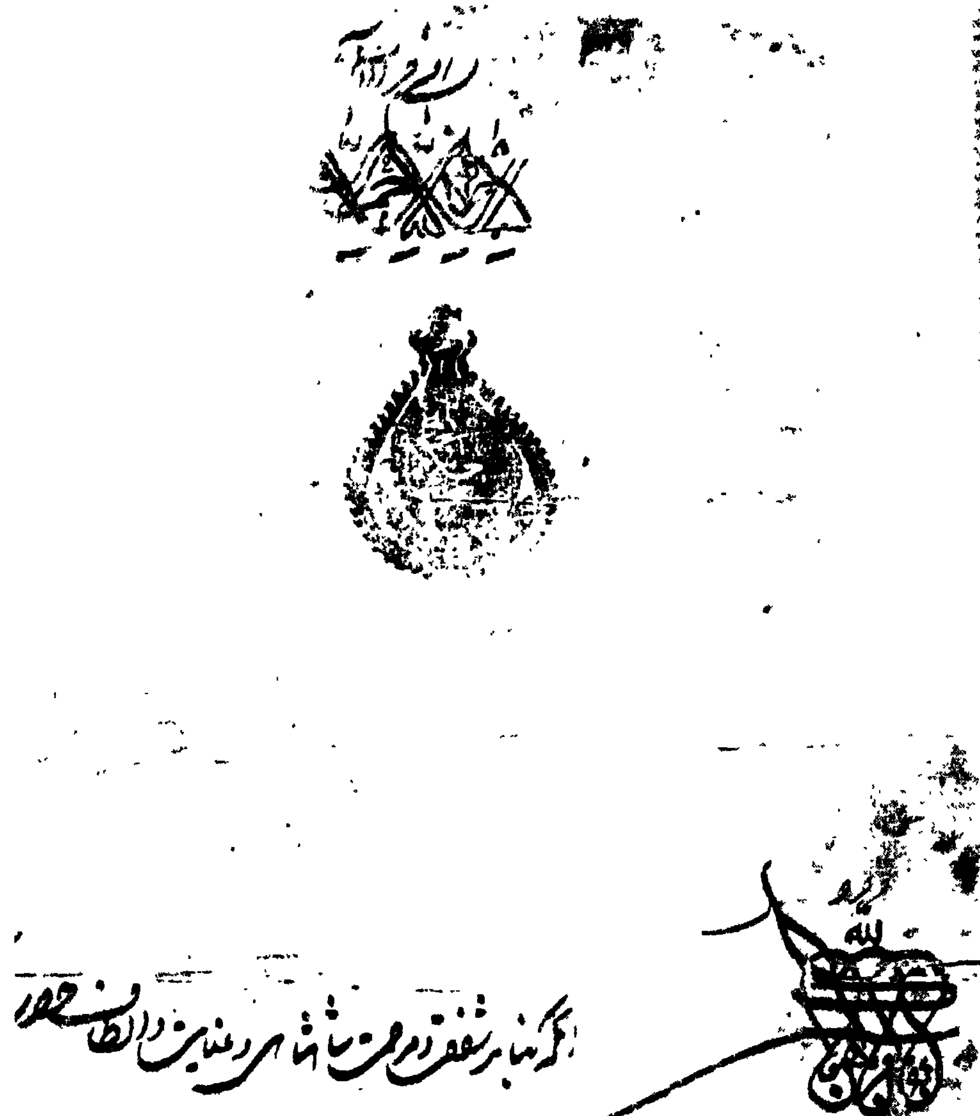
شکل ٦۱

۱۰۳ ـ رابینو در جلد دوم کتاب خود (آلبوم سکه ها، مدالها و مهرهای پادشاهان ایران) مینویسد: «طغرای پادشاهان افشاری» «فرمان همایون شد» و «حکم همایون‌شد» بوده است (ص ۳٤) ولی طغراهائی که از نادرشاه و ابراهیم شاه بدست ما رسیده نشان میدهد که منحصر به همین دو سجع بوده است.

۱۰٤ ـ اسناد فارسی در آذربایجان، سند شماره ۱٤ و یکصد و پنجاه سند تاریخی سند شماره ٤٦

۱۰٥ ـ اسناد خاندان کلانتری ـ اسناد شهشهانی: « نشریه کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران » جزوه دهم ص ۲٦۹.

۱۰٦ ـ عکسها از اسناد دکتر داودی.



سکل ۶۲ ـ مهر و طغرای نادرساه

۲۵ ـ عادلشاه

سجع مهر عادلشاه «الملك لله ـ بندهٔ شاه ولایت علی» بوده است[۱۰۷]

---

۱۰۷ ـ مظاهری ـ طاهری شهاب .

٣٦ - شاهرخ

ازشاهرخ سجع شش مهر دردست است:

الف - مهری مربع شکل و کلاهک‌دار[١٠٨]

نظام یافت بلطف جناب مرتضوی

زشاهرخ بجهان دین ودولت صفوی- ١١٦٠



شکل ٦٣

ب - درمهر دیگر (مهر مربع کلاهک‌دار)[١٠٩]

الملك‌لله + مظهر لطف الهی شاهرخ -١١٦١



شکل ٦٤

ج - مهر دیگر (مهر مربع کلاهک‌دار) :

بسم‌الله + آنکه باشد کلب سلطان خراسان، شاهرخ

بر گرفت از .... رخ ١١٠

١٠٨ - رابینو .

١٠٩ - همان کتاب .

١١٠ - رابینو در مصراع اول این سجع «سلطان» را اشتباهاً «آستان» خوانده ودر خواندن مصرا دوم نیز بعلت ناخوانا بودن آن اشتباه کلی نموده است (ص ٤٤ ح ٢) مظاهری و طاهر شهاب هم مصراع دوم را نادیده گرفته‌اند .



شکل ۶۵

د - مهری دیگر باین سجع .[111]

شد در اقلیم رضا صاحب نگین
شاهرخ کلب امیرالمومنین

ه - سجع مهر دیگر بدین مضمون :[112]

یافت از الطاف احمد پادشاه
شاهرخ بر تخت شاهی پایگاه

رابینو در کتاب خود این مهر را مربوط بسال ۱۱۶۸ میداند ودرباره‌ٔ آن می‌نویسد ، احمدشاه‌درانی چون مشهد رادر سال ۱۱۶۸ تصرف کرد دو باره شاهرخ را بپادشاهی برداشت (۲۷ رجب) و او را بصورت دست نشانده ، یاتحت‌الحمایهٔ خود تعیین نمود و مضمون سجع این مهر رامؤید این نظر میداند و معتقداست که محتملا این مهر بمناسبت این واقعه تهیه شده‌است[113]

و - مهر دیگری بدین سجع

آفتاب ملک را گر شد خسوفی چندروز
باردیگر شد زنور شارخی گیتی‌فروز[114]

۱۱۱ ـ طاهری شهاب .
۱۱۲ ـ طاهری شهاب و مطاهری و رابینو .
۱۱۳ ـ ج ۲ ص ۳۶ .
۱۱٤ ـ آقای طاهری شهاب درمقاله خود نوشته است «شاهرخ نادری پس از کور شدن بدست شاه سلیمان متولی آستان قدس رضوی که خود را از سلالهٔ صفوی میدانست و مدت کوتاهی بر در مشهد بتخت سلطنت نشست و بعد معزول و مکحول شد ، مجدداً به اریکه سلطنت با حالت کوری جلوس نمود واین مهر را برای خود انتخاب نموده (مجله وحید شماره ۸ سال دوم)

۲۷ ـ ابراهیم شاه

سجع مهری از ابراهیم شاه که مربع شکل و کلاهك داراست چنین میباشد[۱۱۵]

بسم‌الله + سلام‌علی‌ابراهیم – ۱۱۶۲

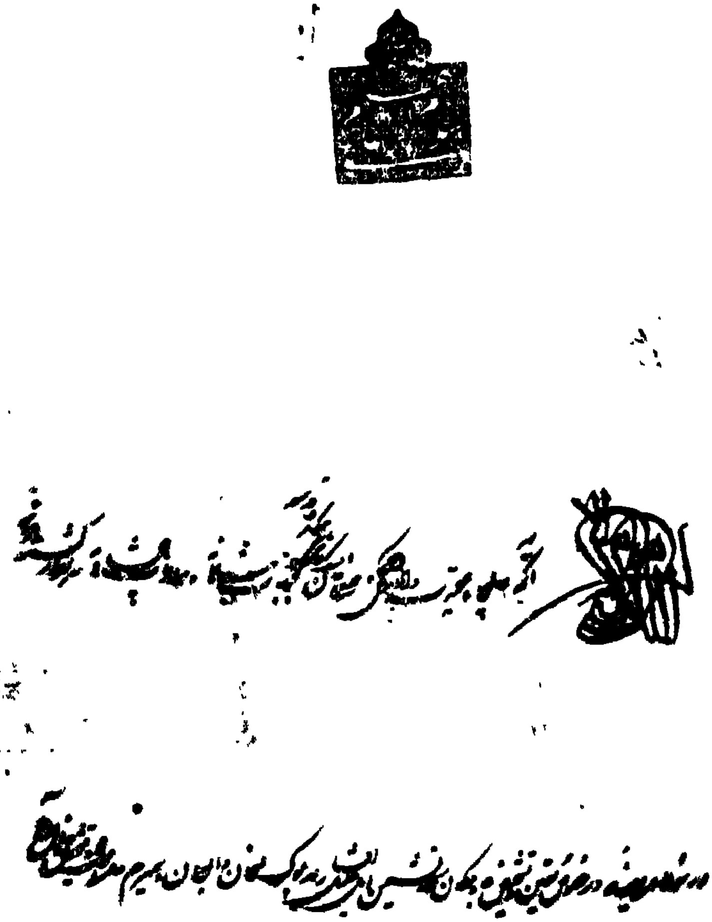


سکل ٦٦

طغرا

طغرای ابراهیم شاه افشاری رادر فرمانی از او کـ۸ اصل آن ضمن مجموعه‌ای در بریتیش میوزیم British Museum لندن بشماره OR. 4394 موجود است می‌شناسیم‌ولی خواندن‌سجع آن‌متأسفانه ممکن‌نشد(شکل٦٧)

۱۱۵ ـ رابینو و طاهری شهاب و مظاهری .



شکل ٦٧ ـ طغرای ابراهیم شاه افشاری

زندیه

از سجع مهر پادشاهان زندیه علی‌العجاله اثرمهر کریم‌خان و جعفرخان دردست‌است وازسجع مهرسایرپادشاهان‌این‌سلسله آگاهی‌نداریم‌ومحتمل‌است بسبب کشمکشهای خانوادگی و آشفتگی اوضاع‌زمان و وقوع جنگها برای آنهافرصت‌ساختن مهر نبوده‌است.

۲۸ - کریم‌خان(۱۱٦٤ - ۱۱۹۳)

الف- ازفرمانهائی که‌از کریم خان‌باقیست‌میدانیم‌اویك‌سجع[۱۱٦] مهرولی باشکال متفاوت داشته و آن چنین بوده است

«یامن‌هو رجاه کریم + ۱۱۷۰»



شکل ٦۹



شکل ٦۸

ب - طغرای کریم‌خان بطوریکه ازفرمانهای باقی‌مانده ازاومعلوم‌میشود دونوع «حکم عالی‌شد»[۱۱۷] و «فرمان العالی‌شد»[۱۱۸] بوده‌است.

۲۹ - علیمردان خان(۱۱۹۵ ه‍ ق)

از علیمردان‌خان متاسفانه اثروسجع مهری‌نداریم ولی طغرای اوبه تنها سندی که‌از وی می‌شناسیم «حکم‌والاشد»بوده‌است[۱۱۹]

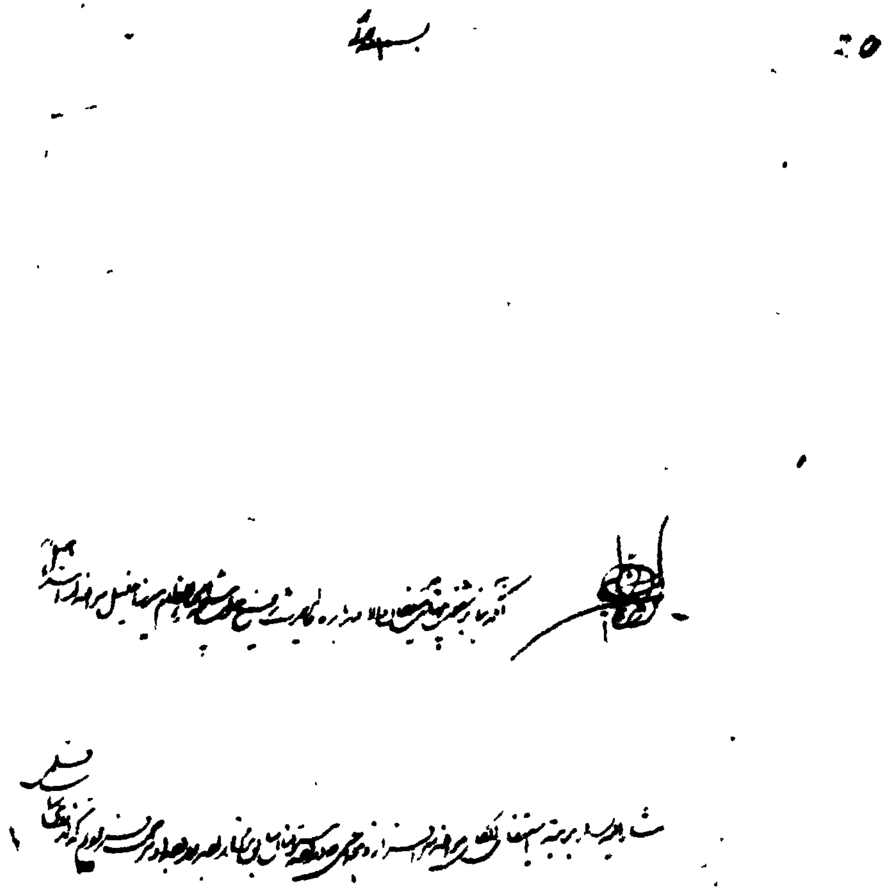
---

۱۱٦ - ر . ك . به رابینو - اسناد شهنشاهی (سند شماره ٤۲ و٦٤) - طاهری شتهاب - مطاهری

۱۱۷ - مطاهری - رابینو ص ۳٤ ح ۲ و مظاهری می نویسد که کریمخان از بکاربردن طغرای «حکم جهانمطاع شد» خودداری میکرده است .

۱۱۸ - یکصد و پنجاه سند تاریخی : سند شماره ٤۷ .

۱۱۹ - همان کتاب : سند ٤۸ - رابینو درکتاب خود نوشته است «پادشاهان زندیه عبارت «حکم عالی شد» را برای طغرای خود بکار می‌بردند (ص۳٤ ج۲) ومعلوم میشود ازطغرای کریم‌خان (شکل ۱۷۰) و علیمردان خان بی اطلاع بوده است .



سکل ۷۰ طغرای کریم خان زند

۳۰ ـ جعفرخان (۱۱۹۹)

رابینو عکس دو نوع مهر منسوب به جعفرخان را در کتاب خود بچاپ رسانیده که سجع آنها بایکدیگر متفاوت است

الف ـ مهراول بدین سجع:

لااله‌الاالله‌الملك‌الحق‌المبین . عبده‌محمد جعفر ـ ۱۱۹۹

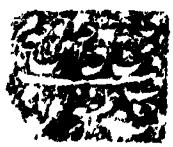


سکل ۷۱

مرحوم دکترمظاهری وآقای طاهری شهاب درمقاله خود درباره این مهر نوشته‌اند: سجع مهر جعفرخان «لااله الاالله الملك المبین، عبده محمد جعفر» بوده است [۱۲۰] ولی باید دانست که ایشان دراین مورد دچاراشتباه شده‌اند زیرا درسجع مهر جعفرخان بطوریکه تصویر آن نشان میدهد قبل از کلمهٔ المبین، واژهٔ «الحق» هم وجود دارد (ر.ك به شکل ٦٨) بعلاوه اضافه کرده‌اند که درحاشیه این مهر نوشته شده است «جعفر قلی‌ام هست شرف در این نام» ودر این مورد هم باید گفت که درمهر مزبور چنین سجعی وجود ندارد.

ب - مهردوم که رابینو آنرا به جعفرخان نسبت داده است [۱۲۱] چنانکه ازسجع آن پیداست متعلق به جعفرقلی نامی است که خود را دست نشانده و وابسته فتح علی میداند.

از فتح علی وحسن . . . .
جعفر قلیم بیت شرف شد زین نام [۱۲۲]



شکل ۷۳

ومحتملا این جعفرقلی، همان جعفرقلیخان برادرآقا محمدخان ومراداز فتح علی هم فتحعلیشاه میباشد وبهرحال قدرمسلم اینکه این مهر ازجعفرخان زند نیست زیرا درهیچ کجا ندیده‌ایم که جعفرخان زند را جعفرقلی نوشته باشند.

۱۲۰ - مجله یغما ومجله وحید شمارهٔ ۸ سال دوم

۱۲۱ - ج ۲ ص ۲۰ لوحهٔ شماره ۵۰

۱۲۲ - رابینو این سجع را چنین خوانده است: «از فتح علی و توجه حسن امام؛ بیت شرف درایں نام» (ص ٤٤ ج ۲ آلبوم سکه ها، مهر ها و نشانهای پادشاهان ایران)

قاجاریه

۳۱ ـ آقا محمد خان (۱۱۹۳ - ۱۲۱۱)

سجع مهر او چنین بوده است[۱۲۳]

افوض امری الی الله عبده محمد

۳۲ ـ فتحعلیشاه : (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰)

از فتحعلیشاه سه سجع مهر بجا مانده است ولی چون از فرمان این پادشاه بسیار کم در دست است، انواع مهرهای او را نمیتوان منحصر نمود

الف ـ مهری بادامی شکل مربوط بدوران ولایتعهدی او بدین ...

عبده الراجی باباخان ۱۲۱۱



شکل ۷۳

ب ـ مهر دیگر گلابی شکل : [۱۲۵]

العزة لله + شاه شاهان جهان فتحعلی

---

۱۲۳ ـ مطاهری و طاهری شهاب .

۱۲۴ ـ رابینو ج ۲ و عکس نیز از رابینوست ، دکتر مطاهری و طاهری شهاب در مقاله خود تاریخ روی این مهر را ۱۲۱۴ نوشته‌اند و آن اشتباه است زیرا اولا رابینو که مقاله او مأخذ کار آنها بوده ، خود تاریخ روی مهر را درکتاب‌خویش سال ۱۲۱۱ نوشته (ص ۱۰ـ۱ـ ج ۲) و ثانیا این تاریخ در متن مهر بخوبی خوانده میشود .

۱۲۵ ـ رابینو ـ مطاهری ـ طاهری شهاب



شکل ۷٤

ج - مهر دیگر بشکل مربع کلاهک‌دار : [۱۲۶]

العزة لله +

قرار در کف شاه زمانه فتحعلی

گرفت خاتم شاهی زقدرت ازلی -۱۲۱۷



شکل ۷۵

دراینجاذکر نکته‌ای هم جالب خواهد بود وآن این‌است که رابینو در جلد دوم کتاب خود[۱۱۷] می‌نویسد «فتحعلیشاه هنگامی که نخستین‌نامهٔ‌خود را برای ناپلئون میفرستاد چون نمیدانست کجای نامه را باید ممهور کرد ، مهررا برروی قطعه‌کاغذی جداگانه زدند وآنراتذهیب نموده ، سپس برنامه چسبانیدند، [۱۲۸] اگرچه رابینونگفته است کدام یك ازمهرهای فتحعلیشاه‌را برنامهٔ‌ناپلئون الحاق کرده‌بودند ولی‌نگارنده دونامه ازفتحعلیشاه باین‌وضع دیده‌است، یکی درآرشیو ملی پاریس[۱۲۹] ودیگری درآرشیو وزارت‌خارجه فرانسه [۱۳۰] کـه اولـی بتاریخ قبل از ژون ۱۸۰۶ مصحوب میرزا رضا خان

---

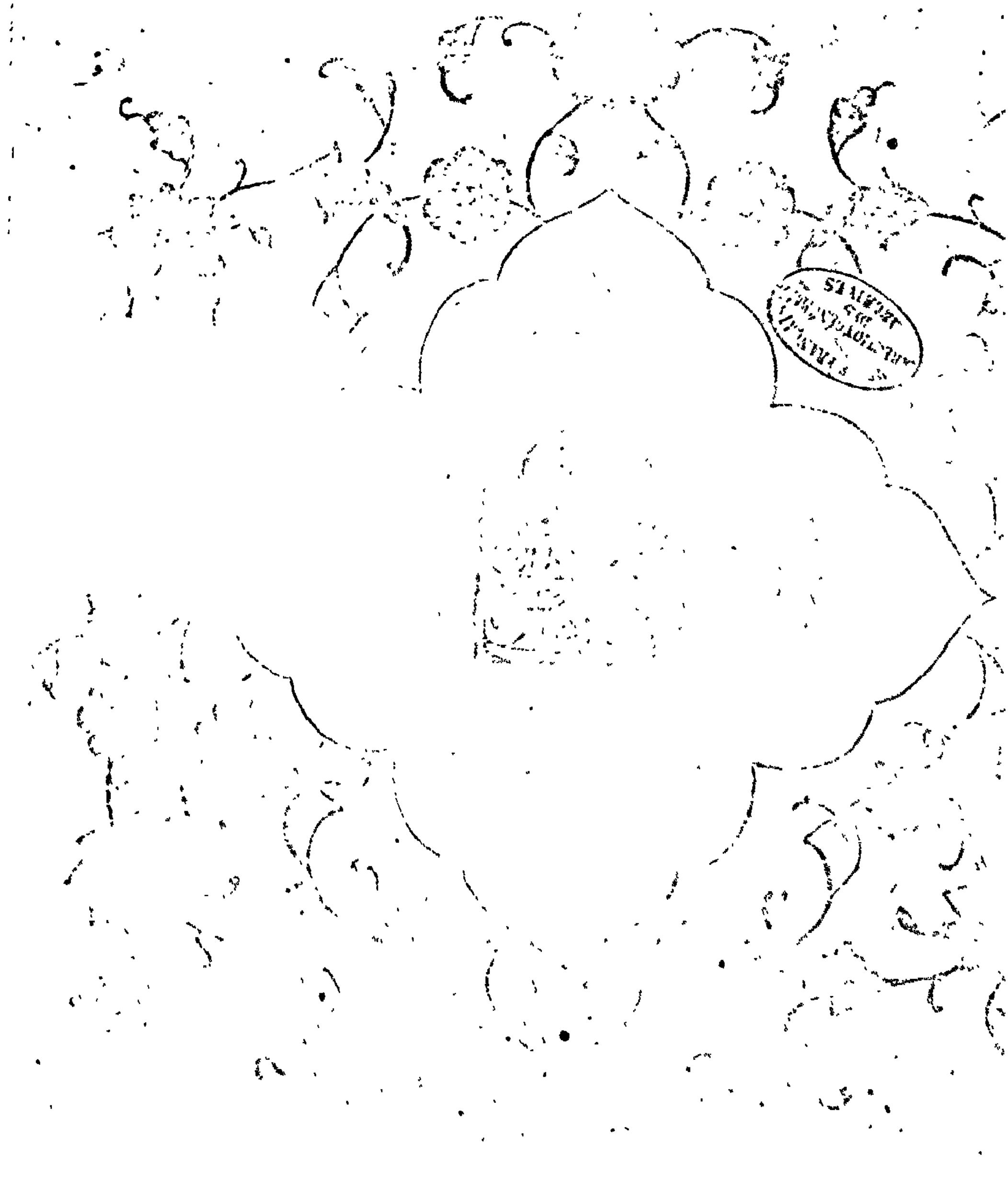
۱۲۶ ـ رابینو ـ بررسیهای تاریخی شماره ۲ و۳ سال ٤ مقاله پنج فرمان تاریخی از سرهنگ بازنشسته بایبوردی ـ مظاهری و طاهری

۱۲۷ ـ آلبوم سکه ها ، مهر ها و نشانهای پادشاهان ایران .

۱۲۸ ـ ص ۳٤ .

۱۲۹ ـ ر . ك . به شماره A.E. III, 57

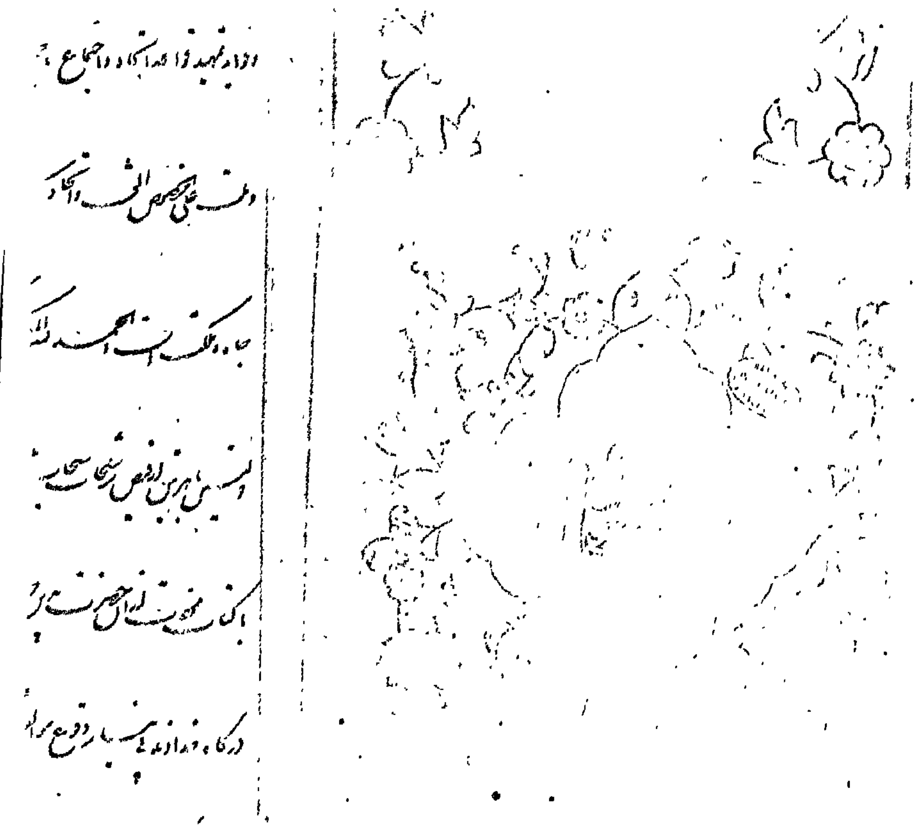
۱۳۰ ـ جلد ۱۰ مکاتبات سیاسی ایران برك ٤۳۰ .



شکل ۷۶

فرستاده شد وآن نخستین‌نامه‌ایست که فتحعلیشاه به ناپلئون نوشته ودومی بتاریخ ۲٦ ژانویه ۱۸۰۸ میباشد[۱۳۱] (شکل۷٦)

عکس شماره ۷٤ تصویر مهراول را به‌اندازه حقیقی نشان میدهد و در تصویر ۷۵ می‌بینیم مهر مزبور برروی قطعه‌کاغذی جداگانه خورده و سپس آنرا ازطرف لبه چپ به اصل نامه بقسمی قرار داده‌اند که حاشیه مذهب‌نامه درزیرآن قرار گرفته است.



شکل ۷۷

۱۳۱ ـ مرحوم سعید نفیسی درکتاب «تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر» نامهٔ دوم را که در آرشیو وزارت خارجه فرانسه ضبط است اشتباهاً نخستین نامه فتحعلیشاه به ناپلئون دانسته ومتن آنرا نیزنقل کرده است (ج ۱ ص ۱۵٦ ـ ص ۱۵۹). به «روابط نظامی ایران و فرانسه در قرن نوزدهم (بفرانسه) ص ۱٤۹ ـ ۱۵۰ تالیف نگارنده این مقاله نیز رجوع کنید.

نظر رحمت [illegible] و قرار [illegible] عشق [illegible]

غراها .

رابینو ومظاهری مینویسند طغرای فتحعلیشاه «حکم والاشد» و «فرمان همایون‌شد» بوده‌ورابینواضافه کرده‌است که‌طغراهامصدربه«توحیدبه‌ای»[۱۳۲] مانند «العزةلله» یا «الملك‌لله‌تعالی وشأنه» و یا «الملك‌لله» مبشده‌اند[۱۳۳] ولی فرمانی‌بتاریخ‌ذیقعده‌۱۲۱۷ ازفتحعلیشاه‌دردست‌است[۱۳٤] که طغرای‌دیگری، بشرح «الامرلله الملك تعالی شد» دارد[۱۳۵] (شکل ۷۸)

۳ ـ عباس میرزا نایب‌السلطنه ولیعهد

الف ـ مهری به سجع زیر .[۱۳٦]

در دریای خسروی عباس + ۱۲۱٤



شکل ۷۹

ب ـ مهری دیگر بدین سجع .[۱۳۷]

عبده الراجی عباس ـ ۱۲٤۰

---

۱۳۲ ـ Invocation.

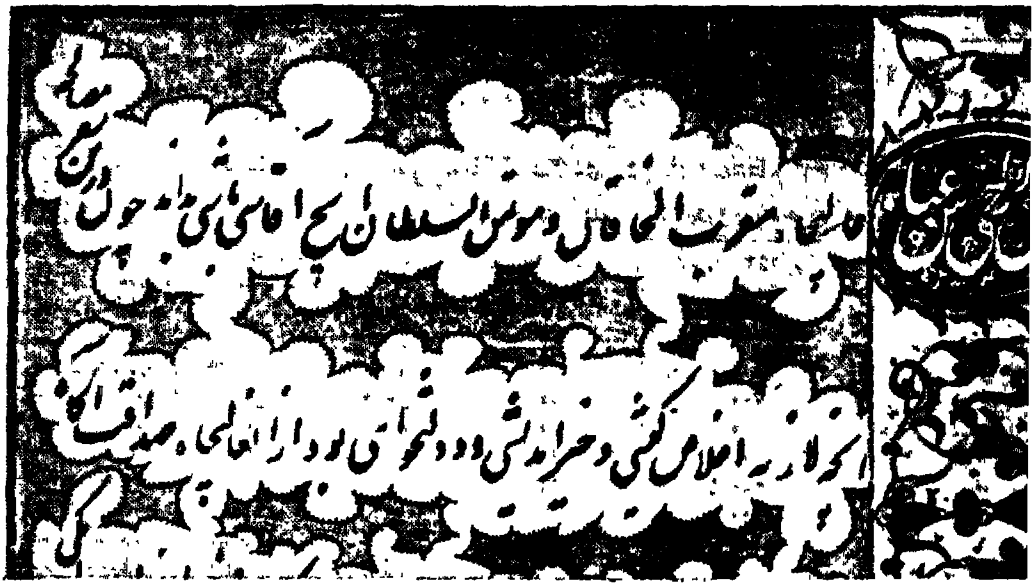
۱۳۳ ـ ص ۳٤ـ ج۲ آلبوم سکه ومهرها و... نگارنده نمونه دوتوحیدیه بحسب راهنمور ندیده است ولی دوفرمان از فتحعلیشاه‌که جزو اسناد شهنشاهی بوده طغرای «الملك‌لله» داشته‌اند (اسناد ۲٤ و۲۷) .

۱۳٤ ـ اصل فرمان متعلق به سرکار سرهنك بازنشسته بایبوردی است (ر.ك به پنج فرمان تاریخی در بررسی های تاریخی)

۱۳۵ ـ بایبوردی مضمون این طغرا را «الامرلله العلی العظیم» خوانده است (همان مدرك)

۱۳٦ ـ کلیه مدارك .

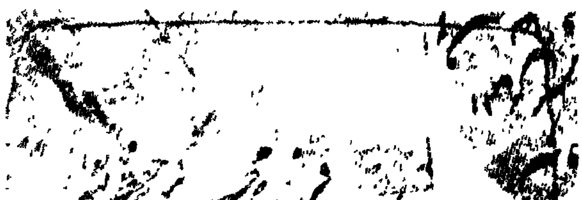
۱۳۷ ـ عکس از راهنمای کتاب سال ۱۱ شماره ۵ ـ درمرقعی متعلق به کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار شماره ۲۲۱٤ سر چند نمونه از این مهر موجود است .



شکل ۸۰

ج - سجع مهر سوم: [۱۳۸]

عباس



شکل ۸۱

طغرا :

طغرای نامه‌ها و احکام و ارقام عباس میرزا «حکم والاشد» بوده است[۱۳۹] (شکل ۸۲)

---

۱۳۸ ـ دستخط عباس میرزا به محمد میرزا : از کتاب عباس میرزا نایب السلطنه نگارش ابوالقاسم لاچینی .

۱۳۹ ـ یکصد و پنجاه سند تاریخی . سند شماره ٤۹ ـ به منشآت قائم مقام ص ۱۳٦ چاپ نگارنده وکتاب لاچینی صفحات ٤٥ و٥٤ نیز رجوع کنید



شکل ۸۲

۳۴ ـ علیشاه ظل السلطان .

ظل‌السلطان پسر فتحعلیشاه که بعد ازدر گذشت فتحعلیشاه تا رسیدن محمدمیرزا به‌تهران ، چهل روز در تهران سلطنت کرد وخودرا علیشاه‌خوانده بود دوسجع مهر داشته است :

الف ـ پیش ازدر گذشت فتحعلیشاه [۱۴۰]

علی بظل السلطان زشاه یافت لقب ـ ۱۲۴۴

ب ـ پس ازفوت فتحعلیشاه وهنگام دعوی پادشاهی [۱۴۱]

السلطان علیشاه قاجار ـ ۱۲۵۰

---

۱۴۰ ـ مظاهری ـ طاهری شهاب .

۱۴۱ ـ نامهٔ ظل السلطان به حشمت‌الدوله در مجموعه اسناد شماره ۶۳۴۱ وزارت خارجه ایران وهمچنین مقالهٔ طاهری شهاب ومظاهری .

۳۵ ـ محمد شاه : (۱۲۵۰ – ۱۲٦۴)

ازمحمد شاه پنج نوع سجع مهر باقیست که دوسجع آن مربوط بدوران پیش ازپادشاه او وسه سجع مهر دیگر اززمان سلطنت وی میباشد :

الف ـ مهری مربوط بزمان حیات عباس میرزا نایب‌السلطنه [۱۴۲]

؛ ـ دولت اقبال دریمین محمد ؛



شکل ۸۳

ب ـ مهر دیگری باین سجع : [۱۴۳]

طراز افسر شاهی محمد ـ ۱۲۴۰



شکل ۸۴

۱۴۲ ـ پنج سند تاریخی درمجله بررسیهای تاریخی شماره ۲ و ۳ سال چهارم

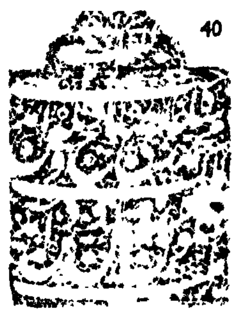
۱۴۳ ـ عکس از رابینو .

وچنانکه تاریخ مهر نشان میدهد، این مهر مربوط بدوران پیش‌ازولیعهدی محمد میرزا (۱۲۴۹) بوده است ولی درزمان ولایتعهدی او نیز بکارمیرفته و نمونه‌هائی از آن هم مربوط باین سالها در دست است [۱۴۴]

واما مهرهای زمان پادشاهی محمدشاه سه‌نوع هستند:

ج ـ نخستین مهری که محمد شاه پس ازرسیدن بپادشاهی ساخت بدین سجع بوده است : [۱۴۵]

الملك لله + شکوه ملك وملت رونق آئین ودین آمد ـ ۱۲۵۶
محمد شاه غازی صاحب تاج ونگین آمد



شکل ۸۵

د ـ مهر دیگری با سجع زیر : [۱۴۶]
هو ـ ولایت علی + السلطان بن السلطان محمد شاه غازی [۱۴۷] ، ۱۲۵

۱۴۴ ـ مظاهری نیز در شرح مهر مزبور آنرا بدوره ولایتعهدی محمد شاه منسوب میداند .
۱۴۵ ـ عکس از رابینو ـ فرمانهائی ممهور به این مهر بسیار دیده شده است از جمله به مقاله پنج فرمان تاریخی (شمارهٔ ۲ و ۳ سال چهارم مجله بررسیهای تاریخی) و اسناد شهشهانی شماره ۴۱ و ۲۳ رجوع کنید .
۱۴۶ ـ عکس از رابینو .
۱۴۷ ـ رابینو تاریخ مهر را ۱۲۵۴ خوانده است (رك به ص ۲۰ لوحه ۵۱ ح ۲)



شکل ٨٦

طاهری شهاب ودکترمظاهری ازمهری دیگر که سجع آن مشابه سجع مهر بالاست سخن گفته‌اندوتوحیدیه‌آن را «هوالله تعالی» ضبط نموده‌اندولی چون مأخذکار ایشان مقاله‌ای از رابینو بوده که درمجله‌آسیائی‌پاریس[١٤٨] چاپ شده است ، میتوان گفت محتملا رابینو در خواندن عبارت تـوحیدیه دچار اشتباه گردیده است زیرا درغیراینصورت می‌بایستی‌عکس‌آن مهررا در جلد دوم کتاب خود بچاپ میرسانید وحال‌آنکه‌در کتاب اوعکس‌مهری را با توحیدیه «هو ـ ولایت علی» می‌بینیم نه با سجع دیگر واین‌همان است که‌ما دراینجا بچاپ رسانیده‌ایم . (شکل ٨٤)

هـ ـ پنجمین‌مهرمحمد شاه با نقش شیر وخورشید وبتاریخ ١٢٥٥وسجع «السلطان محمد شاه» میباشد.[١٤٩]



شکل ٨٧

طغراهای محمد شاه

ازطغراهای محمد شاه دو نوع تاکنون دیده‌ایم :

١٤٨ ـ Journal Asiatique

١٤٩ ـ عکس از رابینو ـ در باره نقش این مهر و کسب اطلاعات بیشتر به مقاله نگارنده زیرعنوان (تطور نقش شیروخورشید ایران) درمجله بررسیهای تاریخی شمارهٔ ١ سال ٤ رجوع‌کنید.

الف ـ «حکم‌والا شد» واین طغرا اززمان‌پیش ازولیعهدی‌محمدشاه [١٥٠]
تا دوره‌پادشاهی‌اوبکار میرفته است .(ر . ك به شکل٨٣)

ب ـ هوالله‌الملك تعالی ـ حکم همایون شد» [١٥١] (ر. ك به شکل ٨٨)

توشیح

از دورهٔ محمد شاه رسمی‌نوین درصدور فرمانها ومکاتیب رسمی معمول گردید وآن چنین بود که پس ازآنکه فرمان ویانامه‌ای نوشته میشد و مراحل مهر گذاری و طغرا کشی انجام می گردید می‌باید فرمان • به « توشیح » پادشاه میرسید باین معنی که شاه بخط خود برحا فرمان می‌نوشت « صحیح است » و بدینگونه برمندرجات آن : گذاشته میشد واین رسم است که بعدها رفنه رفته بصورت امضا درآمده است و نمونه‌ای از این رسم متعلق بدورهٔ محمدشاه را درشکل ٨٨، میتوان دید که درگوشهٔ چپ به محازات مهراو، نوشته شده «صحیح است» .

٣٦ـ ناصرالدین‌شاه (١٢٦٤–١٣١٣ ه ق)

تاآنجا که‌آگاهی‌داریم‌ناصرالدین شاه هفت‌نوع مهر با سجع‌های مختلف داشته است :

الف ــ سجع مهرولایتعهدی او :

ولیعهدشاه جهان ناصرالدین [١٥٢]

---

١٥٠ ـ فرمان محمد میرزا بتاریخ ١٢٤٢ متعلق به سرکار سرهنگ تارششسه ابیوردی (ر.ك به مجله بررسیهای تاریخی شماره ٢ و٣ سال چهارم) .

١٥١ ـ سرکار سرهنك بایبوردی نقش این طغرا را چنین خوانده است «الامرلله العلی العظیم» (مجله بررسی های تاریخی شماره ٢ و٣ سال چهارم صفحات ٧٣ و ٧٤) .

١٥٢ ـ طاهری شهاب .

ب - مهر دیگر باین سجع : [۱۵۳]

الملك لله + السلطان بن السلطان ناصرالدین شاه قاجار - ۱۲٦٤

و با این سجع دو نوع مهر باندازه های مختلف دیده شده است (عکسهای ۸۹ و ۹۰) :



شکل ۸۹



شکل ۹۰

این دومهر ظاهراً به‌نامه‌ها وفرمانها واحکام کم‌اهمیت اختصاص‌داشته و تا پایان سلطنت ناصرالدین شاه نیز بکارمیرفته است چنانکه نگارنده‌چند سند بتاریخ‌های ۱۲۷٤ و۱۳۰۹ دارد باین مهرها ممهور هستند [۱۵٤] و نیز نامه‌ای که بتاریخ ۱۲۹۹ ازطرف ناصرالدین شاه به میرزا ملکم‌خان ناظم - الدوله نوشته شده‌همین مهررادارد (شکل۹۱)

ج - مهرچهار گوش کلاهك‌داری باین سجع : [۱۵۵]

الملك‌لله تعالی + تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت

صیت‌داد ومعدلت ازماه تا ماهی گرفت - ۱۲٦٤

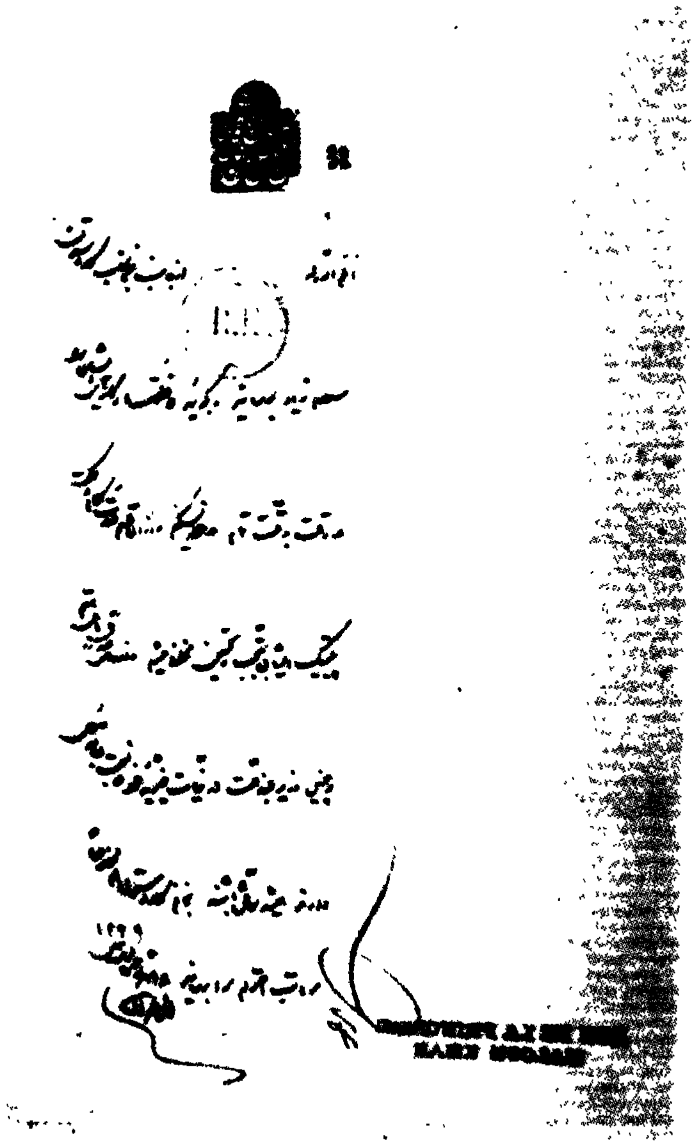
---

۱۵٤ - اصل این سند ضمن مجموعه اسناد ملکم خان ج Suppl Pets. 198و کتابخانه ملی پاریس ضبط است .

۱۵۵ - تصویر از سندی بتاریخ شعبان ۱۳۱۳ متعلق به نگارنده - رابینو نیز تصویری ازاین مهر را در کتاب خود دارد .

۱۵۳ - عکس از رابینو - توحیدیهٔ این مهر را مرحوم مظاهری بنقل از مقاله رابینو «هوالله تعالی» ذکر کرده است .

مهد سرور و فرمان حدا گاه مقدار پانزده جرواریح بور حدید



شکل ۹۱



شکل ۹۲

این مهر مخصوص فرمانها واحکام مهم بوده است .

د- مهر دیگری باین سجع :[۱۵۶]

العزةلله + السلطان بن‌السلطان ناصرالدین شاه قاجار – ۱۲۸٤



شکل ۹۳

۱۵٦ ـ عکس از رابینو ـ مظاهری وطاهری شهاب سجع این مهر را «السلطان‌ناصرالدین شاه قاجار» ضبط کرده‌اند.

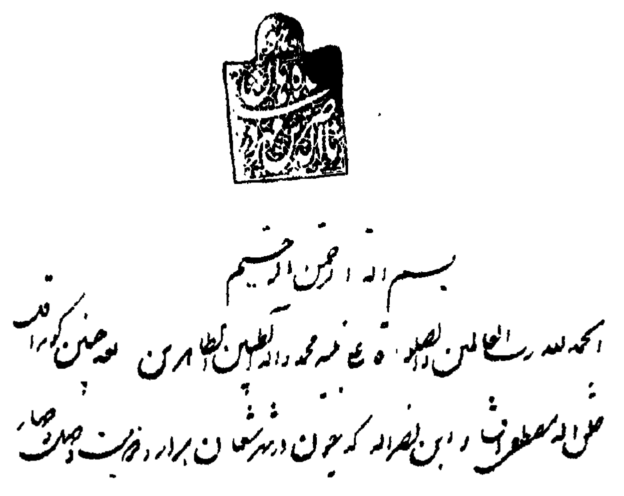
بطوریکه در عکس این مهر دیده میشود نقش این مهر را بشکل طغرا کنده بودند .

هـ ـ مهری دیگر چهار گوش و کلاهک‌دار باسجع :
هو + شاه شاهان ناصرالدین . مهر در ـ ۱۲۷۴



شکل ۹۴

وازقرارمعلوم‌این‌مهرمخصوص‌مهروموم کردن درب‌اماکن‌مخصو بوده است [۱۵۷] و ظاهراً به کتابهای کتابخانه سلطنتی نیز آن چنانکه آنرا برصفحه اول سفرنامه خسرو میرزا می‌بینیم [۱۵۸]



شکل ۹۵

۱۵۷ ـ عکس از رابینو ـ طاهری شهاب ومظاهری باین مهر اشاره کرده‌اند ولی قسمت آخرآنرا «مهردار» خوانده‌اند واین اشتباه ظاهراً توسط رابینو رخ داده است.

۱۵۸ ـ احوال سفر میرزا مسعود (سفرنامه خسرومیرزا بروسیه) ونشریهٔ وزارت امورخارجه ایران

و ــ رابینو در کتاب خود عکس مهر دیگری که نقش شیــروخورشید روی آنست وتاریخ آنرا ۱۲٦٤ خوانده[۱۵۹] چاپ نموده است ود کتر مظاهری وآقای طاهری شهاب درمقالات خود دربارهٔ آن نوشته‌اند « ناصرالدین شاه هم نقش شیر وخورشید را استعمال کرده و نام خود را بعنوان «ناصرالدین» نقر نموده بود » ولی ما از چنین مهری نشانی نیافتیم واگر تصور کنیم نظر ایشان همان مهریست که رابینو عکس آنرا در کتاب خود گذارده باید گفت برروی مهر مزبور عنوان « ناصرالدین » نقش نشده است وبهرحال، با آنکه رابینو نوشته است این مهر در عهدنامهٔ تجارتی شوال سال ۱۲۷۱ هـ-ق (ژویه ۱۸۵۵) ایران و فرانسه بکار رفته است [۱٦۰] بعقیده ما این مهر متعلق به‌دوره‌محمدشاه است([۱٦۱])



شکل ۹٦

ز ــ نقش ششمین مهری که ازناصرالدین‌شاه در دست داریم مــربوط به مهر گردی‌است که دروسط آن نقش‌شیروخورشیدمی‌باشدودرحاشیه آن‌نقرشده است: «السلطان‌بن‌السلطان والخاقان‌بن‌الخاقان ناصرالدین شاه قاجار» واین مهرمخصوص پشت پاکت‌ها بوده‌است. ([۱٦۲])

۱۵۹ ــ ص ۲۰ لوحه ۵۱ ج ۲

۱٦۰ ــ ر.ك. به پاورقی ص ۲۰ (A. E. T.)

۱٦۱ ــ ر.ك. به مقالهٔ «پژوهشی درباره تطور شیروخورشید» بقلم نگارنده در مجله بررسیهای تاریخی شماره ۱ سال چهارم صفحات ۲۷۵ــ۲۷۷

۱٦۲ ــ مجموعه اسناد میرزا ملکم‌خان درکتابخانه ملی پاریس ج ۱۹۸۷ Suppl. Pers.



شکل ۹۷

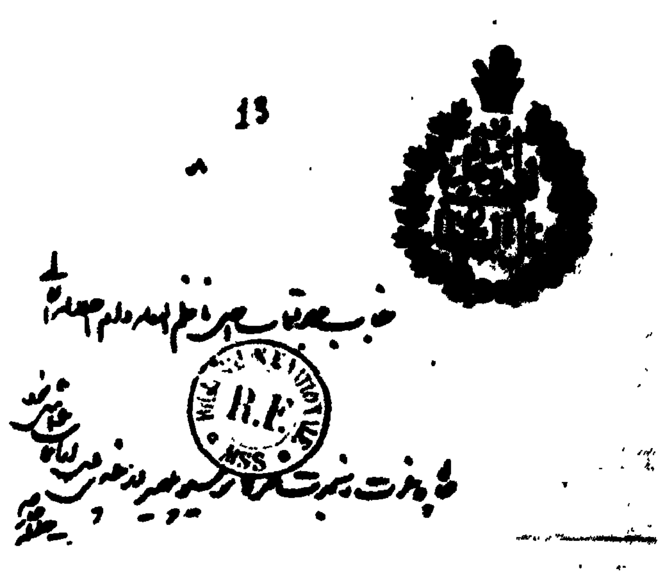
ح- اززمان ناصرالدین‌شاه مهرهای‌مخصوص دیگری نیز م...
وآن‌مهرهای سرکاغذبود که وزارتخانه‌هاوادارات دولتی‌بشکل
و یااشکال دیگرروی کاغذ چاپ‌می‌کردند وشاهزادگان‌نام...
گوناگون بعنوان‌علامت مخصوص‌مکاتبات‌خودبکار می‌بردند
جاسه‌نمونه‌ازنقش این‌مهرهارا که‌یکی‌متعلق‌به‌ناصرالدین‌شاه (ش...
ودیگری‌مخصوص به‌شاهزاده‌مسعودمیرزا ظل‌السلطان بوده‌است(شکل۱۰۰)
می‌بینیم .



شکل ۹۸



شکل ۹۹



شکل ۱۰۰

طغرای ناصرالدین شاه

از ناصرالدین‌شاه دونوع طغرا می‌شناسیم و نقش آن «الملك‌لله تعالی شأنه، حکم همایون شد» بوده است و آنرا با آب طلا بر فرمانهای او می کشیدند[163]

توشیح

ازتوشیح های ناصرالدین‌شاه نمونه های مختلفی دردست است: (شکلهای ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰٤ و ۱۰۵)

۱٦۳ ـ از فرمانی بتاریخ ۱۲۸۷ هـ . ق و فرمانی دیگر بتاریخ ۱۳۱۳ هـ . ق متعلق به نگارنده .

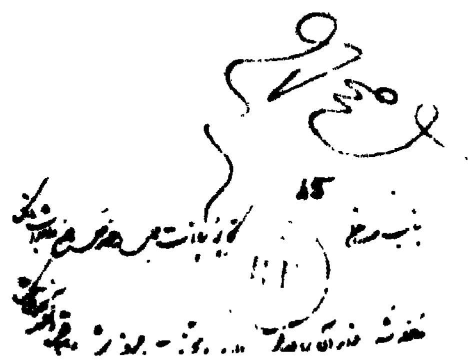


شکل ۱۰۱



شکل ۱۰۲

دربارهٔ « توشیح » باید دانست برخلاف نوشتهٔ رابینو که میگوید توشیح را در سمت چپ وزیر سطر اول فرمان ویا مکتوب می‌نوشته‌اند [۱۶٤]، مکاتیب رسمی وفرمانهای بسیاری ازاین دوره دردست داریم که معلوم میدارد توشیح بر بالا و پائین فرمانها وهمچنین درمقابل سطر اول نیز گذاشته میشده‌است. (ر.ك بشکلهای ۱۰۳ و و۱۰٦و۱۰۷)



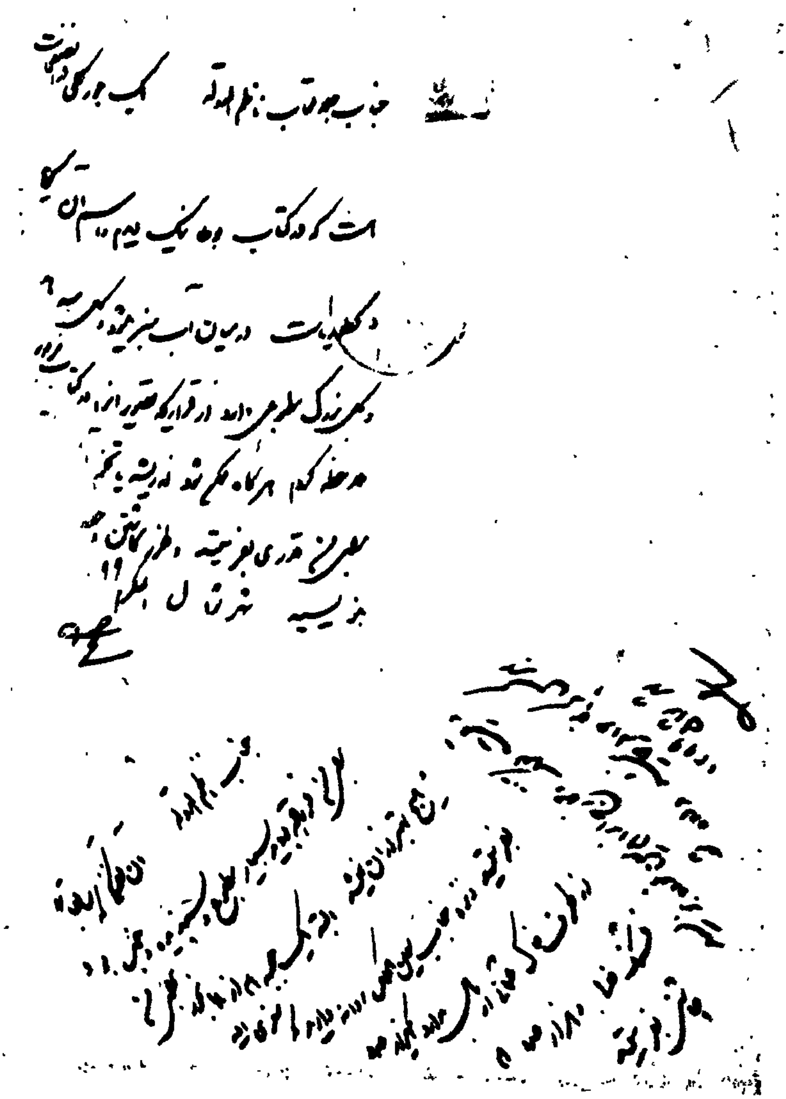
سکل ۱۰۳

رابینودرباره نوشیح ، نکته دیگری نیزدارد ومی‌نویسد : « فرمانهای دوره قاجاریه مصدر به مهری چهار گوش برای صحه شاه با سجع « صحیح است » بوده‌اند وآنرا در سمت‌چپ فرمانها بین‌سطر اول و دوم می‌زدند»[۱٦۵] ولی ما باوجود جستجوی بسیار ازفرمانی بااین سجع مهر ویا مهری باین سجع ، نشانی نیافتیم ومحتمل‌است‌توشیحی را که رابینو دیده دوورآن بشکل مربع تذهیب شده بوده و او آنرا نقش‌مهر تصور کرده است‌زیرا بسیاری ازفرمانها در دست است که توشیح‌آنرا تذهیب کرده اند (ر . ك به عکسهای ۱۰۱ و۱۰۲و۱۰٤و۱۰۵)

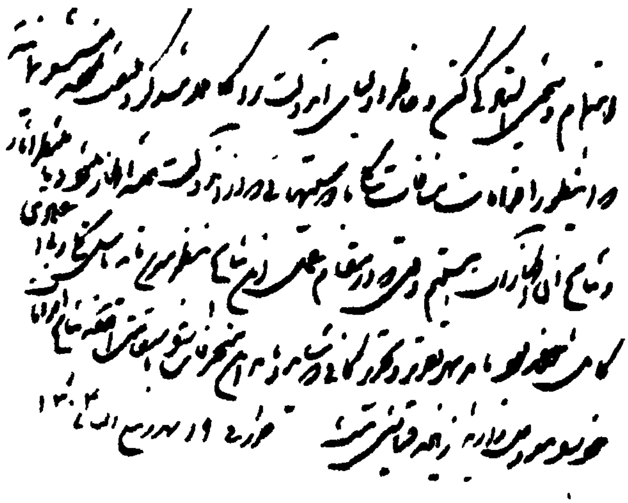
---

۱٦٤ ــ ص ۳۵ ج ۲

۱٦۵ ــ همان کتاب و همان صفحه .



شکل ۱۰۶ دراین عکس دوبار توشیح ناصرالدین شاه دیده میشود

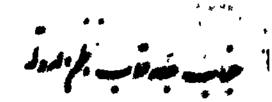


شکل ۱۰۷ توشیح ناصرالدین‌شاه

۳۷ - مظفرالدین شاه

تاکنون از مهر های مظفرالدین شاه ، چهار نمونه بدست آمده است وسجع دو مهر دیگر را هم می‌شناسیم که هنوز اثر نقش آنها را ندیده‌ایم :

الف ـ مهر ولایتعهدی که چهار گوش و کوچك بوده‌و روی آن‌نقش‌شده بود « ولیعهد » [۱۶۶]



شکل ۱۰۸

۱۶۶ ـ از نامه‌ای که مظفرالدین میرزا به میرزا ملکم‌خان نوشته است (اسناد میرزاملکم‌خان در کتابخانه ملی پاریس ۱۹۸۹

ب ـ مهر دیگری از دوران ولیعهدی او باین سجع :[١٦٧]

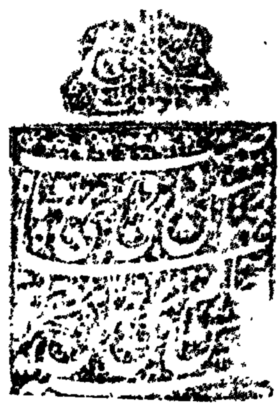
منشور حکمرانی بگرفت زیب وآئین

از خاتم ولیعهد ، سلطان مظفرالدین

ج ـ مهر زمان سلطنت او باین سجع :[١٦٨]

الملك‌لله تعالی[١٦٩] + زنقش خاتم ساطان مظفرالدبن شاه

رسید صیت جهان داوری به ماهی وماه سنه ١٣١٤



شکل ١٠٩



سکل ١١٠

د ـ سجع مهری دیگر بدین مضمون[١٧٠]

الملك‌لله + دمید کوکب فتح و ظفر بعون‌الله

گرفت خاتم شاهی مظفرالدین شاه ـ ١٣١٤

---

١٦٧ ـ ازاین مهر وسجع آن فقط طاهری شهاب نام برده اسب در اسناد شهنشاهی می‌بینیم سند ١٧٠ و ١٣ و ١٠ و ٩ و٦

١٦٨ ـ تصویر از رابینوـدکتر مظاهری ـ طاهری شهاب

١٦٩ ـ دکتر مظاهری در مورد این مهر نوشته است «علاوه بر طغراو» هو» تبارك‌الملك‌لله تعالی را هم دارد »

١٧٠ ـ عکس ازرابینو ـ دکترمظاهری ـ طاهری شهاب ـ استاد شهنشاهی (٣٧ و ٢٤)

هـ ـ مهر دیگری کوچك وباین سجع : [۱۷۱]

الملك‌لله + السلطان بن‌السلطان مظفرالدین شاه قاجار ـ ۱۳۱٤



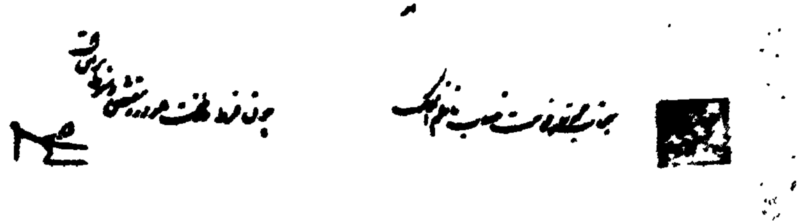
شکل ۱۱۱

و ـ مهری باسجع زیر: [۱۷۲]

العزة‌لله + مظفرالدین شاه قاجار

طغرا و توشیح

از طغرای مظفرالدین شاه هنوز نمونه‌ای ندیده‌ایم و ظاهراً از بعد از ناصرالدین‌شاه رسم طغرا کشی منسوخ گردیده است ولی رسم توشیح همچنان باقی بوده.[۱۷۳] و نمونه های بسیار از توشیح مظفرالدین‌شاه مربوط بدوران ولایتعهدی و پادشاهی او دردست است که گاه در زیر وآخر سطر اول نامه‌ها وفرمانها وگاه در پایان نامه توشیح میکرده است (رك به‌شکلهای ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱٤)

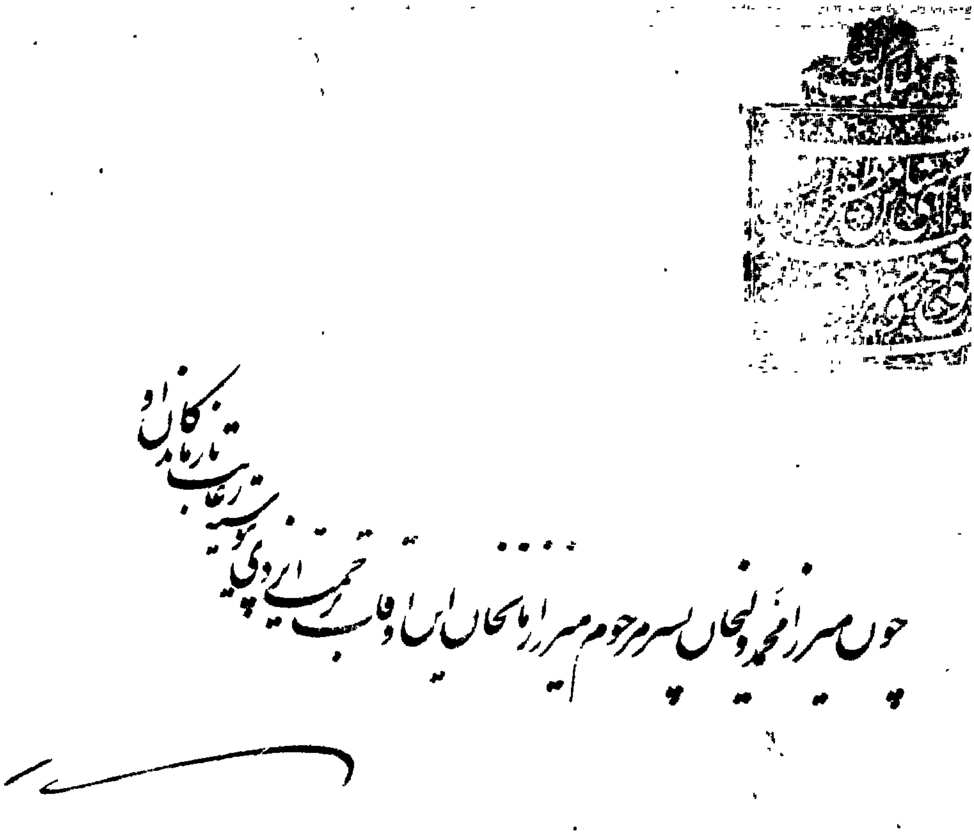


شکل ۱۱۲

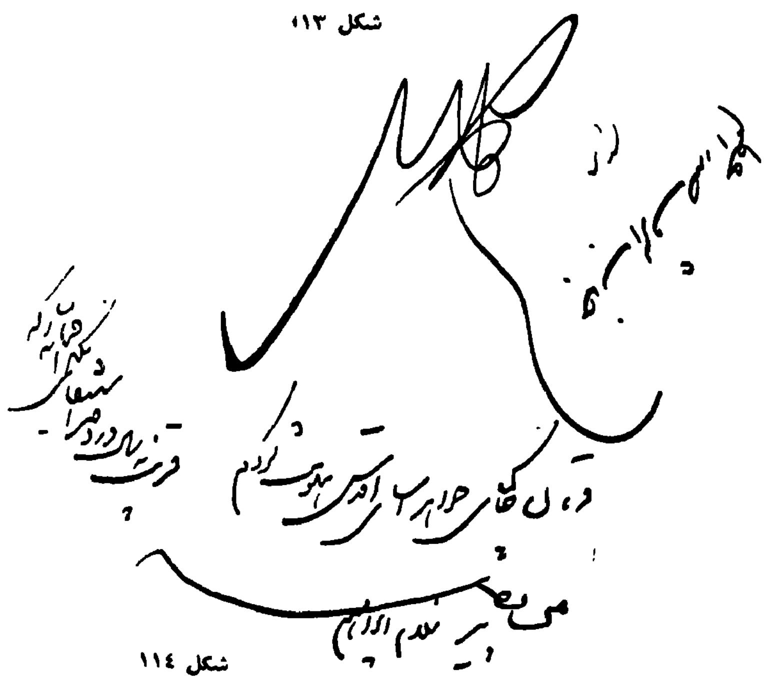
۱۷۱ ـ عکس از رابینو ـ دکترمظاهری ـ از این مهر طاهری شهاب اسمی نبرده است.

۱۷۲ ـ از این مهر فقط طاهری شهاب نام برده است.

۱۷۳ ـ سند متعلق به نگارنده.



شکل ۱۱۳



شکل ۱۱۴

۳۸ ـ محمد علی شاه

بطوریکه معلوم میشود محمدعلی‌شاه شش نوع مهر باسجعهای مختلف داشته است که سه تای آنها مربوط به‌دوران ولایتعهدی و سه دیگر مربوط بزمان پادشاهی او بوده است.

الف ـ مهر زمان ولیعهدی باین سجع: [۱۷۴]

الملك لله + ولیعهد ـ ۱۳۱۴

ب ـ مهر دیگری بااین سجع: [۱۷۵]

بست چواز صدق باولای علی عهد
گشت محمد علی به شاه ولیعهد + ۱۳۱۴

ج ـ مهرسر کاغذ باسجع وشکل زیر (شکل ۱۱۵): [۱۷۶]

«ولیعهد دولت ایران»

د ـ مهر پادشاهی او باین سجع (شکل ۱۱۶): [۱۷۷]

الملك لله + بتوقیع برزد بعون الهی
محمدعلی خاتم پادشاهی ـ ۱۳۲۴



شکل ۱۱۶



شکل ۱۱۵

هـ ـ مهر دیگری باسجع: [۱۷۸]

هو + محمدعلی شاه‌قاجار

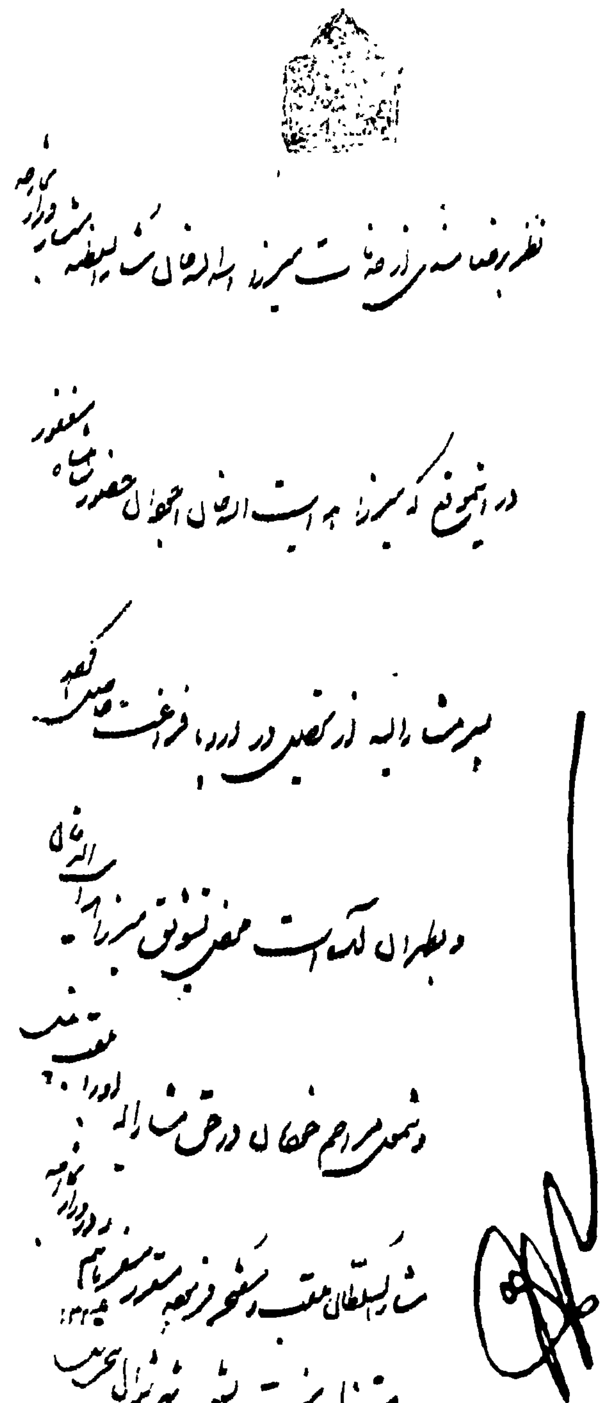
---

۱۷۴ ـ فهرست اسناد شهشهانی شماره‌های ۵ و ۱۲

۱۷۵ ـ همان مدرك شماره‌های ۷و۸و۱۱ ۱۷۶ ـ مجموعه اسناد میرزا ملکم‌خان ۱۹۸۹ Suppl. Pers

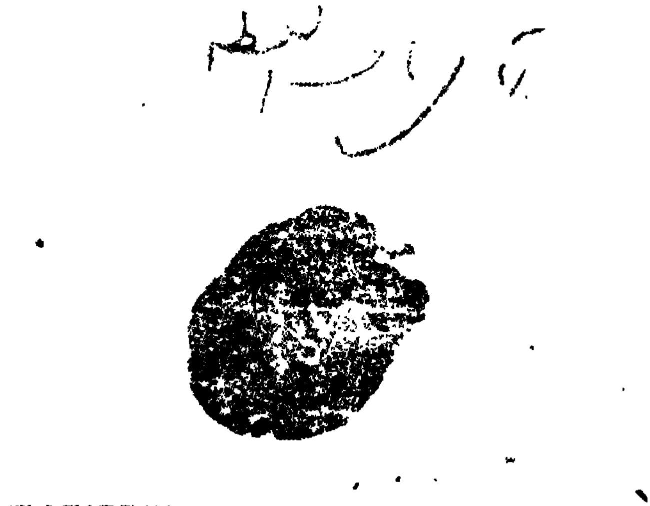
۱۷۷ ـ طاهری‌شهاب‌ـ دکتر مظاهری‌ـ عکس از رابینو

۱۷۸ ـ اسناد میرزا ملکم خان مجموعه ۱۹۸۹



شکل ۱۱۷ ــ فرمان لقب ازطرف محمد علی شاه وتوشیح او

و ـ مهر کوچکی برای ممهور کردن پاکات با سجع «محمدعلی»



شکل ۱۱۸

توشیح :

نمونه توشیح محمد علی شاه درشکل ۱۱۷ دیده‌میشود .

۳۹ ـ سلطان احمدشاه

اثر دومهری که ازسلطان احمدشاه باقیست باین سجع است : [۱۷۹]

الف ـ الملک‌لله + السطان‌بن‌السلطان احمد قاجار ـ ۱۳۳۲



شکل ۱۱۹

ب ـ مهردوم باین سجع : [۱۸۰]

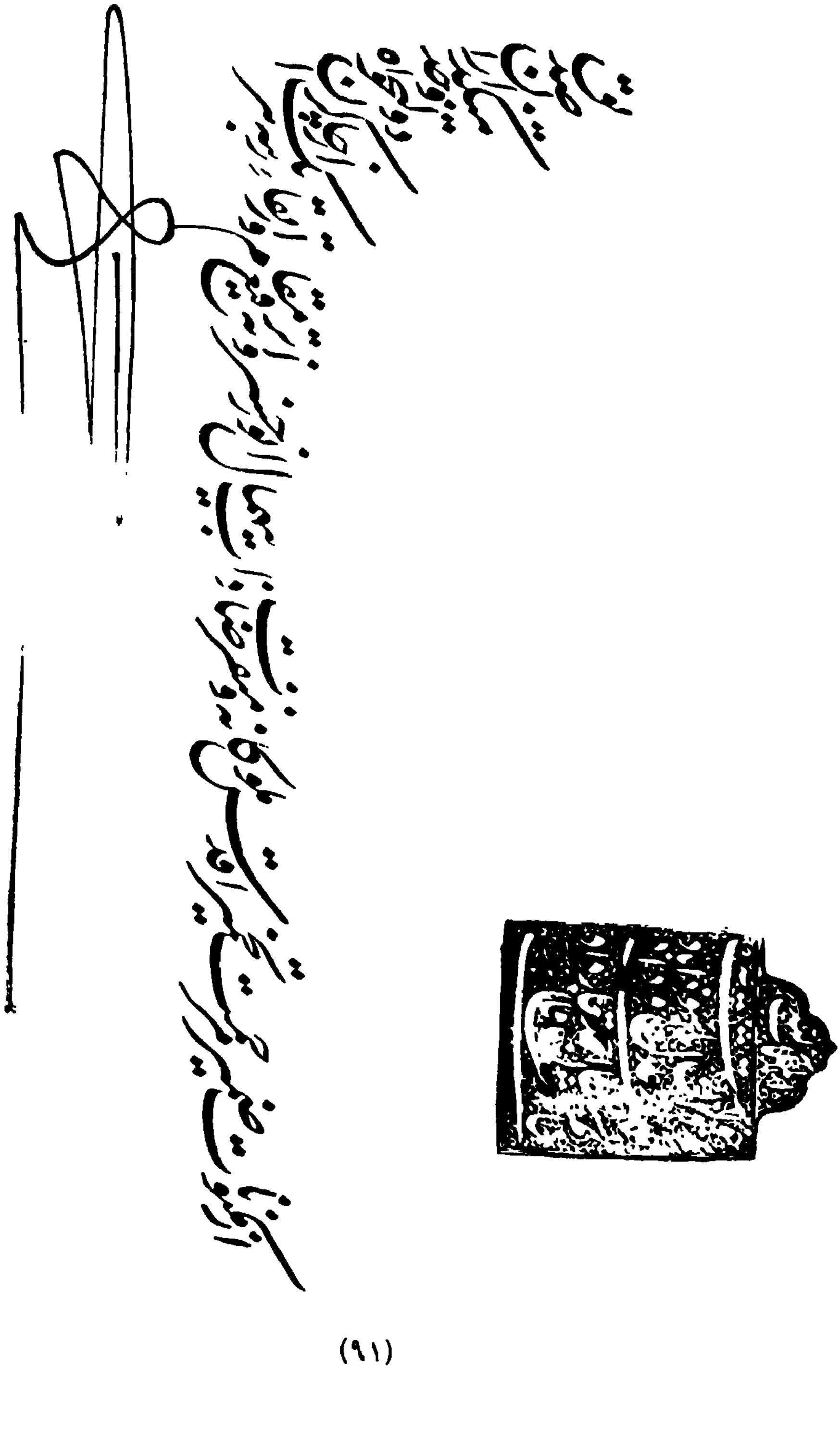
الملک‌لله + خواست یزدان تاشودآبادملک ازعدل‌وداد

خاتم‌شاهی بسلطان‌احمد قاجارداد

---

۱۷۹ ـ رابینو

۱۸۰ ـ همان مدرک .



(۹۱)



شکل ۱۲۰

درمورد این دومهر ، این‌نکته را باید اضافه کرد که مرحوم دکتر مظاهری وآقای طاهری شهاب درمقالات خود این دو مهر را یکی دانسته و نوشته‌اند : آخرین پادشاه قاجاریه سجع مهرش بعداز «الملك لله » وعبارت «السلطان بن السلطان احمد شاه قاجار سنه ۱۳۳۲» باین بیت موشح بود : خواست یزدان ... الخ» ولی بطوریکه از وضع شکل های ۱۱۹ و ۱۲۰ مشاهده میشود این عبارات مربوط بدومهر جداگانه بوده است .

توشیح

سلطان احمد شاه نیز چون اسلاف خود در آخر و زیر سطر اول فرمانها توشیح میکرد و نمونه توشیح او در شکل ۱۲۱ دیده میشود.[۱۸۱]

پایان

۱۸۱ـ ازفرمانی بتاریخ ۱۳۳٤ قمری متعلق به نگارنده

مرکز تحقیقات تاریخی

دبیرخانه دانشگاه تهران

نامه‌هائی از قائم مقام

از :

محمد اسمعیل رضوانی
(دکتر در تاریخ)

دانشیار دانشگاه تهران

فضلا و دانشمندان و محققین شعر و ادب و تاریخ و سیاست در دورهٔ قاجار و چه بعد از آن همواره در پی جمع آوری آثار ادبی و تاریخی و سیاسی مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام (۱۱۹۳ - ۱۲۵۱) صدر اعظم محمد شاه (۱۲۵۰ - ۱۲٦٤) بوده‌اند و هر چند سطری که از آن بزرگ، به دست کسی افتاده بصورت گوهر گرانبهائی نگهداری کرده وحتی‌الامکان به چاپ رسانده است.

منشآت آن مرحوم تاجائیکه اطلاع دارم هفت بار چاپ شده است نخست بکوشش فرهاد میرزا معتمدالدوله در شعبان ۱۲۸۰ قمری در تهران ، سپس

همان مجموعه درمحرم ۱۲۸۲ قمری درتبریز تجدید طبع شد. وچاپ سوم درجمادی‌الاخره سال ۱۲۹٤ ق صورت گرفت وبعد در ۱۲۸٦ ق تمام منشآت او در کتاب مشهور به مخزن‌الانشاء بکوشش محمد صادق حسینی‌خوانساری وبخط میرزا محمد رضا کلهر بزیورطبع درآمد واین کتاب درسال ۱۳۰۳ق باردیگر تجدید چاپ شد وبالاخره درسالهای‌اخیر به همت سرکار سرهنگ دکترقائم‌مقامی درسال۱۳۳۷شمسی‌درتهران مجدداً طبع‌شده‌است. نمونه‌های شعر ونثراو درتذکرها وجنگها نیز ثبت وضبط گردیده ودیوان شعراووسیله وحید دستگردی بضمیمه‌سال دهم مجله ارمغان‌به‌چاپ رسیده است. درباره زندگی سیاسی وادبی‌او چند رساله تدوین وتألیف شده است که ازآن جمله کتاب شادروان تیمسارسرتیپ‌یکرنگیان(س‌ل۱۳۳٤) ومقدمه جامعی را که میرزاعبدالوهابخان قائم مقامی بردیوان اونوشته است باید نام برد ومعذالك هنوز آنچه که دردست ماست‌نسبت به‌آنچه که بایست دردست باشد بسیار ناچیز است.

مرحوم وحید صاحب مجله معروف ارمغان معتقد بود که رجـال عصر محمدشاه برای پرده‌پوشی برعظمت‌جنایتی که درمورد کشتن‌قائم‌مقام‌مرتکب شده‌اند« درمحوساختن‌آثار نظم‌ونثروی‌ازهیچگونه خیانت وشناعت فروگذار نکردند وشایدبیش‌ازسی‌هزاربیت‌اشعار ویرانابود کردند»[1] این است که‌اگر اثرچاپ‌نشده‌ای ازاین سید پاك نهاد که اورا در سیاست همردیف خواجه نظام‌الملك وخواجه شمس‌الدین صاحب دیوان ودرشعرتازی وپارسی‌همدوش متنبی‌وانوری‌ودرنثرهمپایه‌سعدی‌وصاحب‌بن‌عباد وقابوس‌وشمگیرشمرده‌اند[2] بدست ما افتاد باید مغتنم بشمریم . مرحوم اعتمادالسلطنه می گوید : همان خدمتی‌را که شاتوبریان وفنلن وژان ژاك‌روسو به ادبیات فرانسه وشکسپیر به ادبیات‌انگلیس‌وشیللر وگوته به ادبیات‌آلمان وتلستوی به ادبیات‌روسیه کرده‌اند مرحوم قائم مقام به ادبیات فارسی کرده است .

۱-۲- مقدمه دیوان شعر قائم مقام ص۳

چندی قبل یکی از دوستانم، آقای مصطفی مؤمنی لیسانسیه تاریخ و جغرافیا که از جوانان دانش‌پژوه و علاقمند به تتبع و تحقیق در تاریخ است مجموعه‌ای بنگارنده نشان داد که حاوی چند نامه و چند قصیده و غزل بفارسی و عربی از مرحوم قائم مقام و علی‌الظاهر بخط خود آن مرحوم بود. نگارنده با اجازه ایشان چند نامه را که چاپ شده آن را تا کنون ندیده بودم انتخاب کردم تا در این مجله وزین که در نشر اسناد تاریخی برد بگران بیشی جسته است جاودانی سازم اما قبل از آوردن متن نامه بشرح کوتاهی از زندگی قائم مقام تا جائیکه بفهم آثار او کمك کند مبادرت میورزم.

مرحوم میرزا عیسی قائم مقام مشهور به میرزا بزرگ پدر م. قائم مقام دوزن داشت زن نخستین دختر عموی او میرزا محمد که از این ازدواج صاحب سه پسر شد: میرزا ابوالقاسم، میرزا معصوم. زن دوم او از آذربایجان بود واز این زن نیز یك پسر د میرزا موسی خان.

میرزا محمد حسین وزیر درسال ۱۱۸۰ هجری قمری بخدمت کریمخان زند درآمد و بوزارت پسر صادقخان زند نامزد شد و پس از آن به ترتیب وزارت علیمرادخان و جعفرخان زند را عهده دار گردید پس از انقراض خاندان زندیه آقا محمد خان باو پیشنهاد کرد که در دستگاه او سمتی عهده دار شود. میرزا محمد حسین بعلت پیری از قبول خدمت سرباز زد و بجای خود داماد و برادرزادهٔ خود میرزا عیسی را پیشنهاد نمود، آقا محمد خان این پیشنهاد را پذیرفت اما خدمتی به میرزا عیسی رجوع نکرد تا اینکه فتحعلیشاه در ششمین سال پادشاهی خود (۱۲۱۸) ویرا بوزارت فرزند خود حسنعلی میرزا حاکم تهران منصوب کرد ویکسال بعد یعنی در ۱۲۱۹ بعلت کفایت و لیاقتی که از میرزا عیسی مشاهده نمود اورا ملقب به قائم مقام نمود و بوزارت آذربایجان و پیشکاری نایب‌السلطنه عباس میرزا مأمور کرد. وی شش سال تمام بتنهائی در این سمت باقی ماند تا اینکه درسال ۱۲۲۵ با موافقت فتحعلیشاه پسر بزرگ خود میرزا حسن را بمعاونت خود برگزید. ولی میرزا حسن بیش از یکسال در این سمت

نماند ودردوم محرم ۱۲۲٦ درتبریز وفات یافت ومیرزا عیسی پسر دیگرخود میرزا ابوالقاسم را که درتهران نیابت پدررا عهده داربود وامورمربوط باورا انجام میداد بوزارت نایب‌السلطنه پیشنهاد کرد از این پس میرزا ابوالقاسم در دستگاه عباس‌میرزا بخدمت مشغول شدتاآنکه درسال ۱۲۳۷ میرزابزرگ قائم‌مقام‌در گذشت(ذی‌قعده)ومیرزا ابوالقاسم بالقب‌قائم‌مقام‌ثانی‌بجای‌او منصوب گردید ازاین پس دردستگاه عباس میرزا بخدمت مشغول شد و تاسال مرگ عباس میرزا(۱۲٤۹)، یعنی۱۲ سال رتق وفتق امورآذربایجان وانجام کلیه کارهای مربوط‌به عباس میرزارا بالاستقلال عهده داربود وروزبروز براعتماد نایب‌السلطنه نسبت بخود می‌افزودتاجائیکه‌عباس میرزا درآخرین روزهای زندگی، فرزند خود محمد میرزا را باو واورا بخدا سپرد.

قائم‌مقام‌درسال ۱۲۵۰ق،صدر اعظم محمد شاه شدویکسال نیزدراین‌سمت بسر بردوسپس بشرحی که‌میدانیم‌ناجوانمردانه‌بقتل‌رسید(صفر۱۲۵۱)بنابراین آنچه را که درابتدای این مقال گفتیم آثاری که از قائم مقام درطول بیست و پنج‌سال‌وزارت ومدیریت وصدارت ازقلم سحرانگیز وتوانای اوتراوش کرده خیلی‌بیش‌ازآنست که اکنون دردست ماست. زیرا درطول‌این‌بیست‌وپنج‌سال که میرزا ابوالقاسم‌قائم مقام درگردش کلیه‌چرخهای امورآذربایجان‌وایران دست‌داشته است کشورحوادث‌سختی‌بخود دیدوجنگهای‌دوره اول ودوم‌ایران وروس ونبردهای ایران وعثمانی وحادثه قتل گریبایدف رخ داد و اومجبور بود بی‌تدبیریهای‌فتحعلیشاه ورجال درباراوراچاره کندومشکلات‌رابسرپنجه تدبیرحل نماید ومـا امیدواریم که سرکارسرهنگ دکترجهانگیرقائم‌مقامی این‌آثارپرا کنده را که در دست جمع آوری وتدوین دارند بزودی‌بزیرطبع بیارایند وعشاق قلم‌سحار قائم مقام را ازانتظار بیرون‌آورند، اینک‌متن چند نامه‌چاپ نشده ازقائم مقام:

(٤)

= ۱ =

نامه‌ای است که قائم مقام از طرف عباس میرزا در پاسخ نامهٔ ژنرال پاسکیویچ نوشته است .

جواب‌بسقویچ : ذریعهٔ آداب‌ودیعه آن جناب رسید. رفتن‌فرزندی‌خسرو میرزا بخدمت اعلیحضرت عم اکرم تاجدار که صلاح دیده وراهنمائی نموده بود سابقاً مصحوب کینیاز کودامشوف جواب نوشته‌ایم مجدداً نیز مسرقوم می‌داریم که تا حال از پذیرفتن مستصوبات آن جناب زیانی ندیده‌ایم‌واعتماد داریم که بعداز این‌هم نه‌بینیم بلکه سودها وخیرها بفضل خدا دریابیم همه‌چنانکه بالفعل اعلیحضرت امپراطور اعظم طالب دیدار فرزند ما امری‌است که نتیجهٔ شرفیابی به‌او ومنافع‌کامیابی به‌ما خواهد حقیقت بی‌خبری وبی گناهی اولیای این دولت وتأسف و تأثر شاهنشاه روحنا فداه در قضیه جنرال گریبادوف که به راستی و رای ممالك آرای امپراطور اعظم افخم شده و گـازت های چاپ بهر دراین باب بهر مملکت انتشار یافته وآن جناب‌خود به ما رسانده نیز امری است که موجب رفع غوایل خلل بین‌الدولتین گردیده وبدخواهان حضرتین را مأیوس‌وناکام ساخته بتحقیق می دانیم که اینها همه از نتایج وآثارنیك - خواهیهای آن‌جناب است وهر مصلحتی که درکارهای ما به‌بینید بر وفق‌بین همین‌طور نیك‌خواهیهاخواهدبود .بناءعلی‌هذه‌المراتب ، درباب سفرفرزندی خسرو میرزا معلوم است که هیچگونه مضایقه از ما ومماطله از او نخواهد شد اماچون آن‌جناب همیشه‌خیرو صلاح ما رادر هر دودولت منظور داشته خواهش داریم که دراین باب نیز هرچه بشود نوعی باشد که برخلاف رأی‌و ارادهٔ اعلیحضرت شاهنشاه اجل‌افخم خلدالله ملکه وسلطانه نباشد وبحثی‌در آستانه این دولت پایدار برما وارد نیاید آن جناب‌خود آگـاه است که‌بعد از این قضیه اهالی مملکتین را گمانهامی رفت که مبادا غایلهٔ ناامنی وانقلابی واقع شود همین که فرزندی خسرومیرزا مأمور به‌آن حدود شد اهالی‌آن طرف را بحمدالله رفع گمـان وکمال اطمینان حاصل گشت اکنون بر وفق انصاف‌وقت‌آن‌است که اهالی‌این‌طرف رانیزانشاءالله برهمان‌منوال‌رفع‌وحشت

ومنتهای آسودگی و فراغت بهم رسد واین مطلب موقوف برآن است که آن جناب جواب فرمان همایون شاهنشاهی را که مصحوب فرزندی مرقوم ومرسل شده طوری معروض دارد که امنای دولت قاهره را از بقای عهد موافقت بین الدولتین خاطر جمعی کامل حاصل شود ومن بعد بهیچ وجه گفتگوئی ازاین قضیه مکروهه فیما بین واقع نشود . برخداو خلق ظاهر است که این دولت را باوصف بی خبری و بی گناهی باز کمال خجلت حاصل بود واعلیحضرت شاهنشاه روحنافداه بهمین سبب فرزند خود را به معذرت خواهی فرستاد. یقین است که اعلیحضرت امپراطور اعظم- افخم نیز بطرزی که شایان شأن و شوکت اوست گذشت و رأفت و التفات خسروانه خواهد فرمود و اگرنه چنین بود هرگز طالب دیدار او نمی شد ودرباب روانه داشتن او به آن جناب خود حکم و تأکید نمی فرمود. باوصف این قراین ودلایل، یقین دارم که آن جناب ازنوشتن و فرستادن آن عریضه مضایقه نخواهد کرد مانیز وجه مصارف سفروسایر تدارکات لازمه فرزندخسرو میرزا را با نامهٔ همایون بزودی انفاذ تفلیس خواهیم نمود وازرفتن او مضایقه نخواهیم نمود و عریضه آن جناب راهم که خواهد رسید به ایلچی دولت قاهره که حالا درتبریز است انفاذ دربار سلطنت مدار خواهیم ساخت و چون عالیجاه فدوی بلااشتباه محمد خان امیرنظام از جانب سنی الجوانب این دولت امین است اجازت داده ایم که باآن جناب درمجاری این امور گفتگو نماید و امیدواریم که بواسطهٔ نیک خواهی آن جناب قرارکارها بوضعی شود که مارا درآستان هردو دولت درضمن این وساطت که کرده ایم و می کنیم نوید اعتبار بهمرسد وازهیچ طرف مورد بحث ومنسوب به اغفالی نباشیم والعاقبة بالعافیه

= ۲ =

نامه‌ای است که به سرعسکر جانب شرق امپراطوری عثمانی نگارش یافته

مراتب موافقت ومصافات این دودولت اسلام امری نیست که برهرذیشعوری مخفی ومستور بماند. بله بحمدالله مانند آفتاب تابان دردیدهٔ هر بیننده روشن ونمایان است خصوصاً دراین اوقات عریضه آن جناب به آستان سلطنت ارکان شاهی رسیده وذرایع متوالیه مشعر براتفاق دولتین وسلم وحرب اعدای اسلام

بحضرت‌مافرستاده. برخدا ظاهراست که‌یك برهزار بردرجات‌اتحادحضرتمن افزوده چنین می‌دانیم که بهیچ‌وجه مجال مغایرت وجدائی‌باقی‌نماند.درحکم واحده‌ودرنیك وبدشریك وموافق ومتحد . مع‌هذه‌المراتب شایسته این است که مهام جانبین ازیك دیگر مستور نباشد و امور اتفاقیه را بیکدیگر اعلام داشته‌آگاه سازند وهیچ طرف از اوضاع واحوال طرفی دیگرغافل وبی‌خبر نباشد لهذا به آن جناب که از جانب سنی‌الجوانب دولت علیه عالیه عثمانیه ماموراین سرحد می‌باشید اظهارمی کنیم که‌چون ایلچی مقتول‌روس‌درحقیقت مهمان این دولت ورسیده این مملکت بود اگرچه مقدمات قتل او از غر.. خودش و سوء سلوك و رفتار کسانی که همراه داشت نرسبب یاف. غافل وناگاه بود که تا اولیای‌دولت قاهره وارباب اختیار شهر کار ازدست رفته بود لیکن باوجود این‌قضیه درپای‌تخت دوات ۹ یك نوع بدنامی برای این دولت‌پایدارمحسوب میشد که رفع‌آن بود وهم چنین‌احتمال می‌رفت که اگربعدازقضیه ایلچی مزبورآدمی - ازطرف قرین الشرف دولت‌قاهره شاهنشاهی نزد طایفه روسیه نرود وحقیقت بی‌خبری اولیای دولت وناگاهی این حادثه و بدرفتاریهای ایلچی و کسان ایلچی را حالی وثابت‌ومعلوم ننماید هرنوع حرب وجدالی که مابین‌ماوروس اتفاق افتد درنظر دور ونزدیك حمل برعهدشکنی‌وسست‌پیمانی‌ما العیاذبالله تعالی شود وسبقت نقض‌عهد وسوءمعاشرت وهمجواری را بمابدهند واین‌نیز امری است که تحمل‌آن بغایت دشوار است لهذا مصلحت دولت قاهره چنین اقتضا نمود که فرزندی خسرومیرزا مأموراین‌خدمت‌شود وبواسطهٔ مأموریت او رفع بدنامی که از قتل ایلچی بدامان ابن دولت ابد توامان می‌آو بخت بفضل‌الله تعالی‌بشود. طایفهٔروس دراین همسایگی‌هرروزهزارنوع رفتاردارند که ازهمه بدتر از قتل ایلچی است ولکن چون این حادثه قتل چیزی است که بالضروره درکل ممالك انتشار می‌یابد و رفتارهای‌آنها را کمتر کسی جز همجواران‌مستحضرمیشود بهتر این بود که‌آن حادثهٔ بین وآشکار را بحسن رفتاری بین‌آشکار تدارك کنیم که اگر ازوقوع آن حادثهٔ بالمثل راه بدنامی

برای این دولت درمملکتهای عالم بهمرسیده باشد شهرت این حسن رفتار کفایت رفع آن رابکند وبعدذلك اگرغوغا ونزاعی فیمابین این دولت قاهره با طایفه روس برای اموری دیگر که در همجواری منتهای بی‌اعتدالی دارند اتفاق‌افتد برهمه کس مشهود و معلوم باشد که سوءسلوك و نقض عهد و طمع درملك ازجانب آنها بوده امنای این دولت پایدار بحمدالله تعالی درحسن‌عهد ومیثاق باهردولت وهرمملکت ثابت و قائم می‌باشند ومادام که طمعی درملك محروس خودنه‌بینندیا سوء رفتاری فاحش وتکلیفی فوق طاقت مثل تکالیف روس درمیان نیاید محال‌است که نقض بیان بکنند. بایست آن‌جناب‌ازحقیقت این مطلب آگاهی یافته هرنوع صلاح داند برجال دولت علیه عالیه عثمانیه حالی وخاطر نشان سازد و هر گونه خبری که از عالیجناب حاجی‌ملاشریف برسدبانضمام اخبار پیشرفت مهام دولت‌علیه درسمت روم ، ایلچی بزودی‌زود معروض دارد، از منظورات خود درمجاری این حدودهم خاطرمبارك مـا را استحضار وافی دهد والعاقبة بالعافیه

= ۳ =

فرمان همایون به جناب سرعسکر حاجی صالح پاشا

جناب جلالت وامارت دستگاه مجدت و نبالت اکتباه شهامت و بسالت انتباه صداقت وارادت آگاه‌امیرالامراء العظام‌وعمدة‌الکفاةالفخام وزیرخجسته تدبیر محمد صالح پاشا سرعسکرجلیل‌القدرجانب شرق و والی ارزنة‌الروم و توابع به ترادف اعطاف الهی مستظهر و از تواتر توجهات خاطر پادشاهی مقرون مزیدمفاخربوده بعزاعلان همایون‌مباهی باد که عریضه صداقت ترجمه آن جناب‌مصحوب عالیشأن زبدةالاقران خیرالحاج حاجی سلیمان درمحضر شهود مشهود انظار مهراقتران و مضامین‌آن که حاوی رسوم صداقت و شارح مدارج ارادت بود معروض رأی ملك آرای اقدس گشت از شروح مسطوره کمال مصادقت‌ونهایت صداقت و دولتخواهی‌آن جناب ظاهر و موجب التفات ضمیرمهر مآثر آمده فتواتی که مشعربرمواحدت دولتین علییتین وتقریررسوم مؤالات‌بهییتین نگاشته و توافق ملت و دولت را ممهد اسباب موافقت داشته

بود این معنی مبرهن وظاهرویقین اصحاب بصایراست که جهت جامعه اسلامیه داعی هر گونه مواحدت است و بحکم این اتحاد اولیای طرفین را در تمهید مصالح ورفع مفاسد یکدیگر شرایط موافقت لازم لکن قبل ازاینکه عالیجناب فضیلت اکتساب صداقت آداب حاجی ملاشریف را بدولت علیه عثمانیه مأمور داشتیم اولیای دولت قاهره. مقاصدی که بود مصحوب او نگاشته و برخی فواید به آن جناب اعلام داشته‌اند که منتظر جواب آن می‌باشیم و بنهجی که از آن جانب رسوم موافقت ظاهر شود یقین است که ازاین طرف نیز درلوازم مواحدت کوشش خواهد شد باید آن جناب آداب اتحاد دولتین را در مجار... مرعی دانسته بسند (کذا) مصالح موالات را در هر باب ... اولیای د... شمارد و در مناهج مهام لوازم اهتمام معمول داشته در مزید ا... دولت ابدفرجام کوشد ومسؤلات خودرا درطی عرایض صادقانه

- ج -

سواد ملفوفه که از جانب نایب‌السلطنه به حاجی ملاشریف سمت ترقیم یافته

عریضه آنعالیجناب بنظر رسید گفتگوهائی که با جناب سرعسکر جانب شرق نموده بود همگی مستحسن ومرغوب خاطر مبارك والا شد و کمال وثوق بدرستی رفتار و گفتار آن عالیجناب حاصل فرمودیم و همان فقرات معروضه آن عالیجناب را بدربارشوکتمدارشاهنشاهی عرض کردیم. فرمان همایون اقدس مشعر بر کمال میل و رغبت خاطر آفتاب مظاهر شاهنشاهی به این نوع موافقت دولتین اسلام صادر و بعهده ما امر ومقررشده بود که روزبروز رابطه موافقت را بین الدولتین محکمترسازیم. جواب عریضه جناب سرعسکر رانیز ازآستانه دولت قاهره صادر و ارسال نموده بودند که مصحوب تاتار او خود انفاذ و ابلاغ نمودیم لیکن بعداز ورودآن عالیجناب به اسلامبول هیچگونه خبر بما نرسیده و بسیار خورسند و شادمان خواهیم شداگر انشاءالله تعالی موافق تحریرات جناب سرعسکر ازدربار دولت علیه عثمانیه نیزوثیقه وکاغذ معتبر برسد. اولیای دولت قاهره شاهنشاهی نیز منتظر خبر آن عالی جناب بوده‌اند ودراین باب اعلامات مؤکده بما کرده‌اند. تحریراً فی شهرذی قعدة الحرام ۱۲۴۴ .

= ۵ =

رقم لاله حسن

علی‌الظاهر بیکی‌ازمأمورین‌ایرانی که سمت کنسولی در ارزنةالروم داشته و یا به یکی از بزرگان آن سرزمین که چنین وظیفه‌ای را انجام می‌داده نوشته شده است.

☆ ☆ ☆

تحریرات‌آن عالیشأن مصحوب تاتاران و قاصدها بنظر مبارك رسید از باخبری و آگاهی‌آنعالیشان استحضار حاصل شد و مزید مراحم خاطر والا گردید عالی‌جناب ستوده اخلاق پسندیده آداب حاجی ملاشریف رضامندی کامل اظهار کرده بود خصوصاً از حسن رفتار و گفتار جناب سرعسکرمعلوم است که این همه ازکاردانی و خلوص ارادت انعالیشان می‌باشد ما هم نظر بظهوراین‌گونه خدمات انعامیشان‌است که مهمات خطیره دولت قاهره ایران را به اعتماد انعالیشان مفوض می داریم و تا حال که در میان این‌کار بوده هرگزخبط وسهوی درمجاری مصلحتها ملاحظه نفرموده‌ایم اما این مصلحتی که بالفعل در میانه این دو دولت پایدار است دخلی بسایر مصلحت‌ها ندارد تا امروز مهمی به این عظم وخطر فیمابین دولتین نبوده باید زیاده از سایر اوقات بذل جهد وصرف اهتمام در انجام آن مرعی شود خصوصاً این روزها که فرزندی خسرومیرزا ازجانب‌سنی‌الجوانب دولت‌قاهره برای رفع بدنامی قتل ایلچی که درحقیقت مهمان این مملکت بود مأمورشده و این در حقیقت منافی سلم وصفوت دولتین اسلام نمی‌باشد و باگفتگوهائی که بین‌الحضرتین است تخالف و تضاد ندارد چراکه هنوز عهد مصالحه فیمابین دولت روس و این دولت ابد مأنوس برهم نخورده آمد و شد جانبین خلاف قاعده وقانون نیست باید آنعالیشان‌حقیقت این مطلب را نوعی‌حالی‌جناب سرعسکر نماید که انشاءالله تعالی از این مأموریت فرزندی خسرومیرزا خیالی دیگربخاطر

رجال دولت علیه عثمانیه نرسد وبحال تشکیکی نباشد نواب والاابن خدمت را مخصوصاً ازآنعالیشان لاغیرمی‌خواهیم و باید بفضل‌خدا نوعی که مرغوب خاطرمبارك‌والاست تقدیم کندعالیشأن‌خیرالحاج‌حاجی‌سلیمان رافرستاده‌ایم قدغن‌شده که بی‌استصواب آنعالیشان گفتگوئی باجناب سرعسکر نکند اول که وارد میشود آنعالیشان او را به بیند فرمایشاتی که به اوشده اسنحضار بهمرساند بعد ذلك به اتفاق آنعالیشان باجناب سرعسکر ملاقات نماید و بصوابدید آنعالیشان گفتگو کند ومن بعد هر کس ازجانب دولت قاهره به آن حدود مأمور میشود دستورالعمل او همین خواهد بود .

- ٦ -

رقم عباس‌میرزا به‌میرزا موسی‌خان

عالیجاه مقرب‌الخاقان میرزاموسی‌خان بداند که دیروز آمد تحریرات چند از پاسکویچ و میرزا مسعود و میرزا آمو اخبار واوضاع روم وروس‌راهم پاسکویچ بماننوشته بود.خلاصه تحریرات آمپورگر این بود که‌مالسوف آمد وروانه تفلیس شد وصریحاً می‌گفت که کسان ایلچی بدسلوك بودند واولیای دولت درآنچه شد بی‌خبر . آمپورگر که این‌طور گفته بپاسکویچ هم خواهد گفت مجمل مسطورات پاسکویچ اینکه ازبرگرداندن میرحسن‌خان طالش ازآستارا وتسکین فتنه او ممنون شدم لکن شنیده‌ام ازعراق سی‌هزار قشون و سی‌توپ بآذربایجان تعیین شده وقشون آذربایجان احضار وخان‌ماکوتدارك‌ذخیره‌می‌کند وتجارازآمدوشد ومعامله ممنوع شده‌اند. مابرای هریك جوابی نوشتیم که مایه اطمینان او باشدماحصل‌اخبارهم این‌بود که‌احمدپاشای‌احسارانی که‌ازاهل‌اخسقه‌است‌در اواخرشعبان بابیست‌وچهارهزاروغیره‌ازسنجقای‌اخسقه به‌سداخسقه‌رفت‌قلعه را محاصره کرد، یورش برد چندجا نردبان گذاشت نقب‌زدقدری ازدیوارها را خراب کرد محصورین را بتنگ انداخت چنین دانست امداد مانمیرسد قلعه‌را می‌گیرد لیکن من‌بیشتر باحتیاط کارراهی ازکوه وجنگل که غیر معروف ونزدیك‌بود ساخته‌وجنرال‌مرادلوف‌را باده‌هزار کس‌درآن‌راه گذاشته وقدغن کرده بودم که وقت‌ضرورت، خودرا بقلعه برسانند.مرادلوف محرد

استحضار بامداد محصورین میرود جمعی را بین راهها و دره‌ها و پیش رومی فرستند سالدات مازودتر میرسد ومیگذرد ومجادله میشود احمدپاشا مغلوب می‌شود مرادلوف باآنکه سی‌هزار دیگر ازقشون‌ما باو نزدیک بودند ومیرسیدند انتظار رسیدن آنهارا نکشیده اول سه‌فرسخ تعاقب آنها میرود وچهار توپ و یك خمپاره وسه‌بیدق بدست می‌آورد وسه‌هزارنفر آنهارا مقتول و مجروح می‌کند. بعد که می‌شنود آنها هم خبررسیدن امداد خودرا شنیده وهوائی دارند برسرآنها میرود. ازاین تحریرات همینقدر معلوم گشت که‌اهل‌ولایت اخسقه‌شوریده وضربی شدید بروسیه‌اخسقه‌زده وانتظار امداد خودراداشته، روسیه همینقدر کرده‌اند که قلعه‌را بتنهائی‌بعداز نقب ویورش وخرابی‌بعضی از دیوار و تصرف شهر،محافظت کرده‌اند. فتنه اخسقه شدید است واهلش‌با غیرت وقشونش بسیار ، امدادشان نزدیك واین‌جمعیتی که‌حالا کرده‌اندا گر پارسال میکردند اخسقه بدست روس نمی‌افتاد.لکن سایر دولتها واسطه اصلاح روم وروس شده وکار اصلاح را گرم گرفته واسطه‌ها قوی و طرفین خسته واتمام کار نزدیك، آمدن ایلچی ازدربار همایون واجب وهرچه‌زودتر برسد وبرود بهتر چراکه بعد از مصالحه آنها بایکدیگر اصلاح این قضیه باین‌طور که حالا می‌توان گذراند نمی‌شود و می‌ترسم خلاف مقصودی رو بدهد.مکرر این‌را نوشته‌ایم حالاهم‌می‌نویسیم‌ایلچی‌بایست حالا بآنجارسیده وازآنجا گذشته‌باشد حالا هم زودآمدنش بسیار نفع است و دیر آمدنش بسیار ضرر . شهر رمضان ١٢٤٤

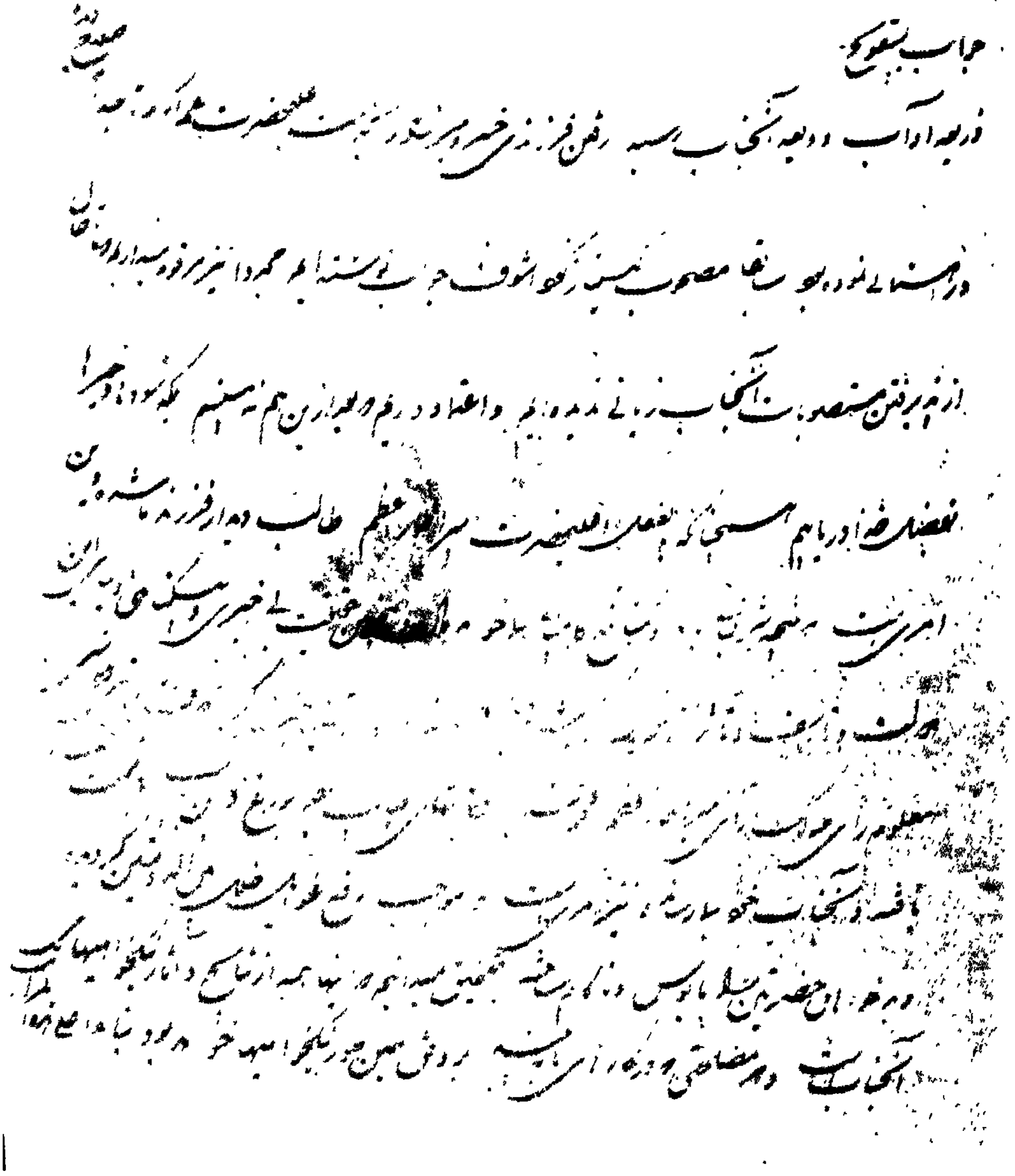
= ۷ =

ازجانب نایب‌السلطنه بعهده محمدخان‌امیرنظام

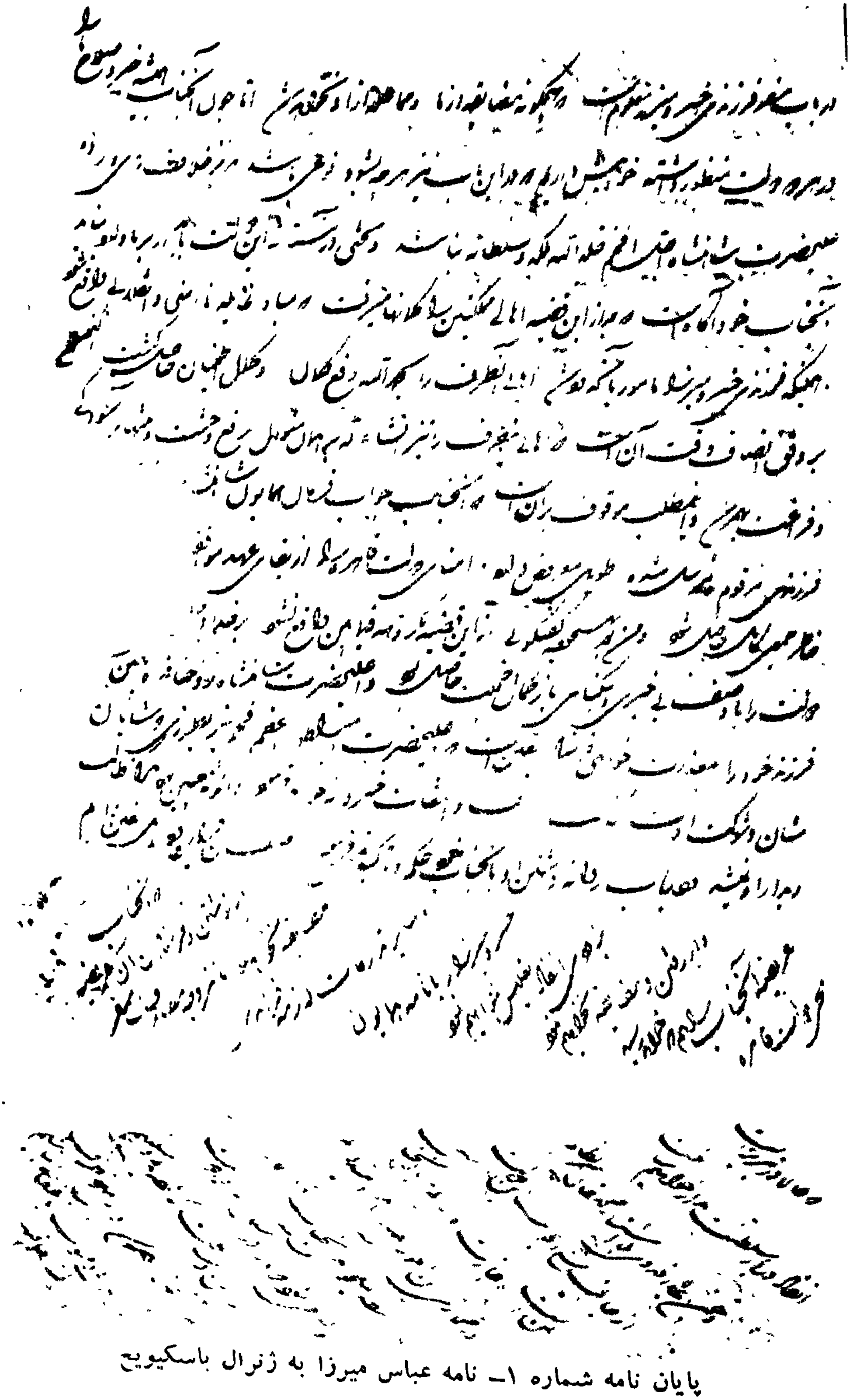
عالی جاه فدوی بلااشتباه مقرب‌الخاقان محمد خان امیرنظام بداند که شرحی از جناب جلالت مآب غراف پسقویچ به‌ما رسید که سوادآن و سواد جوابی که مرقوم داشته‌ایم درجوف این رقیمه انفاد نزدآن عالیجاه شده باید انعالی جاه امعانی وافی درکارها کند خصوصاً رفتن فرزندی خسرومیرزا را بسفر پطربورغ که ما یقین قطعی داریم براینکه عاقبتش خوب است و بفضل خدا منتج مقصود ومطلوب لکن یقین ما تنها در این باب کفایت نمیکند بل

لازم است که اولیای این دولت پایدار نیزاثر وعلامت اطمینانی آشکار از آن طرف به‌بینند تادراین یقین با ما شریك شوند بالمثل ما میدانیم که هر گاه امپراطور اعظم طالب دوستی ایران نبود خواهش ملاقات فرزندی خسرو میرزا نمیکرد و درصورتیکه طالب دوستی باشد لامحاله باید ازاین بگذرد وانگاه درصورتیکه فرزند پادشاه ایران بخدمت اوبرود چگونه میشود که به اقتضای این حرمت گذشتی ملوکانه نکند وحال آنکه عالم میدانندوانگلیسها شاهدند و گازت روس که‌چاپ پطربورغ است بربی‌خبری‌شاهنشاه وناگاهی این قضیه وبی‌تقصیری امنای دولت قاهره دلیل‌است لکن خلق ایران امنای دولت را آنعالیجاه خوبتر می‌شناسند که تا چه حد مادام‌که جواب فرمان همایون شاهنشاهی از جانب پسقوبچ خاطر جمعی ندهد که این کار را اعلیحضرت امپراطور نظر به ایران وحرمتی که شاهنشاه ازفرستادن فرزند خودمرعی داشته گذشت محال است که متقاعد شوند و سخت می‌ترسم که ما را مورد سازند. بایدآنعالیجاه دراین مواد باجناب جنرال انشف گفتگونموده صریحا اظهار کند که ما ازپذیرفتن صوابدید او مضایقه‌نداریم وهرگز زیان از این معامله نکرده‌ایم لکن اوهم باید خیر وصلاح ما را در هر دو دولت منظور کند رفتن خسرومیرزا به‌پطربورغ درصورتیکه عریضه خاطر جمعی از او نرسد لاشك برای ما،درحضرت همایون شاهنشاه مایهٔ هزارسخن خواهد شد ونوشتن این عریضه که خواهش کرده‌ایم تکلیفی نیست که برجناب غراف شاق باشد و معلوم است‌که انشاءالله تعالی دوستی پادشاهان برقراراست و دراین صورت چه عیب دارد که جناب غراف امنای دولت ایران را از این مطلب بصراحت اطمینان بدهد بالجمله ما صلاح نمی‌دانیم دولت قاهرهٔ ایران از دولت بهیه روسیه در وحشت باشد خصوصا این اوقات که صلاح هیچیك از طرفین نیست ورفع این وحشت انشاءالله تعالی‌ببعضی جزئیات‌ازقبیل‌فرستادن این عریضه ودادن توپهای ارمغانی امپراطور و بازآمدن امبورکر به‌تبریز خواهد شد.خواهش داریم که جناب غراف دراین جزئیات مضایقه‌نکند وباید آنعالیجاه نوعی باجناب معزی‌الیه دراین‌کار گفت وشنید نماید که صداقت و بی‌غرضی‌ما نسبت بهردودولت آشکار گردد.

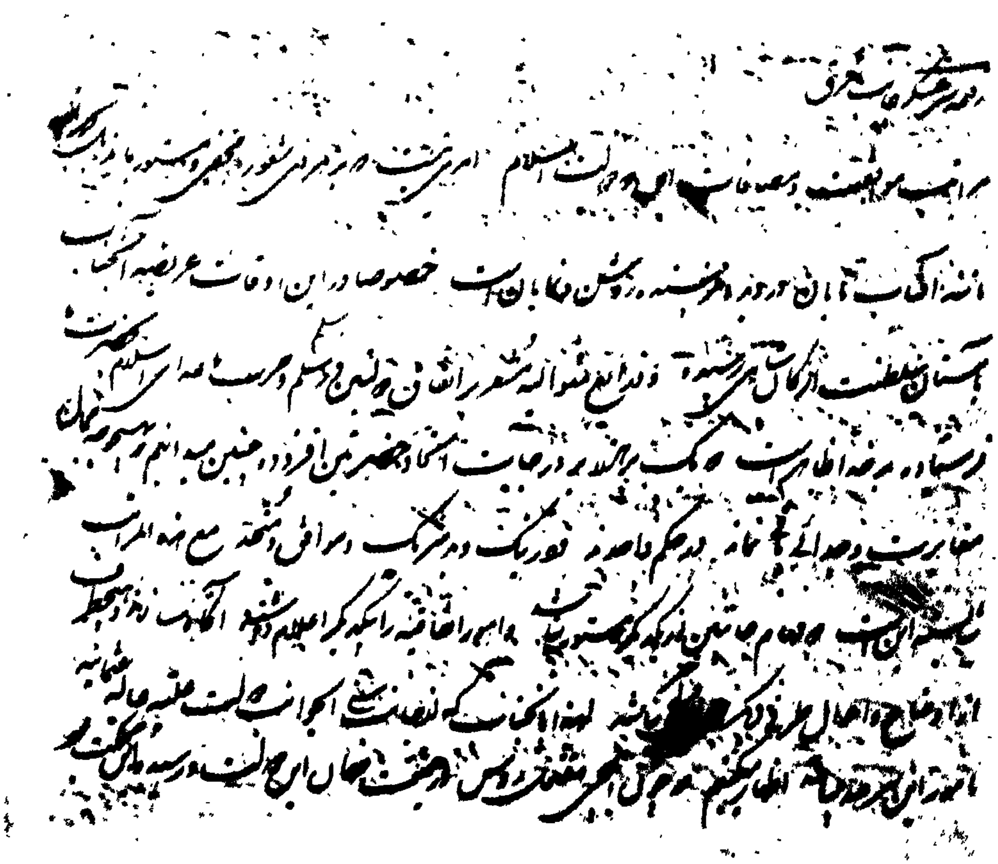
تحریرا فی‌شهرذی‌قعده ۱۲۴۴



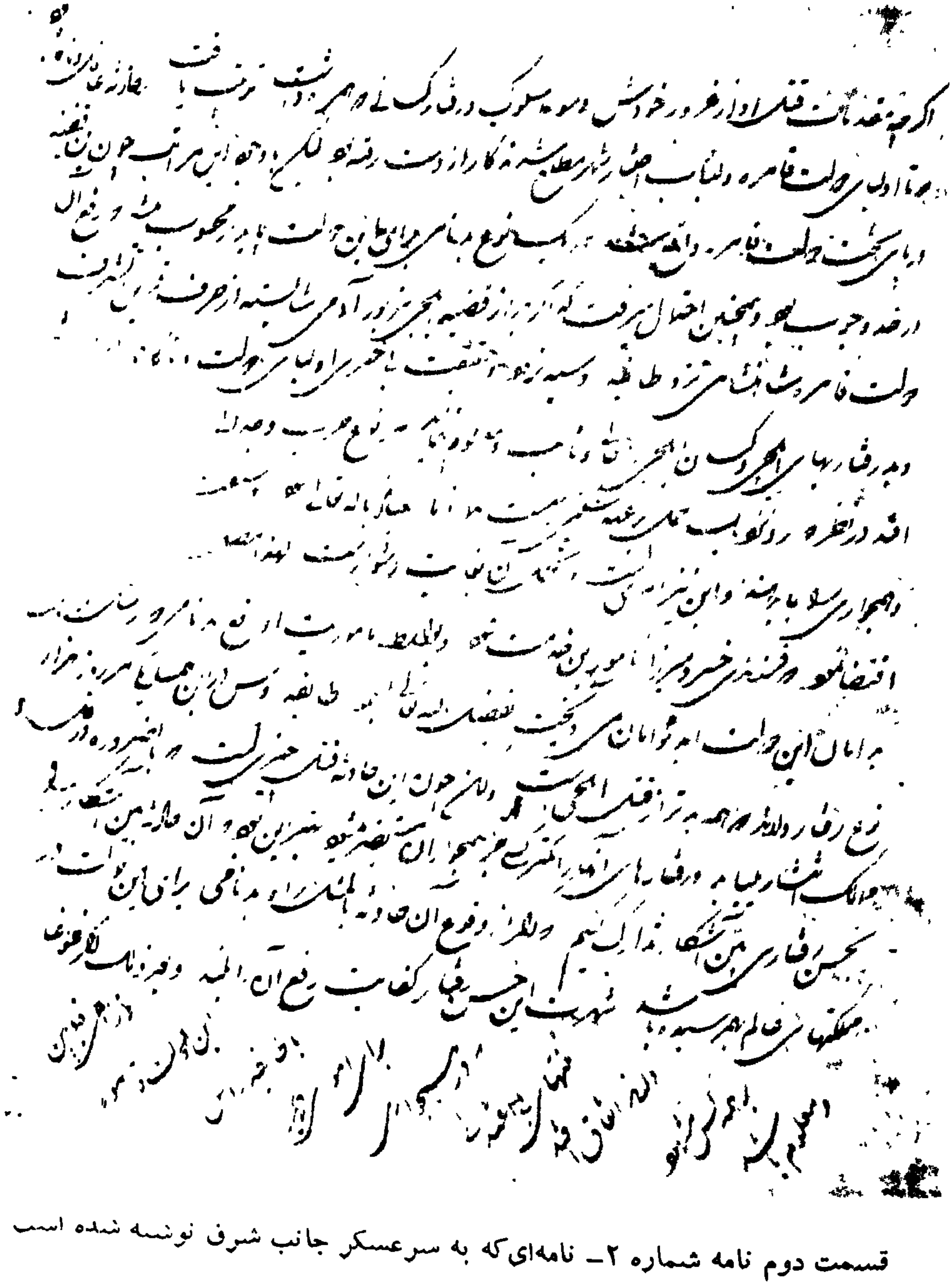
نامه شماره ۱ــ قسمت اول ــ نامه عباس میرزا به ژنرال پاسکیویچ



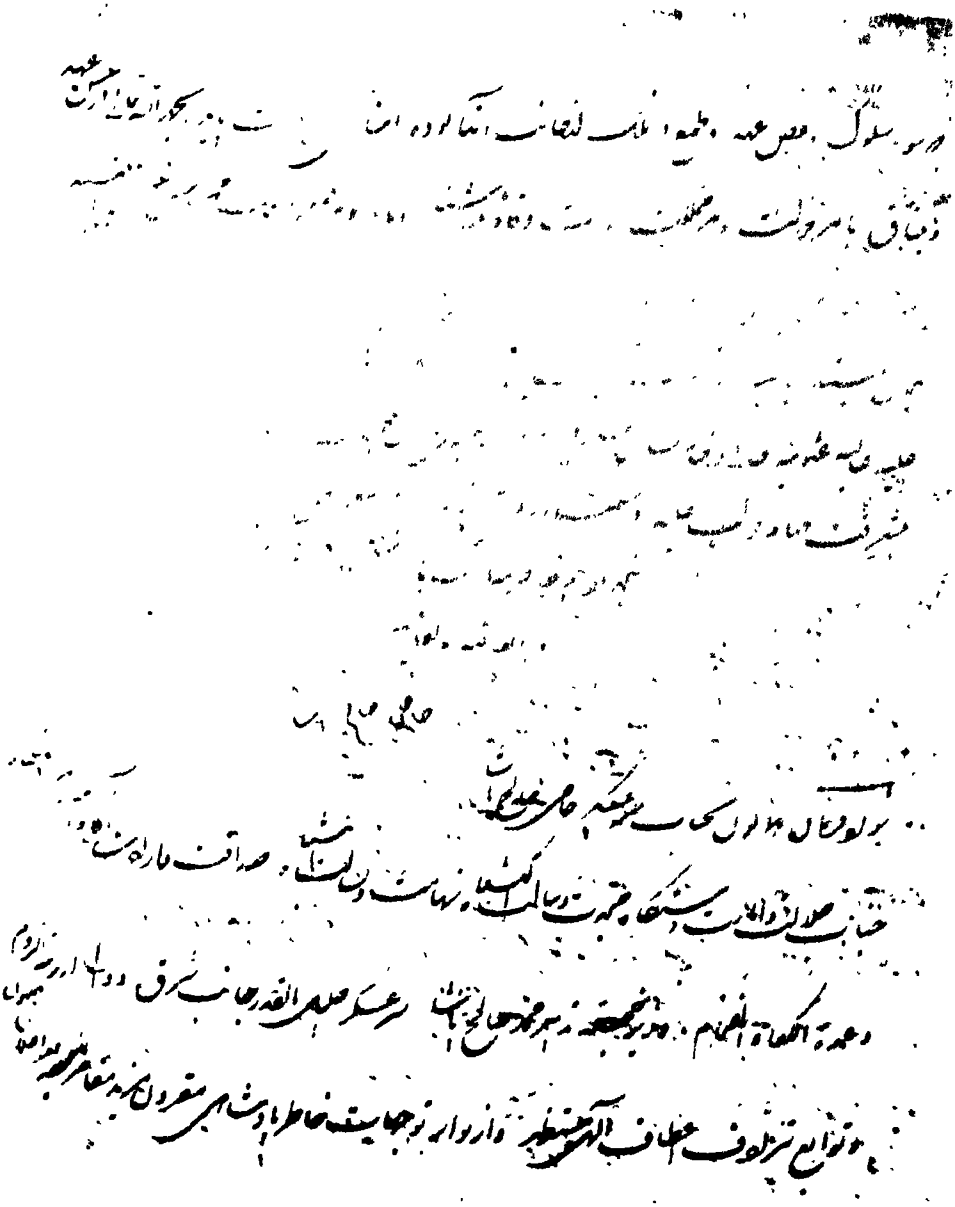
پایان نامه شماره ۱ـ نامه عباس میرزا به ژنرال باسکیویچ



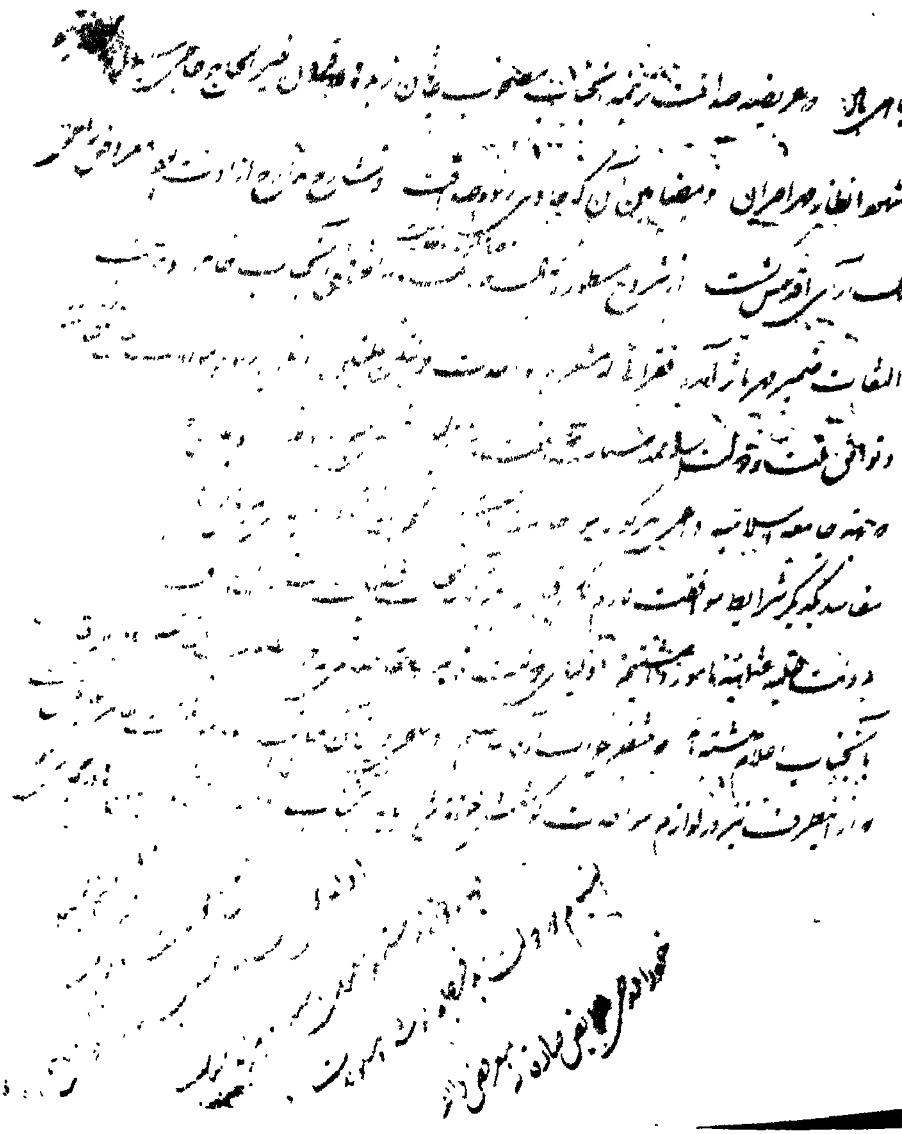
قسمت اول نامه شماره ۲ــ نامه به سرعسکر جانب شرق



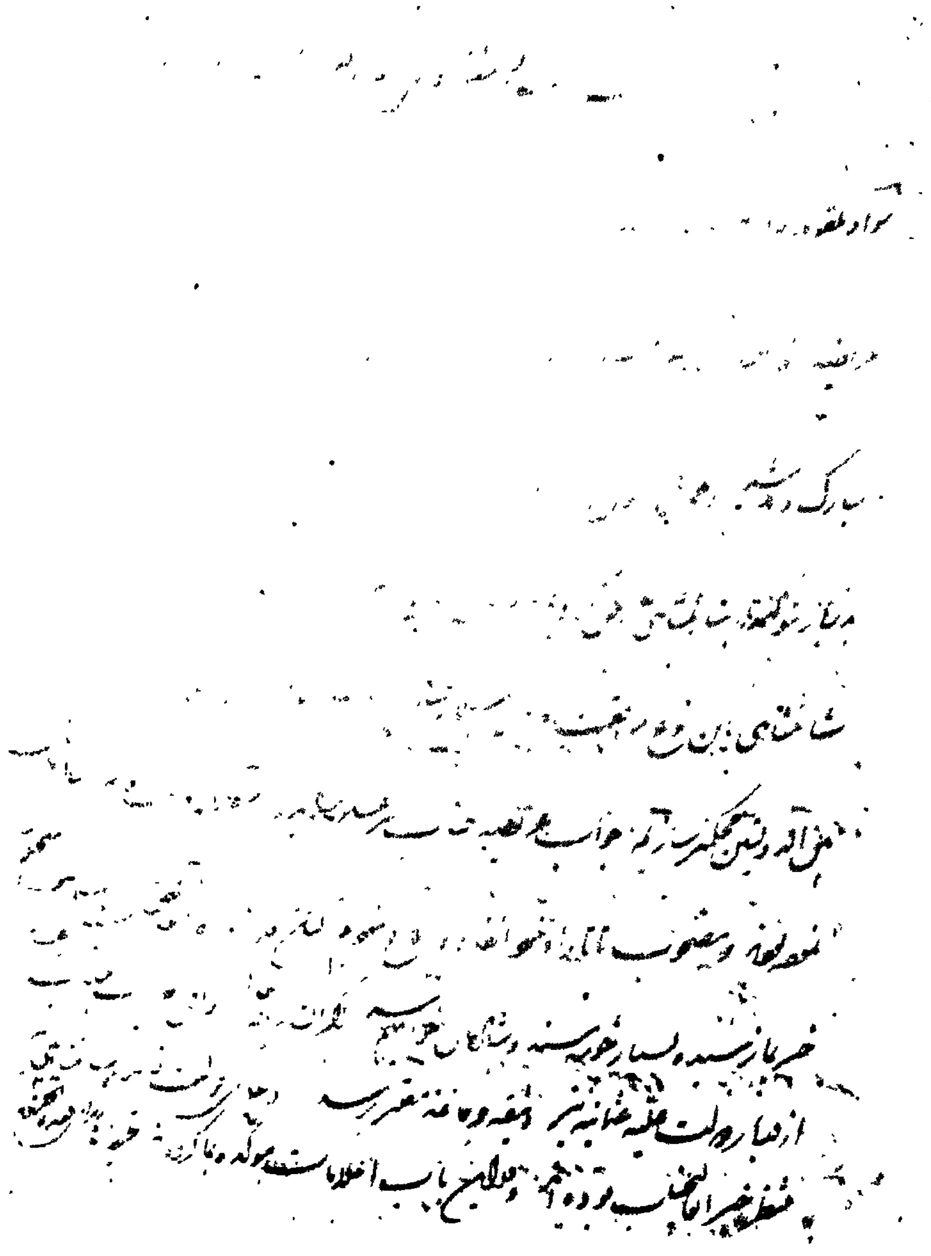
قسمت دوم نامه شماره ۲– نامه‌ای که به سرعسکر جانب شرق نوشته شده است



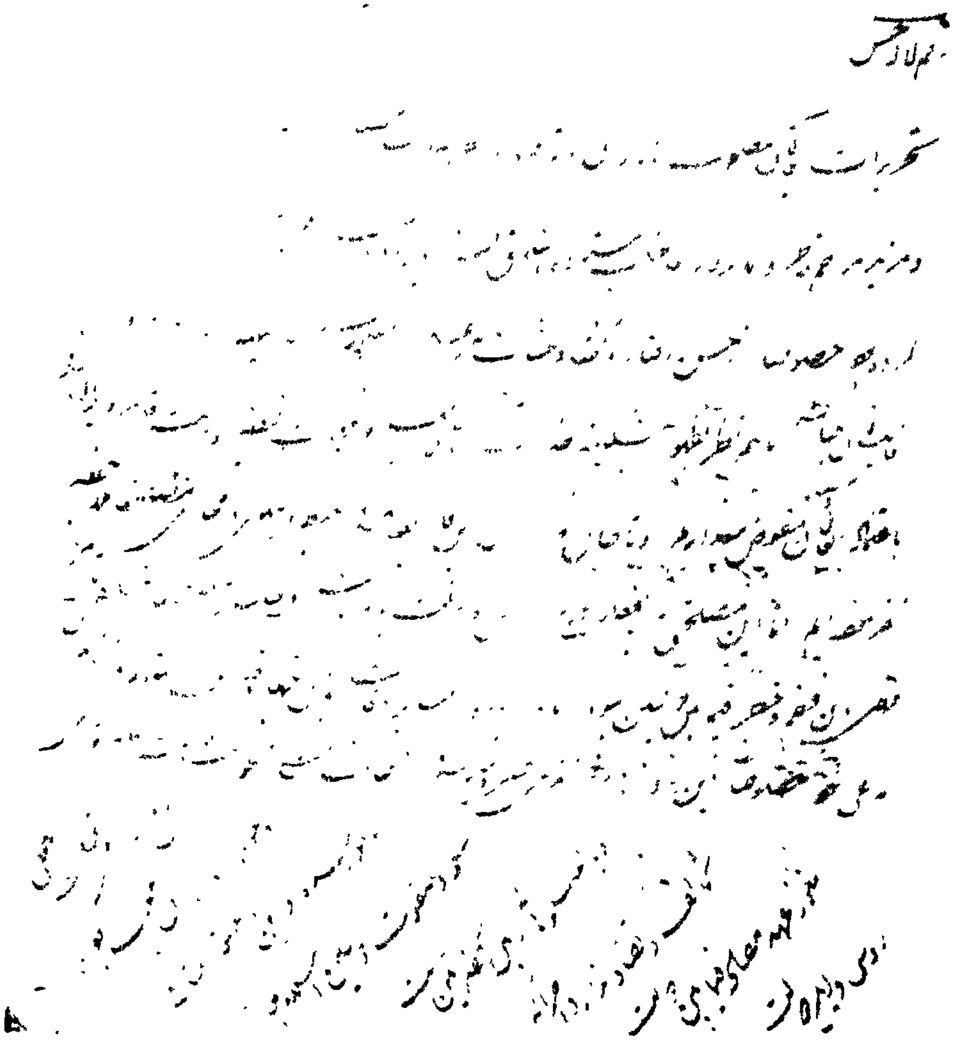
قسمت آخر نامه شماره ۲- وابتدای سند شماره ۳- فرمان محمدعلیشاه به سرعسکر حاجی صالح پاشا



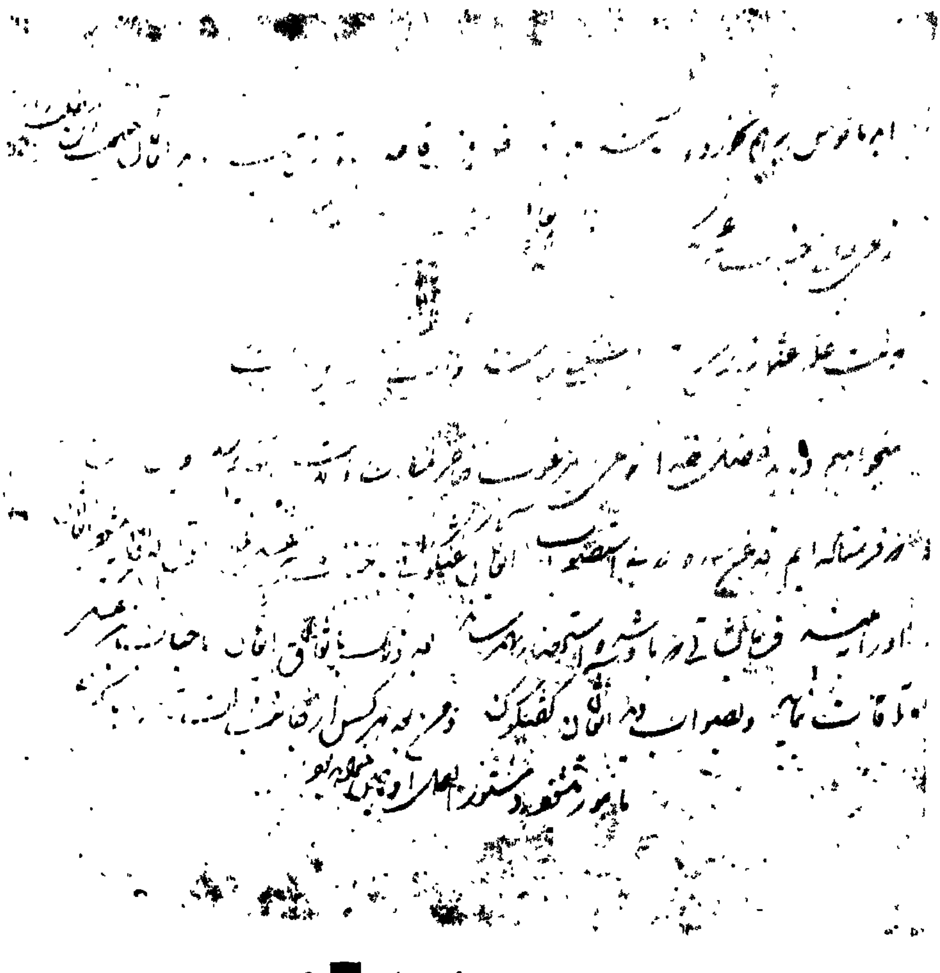
بقیهٔ سند شماره ۳ـ فرمان فتحعلیشاه به‌سرعسکر صالح پاشا



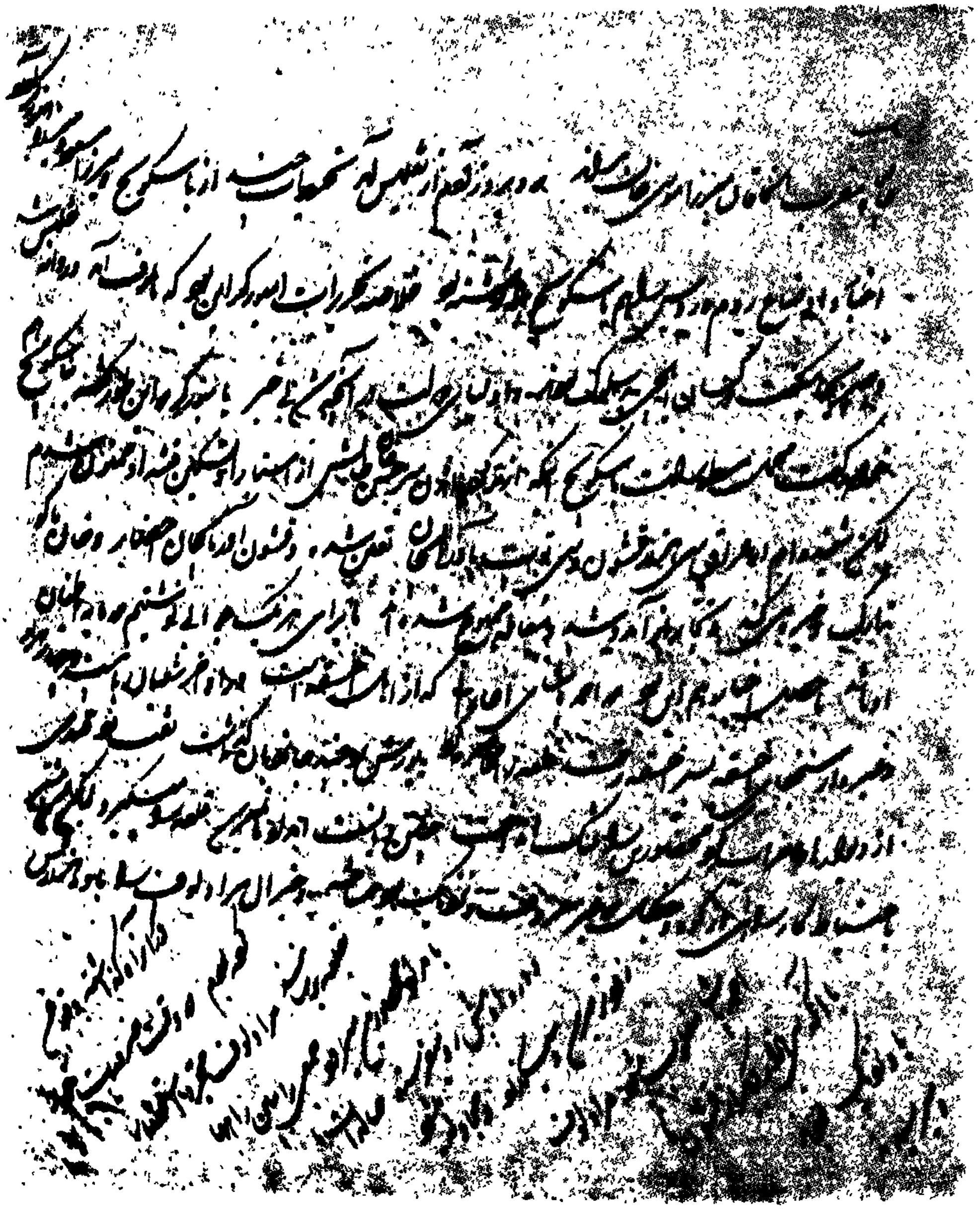
سند شماره ٤ ـ نامه نایب‌السلطنه به‌ملا شریف



ابتدای نامه شماره ۵ ـ نامه قائم مقام به‌لاله حسن



بقیهٔ نامهٔ شماره ۵



ابتدای نامهٔ شماره ٦ ــ رقم نایب‌السلطنه عباس میرزا
به میرزا موسی خان برادر قائم مقام

[illegible] اول [illegible] تشریف [illegible]

[illegible] آنها را [illegible] که [illegible] رسیدن [illegible] شده [illegible] والله

[illegible] خسته [illegible] خسته شده [illegible] باشد [illegible]

خسته [illegible] نوشته [illegible] [illegible] دوری‌اش

[illegible] شهر [illegible] خسته شده است [illegible]

[illegible] اگر [illegible] خسته است [illegible]

[illegible] گرم گرفته [illegible]

[illegible] بهتر چرا که [illegible]

[illegible] خلاف [illegible]

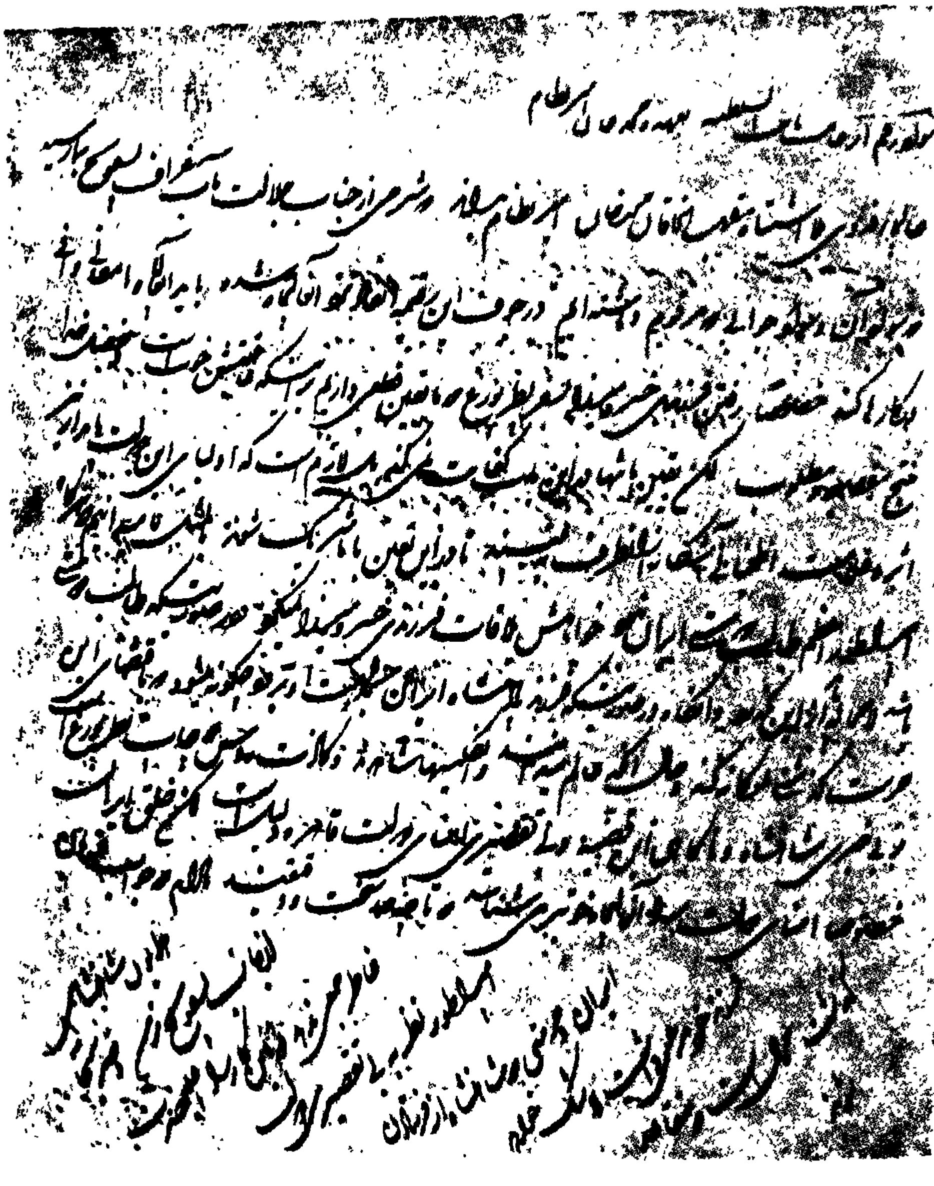
[illegible] رسیده و از آنجا که [illegible] والسلام

[illegible]

[illegible]

۱۲۴۴

بقية نامه شماره ٦



ابتدای نامه شماره ۷ ــ رقم نایب‌السلطنه عباس میرزا به محمد خان امیر نظام

[illegible] میترسم که ما امروز [illegible] باید اتفاقی [illegible] در این موارد جناب جنرال [illegible]

[illegible]

اظهار کرد که ما از پذیرفتن [illegible] مضایقه نداریم [illegible] از این معاهده کرده‌ایم [illegible]

[illegible]

[illegible] در حضرت [illegible]

تصدیق [illegible] جناب غراف [illegible] معلوم است [illegible]

[illegible] جناب [illegible]

[illegible] مهلت [illegible]

این [illegible] از طرفین [illegible] در رفع این [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] السلطنه [illegible]

جناب غراف [illegible] این جزئیات مضایقه نکنند [illegible] جناب [illegible]

[illegible]

بقیهٔ نامه شماره ۷

قزوین

بقلم

حسینعلی ستوده

(دکتر در تاریخ)

مقدمه

مساکن انسانی مانند خود انسان زندگی میکند یعنی از عدم بوجود می‌آید و کم کم بزرگ میشود وتوسعه می‌یابد و پس از مدتی بعلل حوادث تاریخی ازمیان میرود. نظیر چنین شهرهائی که زمانی وجود داشته و امروزه از میان رفته‌اند درایران فراوان دیده میشود مانند شوش درخوزستان که مقردولت عیلام بود ودرزمان هخامنشیان نیزپای تخت کشور گردید شهرهای خایدالو Khaidalou ومادا کتو Madalctou که امروزه آثارشان درلرستان مشاهده میشود درزمان عیلامیان شوکت و عظمتی داشتند - در خوزستان در دوره ساسانیان

شهرهای جندی شاپور وارجان و (اران خوره کرد شاپور) که امروزه خرابه‌هایش به ایوان کرخه معروف است ـ شهر گامبادانه در نزدیکی کرمانشاهان وحوالی طاق‌بستان و شهر فراداسبه مرکزماد کوچك که دوره هخامنشی وآتورپاتکان دوره اشکانی وآذربایجان دوره اسلامی که درزمان ساسانیان نیز بعلت وجود آتشکده آذرگشنسب شهرمقدسی بشمارمیرفت و ری در ماد بزرگ پیش ازاسلام ویا ناحیه جبـال دوره اسلامی و عراق عجم قرون بعد و شهر استخر مرکز قدیم ایالت فارس و شهربیشابور مرکز کوره شاپور دردوره ساسانیان وهم‌چنین ری شهر درنزدیکی بوشهر حالیه‌وبنادر ماهی‌روبان وسینیزوسیراف که روزگاری‌لنگرگاه کشتی‌هاوباراندازکالاهای تجارتی درساحل خلیج فارس بوده‌اند وشهرطوس‌درخراسان وشهرجرجـان درگرگان هریك درموقع‌خودمقرحکومت‌ومورد توجه‌حکام وفرمان‌روایان بوده وامروزه فقط اطلال وآثارشان باقی‌است.

برای انتخاب محلی‌جهت ایجاد شهراغلب‌مقتضیات جغرافیائی موردتوجه قرارمیگرفت چنـانکـه جلگه‌های حـاصل خیز و مناطق معتدل و دره‌های رودخانه‌ها مساعدترین جا برای سکونت بوده . برعکس نواحی باطلاقی و اراضی نامساعد وصحاری سوزان برای بنای شهرنـامناسب مینمود هم چنین اراضی‌بادگیر و دامنه‌های جبال بی‌آب و علف وکناره‌های رودخانه‌های‌پر طغیان نمی‌توانسته نظرمردم را برای ایجاد شهر جلب نمـاید. وجود آب در ایجاد شهر تاثیر فراوان داشت چنانکه درصحاری مساکن انسانی همیشه‌در اطراف قنوات وچشمه‌های‌آب بوجودآمده.

بطورکلی نواحی که برای ایجاد شهرمناسب می‌باشد عبارتند از:

۱ـ سواحل دریاها ودریاچه‌ها که غالباً برای ایجاد مراکز دادوستد و بازارهای تجارتی مناسب بوده‌اند.

۲ـ کناره‌های رودخانه‌ها ومحل تلاقی‌ویا مصب‌آنها.

۳ـ دامنه‌های جبال درنقاطی که رودخانه ازکوهستان خارج میشودوبه جلگه میرسد .

ازعوامل دیگری که دربنای شهردخالت کلـی دارد باید وجود منـابع طبیعی ونیز جنس خاك را درنظر گرفت زیرا غالب اوقات وجود یك معدن و یا ماده نباتی قابل استفاده باعث اجتمـاع مردم و سبب ایجاد شهر میگردد زیرا همینکه معدنی چون نفت ویا ذغال سنگ ویا طلا ونقره کشف میشود پس ازاندك‌مدتی شهری عظیم در کنارآن بوجود می‌آید.

خلاصه آنـکه یکی‌ازسه عامل ذیل باعث بوجودآمدن شهرمیشودو گاهی دوویا هرسه عامل درایجادآن دخالت دارد.

۱-اراده شخص معینی‌ازقبیل سلطان ویاحاکم (درزمان قدیم) ویاتصمیم دولت. چنین شهرها که بیشتر ازنظر مصالح سیاسی ویانظامی بوجود می‌آید اغلب برروی بلندی ودامنه‌های کوه‌ها بنامیشود تامدافعه ازآن‌آسان گردد.

۲ــ عوامل تجارتی واقتصادی ومبادلات بازرگانی. این‌گونه شهرها یا درسواحل دریاها دریاچه‌ها بصورت بندرایجاد میشود ویادرکنار جاده‌ها و محل تقاطع طرق ارتباطیه بوجود می‌آید.

۳ــ عوامل جغرافیائی ویا اجتماعی مثل وجود چشمـهٔ آب گرم و یـا زیارتگاه ویامراکزعلمی‌وادبی.این‌قبیل شهرهااغلب‌درجلگه‌های حاصل‌خیز ومستعدبنامیشود.

ازعوامل مزبور عامل دوم وسوم درایجاد شهرقزوین که تاریخچه‌آن در صفحات‌آینده‌ازنظرخوانندگان محترم میگذرد مؤثربوده زیراشاپورساسانی برای جلوگیری از هجوم طوایف دیلم دژی دراین محل‌بناکرد واردوگـاه سپاهیان قرارداد و همین دژ بعدها محل سکونت شدو کم کم توسعه‌یافت‌و دردوره اسلامی به شهری مبدل شد که بازسـاکنـان آن وظیفـه مدافعه از حملات طوایف دیلم را بعهده داشتند وهمین موقعیت نظامی باعث شدکـه خلفای اسلامی وحکام و سلاطین ایرانی دراستحکام و آبـادی‌آن بکوشند. قزوین این وظیفه را بعدها دردوره تسلط فدائیان اسمعیلی بر قلاع الموت و میمون دز ولمبه سر وسایر قلعه‌های شمالی‌این شهر برعهده داشتند وقزوین

درنظرسلاطین سلجوقی وخوارزمشاهی پایگاهی برای مبارزه با اسمعیلیان گردیده بود .

قزوین ازطرف‌دیگر بعلت واقع شدنش‌برسرراه ارتباط شرق‌وغرب‌ایران ازهمان زمان قدیم ارزش خودرا نشان‌داد زیراسرداران‌ساسانی‌برای‌لشکر-کشی به خراسان ازاین شهر میگذشتند وقزوین برسرراه سپاهیان عرب بر خراسان‌بودوسلاطین‌سلجوقی‌وخوارزمشاهی‌ومغولان‌وتیموریان که‌میخواستند به آذربایجان و ولایات غربی ایران اردوکشی نمایند ناچار از این شهر میگذشتند. این شهر درکشمکش بین حکام و سرداران داخلی اغلب مورد منازعه بود وغالباً دست بدست می‌گشت . حوادث مزبور البته درسرنوشت قزوین مؤثر بود و این شهر اغلب دستخوش نهب وغارت و مورد قتل و کشتار واقع میشد وازترقی وتعالی باز می‌ماند تااینکه شاه طهماسب صفوی درسال ۹۵۵ هجری قزوین را مرکزحکومت وپایتخت کشور ساخت درنتیجه قزوین روبه‌آبادی نهاد وشهری معتبر باجمعیتی انبوه گردید - شکوه وجلال‌قزوین دیری نپائید وانتقال پای‌تخت به اصفهان درسال ۱۰۰٦ هجری باعث شدکه این شهر رو به انحطاط برود واز رونق وآبادی بیفتد اما موقعیت تجاری و واقع شدنش برسر راه ارتباط بین تهران وگیلان وآذربایجان وغرب ایران مانع ازآن شدکه این شهر بکلی ازپای درآید وراه زوال پیش گیرد .

قزوین وشهرهائی نظیر اوکه درکنار راه‌های تجارتی واقع‌اندگرچه در قدیم از تردد سپاهیان مهاجم ولشگرکشی های سلاطین مخالف آسیب فراوان میدیدند ولی هیچ‌گاه ازبین نمیرفتند وبحیات خود گرچه‌بحال‌ضعف ادامه میدادند تاموقعیتی جدید پیش می‌آمد وزندگی نو ازسر می‌گرفتند .

درصفحات‌آینده تاریخچه شهرقزوین که موردتحقیق وبررسی‌قرارگرفته ازنظرخوانندگان عزیز میگذرد واگرتوفیق رفیق‌گردد وعنایت الهی شامل حال‌شود امید است که تاریخچهٔ شهرهای دیگرایران نیزبرشته‌تحریردرآید.

تاریخچه شهر قزوین

دشت قزوین ـ شهرقزوین درجلگــه وسیعی واقع است که درشمال آن سلسله جبال البرز از شمال غربی بجنوب شرقی کشیده شده ـ درمغرب رشته کوههائی بموازات یکدیگرازشمال بجنوب امتداد دارد وجلگهٔ قزوین را از زنجان جدا میسازد ـ درجنوب کوه رامند قرار گرفته که ازمشرق بکوه‌های ساوه وازجنوب غربی بکوه‌های خرقان و در گزین همدان متصل است ـ در مشرق کوهی نیست و دشت قزوین از این طرف بجلگهٔ ساوجبلاغ کــه جزء تهران است می‌پیوندد .

دشت قزوین ازقدیم برسر راه‌های ارتباط وانتقال تمدن‌های شرق وغرب ایران واقع بوده واقوام ومهاجمین ازاین دشت دائماً بطرف مشرق ویا مغرب درتردد بوده‌اند .

از حفریاتی که درتپه های دهستانهـای اطراف قزوین بعمل آمده معلوم گردیده که دراواخرهزاره دوم قبل ازمیلاد این دشت بوسیلهٔ قومی مسکون بوده کـه باستعمال ظروف سفالین خاکستری مایل بسیاه وگاه قرمز رنـگ نقش‌دار آشنا بوده که قابل مقایسه بااشیاء مکشوفه از تپه سیلك‌کاشان وتپه گیان‌نهاوند وتپه حسنلوی سلدوزآذربایجان وناحیهٔ طالش‌گیلان ولرستان وکلاردشت مازندران و تپه حصار دامغان وشاه‌پسند وتورینگ تپه گرگان وحتی شوش وپاسارگاد وتخت جمشید می‌باشد[1] ازاین رو میتوان گفت کــه بین ساکنان این دشت و اقوام ساکن مـاوراء النهر و خراسان در مشرق و آذربایجان وقفقازیه وسواحل‌غربی دریای خزر درمغرب دراین زمان یك‌نوع هم‌جنسی وارتباط وجود داشته است .

---

۱ ـ لوئی واندنبرگ. حفریات خوروین ـ مجلد چهارم گزارشات باستان‌شناسی صفحه ۳۰۸

تپه‌هائی که دراطراف‌قزوین مورد گمانه‌زنی وحفاری‌قرار گرفته عبارتند از : تپه‌هـای اطراف دهات دهستان زهرا که درقره‌تپه قریـهٔ سکزآباد این منطقه آثاری ازتمدن هزاره دوم قبل ازمیلاد بدست‌آمده .

در دهستان اقبال درنزدیکی قریهٔ قدیم‌آباد آثاری از سفال‌های رنگی نقش‌دار ماقبل تاریخ درپای تپه کشف گردیده .

دربخش تاکستان آثاری ازتمدن ماقبل تاریخ مانند سفال‌های نقش دار ولعاب‌دار درتپه‌ای واقع درمشرق قریهٔ نرگه بدست‌آمده .

دربیشتر تپه‌های موجود دراطراف‌قزوین درطبقات‌پائین‌آثاردوره‌ساسانی ودرطبقات بالا آثار دوره اسلامی وسلجوقی وصفوی دیده میشود[۱] .

درگنج تپه واقع دریك کیلومتری مشرق قصبهٔ خوروین ازتوابع برغان نیز درسال ۱۳۳۳شمسی توسط‌آقای لوئی واندنبرگ باستان شناس بلژیکی حفریاتی‌شده وظروف وآثاربدست‌آمده نشان میدهد دراین ناحیه نیزمردمی هم‌نژاد باساکنین اطراف قزوین درهزاره دوم قبل‌ازمیلاد زندگی‌میکرده‌اند که مساکن‌آنان تااطراف ری وبطوریکه گفته شد ازطرف مشرق تاخراسان وماوراءالنهر امتداد داشته .

دراطراف ری قدیم برای اولین‌بار ازطرف آقای دمورگان رئیس هیئت علمی حفاری فرانسه در سال ۱۹۰۹م در جنوب حضرت عبدالعظیم (شهرری کنونی) تپه‌های بسیارمورد حفاری قرار گرفته ونیزدرسال‌های۱۳۱۲-۱۳۱۳ شمسی بوسیله آقای دکتر اریك اشمیدت ازطرف موزه هنرهای زیبای شهر بستن وموزه دانشگاه آن شهر درتپه‌های اطراف شهرری حفاری علمی بعمل آمده. وظروف سفالی نقش‌دار مربوط به شش‌هزارسال‌قبل بدست‌آمده. ونیز در ایوان‌کی وفشند واطراف کرج آثار باستانی‌پیش از تاریخ کشف گردیده.

---

۱ - این اطلاعات ازگزارشات آقای امیرماهانی رئیس اداره فرهنگ و هنر قزوین که در تابستان سال ۱۳٤۷ تهیه شده و در بایگانی اداره باستان شناسی موجود است اخذ گردیده است .

درسال ۱۳۲۱ شمسی در دروس شمیران ظروف سفالی ساده وتیره‌رنگ بدست‌آمده که معرف تمدن مردمی است که درهزاره دوم قبل ازمیلاد دراین نواحی ساکن بوده‌اند [۱]

ساکنین این دشت بوسیلهٔ راه‌هائی میتوانستندخود را به مراکز قدرت ویا تجارت برسانند چنانکه راهی‌قزوین را به آذربایجان ازراه ابهروزنجان وصل میکرد که هنوزهم مورد استفاده است و نیز راه قزوین به ری که بعداً تهران جانشین آن گردید و امتداد آن به نواحی شرقی ایران همیشه محل رفت وآمد جهانگشایان بوده - راه قزوین به‌همدان و کرمانشاهان وبالاخره به جلگه بین‌النهرین محل عبور و مرور دائم از ابتدای تاریخ تا امروز بوده است .

راه هائی قزوین را به گیلان ومازندران‌از کنار دره‌های کوه‌های شمالی متصل میساخت که بعضی هنوزهم مورداستفاده است واین راه ها عبارتنداز:

۱ - راه معروف قزوین بـه رشت از طریـق منجیل و دره سفید رود - گردنه‌های کوهین به‌ارتفاع ۱۵۹۰ متر وملاعلی دراین راه قراردارند .

۲ - راه مال‌رو که ازناحیه خرزان و گردنهٔ سیاه خانه گذشته و قزوین را به منجیل وصل میکند واز دهستان رودبارمیگذرد .

۳ - راهی از گردنه دندان واحمدخانی ورودخانه شاهرود ازدهستان رودبار گذشته قزوین را به لنگرود وصل میکند .

٤ - راهی که از گردنه امامزاده ابراهیم گذشته قزوین را به لاهیجان وصل میکند .

٥ - راهی که از گردنه سلمبار (بارتفاع ۳۳۸۷ متر) و گردنهٔ آلوچشمه بارتفاع (۲٤٤۰ متر) گذشته در امتداد دره سه هزار تا خرم‌آباد تنکابن و شهسوار پیش میرود (از دهستان الموت) .

٦ - راهی که از گردنهٔ گدوك و سیالان گذشته قزوین را به خرم آباد تنکابن وصل میکند .

---

۱ - گزارشات باستان‌شناسی جلد سوم .

قزوین عموماً کم‌آب است وهمهٔ مورخین وجغرافی نویسان اسلامی بدان اشاره کرده اند چنانکه ابن حوقل گوید[1] : به قزوین آب روان نیست مگر باندازهٔ آشامیدن .

مؤلف حدود العالم نیز گوید[2] : ایشان (قزوینیان) را یکی جوی آبست که اندر میان مزکت (مسجد) جامع گذرد وچندان است که بخورند .

استخری هم درمسالك الممالك گوید[3]: درقزوین آب جاری نیست مگر بقدر آشامیدن که آنهم در کاریزی در مسجد جامع روان است . حکیم ناصرخسروعلوی که درسال ٤۳۸ هجری قمری از قزوین گذشته گوید[4] : مگر آب در وی اندك بود ومنحصر به کاریزها درزیرزمین .

در اطراف قزوین رودخانه هائی جاری است مانند ابهررود ـ خررود و ارنزك و دیزج که آب آنها ازآب شدن برف های زمستانی کوه البرز و آب چشمه‌های پای این کوه حاصل میگردد واغلب دراواخر زمستان واوایل بهار آب دارند و در تابستان به خشك رودی تبدیل میشوند چنانکه حمدالله مستوفی نیز در تاریخ گزیده[5] می گوید : آب رودخانه های قزوین در بهار جاری است واگرزیاد باشد باغات قزوین را کفایت میکند والا بعضی از باغات درتابستان خشك می‌ماند . چون آب رودخانه‌ها برای مشروب ساختن اراضی زراعتی کفایت نمی کرد از آب قنات بدین منظور استفاده میکردند . ولی در شهر قزوین مردم تا اوایل قرن پنجم هـ از آب چاه استفاده مینمودند . اولین قنات را درقزوین حمزةبن‌الیسع ازاشاعره قم که‌ازطرف‌سلطان محمود غزنوی بحکومت‌این شهر رسیده‌بوداحداث نمودوپس‌ازآن‌جاری‌ساختن قنات در قزوین معمول گردیدوبگفتهٔ‌امام رافعی‌صاحب کتاب التدوین‌قنات هائی که تااوایل قرن‌هفتم‌هجری درقزوین‌جاری‌شده عبارت بوده ازقنات‌های طیفوریه طرخانیه ـ مکابادیه ـ خمارتاشیه‌ـزراریه ـ سیدیه‌ـ خاتونیه ـ صاحب‌حسن

---

۱ ـ صورةالارض ترجمه‌آقای دکترشعار ص ۱۱۳. ۲ ـ چاپ دانشگاه ص ۱٤۲ .
۳ ـ ص ۱٦٦ و ص ۱۷۲ چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ٤ ـ سفرنامه ناصر خسرو چاپ سال ۱۳۳٥ تهران ص ۱۲ . ٥ ـ تاریخ گزیده ص ۷۷۸ .

حمداله مستوفی نیز در تاریخ گزیده [۱] برای شهر قزوین ۸ قنات ذکر کرده که بیشتر همان‌است که صاحب‌التدین برشمرده‌است - بنابنوشته احمد امین رازی در کتاب هفت اقلیم شاه‌عباس کبیر نیز قناتی درقزوین احداث کرده که درزمان مؤلف نیز جاری بود.

چون آب قنات‌ها درتابستان کفایت مصرف مردم را نمیکرد دراین شهر آب انبارهائی ازطرف صاحبان ثروت واشخاص نیکوکار برای استفاده عموم درمحل‌های مناسب بنا گردید که درزمستان ازآب پرمیکردند واغلب شش‌ماه مصرف آب محله‌ای راکافی بود . ازاین قبیل آب‌انبارها هنوز هم د. قزوین موجوداست.

قزوین باوجود بی‌آبی‌بعلت خوبی جنس‌خاك ازقدیم دارای‌تاکستانهای وسیع‌وباغات میوه فراوان و کشتزارها بوده چنانکه‌استخری گوید[۲]: دراین شهر اشجار و تاکستان و کشتزارهائی است که تمامی دیم‌است ومحصول آن را به‌اطراف میبرند . ابن حوقل نیز گوید[۳] : ایشان را درختها وتاکستان و کشتزارهائی است و تمامی پاکیزه است و محصول آنجارا برجاهای نزدیك حمل‌میکنندودرجای‌دیگر گوید: آنجا(قزوین)باکمی‌آب حاصلخیزاست. در کتاب مسالك‌الممالك‌فارسی که‌مؤلف‌آن نامعلوم استآمده که کشت برباران بود وبا این بی‌آبی شهری پرنعمت است ومیوه بسیار دارند وانگور و بادام و مویز چندان بود که به‌شهرها برند . رافعی نیز در کتاب التدوین ازخوبی وپاکیزگی وبسیاری حبوبات قزوین صحبت میکند .

زکریای قزوینی در آثارالبلاد گوید : موستانها و باغستانها از هرطرف بشهر بزرگ محیط است و مزارع نیز بباغستانها احاطه دارد . احمد امین رازی در کتاب هفت اقلیم از اینکه باغات انگور درسال زیاده از یك مرتبه آب نمیخورد تعجب مینماید ، شاردن نیز در سیاحت‌نامهٔ خود آورده که با وجود کمی آب شهر ازحیث خواربار در فراوانی است وهمه قسم مواد غذائی

۱- ص ۷۸۱ .   ۲ - مسالك‌الممالك ص ۱٦٦ چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب .

۳- صورة الارض ص۱۱۳.

یافت میشود. حاج زین‌العابدین شیروانی در بستان‌السیاحه گوید: دراطراف وجوانب قزوین باغات فراوان است و از عجایب روزگارآنکه سالی یکبار باغات‌آندیار آب نمیخورد.

درچنین دشتی که‌قدمت‌تاریخی وآب‌وهواووضع کشاورزی‌آن باختصار مورد بررسی قرار گرفت تا زمان ساسانیان شهر عمده‌ای وجود نداشت تنها در جنوب شرقی این دشت وسیع شهر تاریخی ری و درجنوب آن همدان از زمانهای‌قدیم دومرکز تمدن ومقرسلاطین‌ویاحکام‌وامرای‌بزرگ بوده‌است.

چگونه شهر قزوین بوجودآمد واین شهر درچه زمان ساخته‌شد ؛برای دانستن این مطلب باید گفت که در کوهستانات شمالی قزوین که قسمت جنوبی گیلانرا تشکیل میداد از قدیم طایفه ای بومی بنام دیلم زندگی میکردند. درزمان ساسانیان این قوم‌بقدری قدرت ومعروفیت یافت که‌تمامی گیلان بنام‌آنان دیلمستان نامیده شد. دیلمان مردمی دلیر وجنگی بودند و درپناه کوهستان‌و جنگل‌همواره‌خودسروآزاده میزیستند و کمتر زیر فرمان پادشاهان وحکمرانان‌ایران میرفتند. فخرالدین‌اسعد گرگانی درمثنوی‌ویس و رامین که اصل‌آن از کتابی بزبان پهلوی‌بوده واو بفارسی‌آورده‌از گریختن رامین باویس به کوهستان دیلم از کیفیت سرزمین دیلم و شجاعت‌و پهلوانی دیلمان‌وعدم اطاعت‌آنان از سلاطین وحکام سخن بمیان آورده وچنین گوید:

ز قزوین در زمین دیلمان شد	درفش نام او بر آسمان شد
زمین دیلمان جائی است محکم	برو در لشکری از گیل و دیلم
بتاری شب از ایشان ناوك انداز	زنند از دور مردم را به آواز
گروهی ناوك استبر دارند	بزخمش جوشن وخفتان گذارند
بیندازند زوبین را گه تاب	چو اندازد کمانور تیر پرتاب
چو دیوانند گاه کوشش ایشان	جهان ازدست ایشان شد پریشان
سپر دارند ایشان درگه جنگ	چو دیواری نگاریده بصد رنگ
ز بهر آنکه مرد نام و ننگ اند	زمردی سال و مه‌باهم بجنگ‌اند

از آدم تـا کنون شاهان بی مر — کجـا بودند شاه هفت کشور
نه آن کشور به بهروزی گشادند — نه با کشور برآن مردم نهادند
هنوز آن‌مرز دوشیزه‌بمانده‌است — بدان یك‌شاه کام دل نرانده است[1]

مردم دیلم گاهی ازجایگاه خود بیرون‌آمده وشهرها وآبادیهای‌اطراف را موردغارت وچپاول‌قرار‌می‌دادندازاین‌بود که ازسلاطین‌ساسانی‌بگفته‌بعضی‌از مورخین[2] شاپوراول(۲۴۲–۲۷۱میلادی)وبگفته‌بعضی‌دیگر[3] شاپورذوالاکتاف (۳۱۰–۳۷۱ م) برای جلوگیری از تهاجمات دیلمان بساختن قلعه‌ای فرمان داد وآنرا شاد شاپورنام نهادند[4] بلاذری نیز میگوید که قزوین پیش‌ازاسلام دزی بود وپیوسته لشگری ازایرانیان درآنجا می‌نشست تابا دیلمیان‌هنگام جنگ بجنگد وهنگام‌آرامش جلو دزدان و راهزنان رابگیرد[5] دراین قلعه ابتدا سپاهیان سکونت داشتند سپس کم کم مردم‌دیگری دراطراف‌آن ساکن شدند وبرای‌محافظت‌خود باروئی‌ساختند که‌دژ‌قزوین درمیان‌آن‌قرار گرفت.

در نامگذاری قزوین عقیده جغرافی‌نویسان اسلامی مانند ابن فقیه وابن خردادبه‌وبلاذری‌ویاقوت‌حموی برآن است که‌این نام ازلغت «کشوین»آمده ومعرب‌شده وقزوین گردیده ولغت کشوین بگفته حمداله مستوفی بنقل از کتاب التبیان ابی‌عبداله برقی از اینجا پیدا شده کـه یکی از سلاطین قدیم

---

۱ ـ مثنوی ویس ورامین ص۳۸۵

۲ ـ مانند احمدبن ابی عبداله برقی در التبیان وخواجه حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده و احمدامین رازی‌در کتاب‌هفت‌اقلیم ومحمدحسن‌اعتمادالسلطنه‌در کتاب مرآت‌البلدان و بارتولد Barthold مستشرق روسی درکتاب (تذکره جغرافیای تاریخی‌ایران).

۳ ـ مانند مسعودی در مروج‌الذهب و ابن‌الفقیه همدانی در اخبارالبلدان و امام رافعی درکتاب‌التدوین و زکریای قزوینی درآثارالبلاد ویاقوت حموی در معجم‌البلدان.

٤ ـ حمدالله مستوفی درتاریخ گزیده محل شاد شاپور را میان دهات قرقسین ومزجه قرار داده وگوید رودخانه رامند درجنوب ورودخانهٔ ابهر در شمال‌آن روان است وآنجا اطلال‌با رو پدیداراست (فصل‌دوم از باب ششم تاریخ گزیده ص۷۷۳) ـ ازاین گفته میتوان نتیجه گرفت که شادشاپور غیرازقزوینی‌بوده‌است. امام رافعی‌نیز گوید: قبل‌از آنکه‌قزوین‌راشاپورذوالاکتاف بنا کندجایگاه اقامت‌دشتی‌وقاقزان بوده ـ التدوین.

۵ ـ فتوح‌البلدان از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ص ۱۵۵.

لشکری بجانب دیلم فرستاد که در صحرای قزوین صف کشیدند فرمانده در صف لشکر خللی دیدو بیکی ازاتباع خود گفت: این کش وین یعنی بدین کج نگرد لشکر راست کن ونام کشوین براین موضع بماند چون آنجا شهر شد کشوین خواندند واعراب معرب کردند وقزوین گفتند[۱]

بعضی از مستشرقین نام قزوین رااز لغت کاسپی نام طایفه‌ای که درمغرب دریای خزر زندگی میکردند می‌دانند هم‌چنانکه دریای خزر را اروپائیان دریای کاسپی میخوانند.

از دوره پیش‌از اسلام اثری درقزوین‌نیست ولی از نوشته بعضی‌ازمورخین چنین بر می‌آید که آتشکده‌های دوره ساسانی تا مدتی پس‌از آنکه قزوین بدست مسلمین افتد دایر بوده و سپس به مسجد مبدل شده چنانکه رافعی گوید: بخط ابی‌عبداله‌نساج دیدم که حکایت میکرد ازیکی که مردم قزوین وری عشریه بده بودند زیرا هردو شهر مزبور به‌صلح گشوده شده از این رو آتشکده‌های آنان خراب نگردید. البته پس‌از آنکه مذهب اسلام دراین‌شهر ریشه‌دوانید ومردم بدین مذهب معتقد شدند بتدریج آتشکده‌ها ازمیان رفت ویا به‌مساجد ومعابد مبدل‌شد چنانکه بگفته حمداله‌مستوفی‌محمدبن‌حجاج درقزوین مسجدی ساخت که اول بتخانه بود ومسجد مهرهیره که ازمساجد قدیمه است نیزآتشکده بوده است.[۳]

امام رافعی در کتاب التدوین از بقعه‌ای چسبیده به مقبره (گورستان) معروف به کهنبرنام میبرد که قریه خوانده میشد وبفارسی دهك می گفتند و گوید آن از کهن‌ترین بنای قزوین‌است وتاریخ بنای‌آن بواسطهٔ قدمت‌زمان معلوم نیست. در گزارش شماره ۳مورخ ٤٧/٤/٢٧ اداره فرهنگ وهنرقزوین نیز ازآثار چهار طاقی دوره ساسانی درقلعهٔ (سنگ رود) ناحیهٔ رزگرد یا رزجرد که بربالای تپه‌ای واقع شده ذکری بمیان‌آمده است،

۱ــ تاریخ گزیده‌فصل اول ازباب‌ششم‌ص ۷۷۳ ــ همان کتاب ص ۷۸۲

قزوین در دوره اسلامی

با اینکه آخرین جنگ بزرگ اعراب با لشکریان ساسانی درسال ۲۱ هجری درنهاوند اتفاق افتاد وبه شکست لشکریان ساسانی خاتمه یافت واز آن پس سپاهیان یزدگرد سوم قدرت مقابله بامسلمانان راازدست دادندوخود اونیز باصفهان واز آنجابه یزدگریخت وازراه فارس وکرمان خودرا بخراسان رسانید با این حال مسلمانان قزوین را درسال ۲٤ هـ یعنی سه سال بعد بتصرف آوردند.

علت این امر جز این نیست که مسلمانان دراین پیشروی گرفتاردشمنی سرسخت چون دیلمان شده بودند.

بطوریکه قبلا گفته شد مردم دیلم ساکن نواحی کوهستانی جنوبی گیلان ویا شمال قزوین کمتر از دولت ساسانی اطاعت داشتندوعلت وجودی قزوین نیز برای جلوگیری از حملات آنسان بطرف ری و همدان بوده و در زمان فتوحات اسلامی نیز که قدرت ساسانیان رادرمقابل خود نمی‌دیدند بیش از پیش بتاخت وتاز دراطراف شهرهای قزوین وری پرداخته واطراف قم وکاشان وحتی نهاوند رانیز بباد تاراج می‌دادند[1] بدین جهت بود که مسلمانان قزوین راپس از فتح چون دوره ساسانی پایگاهی برای دفع حملات دیلمان قرار دادند.

یکی ازبزرگترین جنگهای مسلمین بادیلمان جنگ واجروداست که بین قزوین وهمدان درسال ۲۲ هجری واقع شد-این جنگ گرچه بشکست دیلمان خاتمه یافت درضمن قدرت تیراندازی وجنگجوئی دیلمان موجب وحشت اعراب نیز گردیدازآن پس جنگ بین دیلمان واعراب همیشه برقراربود وبموقع بدان اشاره خواهدشد.

قزوین درسال ۲٤ هـ بدست براء بن عازب که ازطرف مغیرة بن شعبه والی

---

۱ ـ تاریخ قم تألیف حسن بن محمد بن حسن ص ۳۳

کوفه مأمور فتح قزوین و زنجان وابهر شده بود گشوده شد ـ مغیره ابتدا براء را مأمور جنگ با دیلمان نمود واو به‌همراهی زیدالخیل‌طائی‌به ابهر رفت . مردم ابهر پس ازچند روزجنگ زینهار خواستند واوآنها را امان‌داد سپس به‌طرف‌قزوین‌آمد . مردم‌قزوین‌از اودرخواست صلح کردند واو باهمان شرائطی که با مردم ابهر صلح کرده بود باقزوینیان مصالحه نمود ازاین‌جهت مردم قزوین عشریه بده شدند [۱]

بگفته حمداله مستوفی بعد ازمراجعت‌براء بن عازب مردم قزوین‌دوباره ازدین اسلام بر گشتند.باردیگرسپاهیان اسلام‌بسرداری عبدالرحمن‌الحارثی این‌شهررا فتح کردند این بـارمردم قزوین ازروی صدق و راستی دین اسلام پذیرفتند [۲]

پس ازآنکه قزوین بدست براء گشوده شد بسیاری از سپاهیان‌او دراین شهر اقامت گزیدند وازنسل ایشان علماء بـزرگ ورواة حدیث بوجود آمد حمداله‌مستوفی گوید«اکنون‌بسیاری‌ازخطبای‌ولایت‌عازبی» هستند[۳] وهمچنین حمداله مستوفی گوید طلیحة‌بن خویلد اسدی درموقع فتح ایران مصاحب براء بن عازب بود وبافرزندان خود درناحیهٔ ودشتبی ساکن شد و بعضی از خطبای ولایت که‌اسدی‌اند از نسل‌اویند.[٤]

ابن‌الفقیه دراین بـاره می‌نویسد که براء پس ازفتح قزوین پانصد تن از مسلمانان راکه حقوق‌بگیر بودند ازآن‌جمله‌طلیحة‌بن خویلداسدی ومیسرهٔ عایذی و گروهی ازبنی‌تغلب درمیان ایشان گذاشت واراضی واملاکی راکـه صاحبی نداشت بدانان تیول داد وایشان‌آن‌زمین‌ها راآباد کردند ونهرهایش را جاری ساختند وچاه‌هائی کندند وبرای‌اقامت‌گاه خود برآنها نامگذاری کردند.

---

۱ ـ البلدان ابن فقیه (خطی) ـ التدوین امام رافعی (خطی) ـ فتوح‌البلدان بلاذری(بخش مربوط به ایران) ص ١٥٦.

۲ ـ تاریخ گزیده ص ۷۷۷ ۳ ـ تاریخ گزیده ص ۷۸۷

٤ ـ تاریخ گزیده ص ۷۸۸

مؤلف فتوح البلدان گوید قزوین آخرین حدی بود که سپاهیان کوفه در اختیار داشتند[۱] باین جهت جغرافی نویسان اسلامی این شهر را یکی از ثغور میدانستند چنانکه ابن فقیه گوید : سعید بن عاص بن امیه والی کوفه مامور جنگ با مردم دیلم شد وقزوین را شهر ساخته ثغر مردم کوفه قرارداد. به ثغر بودن قزوین دراغلب کتب جغرافیائی اسلامی اشاره شده است وازاینجامیتوان گفت که حدود قدرت مسلمانان ازقزوین بطرف گیلان توسعه نیافته است .

حمداله مستوفی در کتاب نزهت القلوب گوید: چون بسا دیالمه و ملاحده در محاربه بودند باین جهت ازحساب ثغور است[۲] وازاین جهت قزوین را ثغر می گفتند که درهمسایگی دیلمان که درنظر مسلمانان کافر و بی دین بودندقرار داشت ویکی ازوظایف حکام ری وقزوین جنگ بادیلمان وجلوگیری ازتهاجم آنان بوده است .

مردم قزوین که همواره درمعرض تهاجم دیلمان قرارداشتند ازسکونت در این شهر همیشه ترسان بودندو برای اینکه آنان رابه سکونت دراین شهر ترغیب وتشویق نمایند احادیثی اززبان پیغمبراکرم (ص) درفضیلت اقامت درقزوین آورده اند وازاین احادیث در کتاب التدوین امام رافعی وتاریخ گزیده حمداله مستوفی فراوان است - وبهمین علت است که این شهر راباب الجنه خوانده اند[۳]

شهری راکه براء بن عازب فتح کردهمان شهر شاپوری است که امام رافعی در کتاب التدوین آن راشهر کهن می نامد وشاردن سیاح فرانسوی زمان صفویه جای این شهررا درمحلی میداند که بعدها میدان شاه درآنجا ساخته شد واین میدان در جلو عالی قاپو که اکنون خیابان سپه قسمتی ازآن است واقع بود .

در دوره اسلامی حکام قزوین ازمرکز خلافت معین میشدند چنانکه از

---

۱ - فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران) از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ص ۱۵۶

۲ - ص ۶۱

۳ - تاریخ گزیده ص ۷۹۵

طرف عمر خلیفه دوم ابودجانه سماك بن خرشة الانصاری[1] و کثیر بن شهاب الحارثی در این شهر حکومت یافتند و در زمان خلافت عثمان سعید بن العاص الاموی از طرف ولید بن عقبه برادر مادری عثمان که والی عراق بود بحکومت قزوین رسید و او کسی است که قزوین را بصورت شهر درآورد وجایگاه مردم کوفه کرد[2] در زمان خلافت حضرت علی علیه السلام ربیع بن خثیم کوفی و ابوالعریف الارجهی ومرة بن شراحیل الهمدانی وعبیدة بن عمرو السلمانی وقرطة بن ارطاة در این شهر حکومت داشتند. درزمان بنی امیه چون حجاج بن یوسف ثقفی (۷۵-۹۵) بحکومت عراقین رسید پسرخود محمد را بحکومت قزوین برداشت وبعداز اویزید بن مهلب وسپس قتیبة بن مسلم ونصر بن سیار درزمان عباسیان بحکومت عراق وخراسان رسیدند و کسان ایشان بحکومت قزوین منصوب گردیدند. درموقع تسلط برامکه حکومت عراق عجم وخراسان بدیشان مخصوص گشته بود وازایشان فضل بن یحیی برمکی به قزوین آمد ویحیی بن عبداله بن حسن بن حسین بن علی بن ابوطالب علیه السلام راکه زاهد وقت بود واکثر علماء زمان او را به امامت پذیرفته واو ازبیم هارون الرشید به ولایت دیلم گریخته و به جستان پادشاه آنجا پناه جسته بود دستگیر ساخته به بغداد برد[3]. درزمانی که علی بن عیسی بن ماهان برخراسان وعراق حکومت یافت حکام قزوین از طرف او انتخاب میگردیدند تا اینکه طاهریان درخراسان درسال ۲۰۵ هـ حکومتی مستقل تشکیل دادند وحکامی ازطرف خود به شهرهای عراق ازآن جمله قزوین میفرستادند.[4]

---

۱ - اولین کسی بود ازمسلمانان که والی دشبستی شد وبه جنگ دیلمان رفت. تاریخ گزیده ص ۷۸۷

۲ - البلدان ابن الفقیه (خطی)

۳ - تاریخ گزیده ص ۷۹۰-۷۹۱

٤ - همان کتاب ص ۷۹٤



تبر برنزی ازآثارمکشوفه لرستان متعلق به‌سدهٔ هشتم وهفتم پیش ازمیلادمیباشد
و دریکی از مجموعه های خصوصی تهران موجود است

بگفته اکثر مورخین از آنجمله حمداله مستوفی علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام درموقع مسافرت بخراسان بقزوین‌آمده ودر خانه داود بن عیسی بن سلیمان غازی نزول فرمود وپسر دوساله‌اش در آنجا وفات یافت و مشهد او مشهور است.[۱]

تااواسط قرن‌دوم هجری شهری که شاپوراول ویا دوم ساسانی بنا کرده بود مهمترین مرکزسکونت بود تا اینکه موسی‌الهادی (۱۶۹ -۱۷۰) خلیفه عباسی که میخواست به‌ری برود بقزوین‌رسید وچون ازجدیت مردم این‌شهر درجنگ بادیلمان آگاه‌شد فرمان دادشهری درنزدیکی شهر شاپوری‌بسازند که درزمان مؤلف فتوح‌البلدان بشهرموسی معروف بوده[۲] الهادی کسان‌خود رادرآنشهر جای‌داد وبگفته امام رافعی دوقریهٔ ارادنرسه ورستم‌آباد را وقف آنجا کرد تامنافع‌آن‌بمصالح مشهد صرف شود وعمرو رومی وبعدازاوپسرش محمدبن‌عمرورا بتولیت‌آن معین نمود. درزمان حمداله مستوفی شهر موسی داخل محلهٔ دزج وجوسق بوده وآنجارا شهرستانك میگفته‌اند.[۳]

مبارك ترکی غلام خلیفه موسی‌الهادی نیز شهر دیگری در سال ۱۷۶ ﻫ ساخت که‌بنام‌اومدینة‌المبارك‌ویامبارکیه‌نامیده‌شد[۴] واونیز دراین‌شهرغلامان خود راسکونت داد[۵] اینشهر تازمان امام رافعی آباد بوده وبنام وی خوانده میشد ولی درزمان حمداله مستوفی شهرمبارکیه بباغی داخل محلهٔ دستجرد ودزج مبدل شده بود ومبارك‌آباد نام داشته[۶]

هارون‌الرشید (۱۷۰-۱۹۳) هنگامی که برای دفع شورش رافع‌بن لیث میخواست بخراسان برود به‌همدان رسید مردم قزوین پیش اورفته واورا از وضع خوددرمقابل دیلمان آگاه ساختند هارون که بگفته حمداله مستوفی

---

۱ - تاریخ گزیده ص ۷۸۹ حمداله‌مستوفی‌آمدن‌اورا به قزوین بناشناخت‌ومخفیانه می‌نویسد
۲ـ فتوح البلدان (بخش مربوط بایران) ازانتشارات بنیاد فرهنگ ایران ص۱۵۷
۳ـتاریخ گزیده ص ۷۷۴
٤ـ فتوح‌البلدان (بخش مربوط بایران)ص ۱۵۷
٥ـ ابن‌الفقیه
٦ـتاریخ گزیده ص۷۷٤

یکبار قبلا باپدر بقزوین آمده بوداینبار نیزوارد شهرشد. گویند روزی بر گنبدی بلندکه بردروازه شهر ومشرف بربازار بودبرآمد. دراینوقت بانك نفیربلندشدودیدمردم دکاکین خودرابسته وشمشیر وسپر گرفته وبادرفشهای خودبطرف دشمن (دیلمان) رواننند. هارون رفتار ایشانراتحسین کردوباآنها مهربانی نمود وخراج آنان‌راکاست ومقرر داشت‌که هر سال بطور مقطـوع ده‌هزار درهم بپردارند. سپس فرمان داد تاحصاری بر گرد شهر بکشند که برسه‌شهر (شاپوری ومدینه موسی‌ومبارکیه) وزمین‌های داخل محلات‌احاطه داشته باشد. بعلت مرگ اوکه درسال بعداتفاق افتاد (۱۹۳ﻫ) اتمام باروی شهرپایان نیافت تااینکه درسال ۲٥٤ ﻫ موسی بن بوقا که ازطرف‌المعتزبالله (۲٥۱–۲٥٥) مأمورجنگ باحسن بن‌زیدعلوی شده بود[1] ساختن‌باروی‌دور شهررا به‌پایان‌رسانید. طول این‌بارو ده‌هزار وسیصد شمار بوده و۲۰٦ برج وهفت دروازه داشت[2]

هارون‌الرشید دراین‌سفرکه درسال ۱۹۲ ﻫ انجام شده به بنای مسجدی نیزفرمان داده‌که بگفته امام رافعی صدرمسجد جامع کبیررا تشکیل‌میداده و صحن کوچکی ازمسجد بزرگ و مقصوره کهن بوده. این‌قسمت از مسجد جامع کبیرکه بعدها بطاق هارونی معروف گردید در قسمت شرقی آن قرار دارد وبر روی چهار طاقی آتشکده‌ای ساخته شده وآن قدیمی‌ترین قسمت مسجد جامع کبیر است. ابن فقیه گوید: نام هارون درلوح سنگی که‌بردر آن‌کار گذارده شده تازمان او باقی بوده. رافعی گوید: هارون مستغلاتـی خریده ومنافع آنها رابه مصالح شهروساختمان وتعمیرمسجد ودژ وقف کردو آنهارا رشیدیات میگفتند.

درزمان هارون‌الرشید حکومت قزوین باگرگان وطبرستان‌بقاسم پسر

۱ـ تاریخ گزیده ص ۷۷٥

۲ـ شمار بعربی باع است (تاریخ گزیده ص ۷۷٥) وباع مساوی است باارش وآن مقداری است معین‌ازسرانگشت میانه یك دست تا سرانگشت میانه دست دیگر چون کسی دستها راازهم گشاده دارد. (لغت‌نامه‌دهخدا)

هارون واگذار شده بود ودراین‌موقع برای اینکه مردم از ظلم و ستم عمال خلیفه درامان باشند املاك خودرا در پناه او گذاشته و عشری دیگر غیر از عشر بیت‌المال قبول کردند ودرواقع املاك خود راجزء ضیاع خلافت (املاك خلیفه) قراردادند[۱].

مأمون (۱۹۸ –۲۱۸ ﻫ) در زمان خلافت خود محمد بن حمید طائی را مأمور جنگ بابك‌خرم‌دین که برعلیه‌اعراب درقسمت‌های شرقی‌آذربایجان قیام کرده بود فرستاد و بعلاوه او را مأمور دفع زریق علی‌بن صدقه که در کوهستانات عراق عجم عاصی شده بود کرد واو زریق‌خدمت را گرفت و در ازاء این خدمت حکومت قزوین و آذربایجان یافت ولی در جنگ با بابك کشته شد. پس‌ازاین‌ماجراست که قاسم بن‌عیسی عجلی‌ازطرف مأمون‌مأمور جنگ بادیلمان شده‌است قبل‌ازآن نیزعجلیان درقزوین واطراف‌آن املاك‌و علاقه‌ای‌داشته‌اندچنانکه بلاذری گوید: درایام خروج عبدالرحمن‌بن‌محمد بن اشعث اکراد سرکشی و فساد کردند وحجاج بن‌یوسف ثقفی والی عراقین عمروبن‌هانی عبسی‌از مردم دمشق راجهت سرکوبی آنان فرستاد وسپس‌آنان را بجنگ بادیلم فرمان داد در میان سپاهیان عمرو هشتاد تن از بنی عجل و موالیان‌آنها ازجمله محمدبن سنان عجلی‌بود که بادیلمان جنگ میکردند. محمد ابتدا بدهی ازدهات دشتبی فرودآمد واز آنجا روانه قزوین شد و در بیرون شهر خانه‌های خودبنا کرد.[۲]

از عجلیان قاسم بن عیسی از سرداران مأمون ومعتصم که در بالا از آن یاد شد درجنگ بادیلمان شجاعت‌ها کرده وقلاع بسیاری راگشوده‌است -او بنای شهر کرج واقع بین اصفهان وهمدان راکه پدرش شروع کرده بودبه - پایان رسانید ودرآنجا اقامت گزید ودرسال ۲۲۵ ﻫ در بغداد وفات یافت. بعدازاوفرزندش عبدالعزیز در کرج ونواحی‌اطراف مدتی‌بحکومت پرداخت

۱– فتوح البلدان (بخش مربوط بایران) ازانتشارات بنیادفرهنگ ایران ص۱۰۲ وص۱۵۸و کتاب مالك‌وزارع‌تألیف‌خانم‌لمبتون Lambton ترجمه‌آقای منوچهر امیری حاشیه ص ۷۸

۲– فتوح البلدان ص ۱۵۹

درزمان خلافت معتصم (۲۱۸-۲۲۷ هـ) دیلمان برقزوین تسلط یافتند ازآنجائیکه خلیفه دفع آنان را ازمهمات میدانست اولا این شهررا ازحوزه حکومتی عراق وخراسان مفروز گردانید ومستقل ساخت وسپس فخرالدوله ابومنصور کوفی راکه جد حمداله مستوفی مؤلف تاریخ گزیده است درسال ۲۲۳ هـ بحکومت این شهر برگزید. حمداله مستوفی گوید: او وفرزندانش که همه را فخرالدوله لقب بود قریب دویست سال درحکومت قزوین (البته بتناوب) باقی بودند منتهی درآغاز ۲۸ سال بحکم خلفا حکومت میکردند[۱].

چون علویان برگرگان وطبرستان تسلط یافتند درصدد تصرف بعضی ازشهرهای عراق نیز برآمدند چنانکه حسن بن زید ملقب به داعی کبیر (۲۵۰-۲۷۰) ازسال ۲۵۱ جستان بن وهسودان حاکم رودبار را بااحمد بن عیسی وقاسم‌بن علی ازعلویان برای تصرف ری وقزوین وابهروزنگان فرستاد. عامل ری عبداله بن عزیز که از طرف طاهریان بود گریخت. جستان‌احمدبن عیسی رابحکومت ری گماشت وخود باحسن بن احمد کوکبی به‌قزوین رفت واین شهررا متصرف شد وبگفتهٔ حمداله مستوفی قزوین چون دیگرشهرهای عراق عجم دوسال بفرمان داعی کبیر بود[۲] تااینکه درسال ۲۵٤ هـ موسی بن بوقا بفرمان خلیفه المعتزبالله (۲۵۱-۲۵۵ هـ) مأمورجنگ بادیلمان شد واو ضمناً حکومت‌نواحی جبل را نیزیافت - طبری ضمن وقایع‌سال ۲۵۳مینویسد که اوابتداباعبدالعزیزبن‌قاسم عجلی دریك میلی‌همدان‌جنگ کردعبدالعزیز شکست خورده به کرج گریخت‌ولی‌بدست مفلح‌سرداربوقا گرفتارشد وجمعی ازآل عجل باسارت رفتند. بوقا درقزوین نیز فضل بن محمدبن سنان عجلی راکه رئیس این شهر بود دستگیرساخت واموالش راگرفته وخود اورا بقتل رسانید وسپس با دیلمان که دراین زمان برگرد کوکبی جمع شده بودند جنگ کرد وتاقلب دیاردیلم پیش رفت[۳].

۱- تاریخ گزیده ص۷۹٤

۲- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ظهیرالدین مرعشی ص ۲۰۹ - شهریاران گمنام ص۲٦- تاریخ گزیده ص۷۹٤

۳- فتوح‌البلدان (بخش مربوط به ایران) ص۱٦۰

در زمـان حکومت داعی محمدبن زید (۲۷۰-۲۸۷) به تحریك اسپهبد رستم بن قارن ، رافع بن هرثمه فرمانروای خراسان بـه مازندران آمد و پس ازمنهزم ساختن داعی به‌طالقان رفت وچون جستان‌بن وهسودان‌حاکم رودبار قبول کرد کـه به داعی کمك نکند به قزوین آمد ولی ازسپاهیان خلیفـه در جنگی شکست یافت[1].

عمرولیث صفاری (۲٦۵-۲۸۷ هـ) که بنابه‌فرمان المعتمد خلیفه عبـاسی بحکومت خراسان وفارس واصفهان وسیستان رسیده‌بودقزوین را نیزمتصرف شد[2].

تااواسط قرن دوم هجری قزوین چون دیگرشهرهـای جبال (عراق عجم قرون‌بعد) درتحت حکومت حکامی که از دربـار خلافت ویامراکز حکومت چون کوفه فرستاده میشدند اداره میگردید ویااینکه زیرنظرحکمرانان اسلامی خراسان بود ازوقتی که علویان درولایات ساحلی دریای خزردولتی تشکیل داده وبرعلیه‌خلافت عباسی برخاستند وبزرگان دیلم‌را نیزدرجنگ باعباسیان یارومدکارخود ساختند شهرهای واقع دردامنهٔ جنوبی جبال البرز چون ری وقزوین وابهروزنگان درتحت نفوذ وگاهی‌تسلط‌آنان‌قرارمیگرفت تااینکـه سامانیان درماوراءالنهروخراسان دولتی تشکیل دادند وحکومت جبال (عراق عجم) نیز ازطرف خلفای عباسی بدانان واگذار شد چنانکـه المکتفی بالله (۲۸۹-۲۹۵ هـ) حکومت ری وقزوین وزنگان را بـه ضمیمـه خراسان به امیراسمعیل سامانی (۲۷۹ - ۲۹۵ هـ) واگذاشت وامیراسمعیل در تعقیب محمدبن هارون که ازطرف اودرگرگان وطبرستان حکومت داشت و بعداً برعلیه او برخاسته وسپس به ری گریخته بود به ری وقزوین آمد ودر باغات اطراف‌قزوین بود که‌ازبیم عدالت اوهیچ لشکری نتوانست دست‌تصرف بشاخ درختی درازکند[3]. بنوشته حمداله مستوفی در این زمـان الیاس بن

۱ـ تاریخ طبرستان ورویان ومازندران ظهیرالدین مرعشی ص۲۱۲

۲ـ حبیب‌السیر مجلد دوم ص ۳٤۸

۳ـ حبیب‌السیر مجلد دوم ص ۳۵۵

احمد برادر امیراسمعیل مدت دوسال ازطرف او درقزوین حکومت داشت[1] و حکومت اوازسال ۲۹۱ تا ۲۹۳ طول کشید .

بااینکه تسلط سامانیان تاحدود قزوین وری توسعه یافته بود معذلك درمواقع فرصت علویان وبزرگان دیلم مخصوصاً درموقعی که سلاطین سامانی خودگرفتار سرکشی امرای لشکرخود بودند بدین شهردست می‌یافتند .

چنانکه بنوشته ابن‌الاثیردرسال ۳۰۷ ﻫ علی پسر وهسودان که ابتدا از طرف المقتدربالله دراصفهان بود ازجانب مونس سپهسالارلشکرخلیفه ومأمور دستگیری یوسف بن ابی‌الساج حکمران آذربایجان عامل حرب ری و دماوند وقزوین وابهر و زنگان گردید[2] علی مدتی اندك دراین مقام بود زیرا درهمان‌سال درقزوین دررختخواب‌بدست محمدپسر مسافر کنگری کشته شد.

درسال ۳۱۰ ﻫ حکمرانی‌آذربایجان واران وارمنستان به‌یوسف سابق - الذکر که مجدداً به اطاعت خلیفه درآمده بود واگذارشده وحکومت ری وقزوین وابهروزنگان نیز بحوزه حکومتی اوافزوده گردید .

درزمان حکومت حسن‌بن‌قاسم‌داعی صغیر ازعلویان مازندران بزرگان دیلم چون ماکان‌بن کاکی‌وعلی‌بن خورشیدو اسفاربن‌شیرویه برعلیه اومتحد شدند و ابوالقاسم بن‌ناصر کبیررا بحکومت برداشتند ولی‌بعد ازچندی بین آنان اختلاف افتاد وباز ازداعی صغیر متابعت کردند و ماکان‌ری را متصرف شد ولی‌از مرداویج‌بن‌زیار که‌به اسفاربن شیرویه پیوسته‌بود شکست‌خوردو ری بدست مرداویج افتادو اسفار خود از ری به‌قزوین رفت وجمعی ازمردم این شهر راکه عامل او را بقتل رسانیده بودند بکشت بقیه مردم خانه های خود را گذاشته به‌اطراف پراکنده شدند . او بازارها و خانه‌های مردم قزوین را نیز آتش زد . در این موقع مرداویج بن زیار که از او رنجیده بود به‌زنگان که اقطاع اوبود رفت و پس از تهیه لشکری به‌قزوین آمد . اسفار از مقابل اوگریخته به‌ری رفت و از آنجا به خراسان منهزم

۱ـ تاریخ گزیده ص ۷۹٤

۲ - شهریاران گمنام ص۳۱

شد (سال۳۱۹هـ)[1] ومرداویج‌درکار خود مستقل گردیدوبه‌رستمداروماز‌ندران و ری و قزوین وابهر وزنجان مستولی شد[2]

چون‌آل‌بویه در ایران‌به تشکیل دولتی موفق شدندحکومت عراق‌عجم (ری ـاصفهان و همدان) به‌حسن رکن‌الدوله برادر وسطی واگذار شد . در زمان حکومت آل‌بویه قزوین بنوشته حمداله‌مستوفی مدت صدسال درحوزه حکومتی این خانواده بوده و در این مدت اجدادحمداله‌مستوفی که عموماً لقب‌فخرالدوله داشته‌اند دراین شهر حکومت میراندند[3] .

در سال ۳۵۸ و زمان سلطنت رکن‌الدوله وزیرش ابن‌العمید ابوالفتح علی‌بن محمدبن حسین‌جهت دفع فتنه‌ای به‌قزوین‌آمد وازمردم‌این شهرمبلغی بعنوان مال‌التأدیب گرفت .

از بزرگان دیلم صاحب‌بن‌عباد وزیرفخرالدوله‌دیلمی که اصلااهل‌طالقان بوده در سال ۳۷۳هـ به قزوین آمد او به این شهر که در واقع موطن او بوده علاقه خاصی‌داشت ومدت دوسال درآن‌اقامت گزید ودرآبادی‌این‌شهر کوشش فراوان نمود و عمارات بسیار در محله جوسق [4] (که امروزه بدرب کوشك معروف است) بنا کرد ونیز مدرسه‌ای درمجاورت مسجد جامع کبیر ساخت وباروی شهررا دوباره‌ساخت‌وبرآن‌هفت‌دروازه‌و ۲۰۶ برج‌قرارداد واهل‌شهر را به ۹محله تقسیم کرد. حمداله‌مستوفی هفت دروازه‌قزوین رابشرح زیر نام میبرد : ابهرـ ارداق‌ـ ری ـ صامغان‌دستجرد ـدزج‌ـ جوسق[5]

ازسلاطین دیلمی‌فخرالدوله بکشیدن‌دیوار دور مسجدجامع کبیرشروع کردو چون ناتمام ماند وبه‌مسجد نیزآسیبی رسیده‌بود درسال ۳۹۳ بکمك ابواحمد کسائی‌وساوه‌منادی‌مسجد تعمیر وتجدیدبناشد.

---

۱ ـ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار ص۲۹٤

۲ ـ حبیب‌السیر جلدسوم ص٤۲۲

۳ـ تاریخ گزیده ص۷۹٤

٤ـ حمداله مستوفی در نزهت القلوب گوید: اکنون‌آنجا را صاحب‌آباد گویند ص٦۲ و در تاریخ گزیده گویداکنون ازآن عمارات اثری نیست

۵ ـ تاریخ گزیده‌ص۷۷۵

درسال ٤١٠ هـ سالار ابراهیم مرزبان (ابراهیم‌بن مرزبان‌بن اسمعیل‌بن وهسوران دیلمی خال مجدالدوله بن فخرالدوله پس از شش ماه جنگ با مردم قزوین این شهر را متصرف شده[1] وبگفته مؤلف تاریخ بیهقی وابن‌الاثیر درسال ٤٢٠هـ سلطان‌محمود مرزبان حسن‌را مأمورجنگ وسرکوبی سالار ابراهیم نمودواو نیز قزوین‌را متصرف‌شد ولی‌پس ازمراجعت سلطان محمود به غزنه دو باره سالارابراهیم قزوین را مسخر ساخت و پس‌از مدتی در جنگی که در قلعهٔ سرجهان(صائین قلعهٔ امروز) در شش کیلو متری ابهر باسلطان مسعود نمود مغلوب و اسیر شد[2]

سالار ابراهیم‌مرزبان در زمان حکومتش درقزوین‌دستورداد باروی‌شهر را که بوسیله صاحب‌عباد تعمیر شده و در زمان منازعه‌اش باقزوینیان خراب شده‌بود مرمت‌نمود و درسال ٤١٣ بگفته امام‌رافعی‌فروریخته‌های‌طبقات‌صحن بزرگ مسجد جامع کبیر رااز نوساخت و مال‌بسیاری دراین راه صرف کرد ونیزقریهٔ زراره راوقف‌مسجدوقنات‌زراره نمود[3]

درزمان سلطنت مجدالدوله دیلمی سلطان محمود غزنوی به عراق عجم لشکرکشید وری وقزوین را متصرف شد و به‌گفته حمدالله‌مستوفی درسال ٤٢١ شخصی‌بنام کاراستی‌ندیم را بحکومت قزوین معین‌کرد وبعداز اوحمزه بن‌الیسع‌بن‌سعداشعری ازاشاعره قم راکه حاکم قم بود بحکومت قزوین نیز برگماشت‌او دراین‌شهر قناتی جاری ساخت که بنام‌او معروف گردیدوآب‌آن دروسط شهرجاری بود و جزآن در قزوین آب‌جاری دیگری نبود ودرواقع این‌قنات اولین قنات شهرقزوین است ـ حمزه‌موقوفاتی نیزبرای این‌قنات‌معین

۱ـ تاریخ گزیده ص٧٧٦ـ درنزهت القلوب جنگ‌سالار ابراهیم‌بامردم قزوین درسال ٤١١ ذکرشده است ص٦٣

۲ـ تاریخ‌بیهقی ٢٥٩ وابن‌الاثیر جلد٩ صفحات٢٦٢و٢٦٣

۳ـ مسالك‌الممالك‌استخری‌ص١٧٢ وکتاب‌التدوین امام رافعی(خطی)

٤ـ تاریخ گزیده ص ٧٩٥

کرد که به وقف‌حمزه معروف‌شد . حکومت اودر قزوین دو سال و چند ماه طول کشید[۱]

پس از مراجعت سلطان مسعود به هرات به نوشته ابن‌الاثیر دسته‌ای از غزان از آذربایجان به‌شهرهای عراق عجم ازآن جمله قزوین‌ریخته وخرابی بسیار ببارآوردند[۲]

بااینکه در دوره آل‌بویه وآغازحکومت سلاجقه‌حکامی‌ازطرف‌سلاطین این‌سلسله‌هابه‌قزوین‌فرستاده میشدند ولی اداره امورشهراغلب‌بدست‌بزرگان قزوین بود ازآن‌جمله خانواده جعفری از اولاد جعفر طیار در حدود شصت سال متناوباً در این‌شهر بحکومت پرداخته و آخرین ایشان ابوعلی شرفشاه بن‌محمدبن احمدبن محمدجعفری است که‌مردی‌صاحب ثروت‌ومکنت بوده‌و درسال ٤٨٤ وفات یافته.

حکومت‌خانواده جعفری از موقعی آغاز شد که سلجوقیان در خراسان گرفتار کشمکش با غزنویان جهت تصرف تاج و تخت و کسب قدرت بودند تااینکه طغرل اول سلجوقی پس از غلبه بر سلطان مسعود در سال ٤٢٩ در خراسان برتخت‌سلطنت‌نشست وبتدریج‌قدرت‌خودرا برعراق‌عجم وغرب‌ایران بسط‌داد و پس‌از برانداختن آل‌بویه برتمامی ایران‌تسلط‌یافت بنابراین‌قزوین درزمان طغرل اول بدست سلجوقیان‌افتاده‌است[۳]

پس ازانقراض دولت ساسانی بدست مسلمانان تا آغاز قرن سوم هجری بطوریکه گفته شد قزوین بدست حکامی‌اداره میگردید که از مراکزخلافت فرستاده میشدند و ازابتدای این قرن نیزسلسله‌های مستقلی چون‌طاهریان‌و صفاریان وسامانیان وآل‌زیار وآل‌بویه و غزنویان و سلسله‌های محلی دیگر چون علویان مازندران و گرگان وجستانیان رودبار وساجیان آذربایجان

۱ـ تاریخ قم تألیف حسن‌بن محمد قمی ص۲۷۹ و تاریخ گزیده ص۷۹۵

۲ـ شهریاران گم‌نام ص۱۹۵

۳ـ تاریخ گزیده ص۷۹٦

٤ـ تاریخ گزیده ص ۷۹۲

روی کار آمدند و برای وسعت دادن قلمروخود دائماً با یکدیگر بزدوخورد پرداختند. کشمکش آنان در مقدرات این شهر که بر سرراه لشکر کشی و یا درمجاورت آنان قرارداشت مؤثرافتاد وازاین جهت دائماً دستخوش خرابی وویرانی میگردید با این‌حال جغرافی‌نویسان اسلامی درقرون چهارم و پنجم هجری قزوین را شهری بزرگ ونیکو با باروئی حصین تعریف کرده‌اند چنانکه اصطخری مینویسد: قزوین شهری بزرگ است شارستان و حصار دارد ومسجدآدینه‌در شارستان قراردارد‌ومساحت‌آن‌یك‌میل دریك‌میل‌است[1]

ابن‌حوقل نیز این شهررا مانند اصطخری تعریف میکند وبعلاوه گوید: در روزگار بنی‌عباس مدتی متغربوده و خلفا را با دیلم درآنجا جنگ‌ها بوده‌است و نیز گوید در اندرون‌آن شهری است کوچك دارای قلعه ومسجد جامع[2] مقدسی‌نیز می‌نویسد: قزوین‌بزرگ‌ونفیس است وبر گردآن باروئی است ودرون آن شهری است که جامع در آن است[3] ناصرخسرو که درسال ٤۳۸ هجری ازاین شهر گذشته گوید: قزوین را شهری نیکودیدم با باروئی حصین و کنگره برآن نهاده وبازارهای‌خوب[4]

اما در دوره سلجوقی‌آنچه باعث‌توجه سلاطین این‌سلسله به‌قزوین‌وسبب شهرت و اهمیت این شهر گردید ظهور ، حسن صباح و آوردن دین جدید وانتخاب قلعهٔ الموت بعنوان مرکز حکومت بود و در واقع همان طوریکه سابقاً دیلمیان سبب‌وحشت‌وبیم ساکنان قزوین‌شده وموجب میگردیدند که خلفای اسلامی برای دفع‌آنان ازقزوین بعنوان پایگاه نظامی استفاده نمایند این‌بار پناه گرفتن اسمعیلیان در قلاع کوهستانی شمالی قزوین سبب شده‌بود که‌سلاطین‌سلجوقی‌وخوارزمشاهی‌این‌شهررا اردوگاهی برای دفع اسمعیلیان قراردهند و قزوین همان موقعیت نظامی راکه در دوره خلفای اسلامی‌داشت این‌بار نیز یافته بود.

---

۱ ـ مسالك‌الممالك ص۱۷۲ ۲ ـ صورة‌الارض ص۱۱۳ و ص۱۲۲

۳ ـ احسن‌التقاسیم چاپ لندن ص ۳۹۲

٤ ـ سفرنامه ناصرخسرو ص ۱۲ چاپ تهران

بنوشته منهاج‌سراج‌جوزجانی همه مردم قزوین سلاح مرتب‌و آلات‌حرب مهیاداشتند بحدی که‌اهل بازار را هریك‌سلاح‌وستی‌تمام‌دردوکان حاضربود و هرروز میان قزوینیان وملاحده‌الموت جنگ می‌بودونیز می‌نویسد: ساکنان شهرقزوین برقاعده سنت وجماعت پاك مذهب وصافی اعتقادند وبسبب‌ضلالت باطنیان و ملاحده مدام ایشان را باهم مقابله وجنگ درمیان بود[1] از این گفته پیداست که مردم قزوین همان وظیفه‌ای را که در آغاز کار با دیلمیان داشتند با اسمعیلیان نیز درپیش گرفته بودند واز شهر خود در مقابل تعرض ایشان دفاع میکردند

حکایت حسن‌صباح و آوردن مذهب اسمعیلی و چگونگی تصرف قلعه الموت معروف است ودراینجا نیازی نیست که این ماجرا به‌تفصیل گفته‌شود همین‌قدر باید گفت که بعلت‌وجود قلاع اسمعیلی در کوهستانات شمالی‌قزوین مخالفتی که اسمعیلیان با سلاطین سلجوقی داشتند و با قتل وضرب بزرگان وحشتی دردلها ایجاد نموده بودند ازاین‌رو پادشاهان سلجوقی جهت تصرف قلاع اسمعیلی به‌قزوین توجهی خاص داشتند وحکامی را بـرای این شهر بر می‌گزیدند که بتوانند تعرضات اسمعیلیان را بخوبی دفع‌نمایند .

ملکشاه در اوایل سال۴۸۵ ارسلان‌تاش یکی ازامرای خود را برای‌دفع حسن‌صباح که دوسال پیش برقلعهٔ الموت دست‌یافته بود فرستاد اواین‌قلعه را درمحاصره گرفت‌وچون هنوز پیروان حسن‌اندك بودند ازابوعلی‌دهدار از مردم زواره و اردستان که در قزوین اقامت داشت و از مریدان اوبود کمك خواست اونیز سیصدنفر ازمردم قزوین وطالقان‌وری که دعوت حسن‌راپذیرفته بودند بکمك اوفرستاد[2] وچون پیروان‌حسن مقاومت مردانه‌ای نمودندازاین رو ارسلان‌تاش به‌فتح‌قلعه موفق نشدومراجعت‌نمود . درزمان سلطنت‌ملکشاه ابهروزنگان ورودباروقزوین‌والموت وطارم دراقطاع امیرقماج حاجب‌سلطان ملکشاه بوده - (نسائم‌الاسحار من‌لطائم‌الاخبار ص۶۴)

۱ - طبقات ناصری جلد دوم ص ۱۸۱

۲ - جهان گشا جلدسوم ص ۱۱۰ — جامع‌التواریخ (قسمت‌اسمعیلیان) ص۱۰۹

ملك شاه‌چون‌خطراسمعیلیه را مشاهده کرد حکومت‌قزوین‌را به‌یکی‌از غلام‌زادگان خود که عمادالدوله بوزان نام داشت واگذاشت و فرمان داد که او با خانواده ومتعلقان به‌قزوین برود ودر این شهرساکن گردد تا بیشتر در حفظ وحراست‌آن بکوشد[1] . بعد ازاو پسرش ایل‌قفشت که اونیزعمادالدوله لقب داشت بحکومت قزوین رسید واین پدر وپسرمدت پنجاه‌ویك‌سال دراین شهربحکومت پرداخته‌اند[2]

درسال ۵۰۰ھ سلطان محمد سلجوقی (۴۹۸-۵۱۱هجری) قارن‌بن شهریار پادشاه‌طبرستان‌را با سپاهی‌ازمردم گیل ودیلم‌برای تصرف قلعهٔ الموت‌فرستاد او با امیر قفشت و با ۱۲هزار نفر به رودبار رفت ولی از اسمیعلیان شکست خورد و به‌طالقان منهزم شد .

سلطان‌محمدچون ازانهزام‌لشکراوآگاه گردید اتابك شیر گیررا مأمور تسخیر قلعهٔالموت کرد . او در سال ۵۰۳ ھ به‌قزوین‌آمد و لشکرهای متفرق را جمع کرد و به‌پای قلعهٔ لمه‌سرآمد ولی‌کاری از پیش نبرده باز به قزوین برگشت. درماه صفرهمان سال او با پسرش عمرو امیرایل قفشت حاکم‌قزوین و احمدیل مراغی و دیگر امراء سلطان محمد و بالشکر گیلان ودیلمان به رودبارآمده براسمعلیان شبیخون زده برپای دژه پیره که کوتوال‌آن امیر اسحق نامی بود رفتند . امیر اسحق با امیر احمد یل سابقه‌ی دوستی داشت احمدیل اورا بفریفت و بدرگاه سلطان محمدآورد. بفرمان سلطان امیرایل قفشت او را در قزوین بقتل رسانید [3]

چون عمادالدوله ایل قفشت بیشتر به‌ملازمت سلاطین سلجوقی مشغول بودمملوك خود خمارتاش بن‌عبداله را بحکومت قزوین برداشت .خمارتاش که نسبت عمادی یافته بود در قزوین ابنیه خیریه چندی بنا کرداز‌آن جمله مقصوره‌ای‌درمغرب طاق هارونی بنا کرد که به‌مقصوره خمارتاشی‌معروف‌است.

۱ - تاریخ گزیده ص ۷۹۲

۲ - تاریخ گزیده ص ۷۹۶-

۳ -جامع‌التواریخ (قسمت اسمیلیان) چاپ بنگاه‌ترجمه‌ونشر کتاب‌ص۱۲۶-۱۲۷

این مقصوره بصورت مربع است و هرضلع آن ۱۴ ذرع طول دارد . در وسط دیوارجنوبی‌آن محرابی از سنگ مرمرصیقلی شده است و اطراف‌آن‌باکاشی‌های‌رنگارنگ‌زینت یافته . دراین مقصوره که‌آن را طاق جعفری نیز گویند کتیبه‌های نفیسی است که با منتهای ظرافت گچ‌بری شده . بربالای مقصوره خمارتاشی گنبد عظیمی است که بگفته زکریای قزوینی در نهایت ارتفاع‌و خربوزه‌ای‌شکل است.

امیرخمارتاش‌در سال ۵۰۰ ﻫ به‌بنای مقصوره شروع کرده وآن را در سال ۵۰۹ باتمام رسانیده است [1]

امیرخمارتاش درسمت غربی مقصوره شبستانی نیزبنا کرده که امروزه به آتشکده معروف‌است امیرخمارتاش درسال ۵۱۳ ﻫ درجامع اصحاب‌ابوحنیفه (مدرسه‌ی حیدریه فعلی) که بعلت زمین لرزه خرابی در آن راه یافته بود تعمیراتی کرده[2] . امام رافعی این مسجد را تازه ساز (البته نسبت به مسجد

۱- تاریخ گزیده ص۷۸۱

۲-امام رافعی گوید. صورت‌مجلسی دیدم که درآخرصفر۵۱۴ﻫنوشته شده و در آن خطوط گروهی از پیشوایان نامی دوشهر (یعنی شهرشاپوری و مدینه موسی) بود و خلاصه آن این است که در شب پنجم رمضان سال ۵۱۳ زمین لرزه بزرگی در قزوین روی دادو ویرانی بسیار ببارآورد ومقصوره مسجد جامع که ازآن اصحاب ابوحنیفه‌رحمةالله بود خراب شد و قبرآن شکاف برداشت آنگاه از امیرزاهد خمار تاش که رغبت‌وافری در خیرات داشت خواهش تجدید عمارت گردید . هنگامی که بساختن شکسته های‌مقصوره فرمان‌داد درزیرمحراب چسبیده بدیوار لوحی یافت شد که شرح زیربرآن‌منقوربود.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم الحمدلله رب العالمین وصلوته علی‌محمد وآله اجمعین . امر ملك العادل المظفرالمنصور عضدالدین علاءالدوله و فخرالامه و تاج‌الملة ابوجعفر محمدبن‌دشمن‌زیارحسام‌**امیرالمومنین‌اطال‌الله‌بقائه‌بتخلیدهذااللوح‌ذکرماراه‌و اباحه‌من وادیتی دزج** وارنزك لخالصته اهل قزوین لیسحوه مزار عهم و کرومهم فی‌القصبه و تحریم‌اخذ ثمن‌له والزام مونة علیه علی‌التایید فمن‌غیرذلك اونقضه‌اوخالف مرسومه فقد باء بغضب من‌الله واستحق اللعنة واستوجب العقاب الالیم فمن‌بدله بعدما سمعه‌فانمااثمه علی‌الدین **یبدلونه‌ان‌الله** سمیع علیم . وکتب فی‌شهر رمضان سنة اثنین وعشرین و اربعمائه ۴۲۲ از این لوحه‌چنین معلوم میگرددکه قزوین در زمان‌حکومت ابوجعفرمحمدبن‌دشمن‌زیارعلاء لدوله‌کاکویه‌درتحت‌نفوذ وتصرف اوبوده است.

ع کبیر) می نامدو گویدمنبر بزرگ آن رادر سال ٤٠٤ھ ابوعبداله زعفرانی از
ستاده است[1] ومحل آن را درخارج شهر کهنه دررستاق قطن ذکرمیکند و
د آن خانهٔ عیسی نصرانی بود که مدتها فرمانداری قزوین راداشت. امروزه این
د که بحال ویرانی درآمده در گذر بلاغی جزء محل پنبه ریسان واقع است.
ازجمله تعمیرات امیرزاهد خمارتاش دراین مسجد گچ بریهای بسیار
ی آن است وظاهراً بدست استادی انجام گرفته که گچ بریهای مقصوره
تاشی را در مسجد جامع کبیر بوجود آورده است. امیرزاهد خمارتاش
ی نیزدرقزوین درحدود سال ٥٠٠ ھ احداث کرده که به اکثرشهر ومحلات
ی بوده وحمداله مستوفی گوید : اکنون (درزمان تألیف تاریخ گزیده)
شهر بر آن است[2] . امام رافعی گوید : میگویند بیش از دوازده هزاردینار
ن صرف کرده واین قنات مورد اعتماد واطمینان اکثرمحلات شهر است.
امیرزاهد خمارتاش درسال ٥٣٠ وفات یافته است.
پس ازمرگ امیرخمارتاش مردم قزوین ازمقتفی خلیفه عباسی (٥٣٠-٥٥٥)
ا کردند که کسی را بحکومت قزوین بگمارد اونیزغلام خود یرنقش بازدار
سال ٥٣٥ بحکومت این شهرمعین کرد . حمداله مستوفی گوید : او و
دانش ١١٦ سال درقزوین حکومت کرده اندو آخرین ایشان ملك ناصرالدین.
ظفرالدین الب ارغوبن یر نقش بازدار بود[3] .

اجه رشیدالدین فضل اله در قسمت اسمیلیان جامع التواریخ می گوید :
فرانی مفتی وعالم بری بوده وپسرش ده هزار مرد بطالقان آورد واز رفیقان هزار نفر
مع ایشان رفتند و روزیکشنبه پنجم ماه ربیع الاول سال ٤٨٦ بشهرك طالقان رسیدند
مداز جنگ سخت سپاهیان زعفرانی راشکست دادندودر آن جنگ ٦هزار نفربقتل رسید.
یقان برستاق قزوین شدند ودیه خلایر بستند و بازگشتند، چاپ بنگاه ترجمه و نشر
تاب ص ١١٤

ریخ گزیده ص ٧٨١

ریخ گزیده ص ٧٩٦ - حمداله مستوفی درص ٨٠٠ تاریخ گزیده بازگوید : یرنقش
زدار یا بازداریان که اولشان یرنقش بازدار است وغلام مقتفی خلیفه بود وبه فرمان
بحکومت قزوین آمد و مظفرالدین لقب یافت وبدین سبب آن قوم را مظفریان نیز
وانند و نسل به نسل حکام قزوین بودند .

ازاین خانواده ملک مظفرالدین الب‌ارغوبن‌یرنقش بازدار شبستانی، در سمت غربی‌شبستان خمارتاشی ودرجنوب‌غربی مسجد جامع کبیردرسال۵۴۸ بنا کرده است.

بطوریکه گفته شدسلاطین سلجوقی ازآغازبه‌قزوین توجه خاصی‌داشتند وبگفته حمداله مستوفی این شهر چون درحوزه تصرف این سلسله در آمد دروجه اخراجات ارسلان خاتون دختر سلطان الب‌ارسلان‌سلجوقی بود واین خاتون بهرگاه به‌قزوین میرفت ودرخارج شهر اقامت میکرد وچون‌آب شهر مصرف اهالی‌راکافی‌نبودبخدمت اورفتند وازاوخواستند تاقناتی‌درشهرجاری سازد اونیز بتقاضای مردم قزوین‌دستور احداث قناتی‌را داد وتاآب روان‌نشد ازقزوین نرفت واین قنات درمحلات صامغان وری جاری‌بود.[1]

ملک‌شاه بعلت فتنه‌ایکه اسمعیلیان درکوهستانات شمال قزوین ایجاد کرده بودند چنانکه گفته شد ارسلان‌تاش‌را برای تصرف مرکز این طایفه فرستاد ولی اوبدون اخذ نتیجه برگشت قتل خواجه نظام‌الملک درسال۴۸۵ هجری بدست فدائیان اسمعیلی ومرگ سلطان ملکشاه درهمان سال و بعلت اختلافی‌که بین فرزندان اوبرسر تاج وتخت اتفاق افتاد اسمعیلیان فرصت یافتندکه برپیروان خود بیفزایند وقلاع جدیدی‌را برای مقابله باسلاطین و امرای سلجوقی بدست گیرند ونیزباکشتن وزراء وامراء وبزرگان سلجوقی وحشتی دردلها ایجادنمایند این‌بود که‌سلطان محمدبن ملکشاه (۴۹۸-۵۱۱) سپاهی برای‌تصرف قلعهٔ الموت فرستاد ونزدیک بودکه قلعه مفتوح گردد که خبرفوت سلطان محمدرسید ولشکریان منهزم شدند. سلطان سنجر(۵۱۱ - ۵۵۲ هـ) نیزسپاهی‌را برای‌سرکوبی اسمعیلیان فرستاد ولی کاردی درکنار بستر خود برزمین کوفته‌یافت‌که نامه‌ای بردسته‌آن آویخته بود وسلطان‌را مخاطب‌ساخته که، کسی که‌این کاردرا برزمین‌سخت‌فروبرده براحتی‌میتوانست

۱ - تاریخ گزیده ص۷۸۰

ینه نرم سلطان جا دهد، سلطان ناچار اسمعیلیان را بحال خود گذاشت
نکه روزبروزکار حسن بالا گرفت وفدائیان قوت بیشتری یافتند

حسن صباح درسال ٥١٨ وفات یافت درزمان جانشین او کیابزرك امید
لان محمود سلجوقی (٥١١ - ٥٢٥) سپاهی بجنك اسمعیلیان فرستاد و در
نان سال ٥٢٠ اسمعیلیان شکست خورده منهزم شدند.
درسال ٥٢٣ یکی ازمعتمدان کیابزرك امید برای انجام مصالحه باصفهان
سلطان محمود سلجوقی رفت ولی در اصفهان بقتل رسید با اینکه
لان از این حادثه عذر خواهی کرد کیا بزرك امید نپذیرفت و ازسلطان
است تا قاتلین اورا قصاص دهد وچون سلطان محمود بدان توجهی نکرد
ول رمضان همان سال اسمعیلیان بقزوین حمله برده و ٤٠٠ نفررابقتل
انیدند وتعدادی از اغنام واحشام آنان را بغارت بردند.[1]

ازآن پس دائماً اسمعیلیان به قزوین تاخته وجمعی را به قتل میرسانیدند
نام واحشام مردم را باخود میبردند چنانکه درسال‌های ٥٣٥ و٥٣٧و٥٣٨
٥٣و٥٥٠و٥٥٢و٥٥٣جنگ وستیز بین اسمعیلیان وحکام قزوین برقراربود.
سلاطین سلجوقی که مقارن این حملات درعراق سلطنت داشتند اغلب یا
د به جنگ فدائیان می‌آمدند ویاحکام قزوین را مأمورمدافعه ازاین شهر
مودند چنانکه سلطان طغرل دوم (٥٢٦-٥٢٧) وسلطان مسعود (٥٢٧-٥٤٧)
د به قزوین آمده وردفع اسمعیلیان به مردم این شهریاری داده‌اند و نیز
جنگ سال ٥٣٨ قتلغ آبه والی قزوین ازطرف سلطان مسعود مأمور دفع
معیلیان بود.

ازسلاطین دیگر سلجوقی عراق سلطان ارسلان (٥٥٦-٥٧٣) پسرطغرل
به کرات به قزوین آمده وقلعه‌ای از اسمعیلیان راکه در۳ فرسخی شهر
ر داشت متصرف شد و ازآن پس آن قلعه به ارسلان گشا موسوم گشت[2]

جامع التواریخ (قسمت اسمعیلیان) ص ١٤٠
احة الصدور ص ٢٨٩ وسلجوقنامه ظهیری نیشابوری ص ٧٧

پسر اوطغرل سوم (۵۷۳-۵۹۰) نیز درموقع جنگ باقتلغ اینانج وقزل ارسلان چندبار به قزوین آمده است[۱]

بنوشتهٔ شاردن سیاح فرانسوی درسال ۴۶۰ ه بواسطهٔ زمین لرزه شدیدی یك سوم شهرقزوین ویران گردید ودیوارشهر نیز خراب شد. سه سال بعدحاکم سلجوقی قزوین دیواررا مرمت کرد وویرانی‌ها راآباد ساخت. باردیگر درسال ۵۶۲ ه در اثر زمین لرزه‌ای حصار شهر فروریخت واین زمین لرزه درزمان سلطـان ارسلان سلجوقی بود وزیر سلطان صدرالدین محمدبن عبداله‌بن عبدالرحیم بن مالك مراغی درسال ۵۷۲ باروی شهررا تجدید عمارت کرد و روی آنرا باآجربرآورد- متولی اینکارامام جمال‌الدین بابویه رافعی بود که‌با وزیردوستی قدیمی درموقع تحصیل درمدارس بغداد ونیشابورداشت[۲]. مستوفی درتاریخ گزیده گوید در دوره فترت مغول این بـارو خراب شد و اکنون (زمان تالیف تاریخ گزیده) ازآن اطلال باقی‌است[۳]- مستوفی طول این‌بارورا درکتاب نزهت‌القلوب ده هزاروسیصد گام‌آورده ودرتاریخ گزیده‌بجای گـام شمارآمده[۴].

جنگ وستیز بین‌اسمعیلیان ومردم قزوین بیشتربرسر اختلافات مذهبی بود زیرا مردم قزوین درسنت وجماعت متعصب بودند و اسمعیلیان را که به عقیده ایشان راه کفر والحاد پیش گرفته بودند دشمن‌میداشتند وچون‌درسال ۶۰۷ه نورالدین محمداسمعیلی کشته شد وپسرش حسن معروف به‌نومسلمان بریاست رسید مساجد ومعابد راآباد ساخت وعلما وفقهـا را اعزاز واحترام نمود. مردم قزوین که بااسمعیلیان‌جنگها کرده وازآنها رنجهـا برده بودند ابتدا عمل جلال‌الدین حسن نومسلمان‌را بنظرتردید مینگریستند واوبرای

۱- تاریخ گزیده ص۷۹۲

۲- التدوین رافعی (خطی)

۳- تاریخ گزیده حمداله‌مستوفی ص۷۷۶ص۶۳ درباره معنی‌شمار به حاشیه شماره ۲ص ۱۸ مراجعه شود .

استرضای خاطرآنان جمعی ازبزرگان این شهررا به‌الموت دعوت کرد ودر حضورایشان‌مقداری از کتب کتابخانه‌حسن‌صباح‌را که درباره مذهب‌اسمعیلی ومطالب آن‌خلاف عقیده مسلمانی بود بسوخت ازاین رودرزمان جلال‌الدین حسن میان مردم قزوین واسمعیلیان یك‌نوع صلح برقراربود وقزوین‌ازتعرض فدائیان درامان بود .

درزمان سلطنت سلطان ارسلان سلجوقی سلطان تکش خوارزمشاهی (۵٦۸-۵۹٦ ه) که بتدریج حوزه قدرت خودرا ازخوارزم و خراسان بطرف عراق توسعه میداد ودرزمان سلطنت‌طغرل سوم عراق‌را متصرف شد. ازطرف دیگرقتلغ اینانج باسلطان طغرل سوم بنای مناقشت‌را گذاشت . دراین گیر و دارها اغلب قزوین که برسرراه سپاهیان متخاصم قرار داشت مورد دستبرد و تعرض‌قرارمیگرفت‌چنانکه در۱۵جمادی‌الاخرسال۵۸۸ جنگ سلطان طغرل سوم‌باقتلغ‌اینانج درنزدیکی قزوین انجام‌گرفت وقتلغ اینانج دراین جنگ منهزم شده بود باردیگردرآذربایجان به‌جمع سپاهیانی موفق شده به‌قزوین آمد . اینباراوباتفاق مظفرالدین بازدارحاکم قزوین‌عازم‌تصرف ری‌شد[1]

سلطان تکش پس ازغلبه برسلطان طغرل سوم میاجق نامی‌را بحکومت ری گماشت اوپس ازچندی به سلطان تکش عاصی شد ودرقلعهٔ فیروزکوه مازندران متحصن گردیداورا گرفته‌درقزوین بخدمت‌سلطان آوردندوسلطان اورا به‌برادرش آقچه که به‌سلطان تکش خدماتی نموده بود بخشید (سال ۵۹٤) [2]

درسال ۵۹۵ ه اسمعیلیان‌قلعهٔ ارسلان گشای‌را گرفته وراه مردم‌قزوین‌را بسته‌بودند ازاین جهت مردم قزوین به‌شیخ علی بویانی که از افاضل شهربود متوسل شدند واوازسلطان تکش خوارزمشاه خواست تا این قلعه‌را ازتصرف اسمعیلیان خارج سازد او نیز چنین کرد و قلعه‌را تسلیم مردم قزوین نمود . اسمعیلیان پس‌ازبازگشت خوارزمشاه بازقلعه‌را متصرف شدند باردیگرشیخ

۱ــ ذیل سلجوقنامه ظهیری نیشابوری ص۹۱

۲ ـ جهان‌گشای جوینی جلد دوم‌ص ۲٦وراحةالصدورص۳۹۹

از خوارزمشاه خواست که شر اسمعیلیان‌را دفع کند سلطـان تکش این بار قلعه را گرفت وخراب نمود[۱]

ازوقایعی که درزمان سلطنت سلطان‌محمدخوارزمشاه‌اتفاق‌افتاده‌بنوشته حمداله مستوفی‌این‌بود که سعدبن زنگی اتابك فارس درجنگی که در عراق عجم باسلطان محمد خوارزمشاه‌کرد وشکست خورد ودستگیرشد وپس از قبول تعهداتی آزاد گردید ودربر گشت به‌شیرازبه‌قزوین آمده درخانه‌عماد-الدین احمد زاکانی که درمحله ارداق واقع بود نزول کرد . دراین موقع در قزوین قحطی‌عظیمی بود وعمادالدین زاکانی بااینکه اورانمی‌شناخت واونیز خودرا معرفی نمی‌نمود به‌اوخدمات پسندیده کرد چندانکه اتابك خجل شد پس ازآنکه اتابك بفارس بر گشت وبه‌تخت‌حکومت نشست عمادالدین‌را به شیرازدعوت کرد ونیکوئی‌های فراوان نمود [۲]

سلطان محمد خوارزمشاه « درسال ۵۱۸ هـ که ازمقابل سپـاهیان مغول میگریخت به‌قزوین آمد ودرخانه یکی ازاعیان شهربنام عزالدین کریمان درکوچهٔ نومنزل کرد وازاینجا بود که به‌راهنمائی مردم قزوین به گیلان و مازندران وسپس به‌جزیره آبسکون رفت

چنگیزخان دونفرازسرداران معروف خود بنام های جبه وسبتای‌را در تعقیب سلطان محمد خوارزمشاه به‌خراسان فرستاد . اینان درعقب سلطان به ری رسیدند . جبه سلطان‌را تاهمدان تعاقب کرد وسبتای بحدود قزین‌آمد بنوشته مؤلف‌تاریخ حبیب‌السیراوقریب ۵۰ هزارنفررا دراین شهربقتل‌رسانید و سپس درری به‌جبه پیوست . [۳] حمداله مستوفی درظفرنامه که بنظم است آورده که سبتای درهفتم شعبان سال ٦١٧ هـ قزوین‌را پس ازسه روز محاصره متصرف شد وجمعی‌را کشت . عده‌ای‌ازبیم‌مغولان دربالای مقصوره‌خمارتاشی مسجد جامع کبیرپنهان شدند . اوبرای بزیرآوردن‌آنان مسجدرا آتش‌زد[٤].

۱- آثار البلاد زکریای قزوینی
۲- تاریخ گزیده ص۷۹۳
۳- حبیب‌السیرجلد سوم ص ۳۳
٤- تاریخ ادبی ایران تالیف براون ص۱۳۹

چون حکام مغول برخراسان‌وعراق تسلط‌یافتند قزوین نیزتحت‌حکومت آنان قرار گرفت وچون این شهربرسرراه آذربایجان به خراسان وبالعکس قرارداشت ومحل تردد سلاطین وامرا وبزرگان مغول بود ازاین جهت اغلب گرفتارانواع تحمیلات وگاه دوچارخرابی وقتل وغارت میشد.

درزمان حکومت ارغون آقا درخراسان وعراق شخصی بنام امیرتکش ازنسل تایانگ خان‌پادشاه قوم نایمان‌به شحنگی قزوین معین‌شد وپس ازاو پسرش امیریولا تیموربمرتبهٔ امارت‌رسید ویولاتیموریان بدو منسوبند[1]

بفرمان منکوقا آن‌ملك افتخارالدین محمدبن ابی‌نصر ازاولاد ابوبکر صدیق‌درسال ٦٥١ بحکومت قزوین رسید. اومردی عاقل وعادل ودرتدبیرامور دیوانی‌بی‌مثل‌بود زبان‌وخط ترکی‌ومغولی‌را نیکوآموخته‌بود وکتاب کلیله ودمنه‌را بزبان مغولی وکتاب سندبادرا بزبان ترکی نقل کرد درنزدمغولان محترم وقولش محل‌اعتمادبود. منکوقاآن وبرادران وعم زادگان‌وخویشانش نزد او تعلیم یافتند. ملك افتخارالدین‌هم درسال ٦٧٨ وفات یافت و برادرش امام الدین یحیی ابتدا بحکومت تومان قزوین و سپس به تمامی عراق عجم رسید واملاك بی‌قیاس از تبریز تا یزد فراهم ساخت. درآخر عمر قریب‌ده‌سال به عراق عرب نیز حکومت یافت امام الدین یحیی در قزوین قناتی جاری ساخت که به قنات ملکی معروف‌شد ومحلات ابهروارداق وراه ری رامشروب میساخت[2]. درسال ٦٧٧ حکومت قزوین به حسام‌الدین شیرازی و خواجه فخرالدین مستوفی تعلق گرفته که بفرمان اباقاخان مدت ده سال حکومت داشته‌اند وبعداز آنان امام‌الدین‌یحیی بحکومت رسیده است که دربالابدان اشاره گردید. درآغازحکومت سلطان ابوسعید (٧١٦-٧٣٦) قزوین باقطاع به کنجشکاب خاتون مادر ابوسعید برای هزینه اردوی اووا گذارشد[3].

با اینکه قزوین درتحت‌حکومت مغولان بود معذلك مردم‌آن ازشکنجه

۱- تاریخ گزیده ص ۸۱٤

۲- تاریخ گزیده ص ۷۹۸ملك امام الدین یحیی درسال ۷۰۰ در بغداد درگذشت و هم آنجا مدفون شد.

۳- تاریخ گزیده ص ۷۹۷.

وآزارعمال مغول راحت‌نبودند چنانکه‌درزمان‌حکومت‌ارغون‌آقاشرف‌الدین خوارزمی که مأمورو‌صول مالیات بود دررمضان سال۶۴۲ از تبریز وارد این شهرشد ومردم را درتحصیل مال‌درعذاب و شکنجه کشید باندازه‌ای که بعضی از آنان فرزندان خود را در رهن میگذاشتند ویا خود میفروختند تامالی بدست‌آورند وبه محصلین مالی‌مغول بدهند. مؤلف‌جهان گشا گوید: شخصی بود که درحالت نزع مال مختصری بدو حوالت رفته بود چون جان تسلیم کرد وتجهیز او کردند محصل به مطالبهٔ مال بازآمد چیز دیگری نبود کفن او بستد ومتوفی را هم چنان بگذاشت وبرفت[۱].

یکی ازمأموریت‌های هلاکودرلشکر کشی به‌ایران برانداختن‌خاندان اسمعیلی وتصرف قلاع ومساکن آنان بود ومردم قزوین که ازتعرضات‌مکرر فدائیان اسمعیلی‌بجان‌آمده بودند وآرزومندبودند که‌بدست مغولان مراکز فتنهٔ اسمعیلیان راازبن به‌کنند بدین منظور قاضی‌شمس‌الدین قزوینی که از دانشمندان مورد اعتماد شهر بود و چند بار ازقزوین به ختا سفر کرده بود در موقع حکومت منکوقاآن باردیگر نزد او رفته و از او در برانداختن اسمعیلیان استمداد کرد این بود که منکوقاآن برادر را برای تصرف قلاع قهستان والموت فرستاد[۲].

موقع لشکرکشی هلاکو رکن‌الدین خورشاه بحکومت اسمعیلیان رسیده بود. هلاکو در سال ۶۵۴هـ خود را از راه ری و طالقان به‌پای قلعهٔ میمون دز که مقر رکن‌الدین خورشاه بود رسانید.رکن الدین ناچار ازقلعه بزیرآمدواظهاراطاعت کردولی ساکنان قلعهٔ الموت‌عصیان نمودند وباطاعت درنیامدند هلاکو بوسیله رکن الدین خورشاه آنان را به تسلیم واداشت و اما چون مردم قلعهٔ لمبه‌سرتسلیم نشدند هلاکو طاهر بوقایکی از سرداران خود را به‌محاصره این قلعه گماشت ورکن‌الدین خورشاه را با تمامی‌اقوام و

۱ـ جهان گشای جوینی جلد دوم ص ۱۶۳ .

۲ ـ طبقات ناصری جلد دوم ص ۱۸۱ .

نزدیکان به قزوین فرستاد وخود به اردوی خود که درنزدیکی این شهرقرار داشت رفت .

چون بدستور منکوقاآن رکن‌الدین خورشاه را بقتل رسانیدند فرمان شد که تمامی اسمعیلیان را در هرجا که هستند زنده نگذارند . دراجرای این‌فرمان قراقای‌بیتکچی به‌قزوین‌رفت‌وتمامی فرزندان وخویشان‌رکن‌الدین راکه دراین شهربودند بقتل رسانید[1] وبدین‌ترتیب ریشهٔ خصومت و دشمنی که در حدود ۱۷۱سال بین‌فدائیان‌اسمعیلی ومردم قزوین برقراربود کنده‌شد

ایلخانان مغول بارها بقزوین آمده‌ومدتی‌درآن اقامت گزیده‌اندچنانکه ابقاسان باپسرش ارغون خان باین شهرآمده ومدت ۱۸ روز در خانه ملك افتخارالدین‌درمحله‌ای نزول کرد که سلطان احمدتکودار و کیخاسر وغازان خان بارها ازحدود قزوین گذشته‌اند[1] زیرا این شهربرسر راه زنان از آذربایجان بخراسان ویا بالعکس قرار داشت .

چون سلطان محمد اولجایتو شهر سلطانیه‌را بین ابهر وزنجان بنا کرد وپای‌تخت خود قرار داد قزوین وسلطانیه‌را یك تومان قرار دادند بگفته حمداله‌مستوفی گرچه‌دراول این‌تومان بقزوین منصوب بود اما چون‌سلطانیه را وسرلملك شد این‌شهررا مقدم داشتند . حمداله مستوفی فاصله سلطانیه تا قزوین‌را ۱۹ فرسنگ می‌نویسد .

بقیه درشماره آینده

---

۱ ـ جهان‌گشای جوینی جلددوم ص۲۷۵.

۲ ـ تاریخ گزیده ص ۹۷۳

فتنهٔ حروفیه

بقلم

محمد جواد مشکور
(دکتر در تاریخ)

فتنهٔ حروفیه در تبریز :

از حوادث زمان جهانشاه قراقویونلو (۸۳۹ - ۸۷۲) قیام حروفیه درتبریز است این‌فرقه که خود را اهل حق یااهل‌الحقیقه میدانستندپیروفضل‌الله نعیمی استرآبادی بودند که آن مذهب را در زمان تیمور بدعت گذارد. وی‌پسرابومحمد تبریزی بود وعقیده داشت که همه حروف مقدسند و در هر حرفی رازی وجـود دارد و حروف الفبا ممسوخات انسانی می‌باشند یعنی مظهر حروف جمال انسان است[1]، و آدمی درنتیجه ریاضت وکمال نفس می‌تواندبه‌درجه‌الوهیت برسد. حروفیه، حروف رادرصورتهای

۱ـ بایددانست که‌اعتقادبه‌مقدس‌بودن‌حروف‌فکر تازه‌ای‌دراسلام نیست، درقرن‌دوم‌هجری مغیرة‌بن سعیدعجلی که‌فرقهٔ مغیریه ازغلاة شیعه‌بوی منسوبند خداوند راشیئی ازنور پنداشت واعضای اورابه حروف‌هجاء تشبیه کردو گفت : الف‌بمانید در کام‌وی‌وعین مانند چشم اوست.
(رك:دکترمشکور، تاریخ مذاهب‌اسلام‌طبع تهران ص۱۷۵)

زیبا متجلی دانسته وزیبا رویان را مقدس وشایسته عشق ورزی می‌پنداشتند و عقیده داشتند که‌خداوند، عرش وسدرةالمنتهی را درخط چهره‌آدمی‌مستتر ساخته‌ومعراج‌حضرت ختمی مرتبت، دریافتن خطوط سیمای خود و مشاهده جمال فضل الله بود.

فضل‌الله استرآبادی‌تعالیم‌وعقاید خود رادر کتابی عجیب‌بنام‌جاودان‌نامه، کتاب جاویدان کبیر، که قسمتی به عربی و بعضی به فارسی و برخی به‌لهجه استرآبادی است ومشحون ازخرافات وموهومات است آورده است.

فضل‌الله‌استرآبادی (متولد در ۷٤۰ﻫ) نخست مردی‌صوفی بودوبریاضت می‌گذرانید و آنقدر در تقوی وپرهیزکاری شهرت‌یافت که او را «حلال‌خور» لقب دادند. گویند‌اوسیدی‌علوی‌وازاولاد علی‌بن‌ابیطالب‌بود. پدرخود را در کودکی از دست داد. در هیجده سالگی برای باراول به‌حج بیت‌الله‌الحرام رفت(۷۵۸ﻫ) ودر بازگشت مدتی درخوارزم‌ماند.

برای‌باردوم که میخواست به‌حج‌رود در خواب‌ملهم‌شد که نخست‌بزیارت مشهد حضرت رضارود سپس‌باردوم به مکه رفت. درباز گشت دیگر باره در خوارزم رحل‌اقامت افکند. ازآنجابه خراسان‌آمد و سپس به‌اصفهان رفت‌و درمسجد طوقچی جای گرفت (۷۷۱ﻫ) وپیروان ومریدان بسیاری‌پیدا کرد. وی از گرفتن هدایا ونفقات مریدان خودداری می کرد ودرآن شهر به‌صنعت کلاه مالی مشغول‌شد. فضل‌الله علاوه برعلم قرآن به تورات و انجیل و زبور آگاهی‌داشت و در تعبیر خوابهای خود درجاودان‌نامه به آیات‌آنها‌استشهاد می‌نماید. فضل‌الله برخلاف صوفیان زمان خود از وجد و سماع استنکاف داشت و فقط به زهد و ریاضت می‌پرداخت. او در سن چهل سالگی به تبریز که مسقط‌الرأس پدرانش بود آمد و بمبانی غیبی کتب آسمانی وتفاسیرآنها ملهم شد وبعد ازسه روزحالت انجذاب‌وخلسه شنید که هاتفی ازغیب میگویداین مرد جوان کیست، این ماه زمین وآسمان کیست، هاتفی دیگرجواب می‌داد: این صاحب‌الزمان وسلطان‌پیغمبران است. وی‌تمام این وقایع را درحالت کشف وشهود مشاهده کرد. ازآن زمان فضل‌الله صوفی

به‌مرتبه نبوت وامامت رسید و مؤسس مذهب جدید حروفیه گردید سپس از تبریز به‌اصفهان‌باز گشته مدتی‌درغاری عزیمت گزیدو پس‌از آن‌بظهور کبریائی پرداخته دعوت خود را آشکارا کرد (۷۸۸ه) و کتاب اساسی وآسمانی خود را که جاویدان نامه‌کبیرباشد درسال ۷۹٦ هجری درزندان شروان‌تألیف کرد. آنگاه بدعـوت امیران و پادشاهان زمان خود پرداخت. بنا بنـوشته دانشمند معاصر او ابن حجر عسقلانی در کتاب: «ابناء الغمر فی‌ابناء العمـر» فضل‌الله پسرابومحمد تبریزی یکی از مبتدعینی‌است که طریقهٔ ریاضت‌نفسانی پیش‌گرفته معتقد است که حروف الفباء ممسوخات انسانی میباشد. او امیر تیموررابدین‌وعقیدت‌خودوعوت کرد. امیرتیمورامربه‌قتل‌اونمود. وی‌به‌تبزیر بنزد میرانشاه پسرتیمورپناه برد. میرانشاه‌بامرپدربدست‌خود سراوراقطع کرد. تیمورسروجسداوراطلب کرد وامربه‌سوختن‌آن‌فرمودواین‌واقعه‌درسال ۸۰٤هجری اتفاق‌افتاد»[1]. حاجی‌خلیفه‌کاتب چلبی‌در کشف الظنون در شرح عرشنامه‌مینویسد که‌سیدجلال‌الدین‌فضل‌الله‌برای‌همین کتاب‌در۸۰٤ به‌تیغ دین کشته شد.

ازمیان نوشته‌های نامفهوم وپرابهام اوتنها نوشته‌ای که قابل فهم‌ومطالعه است همانا فرصت نامه‌ای است که‌به‌یکی‌ازشاگردان خود درشب قتل‌خویش نگاشته ، وازاین نامه همچو برمی‌آید که فضل‌الله را در شروان‌آذربایجـان بقتل رسانیده‌اند وی آن مکان را بااشاره به‌واقعه شهادت امام حسین، کربلا ومقتل خود خوانده است.

بعضی ازنسخ‌کتاب جاویدان‌کبیر یا جاودان نامه دارای ضمیمه‌ای‌است که درآن حوادثی را به‌یکی از لهجه‌های فارسی (استرآبادی) نگاشته وآن شامل یك سلسله از رؤیاها وخوابها میباشد که‌شخص فضل‌الله دیده‌وبسیاری ازاین خوابها را با تاریخ ذکر کرده که قدیم‌ترین‌آن بسال ۷٦٥ ه وآخرین آن بسال ۷۹٦ واقع‌شده است. ازاینرو یك دوره سی ساله رامتضمن میباشد.

(1) A. Bausani, Encyclopedie de L'Islam Nouvelle edition, Tome III: Hurufiyya, p. 620-622.

درآثار بکتاشیه که متأثراز تعلیمات حروفیه است. تولد فضل‌الله استر آبادی در ۷٤۰ هـ وظهور ودعوت اودر۷۸۸، وشهادت وی۷۹٦ واقع شده‌است.

برحسب روایت عبدالمجید فرشته‌زاده : مولانا سید فضل‌الله نه‌تن‌خلیفه برای خود معین کرد که چهار تن ازایشان محرم اسراراوبودند[1]

گویند درآنگاه که میرانشاه‌بن تیمور درآذربایجان حکومت داشت چون ازسخنان کفرآمیزفرقه حروفیه آگاه‌شد، فضل‌الله را ازشیروان به‌تبریز احضار کرده به‌فتوای فقهای عصربکشت‌پس‌ازآن طنابی به‌پای اوبسته‌وجسد اورا درکوچه وبازار کشیدند. حروفیه در کتب خود این پادشاه را دجال یا مارانشاه خوانده‌اند. بطوریکه دربالا اشاره رفت طبق وصیت‌نامه‌ای که از فضل‌الله استرآبادی مانده پروفسور برون معتقد است که وی را در شروان کشته‌اند. قبراو درالنجق نخجوان نیز این مسئله را تأیید میکند.

اصول عقاید ایشان :

اصول عقاید حروفیه در کتابی بنام «محرم نامه» که درسال ۸۲۸تألیف گرویده مسطوراست. آنان‌عالم راقدیم میدانند که‌آن به‌دوران ازلی‌سرمدی همواره درحرکت میباشد. تغییراتی که درعالم مشاهده میشود معلول همان حرکت است. تبدل اوضاع جهان بطور ادواری نمودارمیگردد. هر دوری را آغازی وانجامی است که به‌مظاهرمشابه‌یکدیگرظاهرمیشوند. ظهورآدم در ابتدا، قیام قیامت درانجام تکرارمیگردد. خداوند متعال درشخص انسان متجلی میشود مخصوصاً درصورت او زیرا « خلق الله الادم علی صورته » .

این مظاهرالهی‌درصورمتوالیه انبیاء و اولیاء و بالاخره‌بصورت الوهیت ظهور میکند. محمدبن‌عبدالله‌آخرین وخاتم پیغمبران بوده وبعد ازاونوبت‌به‌اولیاء میرسد که عبارتند از : علی بن ابیطالب تا حسن عسکری‌امام یازدهمین، و فضل‌الله استرآبادی خودخاتم‌الاولیاء وآخرین‌آن مظاهراست، و لیکن خود را سرآغاز دوری جدید ومظهر الوهیت میدانند. وجود اوصورت تام حقتعالی

۱ــ دانشمند آذربایجان ص ۳۸٦- ۳۸۹

است. انسان برسایرموجودات بقوهٔ ناطقه «کلمه» امتیازدارد وآنرا بوسیله بیست‌وهشت‌حرف‌الفبا به‌تحریرمی‌آورد. برای حساب جمل که ازارزش‌عددی این حروف استخراج‌میشود،این طایفه‌تأثیرات عظیم قائل هستندوظاهراً این حساب حروف واعداد را ازفرقه‌اسماعیلیه و باطنیه اقتباس کرده‌باشند. بعلاوه حروف الفبارا نیز به‌طبقه‌بندی خاصی تقسیم میکنند. حروفی که دارای‌یك‌یا دویا سه‌یا چهارعلامت‌باشنددریك طبقه‌ودسته‌قرارمیدهند همچنین برآنند که خطوط سیما و صورت نیزهفت خط است : مژگانها ، ابروان ، موی ، ریش وسبلتان. چون این‌خطوط سبعه را درعدد چهار که شمارهٔ عناصر اربعه‌است ضرب کنندحاصل آن بیست‌وهشت میشود که‌مساوی باعدد حروف الفبااست.

برخلاف سایراصناف دراویش این جماعت هیچگونه‌وردیاذکری‌ندارند وازآداب ایشان است که هربامداد در خانه رئیس‌روحانی خود که‌اورا«بابا» میگویند اجتماع میکنند واوبهریك ازآنان به‌دست خادمی یك‌پیمانه‌شراب ویك لقمه‌نان ویك قطعه‌پنیر عطا میکند وآنان بانهایت ادب گرفته واز آن قدری بصورت وچشمان خود می‌ریزند وسپس آنرا مینوشند. ازآداب‌ایشان یك‌نوع اعتراف سری است‌ازگناهان خود که درنزد بابا بعمل می‌آورند(۱)

آقای عبدالباقی گل‌پینارلی عارف ودانشمند معاصر ترك نسخهٔ خطی وصیت‌نامه فضل‌الله‌حروفی را به‌پسرش ازکتابخانه دانشگاه استانبول بدست آورده ودر شماره دوم «شرقیات‌مجموعه‌سی» طبع استانبول ۱۹۵۸ص۵۲-۶۲ بطبع‌رسانیده‌است. اول آن‌بااین عبارت‌آغاز می‌شود:وصیت‌نامه این‌پدرآنست که قصه‌ما حالیا باحق تعالی افتاده‌است.... وآخر آن‌چنین است:

«سوار دولت جاوید درگذار آمد عنان اونگرفتند ازگذار برفت»۲

اصطلاحات حروفیه

فضل‌الله در جاودان‌نامه خود، خویش را«ومن‌عنده علم‌الکتاب»خوانده ودرکتب اووآثارپیروانش القابی از قبیل: خاتم‌اولیاء ، خاتم ثانی، مظهر

۱- از سعدی تا جامی طبع دوم ص۵۰۵-۵۰۷
Shorter Encyclopaedia of Islam: Hurufi, p. 141-142
2- Sharkiyat Mecmuasi 11, Istanbul 1958

الوهیت، صاحب ولایت، مسیح ، قائم آل‌محمد ، مهدی، شهید، صاحب بیان ، صاحب تأویل، شهید محمد، مظهـر کلام قدیم باو داده شده‌است. لقب او در کرسی‌نامه شهاب‌الدین آمده است:

فضل را چون شدشهاب‌الدین لقب احتـراق جن ز علم او طلب

حروفیه خود را بتقلید اهل حق اهل‌فضل نامیده‌اند. فضل‌الله ومریدان او درآثار خویش بعضی‌ازاصطلاحات‌دین خودرابطوراختصارو کوتاه‌بصورت رمز ذکر کرده‌اندوآن‌حروف مقطعه‌رادررساله‌ای بنام‌مفتاح‌الحیات‌آورده‌اند وبیان‌بعضی ازآنهاازاین‌قراراست: ابم: ابراهیم،اه:الوهیت، تع: تعالی، ج: جل، جبل: جبرئیل، ج‌نامه: جاودان‌نامه ، جه : جل‌عزه، ج‌ی : جاودان‌نامه‌الهی، چه: چهارده، ح: حضرت، حف: حرف، حف‌مقه: حرف‌مقطعه ، ح‌ق: حقتعالی، خطس: خط استوا، خل: خلقت، د: آدم، ذ: ذات، ذق: ذات‌حق، رضه: رضی‌الله عنه، سبعم: سبع‌مثانی، شن‌نامه: عرش‌نامه، ص: صلوة ، صایل: صاحب‌تاویل، صه: صورت، صه‌د: صورت‌آدم ، صه‌اه: صورت‌الله، ط: خط ، طا: شیطان، طس: خط استوا ، طف : طواف طووطوط : خطوط ، ط و ط ی : خطوط الهی، ط : طاهر ، ع: عرش‌نامه، ع: علیه‌السلام، ع.م : علیه‌السلام ، ع‌ی : عرشنامه الهی، عی: عیسی، ف: فضل، فاه : فضل‌الله، ق: حق ، ق‌تع: حق‌تعالی ، قن: قرآن، ك : کلمه ، كاه : کلمةالله، م: محمد ، مج: معراج، مقه: مقطعه، م‌نامه: محبت نامه،م‌ی: محبت نام الهی ، ن : نقطه، نس : انسان ، و: حوا: وه: وجه، وم : والسلام (۱)

درآثار حروفیه مصرح است که فضل‌الله‌استرآبادی (تبریزی) نخستین بار دین خودرا در ۷۷۵ یا ۷۷۸ درشهر تبریز در کوی «ولی‌دوله» آشکار کرده‌است. درحاشیه‌یکی‌از صفحات کرسی‌نامه این‌عبارت آمده‌است:

« اول تاریخ که هست‌موجودات قوام اشیاء بادست برضمیر منیرحضرت

۱- دکتر صادق کیا : واژه‌نامه گرگانی ص۳۹ - ٤٠

فرب العالمین نزول کرد آخرماه مبارك شعبان‌المعظم که هم چهارده است برسال هفتصد وهفتاد وپنج درمحله‌ولی دوله در بلده طیبه رب غفورالمسمی بالتبریز ومن دخله کان آمنامنا فی‌تاریخ حرف بسم‌الله نیست از برای آن که تاریخ بسم‌الله بعداز این تاریخ بود که اصل است ودلیل بتوان گفت م ». در کرسی‌نامه در ذیل عنوان سروجود چنین آمده است :

زاولیا هر کس که در تبریز راه	جست و جو میکرد بوداز فضل شاه
عاشق روی ولی سر فراز	کرد با این آستان ازحق نیاز
معنی تبریز را نیکو بدان	تا به بیرون آوری سر نهان
کرد در تبریز ذات حق ظهور	بی حجاب آنجا شد از سی و دو نور
درگذشت از جمله اقران بفضل	معنی تبریز دیگر کرد فضل

در جای دیگر آمده :

چون در آذربایجان شد آشکار	رستخیز از حق ز فضل کردگار
آفتاب وحدت فضل و درود	چون در آذربایجان اول نمود
هست آن وادی مقدس از خدا	سجده‌گاه انبیاء و اولیاء (۱)

کعبهٔ حروفیه

چون فضل‌الله درالنجق (النجه) که قلعه‌ای درنزدیك نخجوان است کشته شده و قبروی درآنجاست ازاین جهت آن مکان کعبه وقبله‌گاه پیروان او گردیده است. آداب‌عبادت درآن قلعه بنا به دستورهایی که دراستوارنامه درشرح اعمال حج آمده چنین است :

« درمقتل‌گاه بعد از طواف بیست‌وهشت بر درمقتل‌گاه چهل‌عارف را از شرق وغرب عالم یادآورند و در رودخانه مقتل‌گاه درآیند وسه بیست ویك سنگ شکسته بردارند که همه شصت وسه سنگ باشد. بیست ویك سنگ در ازاء خاك و بیست ویك سنگ در ازاء آب وبیست ویك سنگ در ازاء باد، بربیست ویك آتش اصل شیطان ، روبطرف قلعه آن ملعون مارشه (میرانشاه)

۱- ایضاً واژه‌نامه گرگانی ص ۲۸۹-۲۹۰

پلید که درمقابل قلعه‌النجق امن من‌الآفات والبلیات است که آنرا قلعه‌سنجر میگویند بیندازند و از احرام بیرون‌آیند» . در کرسی‌نامه درباب‌سروجود آمده است :

در النجه رو کن و در سجده آ قبلهٔ تحقیق آنست از خدا
کنز مخفی ذات پاك غیب بین شد چو ظاهر درالنجه شد دفین
بود هم نزدیك تبریز از بلاد آنکه بود از حق ارم ذات‌العماد(۱)

جانشینان فضل‌الله

پس از کشته شدن فضل‌الله استرآبادی شاگردان وجانشینان او برآن شدند که درممالك اسلامی پراکنده گشته‌به انتشار تعالیم حروفیه‌بپردازند.

یکی از جانشینان نامدار او که ملقب به‌علی‌الاعلی بود به اناطولی گریخت و به خانقاه حاجی‌بکتاش درآمد وبه عزلت وانزوا درآنجابزیست وجاویدان نامه‌را به صوفیان‌آن خانقاه تعلیم دادن گرفت حاجی بکتاش و پیروان‌اورا‌پذیرفتند‌وازآن پس حروفی‌مذهب شدند. وفات‌علی‌الاعلی‌رادرسال ۸۲۲ﻫ نوشته‌اند. درایران‌یکی‌ازاین طایفه که احمدلرنام داشت درروزجمعه بیست وسوم ربیع‌الاخرسال ۸۳۰ درهرات هنگامی که میرزا شاهرخ‌تیموری از مسجد جامع بیرون می‌آمد به بهانه تقدیم عریضه او را کاردی بزند که کارگر نیفتاد ، علی‌سلطان قوچین یکی ازملازمان‌شاهرخ بود وی را درحال بقتل‌رسانید . شاهرخ بزودی‌ازاین جراحت‌مختصر که باو رسیده بودبهبودی یافت ودر این واقعه عده‌ای ازمردم بی‌گناه بدست میرزا بایسنقر پسرشاهرخ هلاك گشتند که از جمله ایشان خواجه عضدالدین دخترزاده فضل‌الله استرآبادی بود .

در زمان جهانشاه‌بن قرایوسف دخترفضل‌الله ومردی بنام‌یوسف درتبریز به‌ترویج طریقه حروفی برداختند وجمع کثیری از مردم دو محله سرخاب و چرنداب به‌ایشان بگرویدند وفتنه بزرگی بریا شد وعده‌ای‌قریب پانصد تن کشته شده ویاآنان را به‌آتش بسوختند وآتش فتنه فرونشست.

۱ـ ایضاً واژه نامه گرگانی ص ۲۹۴ـ۲۹۵

حافظ حسین کربلائی‌درشرح این‌واقعه درذکرمزارپیرترابی‌واقع درراهی که ازبازارچه نوبربجانب سر کوچه دراز ومیدان میروند می‌نویسد :

« بدست راست مزاری‌است که مردم آنجا که میرسند استعدادوهمت می‌نمایند ، چنین استماع افتاد که وی قصابی بوده جذبه‌ای به‌وی رسیده و از خوف الهی چندان گریه کرده که به‌جوار رحمت حق پیوسته ، دختر مولانا فضل‌الله نعیمی‌حروفی که‌درزمان‌جهانشاه باجمع کثیری ازحروفیان کشته‌اند درهمان مزارمدفون است واین‌رباعی شعراوست :

در مطبخ عشق جز نکورا نکشند لاغر صفتان زشت خو را نکشند
گرعاشق صادقی ز کشتن مگریز مردار بود هرآنچه او را نکشند

بیان این واقعه چنین‌است که طبقه حروفیه که منسوبند به‌مولانافضل‌الله حروفی متخلص به‌نعیمی استرآبادی ، ومیرانشاه پسرامیرتیمور گورکان اورا درپنجشنبه‌ششم شهرذی‌قعده‌سال۷۹۶ بقتل‌آورد وقبروی الکای‌النجق‌نخجوان و درقریه خانقاه که مدفن شیخ‌ابونصرالنجقی میباشد مدفون‌است . در زمان (جهانشاه درتبریز) نشو ونمای تمام‌یافتند وبزرگ ایشان مولانا یوسف نامی بود ،ودخترمیرزا فضل‌الله نیزعمدهٔ‌آن جماعت بود . این‌طبقه مشهوربه‌اباحت وتزندنق‌اند. (جهانشاه باشاره مولانا محمدنیلی که در قریه‌نیل انزاب‌مسکن داشته وفتاوی علمای‌آذربایجان دفع این‌طایفه را واجب دانست) . [1] ولی از علمای‌آن زمان مولانانجم‌الدین اسکه‌یی که درکمال امانت ودیانت و تقوی بود ابتدا حکم به‌قتل آن جماعت ننوشته بود وپادشاه نیز بواسطه همین در آن امراهتمام نمی کرد وبه‌امروز و فردا می‌گذرانید (ولی آخر نجم‌الدین اسکویی را نیزوادار به‌فتوای به‌قتل ایشان کردند) وقریب به پانصدکس را کشتند وسوختند. گویندبسیاری ازآنها بواسطهٔ مصاحبت ومصادقت‌آن‌طبقه بربادرفتند. مخفی‌نماند که دربارهٔ میرفضل‌الله‌نعیمی اکثراهل حقیقت‌برآنند که در وی قصوری نبوده ومشارالیه درکمال تعبد و تزهد بوده و نان کسی

۱ ـ درکرسی‌نامه نام یکی ازاین قضات که فتوای قتل او را دادند شیخ‌ابراهیم‌آمده‌است.

نمی‌خورده ، خود طاقیه[1] دوزی کرده و از آن کسب‌چیزی حاصل می‌نموده‌و صرف‌معاش می کرده ، غایتش این که معرفت وی‌را معتقدانش نفهمیده‌اند ودر اباحت وزندقه والحاد افتاده‌اند.[2]

غیاث‌الدین‌محمددر استوانامه‌ازدو پسر فضل‌بنام : امیرسلام‌الله‌وامیرکلیم‌الله و دوزن یا دو دختر اوبنامهای بی‌بی‌فاتحةالکتاب ، وبی‌بی ام‌الکتاب یاد میکند ومینویسد که هرچهاردر ۸۲۶ به‌مرض طاعون بمردند ظاهراً دختراو که بامرجهانشاه در تبریز کشته شده کلمةالعلیا (کلمةالله‌هی‌العلیا) ونیز قرة العین‌لقب‌داشته است . ازاین بیت که درتوحید نامه‌آمده پیداست که در دین حروفیه به‌آمدن کسی پس ازفضل‌الله بشارت داده‌نشده است :

هیچکس زین پس نخواهدآمدن جز بفرمان بردن و پیرو شدن[3]

آثارحروفیه

از حروفیه کتابهایی به‌فارسی وترکی مانده که غالباً باکلمه‌نامه همراه است مانند : آدم‌نامه ، جاودان‌نامه ، نومنامه ، آخرت‌نامه ، هدایت نامه ، استوانامه ، حقیقت‌نامه ، کرسی‌نامه ، محرم‌نامه ، محبت‌نامه ، فضیلت‌نامه ، فقرنامه،عرش‌نامه[4]،بشارت‌نامه.ازشعرای ایشان می‌توان‌سیدعمادالدین‌نسیمی، و لطیفی و عاشق چلبی ورفیعی را نام برد که غالباً اشعار خود را به ترکی سروده‌اند . کلمان هوارفرانسوی درمجموعهٔ متون حروفیه به‌تفصیل درباره کتب این طایفه بحث کرده‌است[5]

سرانجام حروفیه باوجود تقیه‌ای که حروفیه درحفظ اسرارمذهب خرد می کردندبارها درترکیه‌عثمانی گرفتار تعقیب وشکنجه وآزارحکومت‌های وقت عثمانی شدند . ازجمله درزمان سلطان محمودخان در ۱۲٤۰ﻫ گروه

۱ـ طاقیه : نوعی کلاه بلند مخروط شبیه به‌کلاه درویشان (فرهنگ معین)

(۲) روضات‌الجنان ص ٤۷۸-٤۸۱

(۳) از سعدی تاجامی چاپ دوم ص ۵۰۵-۵۲۳، حبیب‌السیر ج۳ص ٦۱۵ — ٦۱۷ ، تاریخ تبریزص٤۰-٤۳، مجمل فصیحی ج۳ص۲٦۱ وقایع سال ۸۳۰

(٤) ایضاً واژه‌نامه گرگانی صفحات ۲۸٤-۲۸۵و۲۹۷

5- Clément Huart: Textes Persans relatifs à la Sect des Houroufis. (Gibb Memorial Series, Vol. Ix, 1909)

نمی‌خورده ، خود طاقیه[1] دوزی کرده و ازآن کسب‌چیزی حاصل می‌نموده‌و صرف‌معاش می کرده ، غایتش این که معرفت وی‌را معتقدانش نفهمیده‌اند ودر اباحت وزندقه والحاد افتاده‌اند»[2]

غیاث‌الدین‌محمددراستوانامه‌ازدوپسرفضل‌بنام : امیرسلام‌الله‌وامیر کلیم‌الله و دوزن یا دو دختر اوبنامهای بی‌بی‌فاتحة‌الکتاب ، وبی‌بی ام‌الکتاب یاد میکند ومینویسد که هرچهاردر ۸۲۶ به‌مرض طاعون بمردند ظاهراً دختراو که بامرجهانشاه در تبریز کشته شده کلمة‌العلیا (کلمة‌الله‌هی‌العلیا) ونیزقرة العین‌لقب‌داشته است . ازاین بیت که درتوحید نامه‌آمده پیداست که در دین حروفیه به‌آمدن کسی پس ازفضل‌الله بشارت داده‌نشده است :

هیچکس زین پس نخواهدآمدن جز بفرمان بردن و پیرو شدن[3]

آثارحروفیه

از حروفیه کتابهایی به‌فارسی وترکی مانده‌که غالباً باکلمه‌نامه همراه است مانند : آدم‌نامه ، جاودان‌نامه ، نومنامه ، آخرت‌نامه ، هدایت نامه ، استوانامه ، حقیقت‌نامه ، کرسی‌نامه ، محرم‌نامه ، محبت‌نامه ، فضیلت‌نامه ، فقرنامه،عرش‌نامه[4]،بشارت‌نامه.ازشعرای ایشان می‌توان‌سیدعمادالدین‌نسیمی، و لطیفی و عاشق چلبی ورفیعی را نام برد که غالباً اشعار خود را به ترکی سروده‌اند . کلمان هوارفرانسوی درمجموعهٔ متون حروفیه به‌تفصیل درباره کتب این طایفه بحث کرده‌است[5]

سرانجام حروفیه باوجود تقیه‌ای که حروفیه درحفظ اسرارمذهب خود می کردندبارها درترکیه‌عثمانی گرفتار تعقیب وشکنجه وآزارحکومت‌های وقت عثمانی شدند . ازجمله درزمان سلطان محمودخان در ۱۲۴۰هـ گروه

۱- طاقیه : نوعی کلاه بلند مخروط شبیه به کلاه درویشان (فرهنگ معین)

(۲) روضات‌الجنان ص ۴۷۸-۴۸۱

(۳) از سعدی تاجامی چاپ دوم ص ۵۰۵-۵۲۳، حبیب‌السیر ج۳ص ۶۱۵ — ۶۱۷ ، تاریخ تبریزص۴۰-۴۳، مجمل فصیحی ج۳ص۲۶۱ وقایع سال ۸۳۰

(٤) ایضاً واژه‌نامه گرگانی صفحات ۲۸۴-۲۸۵و۲۹۷

5- Clément Huart: Textes Persans relatifs à la Sect des Houroufis. (Gibb Memorial Series, Vol. Ix, 1909)

بسیاری از حروفیه و بکتاشیه را کشتند و خانقاههای آنان را ویران کرده اموال آنان را به‌صوفیان نقشبندیه دادند وبسیاری ازآنان که جان بدربردند در سلك‌دراویش قادریه ورفاعیه وسعدیه ونقشبندیه منسلك شدند

مستر گیب که‌تحقیقاتی درتاریخ حروفیه کشورترکیه کرده از دو شاعر حروفی ترك یکی‌نسیمی متولد در بغداد ودیگررفیعی که شاگرد نسیمی‌بوده بحث‌می کندولی نتوانسته اثری از این‌طایفه پیش ازاواسط سدهٔ هفتم هجری میلادی درشعرهای ترکی‌بیابد. دراین بیت نسیمی می‌توان رابطه معنوی او را بافضل‌الله استرآبادی درك کرد :

علم حکمتدن بلورسك گل بروگل ای حکیم

سن نسیمی منطقندن و گله فضل اللهی گور

یعنی : اگر علم حکمت می‌طلبی ، ای حکیم بیا و منطق نسیمی رابجو و فضل اللهی‌راتماشا کن . دردوواقعه ازتواریخ ترك بدست می‌آید که‌چگونه در عثمانی این فرقه را مورد آزار وشکنجه قرارداده‌اند . واقعه اول نقل از : الشقایق‌النعمانیه فی‌علماء الدولة العثمانیه تألیف ملااحمد بن‌مصطفی معروف طاشکپری‌زاده (۹۰۱-۹۶۸) است که درآن روایت می کند چگونه فخرالدین عجمی مفتی ایرانی اسلامبول و شاگرد میرسیدشریف جرجانی چند تن از پیروان حروفیه را گرفته وآنان را باوجود حمایت سلطان محمدخان فاتح مانند زنادقه زنده زنده سوزانیده است .

واقعه دوم نقل از تذکرةالشعرای ترکی تألیف لطیفی است که می گوید چگونه یك شاعرحروفی را بنام تحتانی باچند تن دیگر ازآن فرقه به‌مرگ محکوم کرده و زنده سوزانیدند .

درباب قلع و قمع این طایفه درقرن‌یازدهم هجری اسکندربیك منشی در کتاب عالم آرای عباسی در وقایع سال ۱۰۰۲ هجری که مقارن هفتمین سال جلوس شاه عباس اول است اشاره به‌قتل وزجر فرقه حروفیه کرده می‌نویسد که چگونه پیشوای ایشان درویش خسرو قزوینی را که از جماعت نقطویه بود و درقزوین مسکن‌داشت و تکیه‌ای بنا نهاده بود به امر شاه جوان درآن شهر بقتل رسانیدند . همچنین جمعی از علمای آن فرقه مانند مولاناسلیمان طبیب ساوجی ، و میرسیداحمدکاشی که پادشاه با دست خود باشمشیر او را دوپاره کرد و رساله‌ای درعلم نقطه نوشته بود ، بقتل رسیدند . درویش کمال اقلیدی و درویش بریانی با سه چهار تن از مریدان او را در اصفهان بدیار عدم فرستادند . و از اتراك ، پیر بداغ‌بیگ دین اعلی استا جلو راکه مرید درویش خسرو نامبرده بود بکشتند .

نکتهٔ جالب توجه در کلام اسکندربیك منشی ارتباط این جماعت با هندوستان و بخصوص باشیخ‌ابوالفضل علامی دکنی وزیر معروف جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه هند است . نامه‌ای از او بنام میرسیداحمدکاشی مذکور بدست‌آمد و نیز فرار شریف‌آملی از بزرگان‌آن فرقه به‌هندوستان و تقرب او نزد پادشاه هند در کتاب عالم آرای عباسی مسطور است.[۱] اکنون فرقهٔ حروفیه دیگر وجود ندارند ولی بکتاشیه وبابیه وفرق منشعب ازآن‌ها سخت‌تحت‌تأثیرحروفیه ونقطویه قرار گرفته‌وتجلی‌تازه‌ای‌ازآن‌مذاهب‌هستند.

۱ــاز سعدی تا جامی (چاپ دوم) ص ۵۰۵ ــ ۵۲۳ با حبیب السیر ج ۳ ص ۶۱۵ ، ۶۱۷ ، مجمل فصیحی ج ۳ ص ۲۶۱ وقایع سال ۸۳۰

نقطویه

نقطویه‌پیروان‌مردی‌بنام‌محمود پسیخانی گیلانی‌بودند که نخست‌از پیروان‌فضل‌الله استرآبادی حروفی بود و سپس براثر اختلاف عقیده راندهٔ درگاه وی شد و در نزد آن طایفه محمود مطرود یا مردود لقب یافت و علیرغم استاد و مرشد خود فضل‌الله‌حروفی درسال۸۰۰ هجری دین نوی‌آورد که پیروان‌او رانقطویه گفتند.

محمود اصل‌همه موجودات راخاك میدانست و بهمین مناسبت آنرا«نقطه» میخواند، ایشان را واحدیه و امناء نیز خوانده‌اند. زبر ایشان هر کس را زناشوئی نکرده بود «واحد» و هر کس که کرده بود «امین» میخواندند. بایشان پسیخانیه و محمودیه نیز گفته‌اند. آنان قائل به‌تناسخ و رجعت‌اموات بودند. محمود مانند فضل‌الله خود را همان مهدی موعود میخواند که پیامبر اسلام به‌آمدن‌وی‌بشارت داده است. او میگفت دور عرب بپایان رسید وازاین پس دور، دور عجم‌است، ومدت این دورهشت هزار سال خواهد بود. درآن دوران هشت مبین خواهندآمد که نخستین ایشان خود اوست. از این جهت خود را «مرکب المبین» خواند. از کتابهای زیادی که محمود نوشته تنهایك کتاب بنام «میزان» بدست ما رسیده است.

این طایفه در زمان پادشاهان صفویه تحت تعقیب و تفتیش عقاید حکام آنروزگار واقع شده و قتل‌عام شدند و گروهی از ایشان گریخته بهندوستان رفتند و موردحمایت ابوالفضل مبارکی وزیر اکبرشاه گورکانی قرار گرفتند. محمود پسیخانی مدتی دراز در ساحل رود ارس میزیست وی مردی ظاهراً

صالح و باتقوی بود هیچگاه زن نگرفت و درسال ۸۳۱ هجری درگذشت.[1]

توماس‌هاید Thomas Hyde انگلیسی ازعلمای قرن هفدهم میلادی فرقهٔ حروفیه را تجلی تازه‌ای ازمذهب مانی میدانست ومیگفت که‌آن همان دین است که دراسلام بصورت نوی درآمده است[2]

پایان

۱ ـ رك : نقطویان یا پسیخانیان تألیف آقای دکتر صادق کیا، نشریه شماره ۱۳ ایران طبع تهران ۱۳۲۰ شمسی .

۲ـ ادوارد براون: تاریخ ادبی ایران ج۱ص۶۷ رجوع کنید ایضاً به:

از : منوچهر دهقان

نظام ناصری

درشمارهٔ اول‌سال‌چهارم مجله تیمسارسرتیپ مسعود معتمدی تحت‌عنوان « نخستین‌آئین‌نامه نظامی درارتش شاهنشاهی » نقدی کرده بودند برسلسلهٔ مقالات سرکارسروان علوی طباطبائی بعنوان « نظامنامه قشون درزمان‌امیر-کبیر » مندرج در مهنامهٔ ارتش. درمقالهٔ مذکور اشاره‌ای فرموده بودند به نسخهٔ دستنویس «نظامنامه یا قانون‌قشون» خاندان علوی وچاپی همان‌نسخه متعلق به‌خودشان وبحق‌ایرادی داشتند برمقالهٔ سرکار علوی درصحت‌انتساب مجموعهٔ مذکور به زمان امیر کبیر.

همچنین مرقوم فرموده‌بودند«اهمیت وجودی‌این‌آئین‌نامه که **قدیمی‌ترین آئین‌نامه‌های نظامی ایران** می‌باشد بیگمان برای تاریخ ارتش‌شاهنشاهی که هم اکنون کمیته تاریخ نظامی ستادبزرگ ارتشتاران دردست تدوین دارد، بسیار است زیرا این مجموعه **ظاهراً نخستین آئین‌نامه‌ای‌است‌که در ارتش ایران تنظیم وتهیه شده است**. چون با این اجتهاد نویسندهٔ محترم جائی بـه تردیدوجائی به‌یقین‌مجموعهٔ موصوف‌را نخستین وقدیمی‌ترین‌آئین‌نامه‌نظامی مؤلفه در ایران دانسته‌اند برای روشنی تاریخ وبـرحسب وظیفهٔ میهنی خود بمعرفی اثری که پیشتر از کتاب مورد نظر در ایـن مبحث تألیف شده است مبادرت می‌ورزد.

بطوریکه خود تیمسار نیز توجه داده‌اند کتاب نظامنامهٔ قشون که تاریخ تحریر آن سال ۱۲۷۷ هجری قمری است مربوط به زمان امیر کبیر نیست همچنین اولین کتابی هم نیست که درباره ارتش ایران تدوین شده باشد. اولین کتاب را در اینموضوع بسال ۱۲٦۷ هجری قمری یعنی ده سال پیشتر از کتاب موصوف در زمان حیات امیر کبیر یکی از شاهزادگان قاجار تألیف کرده است. نام کتاب بتصریح نویسنده در مقدمهٔ آن **«نظام ناصری»** است ومؤلف نام خود ودلایل تدوین کتاب را چنین ذکر می کند «اما بعد چنین گوید چاکردربارخلافت مدار **بهرام قاجار**[1] درمبادی حال که‌ازمیامن اقبال بیزوال بنای تعلیم ومشق نظام در عساکر منصورهٔ ایران اشتهاروشیوع یافت حسب‌الامر نواب عفران مآب ولیعهد[2] مبرورالبسه‌الله تعالی حلل‌النور این چاکرنامزد و مأمور شد که داخل اهالی نظام گشته بمراسم تعلیم‌ومشق نظام اقدام نماید امتثالا لامره‌العالی سالها کمرخدمت بر میان بسته آن‌مشق شایسته وعلم خجسته را ازمعلمین فرنگ که صاحب هوش وفرهنگ بودند اخذ واکتساب نمود چنانچه ازمراسم مشق وتعلم وترقی جسته بمراتب‌تعلیم و فرماندهی رسید و چندسال پیش از اینکه هنوز شهریار فرشته سیرت[3] خجسته سریرت تعمده‌الله بغفرانه و اسکنه بحبوحة جنانه از مقصورهٔ جهان بمعمورهٔ جنان‌نخرامیده بودودرقصور رضوان درکنار حوروغلمان نیارمیده بدین چاکر فرمود تا بنگارش کتابی درآن باب پردازد وقواعد کلیهٔ نظام را درآن ذرج درج سازد. این بنده نیز اصول آن علم را درضمن فصولی چند ایراد کرد لکن چنانکه بساید وشاید هنوز از عهدهٔ ضبط و ترتیب و نظم و تهذیب آن فراغت نیافته که آن پادشاه را فرمان الهی در رسید وتاج وتخت خلافت را با دیگرمخلفات سلطنت به مهین خلف خویش که امروز خلیفهٔ[4]

۱ ــ ظاهراً بسایستی بهرام میرزا فرزند عباس میرزا نایب‌السلطنه باشد که جزء اولین محصلین اعزامی بفرنگ است.
۲ ــ عباس‌میرزا نائب‌السلطنه
۳ ــ محمدشاه قاجار
٤ــ ناصرالدین‌شاه قاجار

برحق وفرمانروای مطلق است باز گذاشت . . . . . از آنجا که حق سبحانه‌و تعالی رأی همایونش‌را بالهامات غیبی ملهم وخاطر اقدسش را بتأییدات‌ایزدی مکرم دارد زمام حل وعقد امورونظام لهام جمهوررا بسرپنجهٔ کفایت‌وکفالت جناب جلالتمآب کامل نصاب . . . . امیرنظام جناب اتابك اعظم ۵ ایده‌اله تعالی بنصره وشرفه مفوض وموکول داشت . . . . و امسال که سنهٔ هزار ودویست وشصت وهفت هجری است مجدداً فـرمان واجب الاذعان شاهنشاه مؤید منصور زادالله ناصریه بنوشتن کتاب مزبور عزصدور یافته واین چاکر خامه‌وار کمر اطاعت بر میان بسته بتکمیل آن نـامه پرداخت و نیز حکم محکم سلطانی صادر شد که **چهارصد جلد از آن کتاب در دارالطباعه‌مبارکه انطباع یابد** و سلاطین وسرهنگان بمشق وتعلیم آن مشغول شوند و تا آن کتاب بنام نامی واسم گرامی پادشاه محلی ومزبن گردد وآنرا **بنظام ناصری** موسوم داشت . . . . »

کتاب مشتمل است برهشت‌باب وخاتمه

باب اول : دراصطلاحات دسته‌بندی قوانین و فرمانهای متعلق بدسته و تعلیم سرباز

باب دوم : درآداب و قواعد وحرکات وفرامین مشق‌تفنگ وتیراندازی

باب سوم : درآداب و قواعد مشق قراول

باب چهارم : درآداب حاضرباش ودوره مرج

باب پنجم : درحرکت افواج

باب ششم : دربیان قواعد بعضی حرکات وفرامین مختصره

باب هفتم : دربیان حرکت پنج‌فوج

باب هشتم : درآداب وقواعد کوچیدن وافتادن اردو

وخاتمه در قواعد مختصره نظام بطریق اجمال واختصار

---

۵ ـ میرزا تقی‌خان امیر کبیر

☆☆☆

کتاب بانثری ساده وروان وخالی ازتصنعات و تکلفات منشیانه تحریر شده که درك مفاهیم آن برای همگان بسهولت میسر باشد.

محرر کتاب مصطفی کجوری‌است‌باخطی خوش وپخته که مواضیع کتاب را باصور مناسب رقمی ساخته است که خواننده آسانتر وسریعتربتواندمفاد کتاب را بذهن سپارد . شش صفحه رسم حرکت و ایستادن سربازنیز توسط علیقلی خوئی فراش شاهی ترسیم وبکتاب افزوده شده است. کتاب‌مانندا کثر آثار مطبوعهٔ آن زمان درکمال‌نفاست چاپ سنگی‌شده چون متأسفانه‌نسخهٔ ملکی اینجانب ظاهراً فاقد صفحه اول است تاریخ ومحل‌طبع‌آن معلوم‌نیست ولی در پایان جملهٔ «تم‌الکتاب فی دوازدهم شهر جمـادی‌الثانی مطابق سال ایت‌ئیل سنه ۱۲٦۷ کاتبه وراقمه مصطفی کجوری بایـده » بچشم میخورد که محقق نیست این تاریخ مربوط بتألیف یاتحریر ویاچاپ کتاب است.

درخاتمه باید یادآور شود. بغیراز کتاب مذکور که دردهٔ اول‌سلطنت ناصرالدینشاه بچاپ رسیده است دردهٔ آخر سلطنت این پادشاه نیز کتابی تحت‌عنوان «قانون خدمت»دردوران وزارت‌جنگ کامران‌میرزا نائب‌السلطنه توسط مهندس‌کاستگرخان اطریشی وسرهنگ کریم‌خان نامی تألیف و بسال ۱۳۰۱ هجری‌قمری چاپ شده‌است که درزمینهٔ تحقیق‌دربارهٔ ارتش ایران در دوران ناصری خالی‌از اهمیت‌نیست.»

پیام مجله

از خوانندگان و دوستداران مجله بررسی های تاریخی ، چه آنهائی که در ایران هستند و چه خوانندگان مقیم خارج از کشور ایران ، نامه های بسیاری بما رسیده است و خواستار برخی از شماره های پیشین مجله گردیده اند .

این استقبال گرم خوانندگان ما را براین میدارد که به تجدید چاپ برخی از شماره های مجله که در حال حاضر نایاب است اقدام کنیم و از این رو از خوانندگان گرامی مجله سپاسگزار خواهیم شد که شمارهٔ کسریهای خود را اعلام نمائید

بررسی های تاریخی

ونشرخط ابداعی خودبانهایت‌جدیت‌و کوشش کوشید تا باانگشتان پایش مشق خطنویسی کند ودراین‌راه توفیق یافت ودختر وبرادرش را مشق خطدادوبآنان شیوه وراه وروش نوشتن خط شش گانه‌را آموخت.

خلیفه پس‌از آگاهی ازاین‌ماجرا که ابن مقله با انگشتان‌پایش خطمینویسد وشاگردانی‌فراهم‌آورده وبآنان تعلیم میدهدچنان برآشفت که دستور دادتا نخست زنده‌زنده پوستش‌را کندند وسپس جسدش را درتنور انداختند وبسوزاندند باین امید که‌بذری که اوکاشته بخشکد وازریشه بسوزد؛ اما این‌امیـد ببار نیآمد وخط نسخ وخطوط دیگری که ابن‌مقله مبدع آن‌بودبسرعت‌درسراسر کشورهای اسلامی‌رایج گشت وهنوز نیز رواج دارد.

برای آگاهی از اینکه چرا خلیفه و یارانش‌از اختراع‌وابداع خط نسخ‌برابن‌مقله اینگونه‌شوریدند واورا باچنان رنجی به‌نابودی وفنا کشانیدند نخست باید دانست که چرا برخطی که ابن‌مقله وضع کرد نام نسخ نهادند، چون اختراع خط ابن‌مقله موجب شد که خط‌مسند (کوفی) منسوخ شوداز‌این‌رو‌برخط او، نام‌خط نسخ نهادنـد یعنی منسوخ کننـده خط مسند(کوفی)

اعراب چنان میپنداشتند که خط کوفی (مسند)

متعلق بایشان است در حالیکه خط مسند خط **هاماورانی** بودوهاماوران هم‌سرزمین‌ایرانی‌ومردمش ایرانی‌بودندوخطشان‌مأخوذازخطوط‌ایرانی‌بوده‌است وهم اکنون نیز مقایسه خطوط بازمانده‌از **خط مسند** (چنانکه در شماره گذشته چند نمونه ازآن را نشان دادیم) با خط **پارتی** (پهلوی اشکانی) این واقعیت را روشن وبرملا می‌سازد و در هرگونه بحث‌وگفتگو را می‌بندد .

اعراب بعلت این تجاهل، تعصبی نسبت بـه خط منسوب به خود داشتند و ایرانیها پس ازحمله عرب وپذیرفتن‌آیین مقدس‌اسلام خود خطی ساختند بنام **پیرآموز** و قرآن کریم را با خط خود مـی‌نوشتند و این حقیقت را **اسحق‌بن‌ندیم** در **الفهرست** بـازگو کـرده و بـآن معترف است **وابن‌درستویه** فـارسی (در گذشته سال ۳۳٤ هـ .) در **کتاب الکتاب** نیـز ایـن حقیقت را متذکـر است .

ابن مقله چون‌دیدخط مسند (کوفی) نمی‌تواند خطدیوانی باشد با استفاده از خط **پیر آموز ایرانی** شیوه نوشتن‌آن را ساده کرده وبه تبعیت از ایرانیان باستان **شش قلم** (شیوه) خط ساخت که‌هرقلم رابرای نوشتن امری‌خاص اختصاص داد ، ایـرانیان باستان چنانکه ابن‌ندیم‌وابن‌درستویه‌ومسعودی وابن‌خلکان وده‌ها نفر دیگرمتذکرند هفت‌گونه خط داشته‌اند .

ابن مقله چون ایرانی‌بود براساس سنت دیرین شش گونه قلم برای‌خط ابداعی خود ابتکار کرد و برای آنها این‌نام‌ها را برگزید - **نسخ - محقق - ریحان - ثلث - توقیع - رقاع** .

خط اختراعی نسخ ابن‌مقله بعلت سهولت‌نوشتن وفراگرفتن‌وخواندن‌آن نسبت به‌خط مسند(کوفی) رواجی فوق‌العاده گرفت وبه‌همین علت خلیفه عباسی ازاینکه‌یك‌نفر ایرانی خط منسوب به عرب رامنسوخ کرد وخطی ایرانی را جایگزین آن ساخت از راه تعصب وقوم پرستی که خلاف‌آیین مقدس اسلام بود ، دست به‌آنچنان جنایتی عظیم زد ومخترع ومبتکری را وحشیانه بکشت ؛

وما در این بخش چگونگی پیدایش **خط نسخ** را از خط **پیرآموز کتابتی و تحریری** نشان داده‌ایم. همچنین دراین بخش ازخطوط **تزیینی پیرآموز** که زاده قریحت وذوق و هنرخاص وخالص ایرانی است نمونه های برجسته‌ای نشان می دهیم ومتذکر می‌شویم که :

بشهادت تاریخ ، عرب قبل از اسلام در فنون معماری وساختمان هیچگونه اثر و ابتکاری نداشته است . ساختمانهای دوران اسلامی همه زائیده‌قریحه وهنرنمایی ایرانیان بوده است .

درسرزمین‌هائیکه مهد فرهنگ وهنر ایران‌بود

پس‌ازدوران اسلامی بناهایی ساخته شدکه‌مهندسان ومعماران‌وبنایان‌آن با الهام‌ازقریحت‌وذوق واستفاده ازفنون معماری دوران پیش از اسلام ایران بدایع و صنایعی درهنرمعماری بوجودآوردند که از جمله «**خطوط بنائی**» است .

نوشته‌های بنائی یا مهندسی از جمله شیوه‌های تزیینی خط پیرآموز است هنرمندان ایران بـرای تزیین بناهای مذهبی وکاخ‌های پادشاهان و مزارها ازآیات‌آسمانـی با خطوط تزیینی نقوشی دلفـریب بوجودآوردند وباصراحت وصداقت بایدگفت که‌این هنر خاص سرزمین ایران بوده است وبرای شهادت‌و گواه این مدعا خوشبختانه درایران و سرزمین‌هائی که مهد فرهنگ وهنر ایران بوده است ، آثاری از بناهای قرن دوم وسوم هجری هنوز پا بـرجاست و این مدعا راگواهی صادقند .

همه‌هنرشناسان و صاحب نظران ایـن حقیقت و واقعیت را قبول دارندکه هنر معماری دوران‌اسلامی ازابتکار و دهـاء و ذوق هنرمندان ایرانی سرچشمه گرفته وسیراب شده است . برج های تاریخی لاجیم وگنبد قـابوس و مسجد نـائین ومسجد جامع عتیق شیرازوده‌هامسجدوهزاراثردیگردرایران وترکستان وهندوستان وافغانستان وحتی اندلس وشمال‌آفریقا

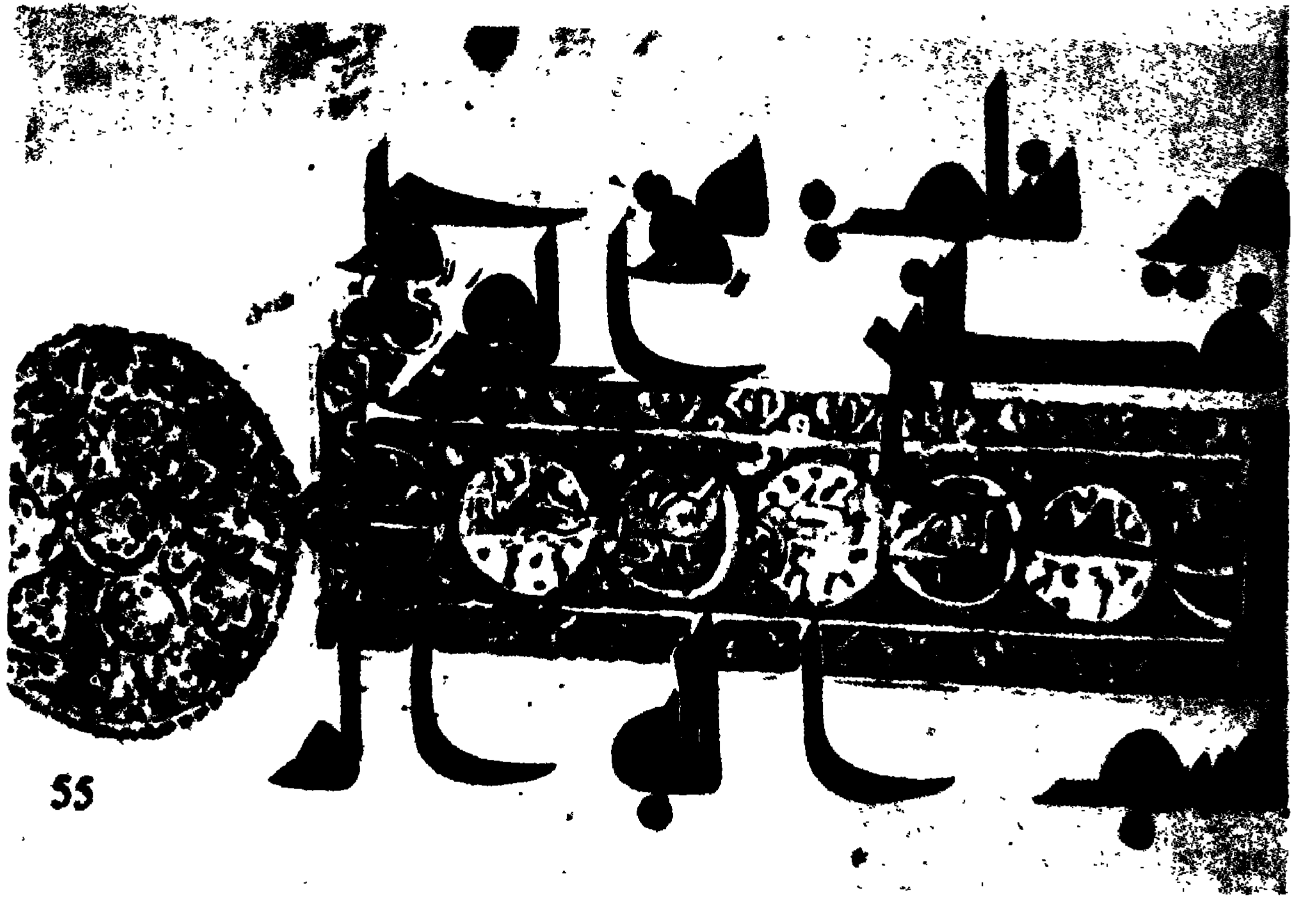
ومصر همه گواه براین است که معماران ایرانی به نقش‌آفرینی آنها پرداخته‌اند.

خطوط پیرآموز تزیینی بنائی خودمکتبی خاص دارد که ار نظرهنرزیبائی شناسی قدر ومنزلتی رفیع وپرارج نزد هنرشناسان جهان بدست آورده است.

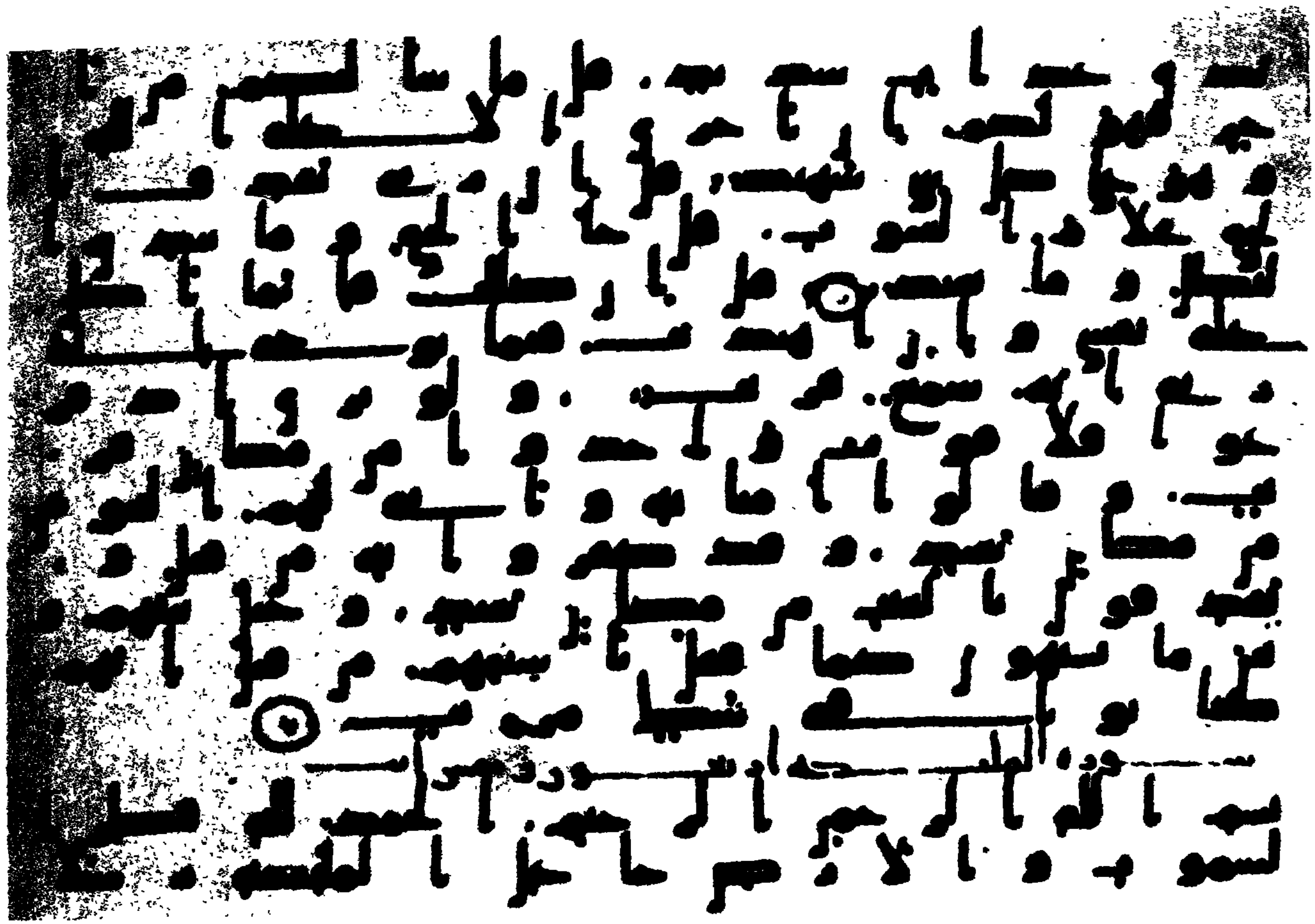
این شیوه‌ها هریك نام ونشانی خاص دارند که متأسفانه بیان وتوضیح هریك دراین مختصرامکان پذیر نیست، همین اندازه بسنده می‌کنیم که دراین بخش (قسمت دوم آن)از **خطوط تزیینی بنائی پیرآموز** نمونه‌هائی چند از نظر خوانندگان گوهرشناس می‌گذرانیم.



۱ــ صحیفه‌ایست از قرآن کریم به‌خط پیرآموز (عربها این خط را کوفی عراقی (ایرانی) نامیده‌اند!!) این خط منقوط است وشیوه نوشته پیرآموز است وچنانکه درشماره پیش نشان دادیم خط‌کوفی‌که همان خط مسند باشد‌کوچکترین شباهت نزدیکی با این خط ندارد زیرا اساس خط مسند برسطوح است واین خط بر دوایر است. درمیان سوره‌ها تذهیب‌که یك هنرایرانی است بکاررفته ــ این خط



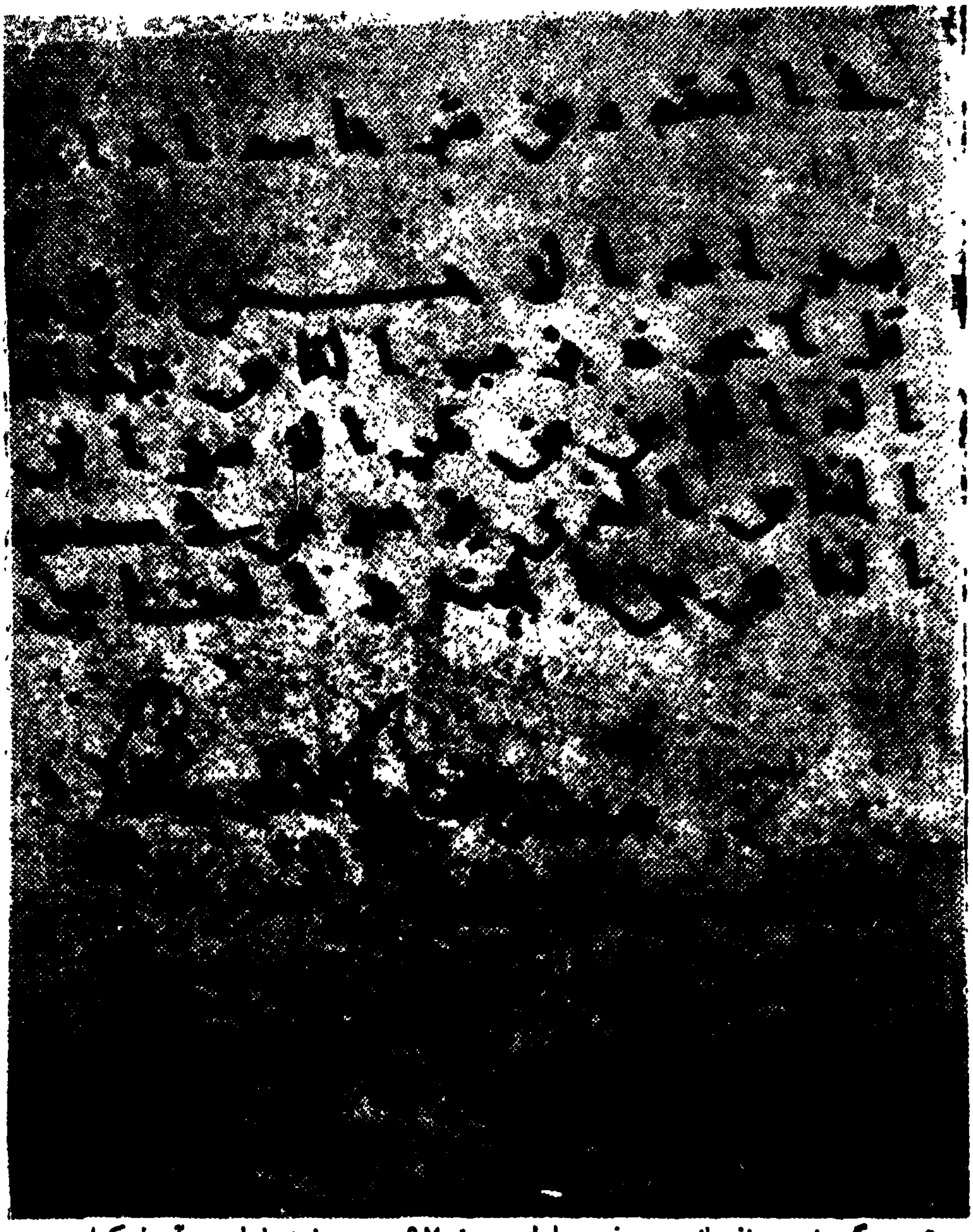
۲ـ خط پیرآموز تزیینی : صفحه‌ایست ازقرآن مجید متعلق به‌قرن دوم هجری از نوع خط پیرآموزآثار مخطوط بسیارکم بدست آمده است آغاز سوره است‌که با زر تذهیب شده است



۳– برگی ازمصحف شریف است که‌آن‌را به‌عثمان خلیفه اسلامی منسوب‌داشته‌اند بدیهی است‌که این‌نسبت نمی‌تواند صحیح باشد زیرا خط پیرآموز ایرانی (بعلت وجود نقطه‌ها) در اواخر قرن اول هجری ابداع شده است.



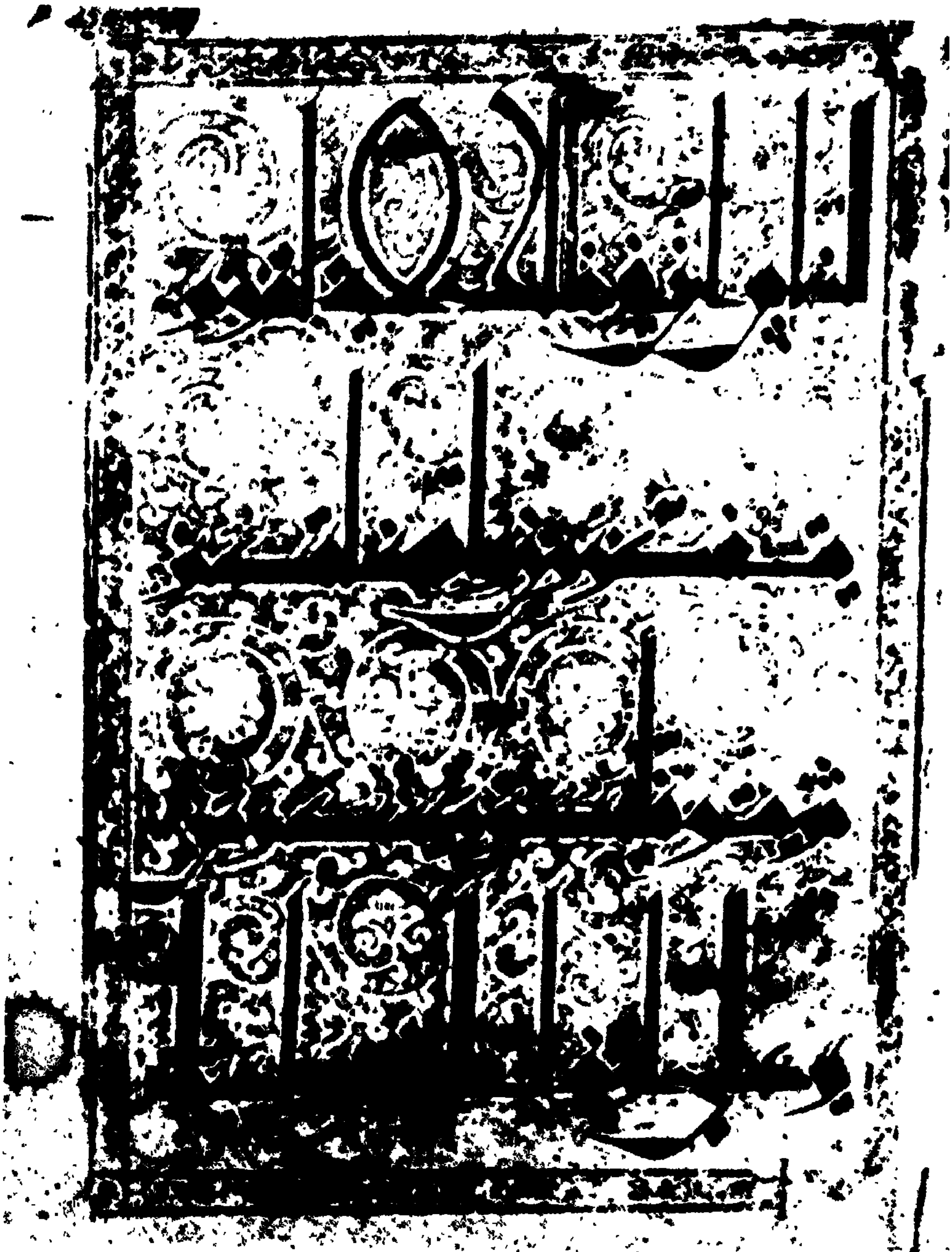
٤ـ صفحه‌ایست از قرآن کریم به خط پیرآموز تقلید از خط مسند (کوفی) در
شیوه تحریر این خط درخارج ازایران تحریرشده است متعلق به قرن دوم هجری
(محفوظ در دارالفن اسلامی قاهره)



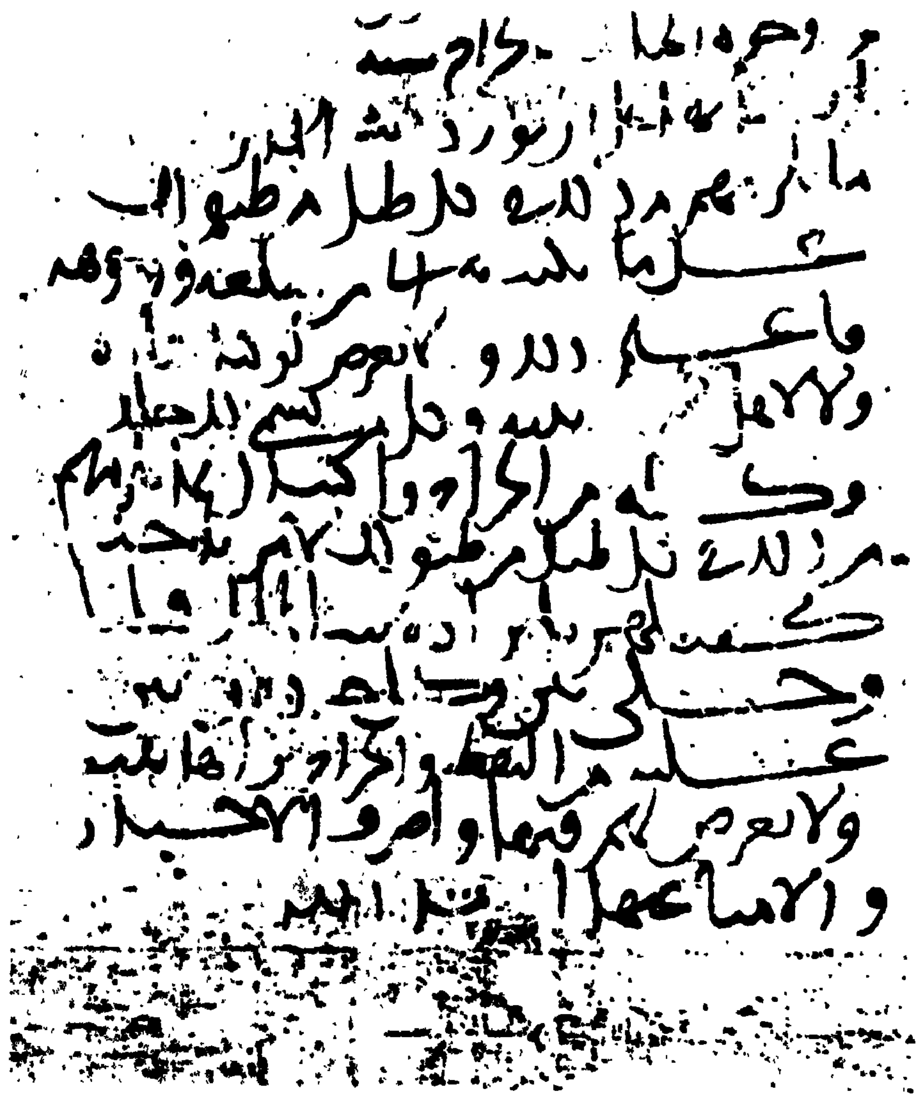
۵ـ برگی است از یك مصحف مبارك مورخ ۹۷ . هـ . این خط پیرآموز کتابتی است وذیل‌آن نیز به خط محمدبن ادریس شافعی‌رقم شده است خط فوق‌صحیفه را به‌صوفی نامدار حسن بصری منسوب داشته‌اند لیکن آنچه مسلم است این‌خط متعلق به سال ۹۷ هجری نیست و نمیتواند از دویست وهفتاد هجری متأخرتر باشد زیرا خط نسخ پیرآموز است ودر ۹۷ هجری خط نسخ نبوده است (محفوظ در تاپ‌قاپو سرای اسلامبول)



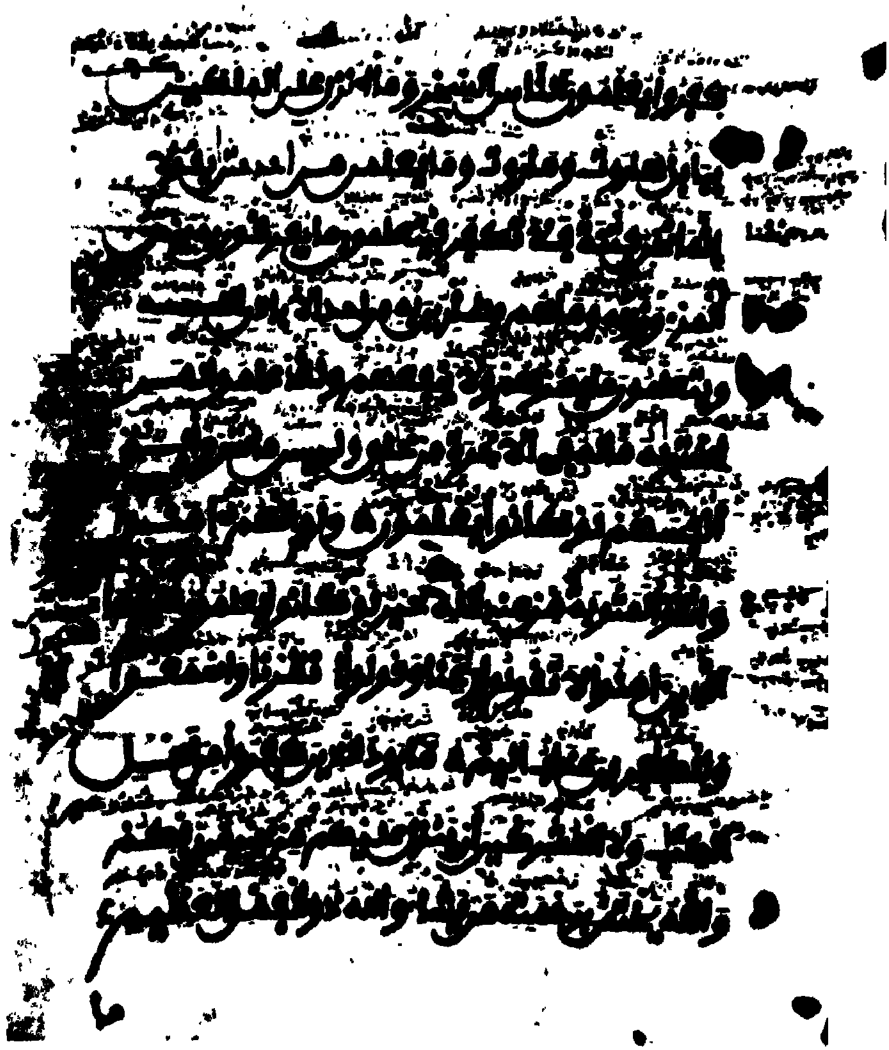
٦ ـ صفحه‌ایست از مصحف شریف‌که عنوان آن با خط پیرآموز تزیینی و متن به نسخ ابتدائی است . اواخر قرن دوم هجری



۷ــ صفحه‌ایست از مصحف شریف به خط پیرآموز شریفی ایرانی متعلق به‌قرن چهارم هجری (محفوظ در روضه عباسیه کربلا) این پیرآموز اصیل ایرانی است .



ـ صحیفه‌ایست از اوراق بردی ـ مربوط به خراج ـ خط آن نسخ ابتدائی است و تاریخ آن متعلق به آخر قرن دوم هجری است .



۹ــ خطی است ماخوذ ازنسخ ایرانی که درقیروان نوشته شده است (شهر کانمبا (Kanemda) شمال نیجریه (غرب آفریقا) ــ این خط متعلق به اوائل قرن پنجم هجری است و نفوذ خط نسخ ایرانی بر مایه پیرآموز و گسترش آنرا درجهان اسلامی نشان میدهد.

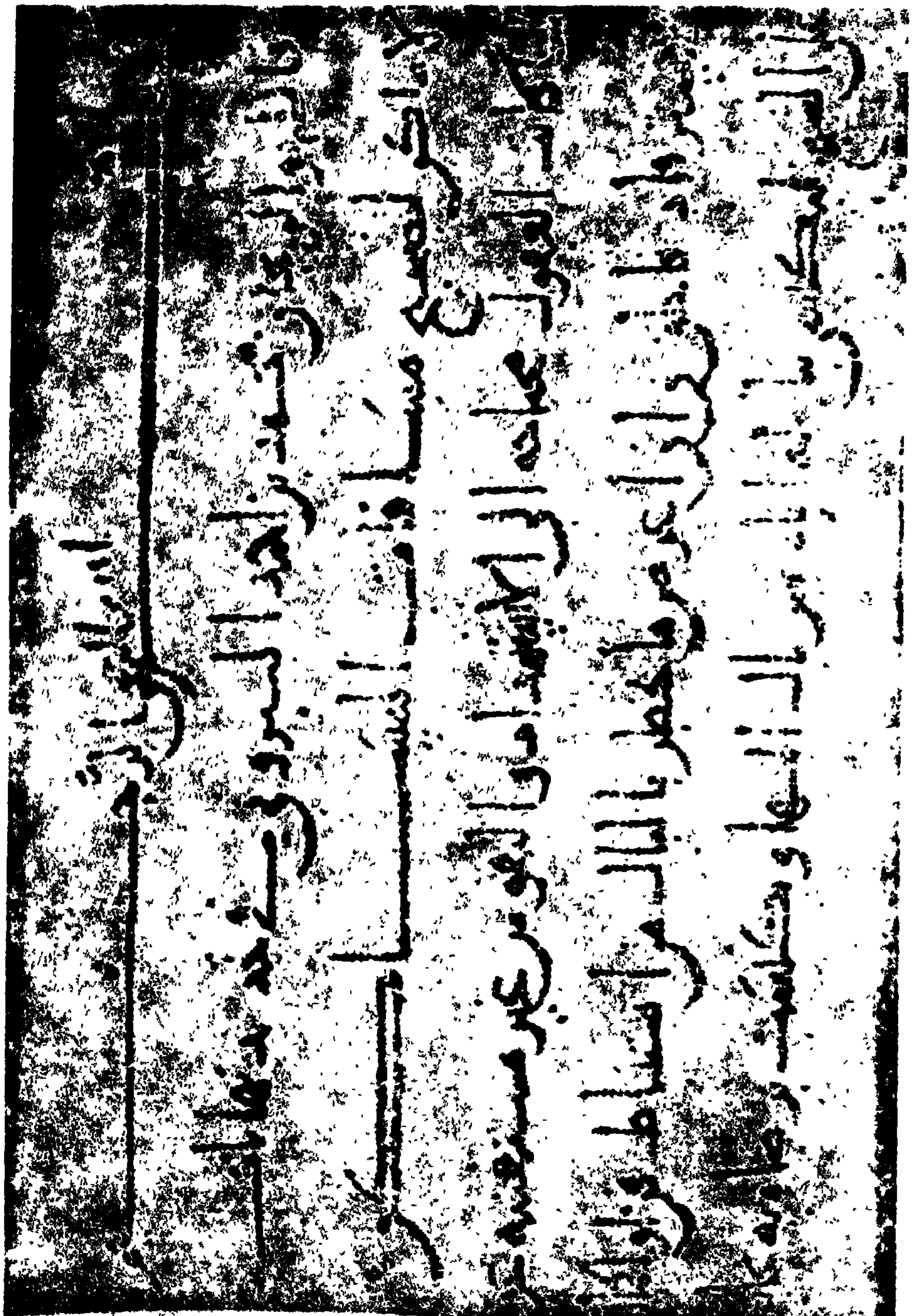


القول في تأويل قوله عز وجل
وأن سعيه سوف يرى

۱۰ ـ صحیفه‌ایست ازکتاب (جامع‌البیان‌عن‌تاویل‌آی‌الفرقان) ازابی جعفر محمدبن جریر طبری (متوفی ۳۱۱ هـ) این کتاب به‌خط نسخ ایرانی ودرحدود ۳۷۰ هـ. تحریر یافته است



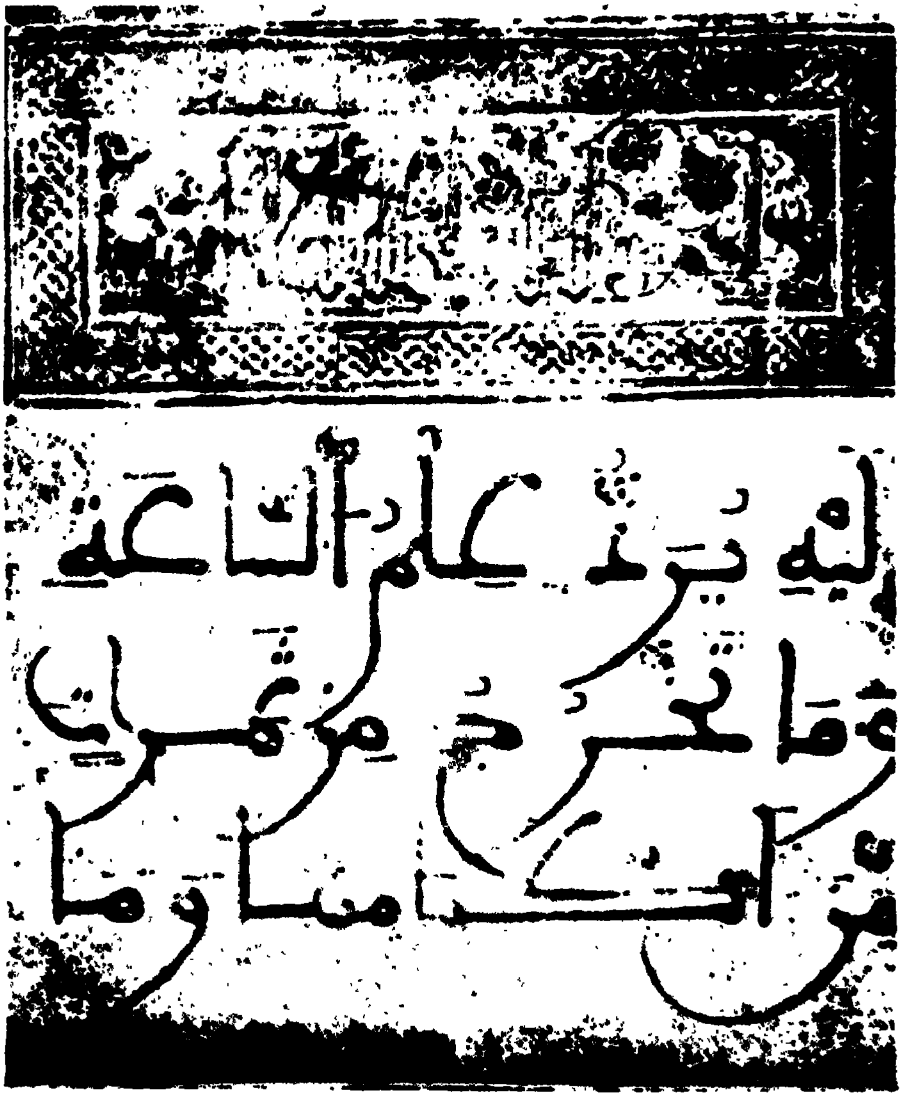
۱۱ـ صفحه‌ایست از کتاب (الزکاة‌الاول من‌کتب‌المدونه)عنوان آن با خط پیرآمور
ومتن با خط تعلیق نخستین ایرانی (حدود ۴۴۹ . ه) نوشته شده است .
این خط درخارج از ایران (قیروان) تحریر یافته وشیوه های تحریر ایرانی‌کاملا
در آن محفوظ است .



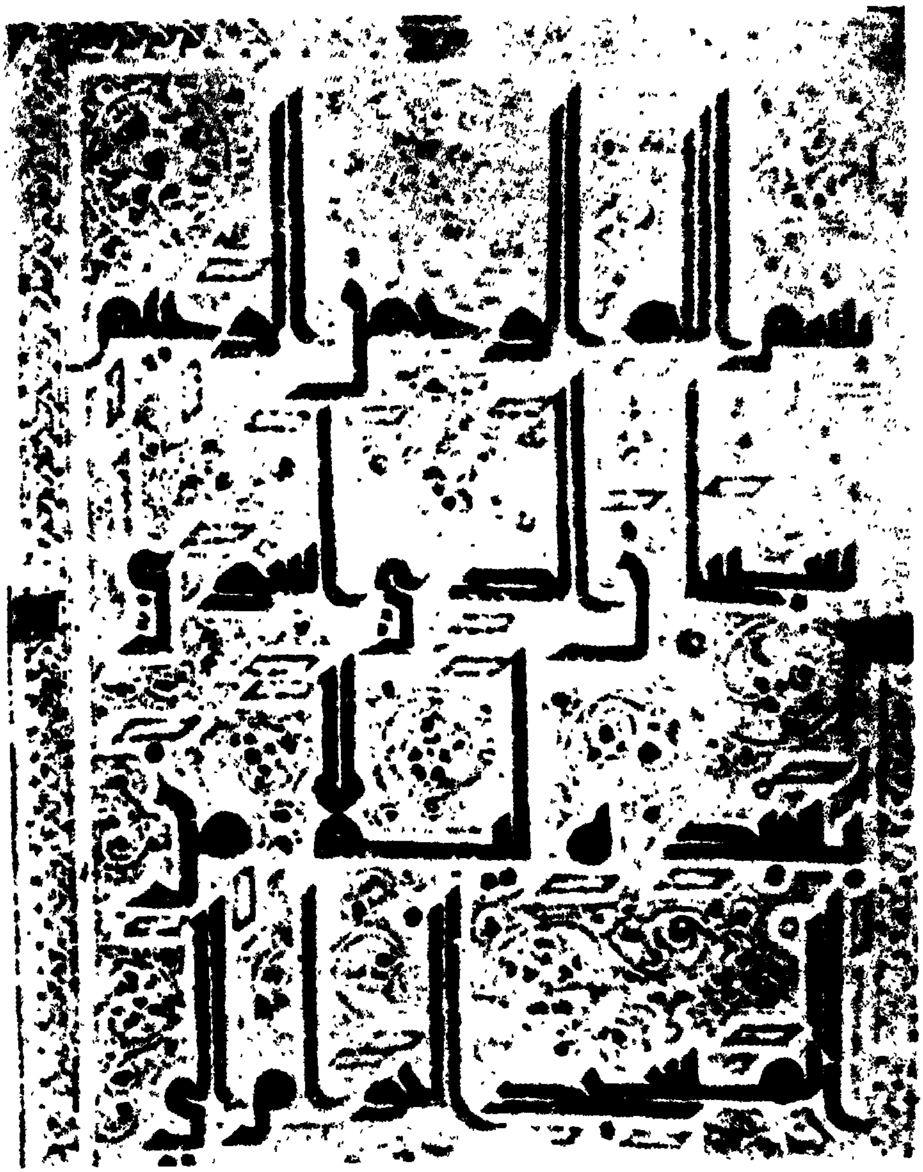
۱۲ـ صحیفه‌ایست ازکتاب (تحدید نهایات‌الاماکن‌لتصحیح مسافات‌المساکن) از ابوریحان بیرونی دانشمند شهیر ایرانی این کتاب بخط شریف اوست (متوفی ۴۴۰هـ) خط‌کتاب نسخ زیبا واصیل ایرانی است .



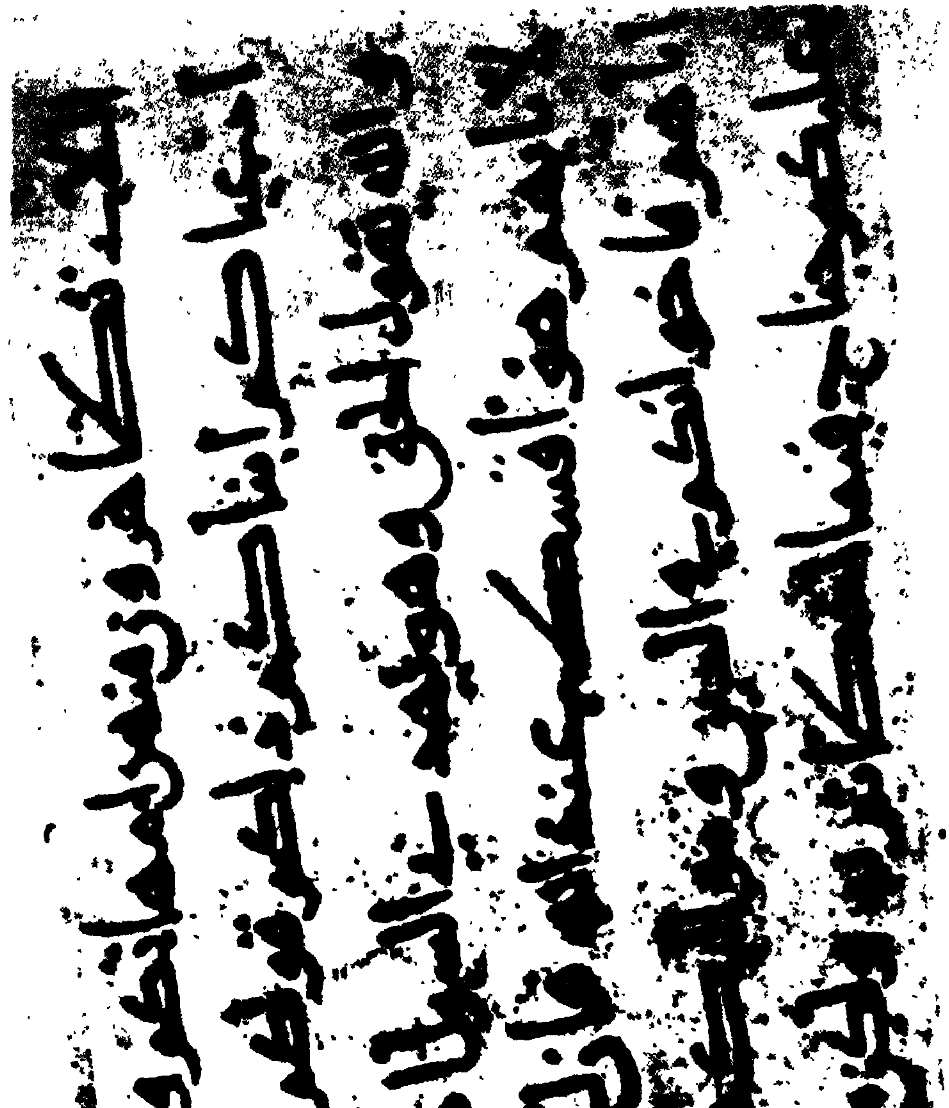
۱۳ــ صحیفه‌ایست ازقرآن مجیدکه تطور خط نسخ ایرانی را در خارج از ایران نشان میدهد . این خط در اندلس نوشته شده است (مأخوذ از کتاب بزرگ تاریخ



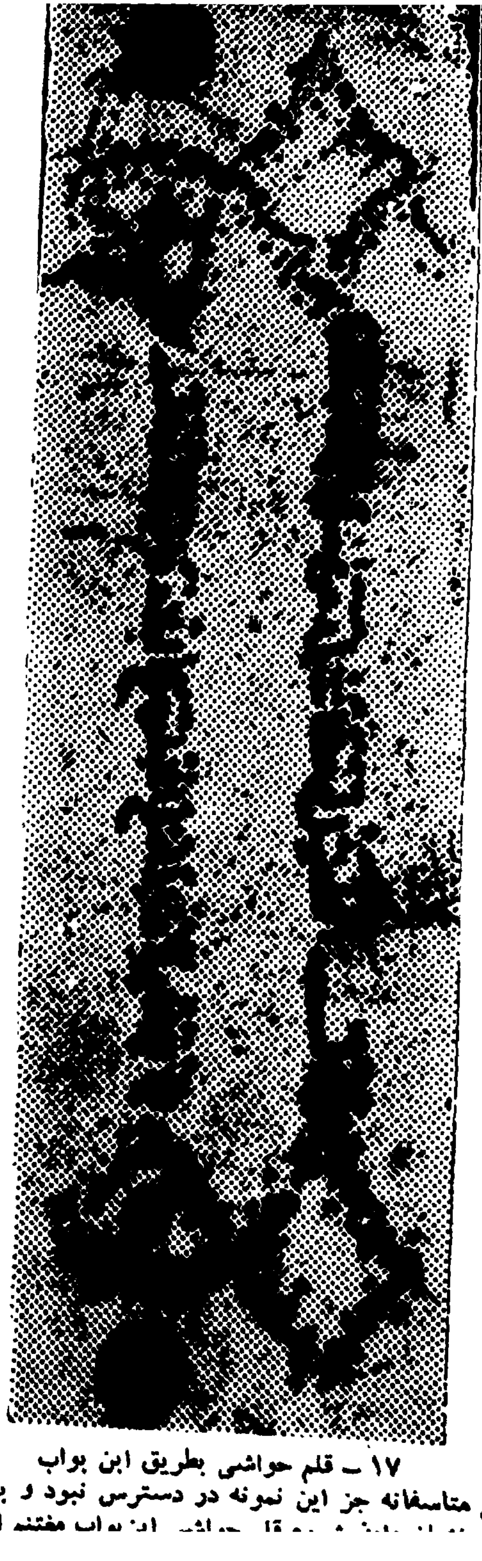
۱۴ـ درسرلوح خط پیرآموز تزیینی است وخط متن نسخ است لیکن چون در اندلس بسال ۷۵۰ هـ . نوشته شده است شیوه آن اندکی ازنسخ ایرانی تغییر یافته واختلاف پیدا کرده است .



۱۵ـ شیوه‌ای ازخط پیرآموز ایرانی که خطاط آن ابوبکر غزنوی است (این قرآن بتاریخ ٥٦٦ هـ . مورخ است) بین‌السطورآن بازرگلبرگ واسلیمی کارشده است.
(محفوظ در دارالفن اسلامی ـ قاهره)



۱۶ـ یك برگ از مصحف به‌خط نسخ نخستین (ماخوذ از تاریخ بزرگ عمومی ـ احمد رفیق ـ اسلامبول)



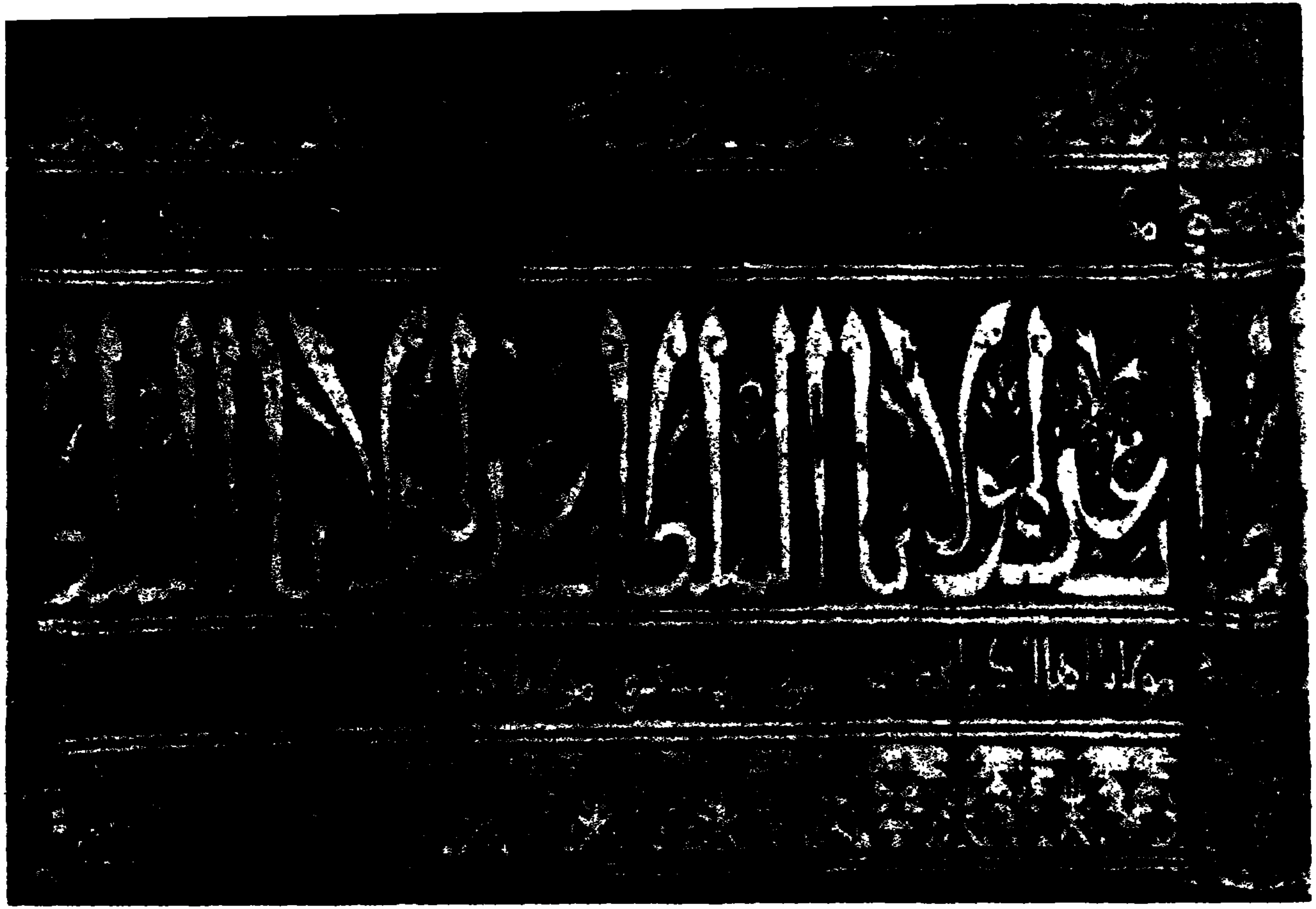
۱۷ ـ قلم حواشی بطریق ابن بواب

ازشیوه حواشی متاسفانه جز این نمونه در دسترس نبود و با اینکه محو است

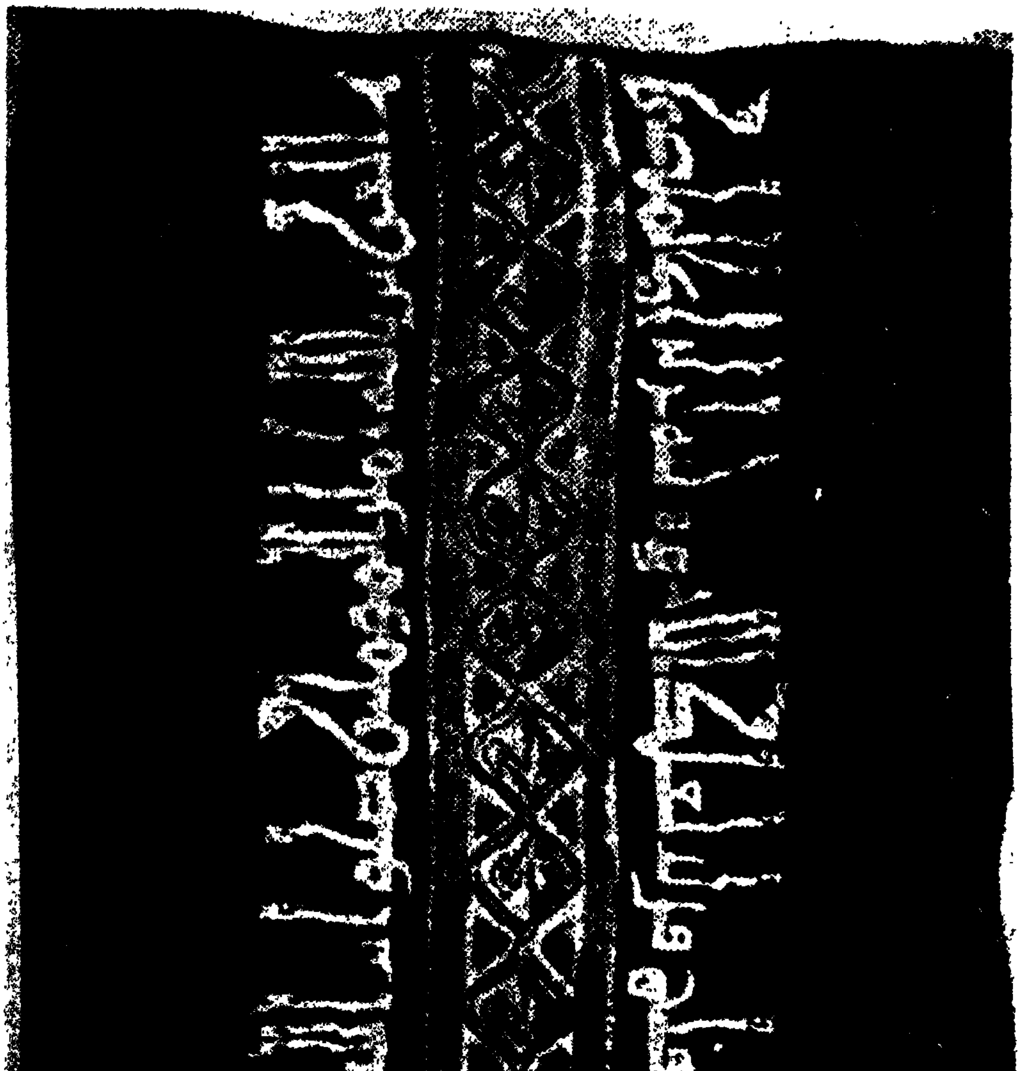
[illegible] قلم حواشی ابن بواب مغتنم است،



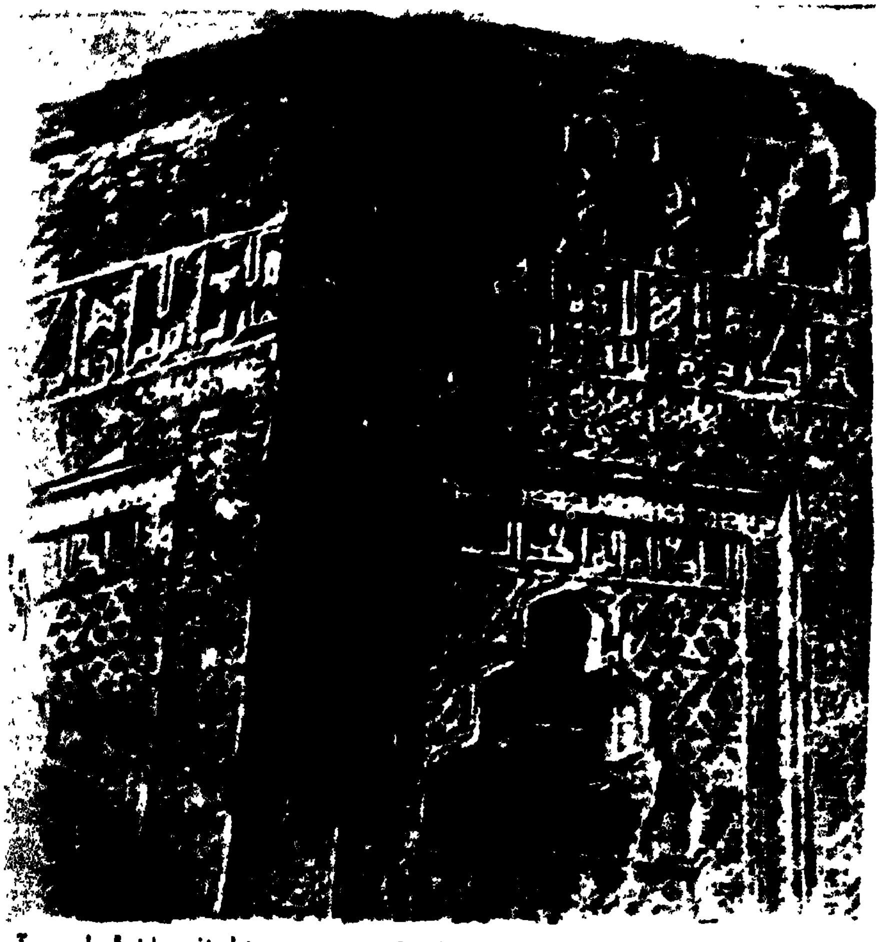
۱۸ ـ صحیفه‌ایست ازقرآن مجید به‌خط خطاط شهیرایران آقازین‌العابدین‌شریف صفوی‌که آن را طی مدت ۱۱ سال از ۱۳۱۲ ـ ۱۳۲۳ نوشته است متن به‌خط پیرآموز تحریری وتزئینی وبین‌السطور آن بخط عالی نسخ است.
آقا زین‌العابدین از خوشنویسان شهیر دوره مظفرالدین شاه بود.



۱۹ـ نوشته‌ایست برروی پرنیان ـ اینگونه نوشته‌ها را درزبان پهلوی وفارسی دری دیبا ـ یا ـ دیبه می‌گفته‌اند واعراب‌آنرا دیباج خوانده‌اندخطوط درشت‌مایه خط ثلث راکه شباهتی هم به‌ریحان دارد نشان میدهد و خطوط ریز خط نسخ ... است متعلق به قرن ششم هجری .



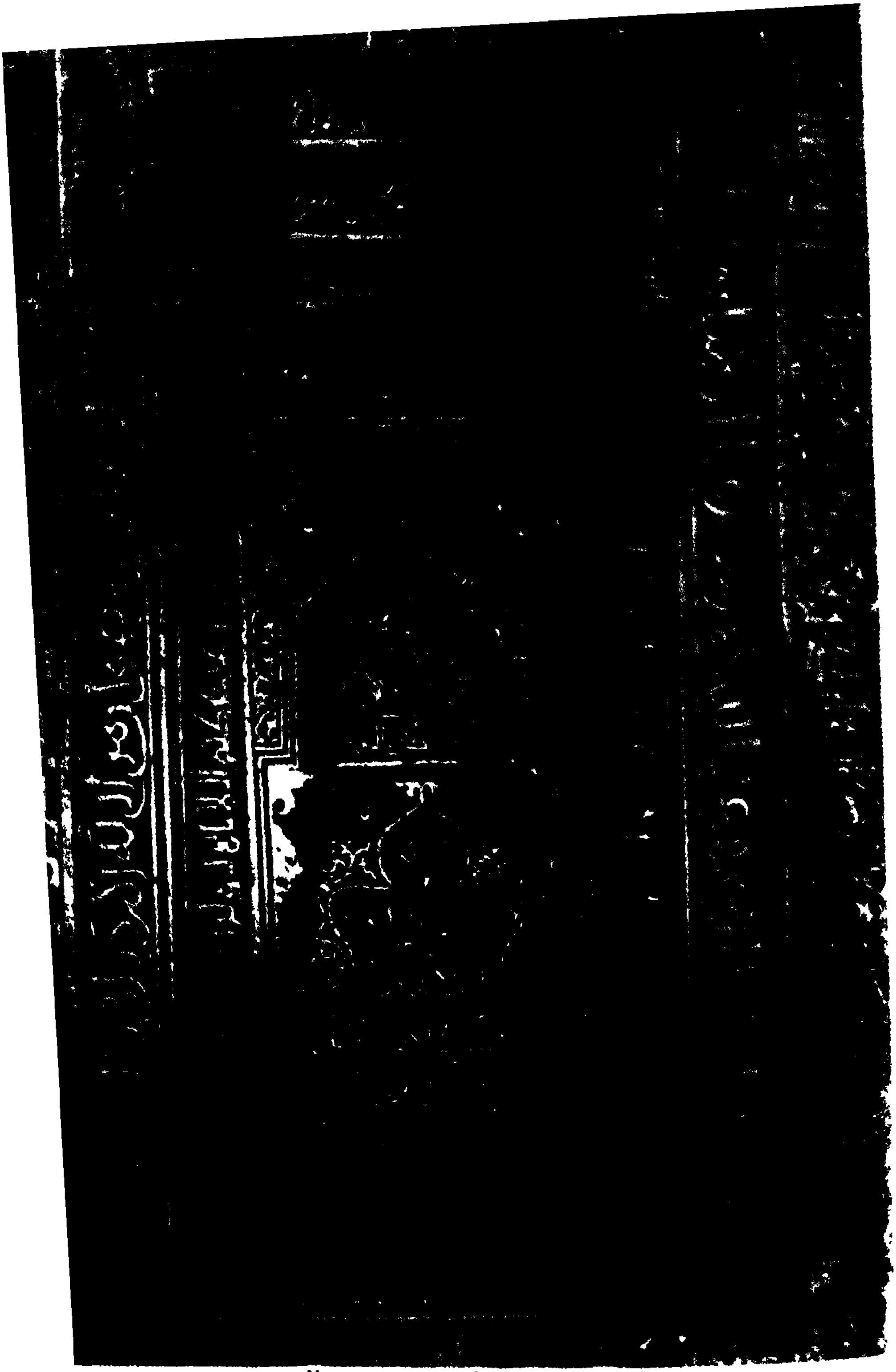
۲۰ ـ خط دیبا ـ که عربها دیباج میگویند نوشته‌ایست بر پرنیان به شیوه‌ـ
پیرآموز تزیینی



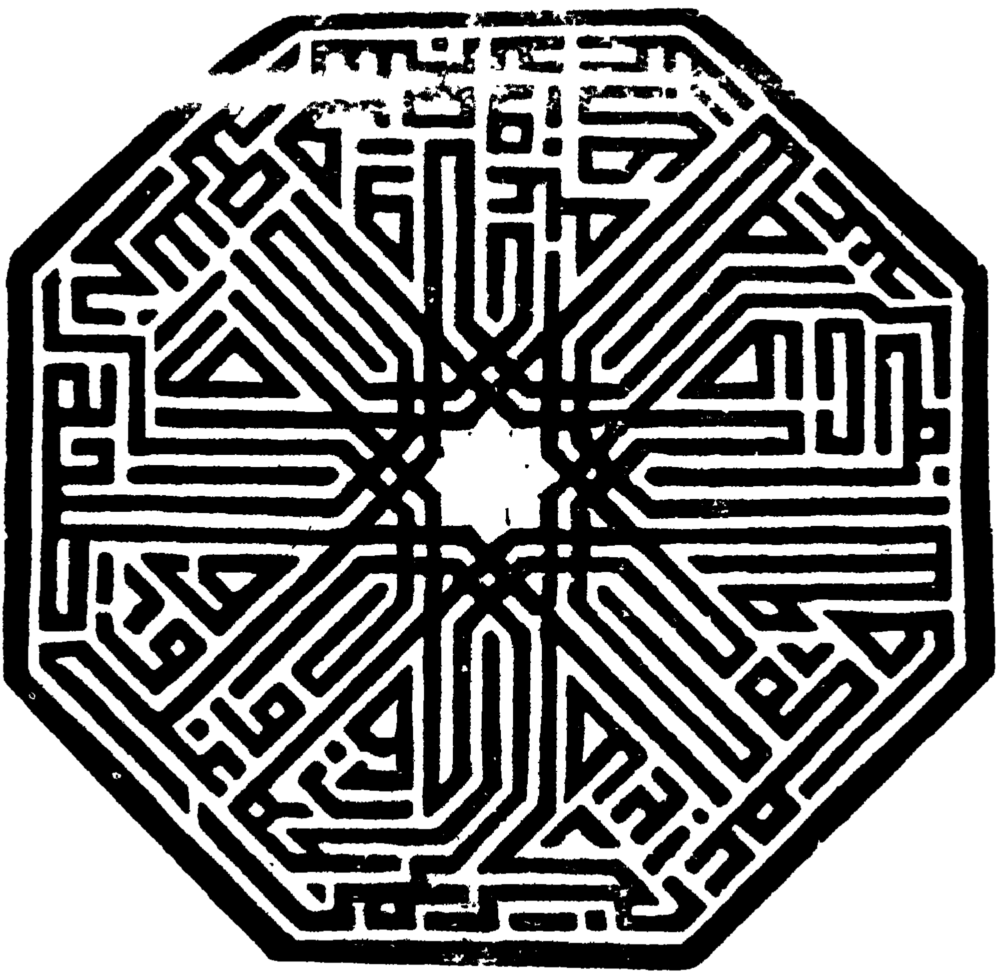
۲۱ـ مزارمؤمنه خاتوندرنخجوان ـ معماری ایرانی ـ دراطراف بناخطوط پیرآموز تزیینی ایرانی‌که از ابتکارهای خاص هنرمندان ایران بوده است بکار رفته مورخ ۵۸۲. هـ .



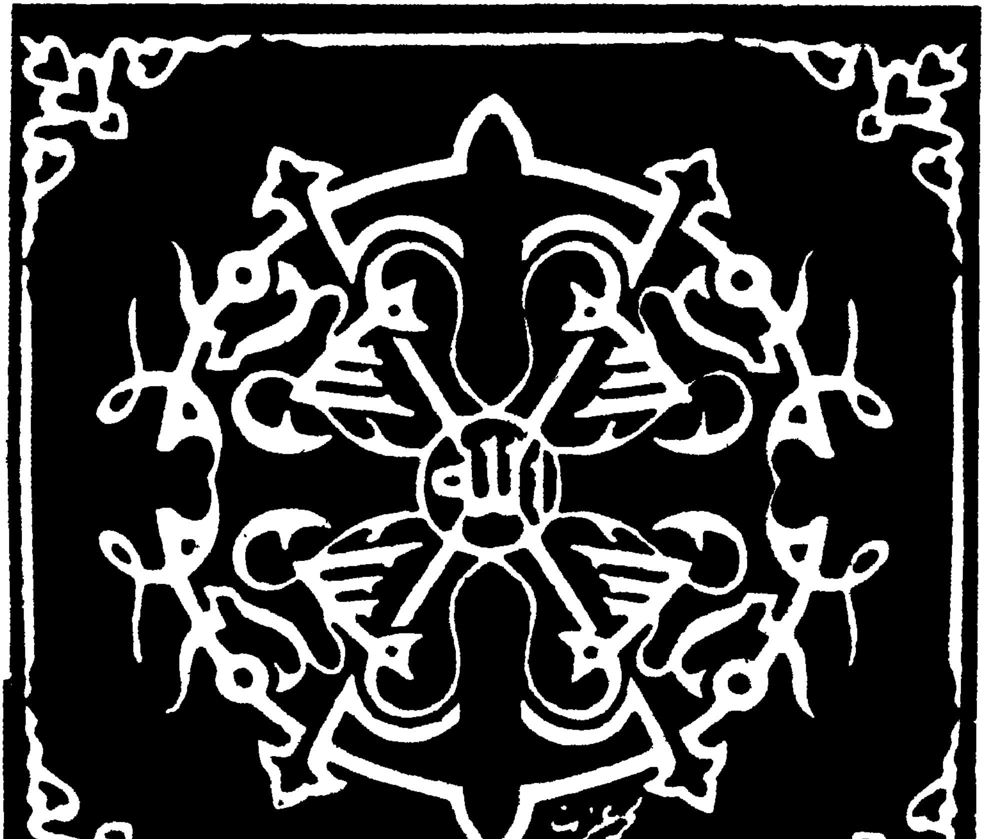
سنگ مزار — یزد



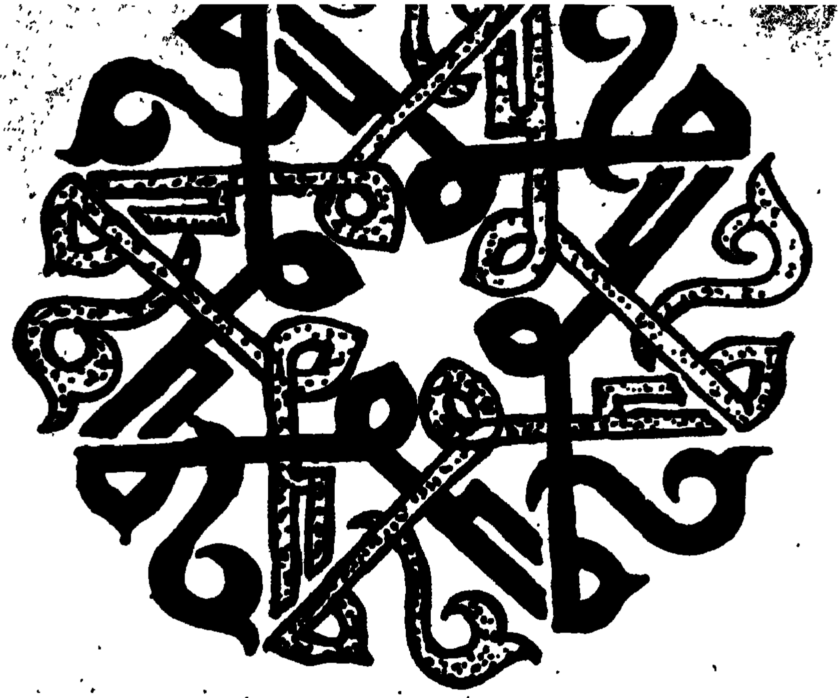
۲۳ ـ خط پیرآموز ـ تزیینی بنائی :
(... ـ آقای ایرج افشار)



۲۴ـ نمونه دیگری از خط تزیینی بنائی ایرانی ـ این هنر خاص هنرمندان و
کاشی‌کاران ایرانی بوده است .

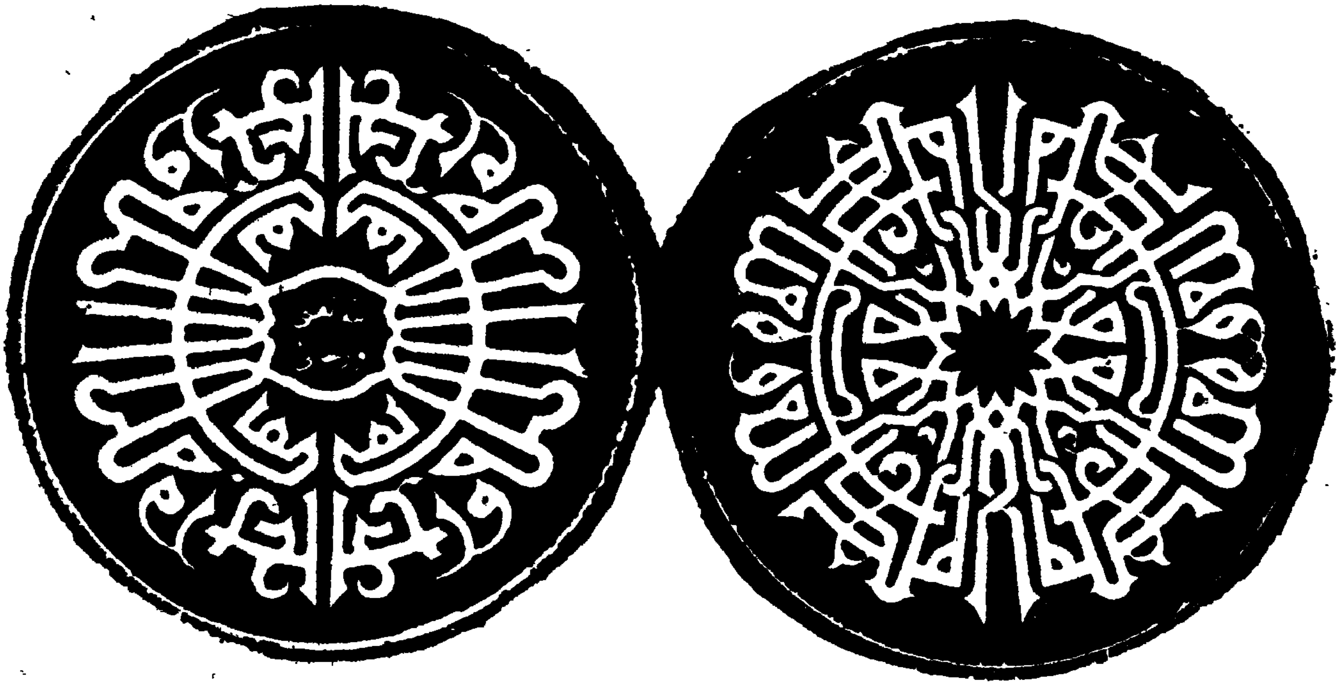


۲۶ــ شیوه‌ای دیگرازخط پیرآموز تزیینی بنائی براساس دوائر. بقلم محمد عزت

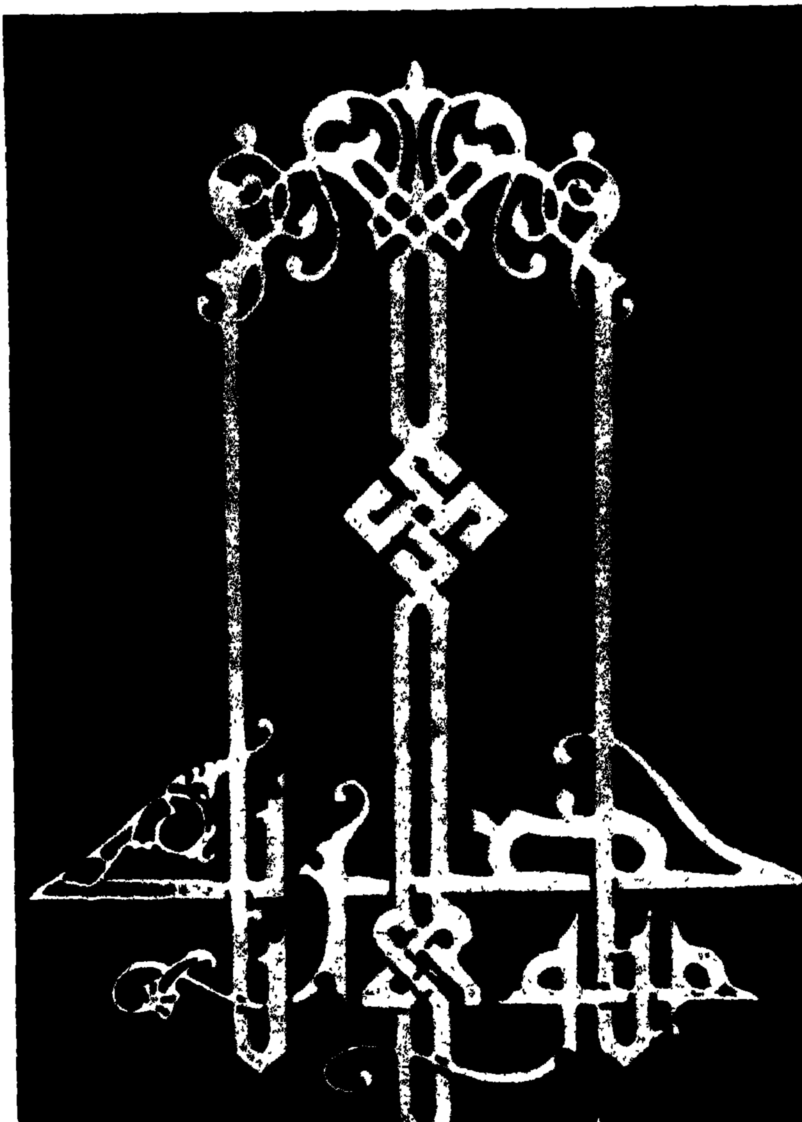


۲۷ـ صورتی دیگر از پیرآموز تزیینی بنائی برشیوه دوائر که هشت‌بار ـ چهاربار
سفید وچهار بار سیاه نوشته است «محمد»





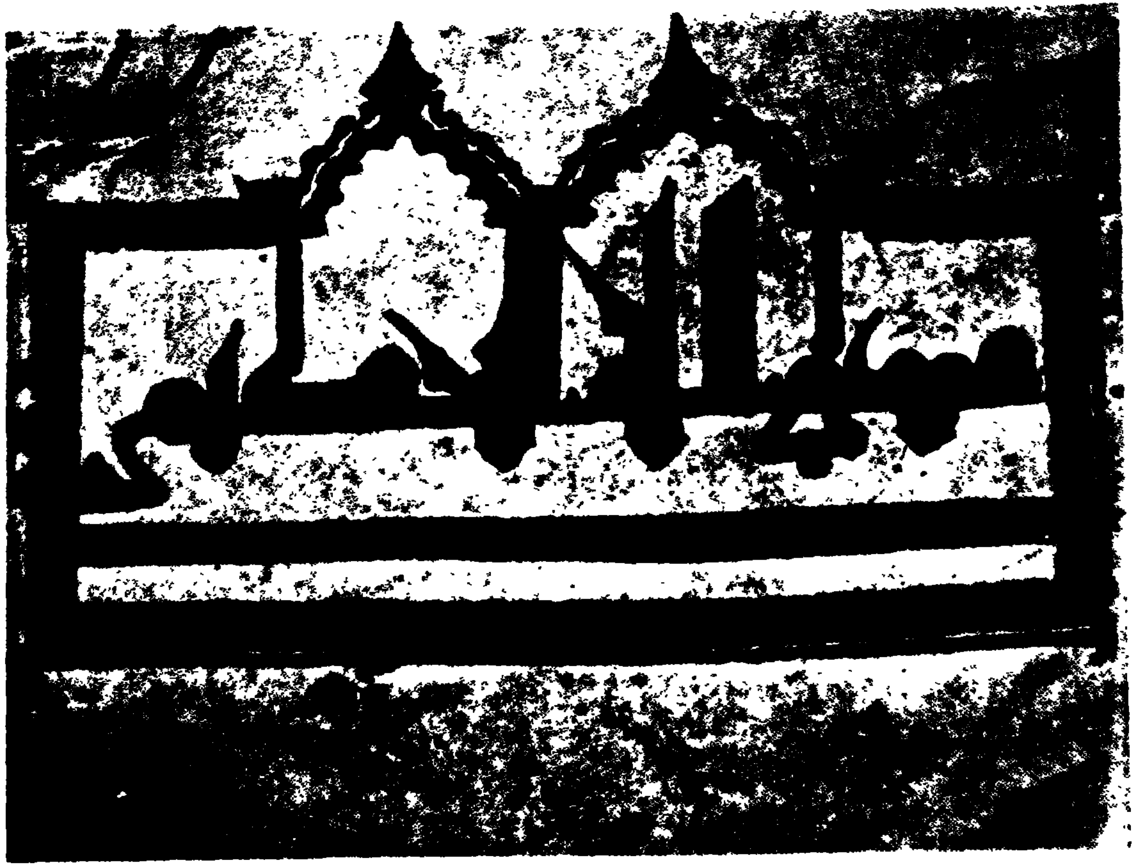
۲۹– دو نمونه از خط پیرآموز تزیینی‌بنائی براصل دوائر که مطالب آن مکرر شده است – در یك دایره نوشته شده است : الملك‌لله‌وحده – و در دیگری نوشته – الله ثقتی و رجائی .



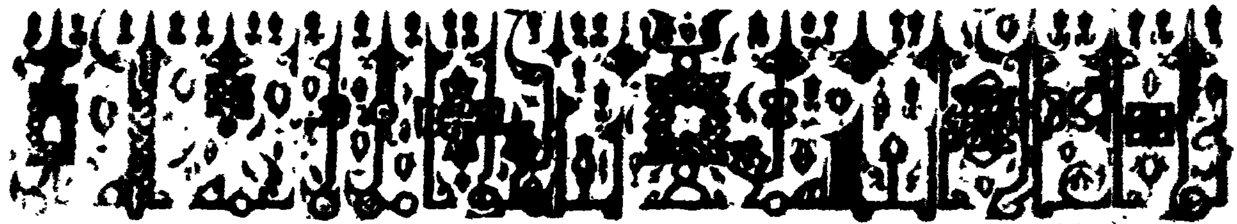
۳۰– پیرآموز تزیینی بصورت ثریاکه نوشته است «یا حضرت مولانا» متعلق بمزار شریف مولانا جلال‌الدین رومی بلخی



۳۱ـ پیرآموز تزیینی بنائی به‌نقش قندیل که بسمله را نوشته است. ازنظرهنر زیبا نویسی شاهکاری است .

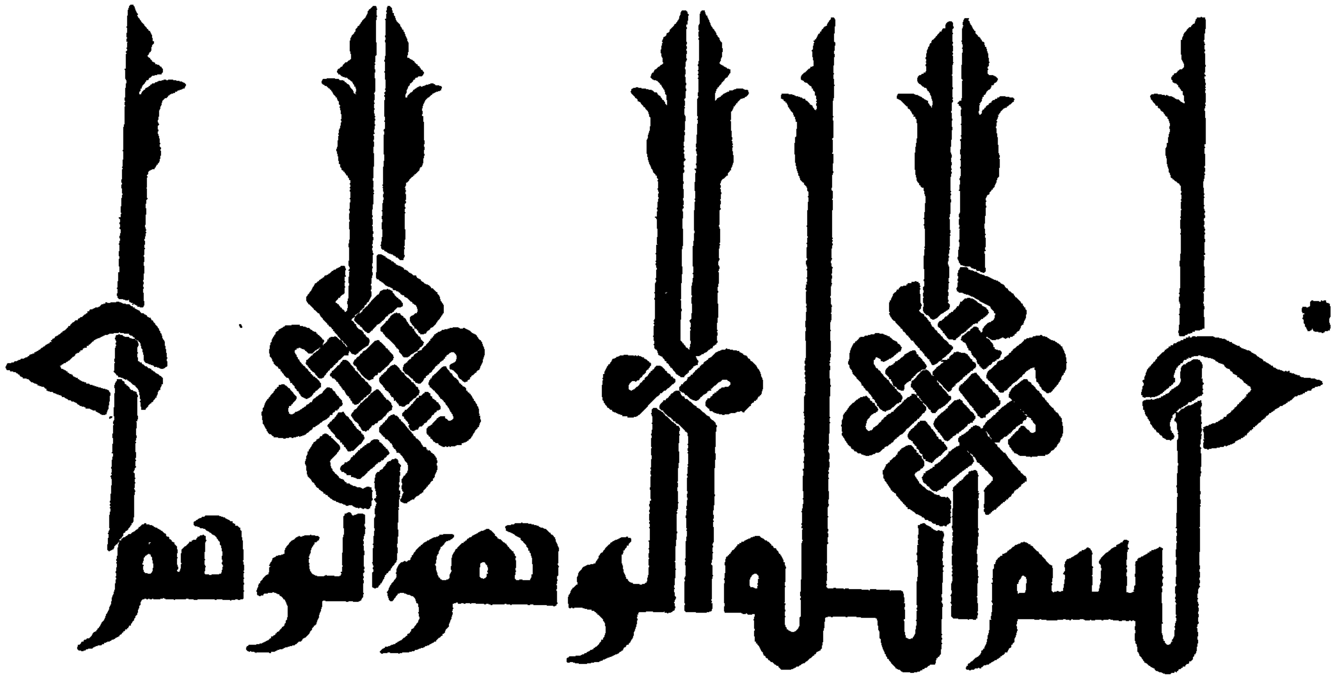


۳۲– پیرآموز تزیینی – متعلق به‌قرن ششم – نوشته است :



۳۳– پیرآموز تزیینی بنائی – منقور بر سنگ مزار پیر علمدار دامغان قرن ششم هجری

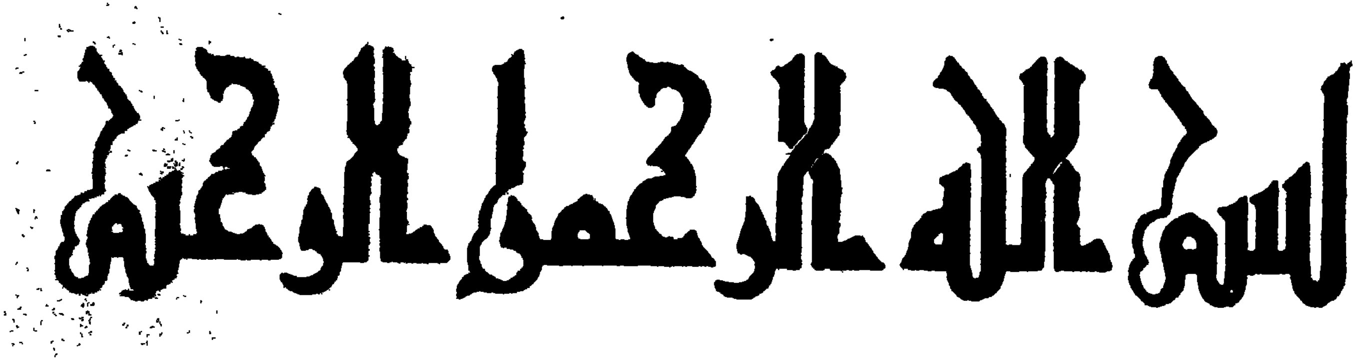




۳۵ـ شیوه دیگری ازخط بیرآموز تزیینی بنائی (بسمله)که الفها و لام ها را بصورت شاخ و برگ وگل وپیچك نوشته است .



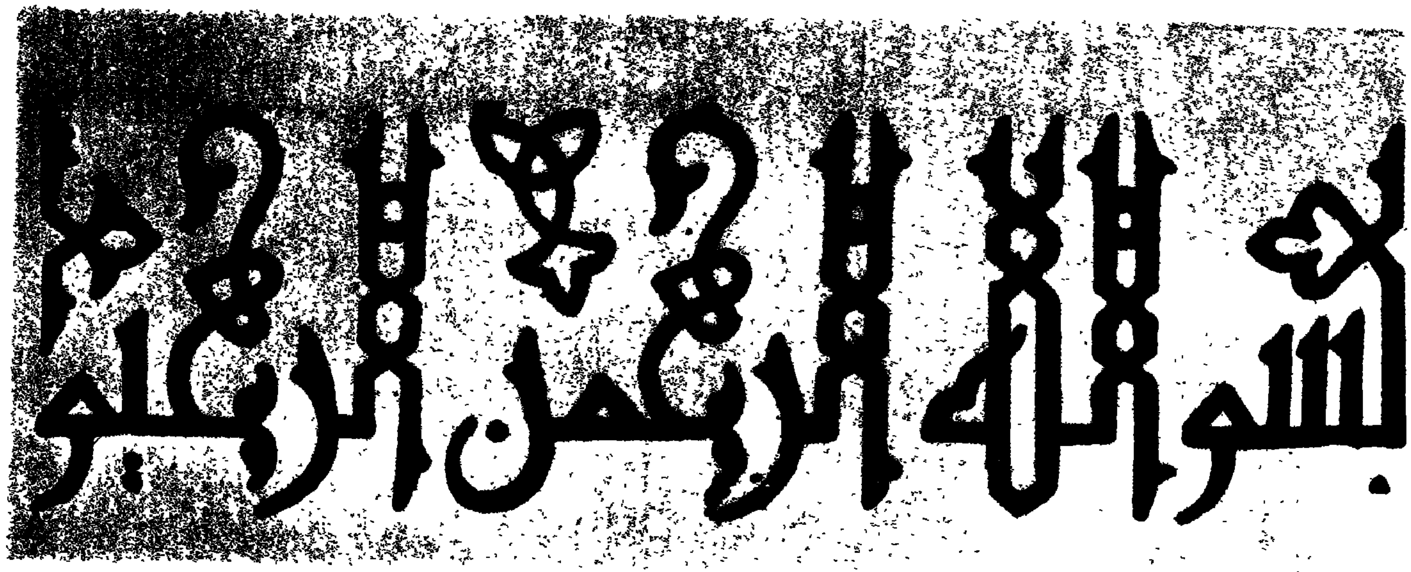
۳۶ـ شیوه دیگر ازخط تزیینی پیرآموز بنائی ـ که بسمله است . به‌صورت گلبرگ و دهن اژدر



۳۷ـ نوع دیگری از پیرآموز تزیینی بنائی



۳۸ـ شیوه دیگری است ازخط پیرآموز تزیینی بنائی



۳۹ـ خط پیرآموز تزیینی بنائی ـ بسمله ـ به‌شیوه گلبرگ ودهن اژدر



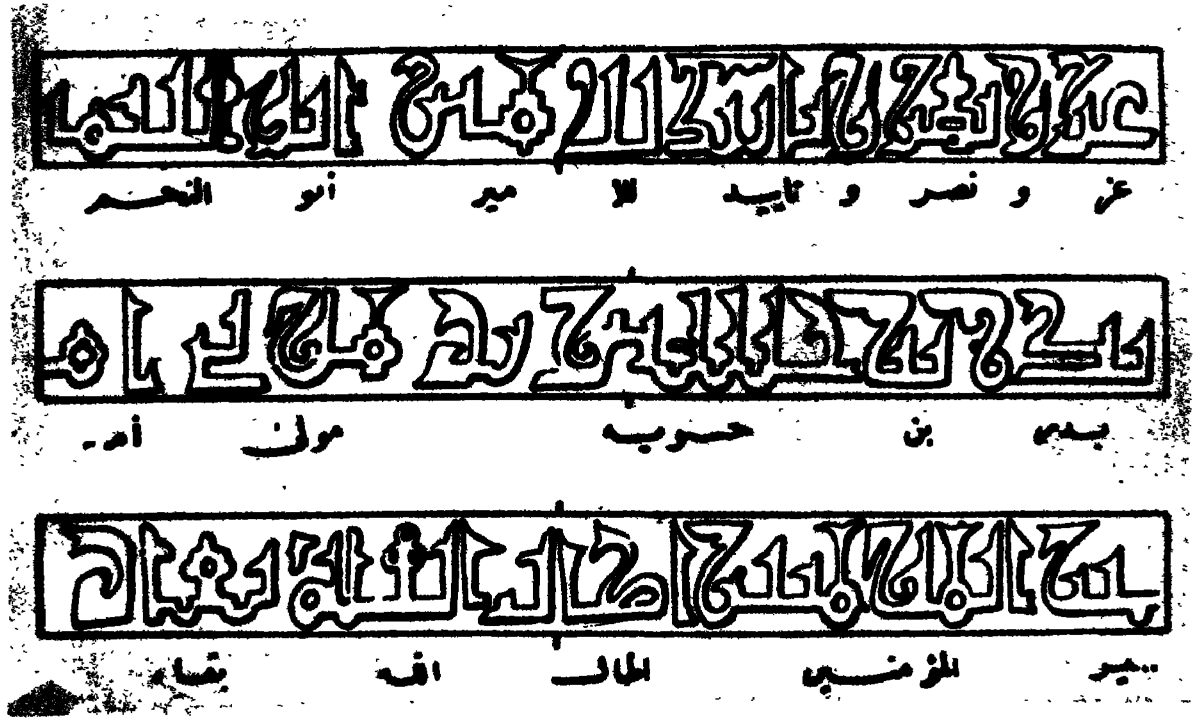
۴۰ـ شیوه دیگر ازخط پیرآموز تزیینی بنائی بصورت گل وبرک (بسمله)



۴۱ـ خط پیرآموز تزیینی بنائی به شیوه‌گلبرک‌که بسمله است درجامع‌کبیرموصل



۴۲ــ پیرآموز تزیینی بنائی‌که باخطوط هندسی تنظیم وترسیم گردیده و نقش آن بسمله است .



٤٤ــ خط پیرآموز تزیینی است و بین‌السطور آن را با خط نسخ نوشته اند که نوشته پیرآموز مفهوم شود .

بخش سوم

دانش و هنر در ایران باستان

مادر گفتار خود چندجا، دربارهٔاینکه در ایران باستان برای یاد دادن دانش وفرهنگ و هنر دانشخانه هایی (انستیتو) بوده که درآنها استادانی بفرهیختاری‌جوانان‌میپرداخته‌اند، ازجملهٔ‌آنها یکی‌هم دانشگاه شاپور گرد بوده که یادآن در کتابها‌مانده است، سخنانی گفتیم ونوید دادیم که دربخش سوم دلیلها و نشانه‌هایی را که برای این سخن دردست داریم بگوییم . اینك نویدی‌را که داده‌ایم انجام‌میدهیم ودرنخست‌سخن ابوعبدالله‌محمدپورعبدوس جهشاری‌رااز کتاب‌الوزراء الکتاب ـ بازمیگوئیم. جهشیاری‌چنین گفته‌است:

« درروزگار ایرانیان‌آیین‌چنین بود که‌دبیران‌جوان رابدربارشاه برای بدست گرفتن‌کارها میآوردند. پادشاه سران‌دبیران خود رافرمان میدادایشان راآزمایش کنندوازخردمندیشان‌پژوهش‌نمایند. بکسانی که‌درآزمایش‌کامیاب میشدند فرمان داده میشد درخدمت درباربمانند»[1].

گذشته از این روایت که نمیتوان‌آنرا بروزگارساسانیان منحصر کرد، دلیلها ونشانه‌های دیگری در دست داریم که هریك از آنها نشان‌دهنده والا بودن ترازگاه دانش‌پژوهی وهنرخواهی درایران باستان است. از جمله :

درهمه کتابهای‌قدیم نام‌نخستین فیلسوف وپزشك را «هرمس» نوشته‌اند وهرمس اول‌را که بصورت «ارمس» وهرمز نیزنگاشته‌اند، نوه کیومرث‌قلمداد کرده‌اند . بگذریم ازاینگونه روایتهایی که در تاریخ دانشهای باستانی یاد گردیده‌است ، آنچه که بطورمسلم میتوان نوشت ، آنست که در روزگاران

۱ ـ الوزراء والکتاب : ۳ (ع ، قاهره)

پیش‌ازهخامنشیان،دانشهای پزشکی وستاره شناسی وهندسه‌دانی و کشاورزی وآبیاری زمینها،درکشورایران بپایگاه والایی رسیده بوده است . دلیل این ادعا،شادروانهاوبندهای‌بزرگی‌است که‌دراین زمان بررودهای‌کارون و کرخه ودجله‌وفرات وجاهای‌دیگرایران بسته‌وکانالهای گوناگونی که برای‌آبیاری ودریانوردی کنده بوده‌اند .

کانال بزرگ مشرگان (مسرقان) که رود کارون رادرشمال شوشتر بدو بخش‌دودانگه وچهاردانگه (گرگر وشطیط) بهر میکرده وپس ازپیمودن نزدیك‌بسیصد کیلومتروآبیاری کردن زمینهای بسیار ، پایاب‌آن در نزدیك شادکان کنونی بدریا میریخته است، دراین زمان کنده شده .

ونیز کانال داریون (داریان) که‌جزیره میناب شوشتر راآبیاری‌میکرده و از رود چهاردانگه درشمال شوشتر بالای شادروان آب‌میگرفته‌وزمینهایی را بطول ٤۲ کیلومتروعرض متوسط شش کیلومترسیراب‌میکرده است. کندن این‌کانال‌را مردم بدارا (داریوش) نسبت میدهند ونام(داریون) این نسبت را براست میدارد .

بند دختر نیزازبندهای عظیم عصر هخامنشی بر کارون است و آثاراین بند درجایی‌دیده میشود که قراراست بفرمان شاهنشاه آریامهر اندکی‌بالاتر ازآن، یك‌بند مخزنی برکارون پدید آورند .

نام «دختر» نشان میدهد که این‌بند پیوستگی با ناهیتا داشته‌است.

باری چون نویسنده درزمینه تاریخ شبکه آبیاری خوزستان،در کتاب تاریخ اقتصادی خوزستان که آماده چاپ‌شدن‌است، گسترده گفتگو کرده‌ام. دراین زمینه نیازی‌نیست پیش ازاین گواه‌بیاورم وبازبسخن خود برمیگردم.

نیارخوس کریتی‌دریاسالاراسکندر که برهنمائی بغیه (بگیوس‌بیونانی) نام دریانورد ایرانی، گویا از دهانه رود مهران (سند) تادهانه رود فرات سفر کرده‌است، درسفرنامه‌اش‌ازبندهای رودهای‌خوزستان‌نام‌میبرد. ونیز پلوتارك بوجوداین بندهااشاره میکند. لیکن چون یونانیان ازساختن بندوشادروان

وسودهای آبیاری آن آگاهی نداشته‌اند، چنین پنداشته بودند که ایرانیان این بندها را برای حفظ شوش ازتاختهای دزدان دریایی بشهرها بررودها بسته‌اند [۱].

گزنفون در کتاب خود ازیك بند مخزنی نام میبرد که در نزدیکیهای خوارزم ساخته شده بوده وبگفته‌اوآب پنج رود را درجلگه میان کوهستان مهار میکرده و آن آب را بهنگام نیاز بمصرف کشاورزی میرسانیده‌اند. هرچند سخنان این نویسنده ازدیدگاه جغرافیائی آشفته‌است، لیکن‌دست‌کم بودن چنین‌بندی را درآن زمان ایران نشان‌میدهد

ونیزمی‌بینیم درهنگام‌جنگ ایران ویونان درزمان پادشاهی خشایارشا بفرمان این شهریاردوتن مهندس ایرانی یکی «ارتاخه» پسر«ارته» ودیگری «بوبارس» پسر «مکاباز» دردماغه‌کوه آتس دریونان‌کانالی می‌کنندتاکشتی های ایرانی بتوانند ازآن بگذرند ونا گزیر نباشند که دماغه‌کوه آتس را دوربزنند. هرودت درباره این‌کانال گفته‌است:

«دراین دماغه‌شهرهایی‌است که باراده شاه پارس پس ازکندن‌کانال‌مبدل بجزایری شده‌اند» طول این‌کانال ۲۲۰۰ متروپهنای آن نودپا وژرفای آن از۲ تاهشت‌پا بوده است. مهندس‌ارتاخه ازخاندان‌هخامنشی است‌وخشایارشا خیلی اورا دوست میداشته واین مرد همان‌است که‌جسربرروی‌تنگه‌داردانل (هلسپونت) زیرنظراوساخته شده‌است.

بیشك ملتی که‌شادروانی‌مانند شادروان شاپوری درشوشتر وبندی‌مانند بند دختربرکارون بسته وکانالهایی مانند کانال مشرگان وداریون‌ونهروان و خندق شاپوردرعراق،برای آبیاری ومانند آتس برای‌دریانوردی کنده‌است، بی‌گمان درعلم ودانش بجایگاه بسیاروالایی رسیده‌بوده ومقام علمی او از

---

۱ - ایران باستان ص ۱۵۰۵ ۲- واژه ابار» از دوتیکه «او=۱ -» و «بار»» بمعنی ستور ساخته شده است وآن جویی‌است که بربالای پلی میساخته‌اند تاآب‌را از پهنای جویی دیگربگذرانند

ملتی که هنوز نمیدانسته‌است بندوشادروان یعنی چه؛ وبستن بند بررودخانه‌ها چه سودی دارد ، خیلی برتربوده ، هرچند گردش زمانه کتابهای این ملت‌را ازدسترس فرزندان‌روزگار کنونیش بدربرده باشد .

ستون شکسته هریك ازاین‌بندها وشادروانهاو کومش خشکیده‌هر کدام ازاین‌کانالها ، درنظر محققان روشن‌بین ، هریك خود کتاب گویای تکذیب ناپذیری است ، که والا بودن ترازگاه علم ومعرفت‌را درایران باستان‌برای ماباز گومیکند وازهردفتری گویاتروزباندارتراست .

میگویند : جهت آنکه کتــاب ازآن زمان بازنمانده چیست وچرا از یونانی بازمانده‌است .؟ راستی‌را من هنوزنمیدانم کتابهایی که درزمینه‌دانشها بیونان کهن نسبت میدهند چندتاست و کدام اصیل است و کدام پایه درستی ندارد . مثلا درزمان مدرسه اسکندریه یاپس ازآن دوره نوشته شده وآنرا بجهاتی به «قدما» نسبت داده‌اند . حتی دانسته نیست کتابهایی که درعصر اسلامی میگویند ازیونانی ترجمه شده یکسره ازآنزمان ترجمه شده باشد دلیلهای زبان‌شناسی‌نشان میدهد که این کتابها بویژه درزمینه طب جززبان فارسی وسوریانی نبوده‌است ودرهنگام ترجمه آنها بعربی: کتاب را به قدما نسبت داده‌اند .

باری‌دقت درشرح‌حال بقراطها وجالینوسها که‌میگویند ازمردم‌آسیــای کوچك بوده‌اند ودر کتابهای تاریخ پزشکان نام آنها آمده است وسخنان رنگارنگی که درزمینه‌این پزشکان نیمه افسانه‌ای گفته‌اند ،یك‌چنین‌بدبینی را درآدمی برمیانگیزد . بویژه که بیشتر ترجمــان عربی تمایلات مانوی داشته‌اند ، ازاین گذشته بخاطرخلیفگان عرب‌باساسانیان‌آشکار ونهان کینه میپرورده‌اند . گروهی نیزآنچه‌را ترجمه‌میکرده بنام ابتکارات شخصی خود بخوردخلیفگان ومردم میداده‌اند . پس نمیتوان آنچه‌را بیونان قدیم نسبت داده‌اند بی‌چون وچرا پذیرفت . ازبیماریهای اندیشه‌ای آدمیان یکی‌آنست که همیشه گذشته‌را بهترووالاترازرمان خودشان می‌پندارند و گذشتگان‌را بزرگتر ، وازاین بیماری چه زیانها که بدانش وفرهنگ نرسیده‌است .

سبب بزرگ دیگر بازنماندن کتاب فارسی ازروزگار باستان، تاخت‌وتاز اسکندرمکدونی وآتش زدن کاخهای شاهان دراستخروتاراج کردن گنجینه های ایرانی‌درشوش وجاهای دیگروبر گردانیدن کتابهای علمی‌بزبان‌یونانی وقبطی‌وسوزانیدن اصل فارسی آنها است.

بسا این گفته که اسکندرمیکوشیده است‌آثارعلمی ایرانی‌را نابود کند، درکام برخی خوشایند نیاید وپذیرفتن آن سنگین نماید. بویژه کسانی که دوست میدارند تاآنجـا که توانند، برسیاهکاریهای این پادشاه هوسمند، پرده بکشند وافتخارلقب (کبیر)را همیشه برایش نگه‌دارند.

زمانی، این دسته از نویسندگان نمی‌پذیرفتند: اسکندر شهر استخررا آتش زده باشد. اما امروز که‌کاوشهای باستان شناسی، درستی این مطلب‌را ثابت کرده است دیگر کسی نمیتواند این سیاهکاریرا انکار کند.

داستان ترجمه کردن کتابهای‌ایرانی بیونانی وقبطی‌ونابود کردن اصول آنها در همان روایتهایی آمده است که داستان آتش زدن شهر استخرآمده. پس همانگونه که آن بخش ازآن روایتها درست درآمده است، بخش دیگر که ترجمه کتابهای فارسی بیونانی وقبطی است نیزباید درست گرفته شود مگرآنکه سند استواری وارونه آنرا ثابت کند. من چنین میاندیشم اگر گروهی ازدانشمندان بانظرتیزبین، دراصل کتابهایی که میگویند ازیونانی قدیم ومدرسه اسکندریه بازمانده است، پژوهش وکاوش کنند، آثاربسیاری بدستشان خواهد افتاد که‌راست‌بودن ترجمه علوم‌را اززبانهای‌فارسی بقبطی ویونانی ثابت خواهد کرد.

نویسنده برای تکمیل این بحث برخی ازروایتهایی‌را که درزمینه این مطلب درکتابها بازمانده‌است‌درزیرمیآورم.

۱ - درکتاب دینکرد آمده است. «اوستارا گشتاسب یادارایور دارادر دونسخه بر۱۲۰ هزار پوست‌گاو با مرکبی اززر نویسانده یکی‌را در گنج شاهکان و دیگری‌را درخزانه استخر گذارد وچون اسکندر قصر شاهان‌را آتش زد، نسخه آخرین بسوخت ونسخه اولی‌را هم ازگنج شاهکان بیرون

آورد امر کرد آنچه که راجع بطب و نجوم بود بیونانی ترجمه شود وپس از آن را هم بسوخت»[۱].

بایددرنظر گرفت که‌اوستا کتابی‌بوده بشکل‌یك‌دانشنامه(دایرة‌المعارف) که همگی دانشهای زمان درآن فراهم‌آمده بود.

درباستان زمان دانشمند بکسی میگفتند که به‌همگی دانشهای زمان خودآگاه وباصطلاح فارسی «همه دان» باشد. واژه فلسفه وحکمت‌تاپیش از آغاز جنبش علمی اروپا وشاخه شاخه شدن علوم وگسترش دامنه هر کدام‌از آنها، بمعنی‌مجموعه دانسته‌های بشری بکار میرفت. دراوستانیز مجموعه دانسته‌های‌آن عصرقوم ایرانی فراهم‌آمده بود وبخش‌آنورطبیعت درآن، علم دین بود .

به پیروی ازهمین دانشنامه کهن‌بوده که برخی از دانشمندان گروه «اخوان‌الصفا»درعصراسلامی دربصره وخوزستان‌نیزدانشنامه‌ای‌شامل‌پنجاه و یك جلد محتوی همگی دانشهافراهم‌ساختند که جلد پنجاه ویکم‌آن‌فهرستی ازمحتوی‌پنجاه جلدنخستین‌بود.اگرخوب‌بنگریم‌کار گروه«انسکلوپیدیستها» درفرانسه یك دنباله‌روی ازکاراین دسته بوده است .

کسانیکه در گروه اخوان‌الصفا گرد هم فراهم‌آمده، وبا رشته مهرورزی وآزاد اندیشی‌بیکدیگر پیوسته‌شده بودند، گروهی‌ازدانشمندان‌آن زمان‌اند، که باور کرده بودند آدمیان‌را میتوان ازراه دانش بهترازراه دین بخوشبختی رسانید.

ابوعلی‌حسن‌پور هیثم‌بصری که دراروپامعروف به «الهازانی» استویکی از دهانه‌های‌آتش فشانهای کره ماه را بنام اونامیده‌اند، مردی‌ازهمین گروه بوده است. این دانشمند که بیشك‌درنگارش‌دانشنامه‌اخوان‌الصفا دست‌داشته است، نخستین کسی‌است که‌در کتاب«المناظر»خودقاعده‌های‌شکنش‌وبازتابش نوررا کشف کرده بودوترجمه همین کتاب بزبان لاتین پایه کشفیات‌اروپائیان

۱ــ ایران باستان ص ۱۷ و۱٦ و ۱۵

درعلم دیدارها ونمودارها (مناظرومرایا) واختراع عدسیها ودوربین گردیده است .

چون بیشترین افراد گروه اخوان الصفا ایرانـی بوده‌اند و کوشش دستـه جمعی آنان درنوشتن وپدیدآوردن این دانشنامه سرمشق اروپائیـان درنگارش دانشنامه‌های نوین (انسکلوپیدیها) گردیده است، اجازه دهیددر این زمینه مطلبی‌را بعنوان جمله معترضه برآنچه گفته شد ، بیفزایم:

ابوحیان توحیدی که خود از گروه اخوان‌الصفاست در پاسخ پرسش وزیرصمصام‌الدوله دیلمی پسرعضدالدوله درباره این دانشنامه که درآنزمان بی‌یادکردن نام نویسنده دردست ناشران (وراقان) بوده میگوید :

«من مدتهادربصره مانده‌ام ودرآنجا دانستم که این کتاب راگروهی از»
«دسته‌اخوان‌الصفا نوشته‌اند که ازجمله‌آنان : محمدپورجعفربیستی(باشتی)»
«معروف بقدسی‌وابوالحسن علی‌پورهارون زنجانی‌وابواحمدمهرجانی پور و»
«مهرگان کذك، ودیگرانی‌اند ومن مدتهاخدمتشان کرده‌ام وباآنان بوده‌ام.»
«آنها معتقد بودند که مذهب بخرافه آلوده گردیده وباید بدستیاری دانشها»
«آنرا ازخرافه‌ها پاك کرد»؛

باید درنظر گیریم که تاسده چهارم هجری مردم استان میشان که شامل پیرامونهای‌بصره‌نیز بوده فارسی‌زبان‌بوده‌اندوبگویش خوزی‌سخن‌میگفته‌اند.

این روایت ارجداررا ازآنجهت‌دراینجاآوردم تانشان دهم پیشینه‌دانشها دراین بخش‌ازجهان‌خیلی کهنتروبزرگترو گسترده‌ترازآنست که چند کشیش رانده شده از بیزانس درعصری که درآنجامغزمردم درزنجیرتعصبات خشك کلیسایی گرفتاربوده است بایران بیایند ومدرسه مذهبی ایجاد کنند وچنین مدرسه مذهبی موجب فروزش ودرخشش‌کانون علم و فرهنگ بشری، دراین نقطه ازجهان گردد !

بر گردیم بسخن خود. در کتابهای سده‌های سوم وچهارم هجری درباره سوخته شدن کتابهای دانشی‌ایرانی بدست اسکندر روایتهایی‌آمده است که گویاتر ورساترازعبارتهای دینکرداست.وپیدا است ازسرچشمه‌های دیگری

گرفته شده. اینك برای تکمیل گفتگوئی خویش، ترجمه برخی‌ازآنهارانیز درزیرمیآوریم :

۲- حمزه‌پور حسن اصفهانی که کتاب «سنی‌ملوك‌الارض والانبیاء» را در ۳۵۰ هجری بپایان رسانیده‌سخنانی‌دراین زمینه گفته که‌ترجمه‌آنهاچنین‌است:

«ازجمله افسانه‌هایی که‌قصه گویان پرداخته‌اند،یکی‌اینست که‌اسکندر»
«۱۲ شهر درایران‌ساخته وهمگی‌آنهارااسکندریه نامیده است... این‌داستان»
«اصلی‌ندارد زیرا اسکندر ویرانکاربود نه سازنده»[1].

حمزه اندکی پایینتر بازافزوده است:

«آنگاه کشورهای مشرق را برملوك‌طوایف بخش کرد وازاین کشورها»
«دانشهای- ستاره شناسی و پزشکی و فلسفه و کشاورزی را بمغرب زمین»
«انتقال داد».

«پس بدنبال کتابهای دینی ودانشی‌رفت وپس ازآنکه آنچه را ازفلسفه»
«وستاره شناسی وپزشکی و کشاورزی بود اززبان فارسی بیونانی و قبطی»
«بر گردانید، ترجمه‌هارا باسکندریه فرستاد»[2]

۳ - ابوالعباس‌موفق الدین احمدبن‌قاسم خرزجی معروف‌بابن ابی‌اصبیعه در کتاب طبقات‌الاطبا آورده‌است .

«پیغمبرشان زردشت کتابی‌آورد که‌بر۱۲ هزار پوست گاو نوشته میشد»
«وهزار پوست ازآنها دردانش پزشکی بود. امیرابوالوفا مبشر پسرفاتك در»
«کتاب«مختارالحکم ومحاسن‌الکلم» گفته:چون‌اسکندر کشور دارا را گرفت»
«وبرآن چیره شد کتابهای دینی‌زردشتی‌را سوزانید و کتابهای ستاره‌شناسی»
«و پزشکی وفلسفه‌را بزبان‌یونانی ترجمه کرد ، و بکشورش‌فرستاد واصل»
«آنها را سوزانید.»[3]

٤ - محمد پوراسحاق معروف بابن‌الندیم که از ناشران دانشمند وبزرك سده چهارم‌هجری‌است و کتابی بنام الفهرست دارد که‌آنرا درسال۳۷۸ هجری

---

۱ - سنی ملوك ص ۲۹

۲ - همان‌کتاب ص ۳۱ - ۳۰

۳ - ابن ابی اصیبعه ص ۱۷

بپایان رسانیده ، در کتاب خود روایتهایی در این زمینه دارد که ترجمه‌آنها را در زیرمیاوریم :

ابن‌الندیم در گفتار هفتم کتاب خود زیرعنوان فیلسوفان طبیعی‌دان و - منطق‌دان از زبان ابوالفضل سهل پور نوبخت چنین آورده است :

«درزمان شهریاری جمشید بود که دانشمندان این جهان را شناختند » «و درباره‌آغازآفرینش و پیدا شدن ستارگان وشناختن داروها و درمانها» «اندیشیدند و آنچه برای زندگی سودمند است در کتابها نوشته تا اینکه» «ضحاك پسرءقی» برایران چیره شد و بیشتراین دانشها نابود گردید .»

ابن‌الندیم اندکی پایینتر افزوده‌است :

«هنگامی که پادشاه یونانیان ازکشور مقدونیا از دادن باج بایران» «سرباز زد ، با دارا پسردارا جنگید و او را کشت و بر کشورش چیره شد،» «شهرها را ویران کرد وساختمانهایی که با دست‌دلیران وزورمندان افراشته» «شده بود برانداخت و نیز بسیاری از دانشهای گوناگون راکه برسنگها و» «لوحهای چوبین نگاشته شده بود نابود کرد وبسوخت وآنچه از دانشهادر» «شهر استخر در دیوانهای دولتی و خزانه شاهی بود رونویس کرد و بزبان» «رومی (یونانی) وقبطی بر گردانید . پس اصل‌آنها راکه بفارسی بود ونیاز» «بآنهانداشت سوزانیدونیز کتابی‌را که کستج (گشته) مینامیدند بادانشهای» «ستاره‌شناسی وطبیعی‌که مورد نیازش بود بمصر فرستاد .»

« با اینهمه چیزهایی از دانشها در کشور هند وچین باقی مانده بود» «زیرا برخی شهریاران ایران بتشویق زردشت پیغمبرشان آنها را بآنجا» «فرستاده بودند . زردشت و جاماسب شاهان پیشین را از پیشامد تاخت و» «تاز اسکندر وچیره شدن او بر کشور ایران و نابود کردن کتابها از پیش» «آگاه کرده بودند.»

«درنتیجه چیرگی اسکندر، دانشها در ایران ازمیان رفت ودانشمندان» «تباه شدند و ناچیز گردیدند ومردم کشور گروه گروه شدند و هردسته‌ای» «تنها در اندیشه خودش بود و درکارخود تعصب میورزید . از اینجا بود که»

«آنهارا ملوك طوایف نامیده‌اند. تا اینکه اردشیر پور بابك از تبارساسان»
«پادشاه شد و پراکندگیها و دو دستگیها را برانداخت و مردم کشور را»
«همدست گردانید ودشمنان‌راشکسته کردوبر کشوردست یافتو کینه‌توزیها»
«را از میان ببرد وسراسر کشور برای وی رام گردید.»

«پس‌ازآن بکشورهای هندوچین فرستاد و کتابهایی را که درآنجاها»
«نهاده شده بودآوردند و ازآنها نسخه‌برداری شد وآنچه درایران از کتابها»
«دراین گوشه وآن گوشه بازمانده بود بدست‌آورد و فراهم کرد. پس‌از او»
«پسرش شاپوردنباله‌کار اورا گرفت تا اینکه همگی‌آن کتابها بزبان فارسی»
«بر گردانیده شد.»[۱]

ابن‌الندیم درباره شخصیت علمی سهل‌پور نوبخت که این روایت را ازاو نقل کرده گفته‌است:

«ابوالفضل سهل‌پورنوبخت. من‌تبارخاندان نوبخت‌را در بخش متکلمان»
«یاد کرده‌ام این مرد در دانشخانه (بیت‌الحکمه) هارون‌الرشیدکارمیکردو»
« از زبان فارسی بعربی برمیگردانیده و تکیه‌گاهش در دانشها کتابهای»
«ایرانی بوده است.»[۲]

محمد پور اسحاق معروف بابن‌الندیم باز اززبان محمد پور عمرمعروف بابومعشر بلخی ستاره‌شناس نامدار از کتاب «زیج‌الهرازات»او نقل کرده‌است:

«پادشاهان ایران از بس بنگهداری و پایدارساختن دانشها درفراخنای روزگار دلبستگی داشتند و بدانش مهرمیورزیدند، برای اینکه کتابها از آفات‌آسمانی و زمینی‌ایمن ماند، آنها را برسفترین چیزها که در برابرآفت های زمانه پایدار است و دیرپوسیده میشود می‌نوشتند و برای این‌کارپوست درخت‌خدنگ‌را بر گزیده بودند وپوست‌آنرا(توز) گویندومردم هندوستان وچین و کشورهای دیگرنیز دراین باره از ایرانیان پیروی کرده‌اند.»[۳]

۱ ـ الفهرست ص ۳٤۸ ـ ۳٤۷
۲ـ همان کتاب ۳٦٦
۳ ـ الفهرست ص ۳٤۸

ابن‌الندیم اززبان ابومعشر پس‌ازآنکه شرح درازی درباره تنظیم زیج هزاره‌ها وذخیره کردن دانشها درشکم ساختمانهای استوار، مانند سارویه اصفهان، آورده افزوده‌است: «

«درروزگارساسانی‌ستاره‌شناسان زیج‌شهریاررا که بمعنی پادشاه زیجها، «است‌ازروی زیج «ادوارالهرازات» برآورده‌اند.»[1]

«زنج شهریار را ابوالحسن علی‌پور زیاد تعیمی ازفارسی بعربی ترجمه» «کرده. همچنین حسن‌پورسهل‌پورنوبخت،این‌زیج رابعربی‌برگردانیده»«است.»

درباره شخصیت علمی ابومعشر ستاره شناس بنام ایرانی، قفطی میگوید «ابومعشر» داناترین کس برفتار واخبار ایرانیان است.»[2]

دقت در روایتهایی که بخشی ازآنهاآورده شد، از چهره‌این رازکه چرا ازکتابهای علمی ایرانی‌زمان‌باستان چیزی باقی‌نمانده‌است، پرده برمیدارد. این سخنان از زبان وقلم دانشمندانی تراویده است که نمیتوان بآنان نسبت داستان سازی داد. ودر زمانی گفته شده که هواخواهی از ایرانیگری کفر و زندقه بشمار میامد و بسا که گوینده را بسرنوشت بشاربن برد تخارستانی و ابن مقفع (روزبه پسر دادبه) دچار میکرد . درآن زمان حکومت دردست ایرانیان نبوده تاگمان بریم این گونه سخنان را برای دلخوشی پادشاهان ایرانی میسروده‌اند . برعکس روال سیاسی دستگاه خلافت این بوده که تا آنجاکه شدنی است از ایران پیش از اسلام نام نبرند .

بی‌گمان‌سرچشمه این‌روایتها روایتهای کهنتری است، که فتنه‌های زمانه آنها را از دسترس ما بدر برده‌است .

تاسده چهارم هجری کتابهای بسیاری بوده که ازفارسی بعربی ترجمه گردیده‌بود ونام برخی‌ازآنهابشکل درست وبرخی شکسته در کتاب‌الفهرست ابن‌الندیم‌آمده‌است. اما دانسته‌نیست دست‌کدام بدخواه ایران ، نام کتابهای

۱ ـ اخبارالحکما ص ۱۵۲

۲ ـ همان کتاب ص ۳۵۰

پزشکی را در ریزفصل خود پاك کرده است ؛ ازاینرو درچاپ کتـاب
ت آن جا سفید مانده است .

اینهمه درمیانه فصلهای این کتاب ، نام برخی کتابهای فارسی که بعربی
ه گردیده بوده آمده ونویسنده مقداری از آنها را کـه شکل درست نـام
آنهارا توانسته‌ام تشخیص دهم ازلابلای کتاب الفهرست بیرون کشیده‌ام
تیب مذکور درهمان کتاب درزیرمیاآورم .

محمد پوراسحاق میگوید :

«نخستین‌مردمی که داستانهارادر کتابهانوشته‌ودرخزانه‌نگه‌میداشته‌اند»
ایان‌اند پس ازآن درروزگار اشکانیان (اشغانیان) این‌کار رایجترشد.»
س افسانه نویسی در روزگار پادشاهان ساسانی رواج یافت وافسانه‌های»
یاری منتشرشد . عربها برخی ازآنهارا بزبان عربی برگردانیده‌اند که»
هورترین آنها کتاب هزارافسان است.»[1]

«هزار انسان نام کتابی است که ترجمه آن بعربی بنام «الفـلیله ولیله
هور گردیده است.»

ابن‌الندیم درپشت این سخن افزوده است : «کتاب سندباد نیز ازجملـه
هاست و دوشکل از آن اکنون موجود است . سندباد بـزرگ و سندباد
وچك . درباره این کتاب که آیا اصل آن هندی است یاایرانی ، مانندکلیله
منه اختلاف وجود دارد .[2]

محمدپوراسحاق زیرعنوان کتابهایی که درشرح حالهای راستن‌نوشته‌اند
بعربی ترجمه شده ، ازاین کتابها نام میبرد .

رستم واسفندیارنامه . بهرام چوبین‌نامه : شهربراز وپرویزنامه .کارنامه
نوشروان . تاج نامه . دارا وبت زرین‌نامه . خدای نامه . بهرام ونرسی‌نامه .
انوشروان نامه .

هموزیرعنوان «نام کتابهای شاهان بابل وجزآنان» از«ملوك طوایف»

---

۱ ـ الفهرست ص ٤٣٦

۲ ـ الفهرست ص ٤٣٨

نام کتابهایی‌را یاد میکند که‌باید اصل‌آنها فارسی‌وازروزگاراشکانیان مانده باشد مانند :

کتاب پادشاه نیکوکار بابل واهرمن که اورا فریفت و گمراه کرد. کتاب نیمرود پادشاه‌بابل . داستان پادشاه نی‌نوار. داستان پیرمردوجوان . داستان اردشیر پادشاه بابل واربونـه وزیر او . داستان لاهج پسرآبان . داستان حکیم گوشه گیر[1] .

درفصل کتابهایی که درجا دووجنبل نوشته‌شده‌وبیشترازعبری وروی و قبطی بعربی ترجمـه گردیده است ، ابن‌الندیم تنهـا ازیك کتاب نام میبرد و میگوید اصل‌آن بفارسی‌وعبری‌است ومؤلف‌آن هرمزان پسر کردول(کردیر کرتیر) است .

جهت نبودن کتـاب در این رشته نیز روشن است . در مـذهب زردشت پرداختن بجادو گری وساحری گناه‌بزرگ شمرده شده‌است ودرایران‌باستان جادوگران وساحران را دنبال میکردند وکیفر میدادند . پس دراین رشته نباید کتاب فارسی موجود بوده باشد .

ابن‌الندیم زیرعنوان کتابهایی که درخال وجهش اندام ونشانه‌ها درتن و شانه بینی نوشته شده ، گفته‌است .

کتاب مروای ایرانیان . کتاب فال درنزد ایرانیان . کتاب جهش اندام و گزارش‌آنها بسه گونه که ایرانی‌است[2] .

باز زیرعنوان کتابهایی که در(باه) نوشته شده، ازاین کتابهـا نام‌میبرد کتاب بنیان دخت . کتاب بهرام دخت . گویـا این کتابها بشکل داستانهـا برانگیزنده نوشته شده بوده. کتاب الفیه بزرگ . کتاب‌الفیه کوچك[3] .

در کتاب پهلوی خسرو وریدك غلام او نیز اشاره‌هایی باین مطلب دیده میشود [4].

۱ـ همان کتاب ص ٤٤٣

۲ـ همان کتاب ص ٤٤٤

۳ـ همان کتاب ص ٤٤٥

٤ـ ایران در زمان ساسانیان ص ۳۲۹

درزیرعنوان کتابهایی که دره آیین جنگ وسلاح برداری ورهبری جنگها وابزارهای جنگی نوشته شده» ابن‌الندیم گفته است :

کتاب یك تیر و دونشان ازآن بهرام چوبین است . کتاب دو گوی زنی باچوگان .

کتاب رزم‌آرایی وآیین فرماندهی واینکه پادشاهان چهاربخش کشور را ازشمال وجنوب وخاور وباخترچگونه میداشتند .

دراین فصل محمدپوراسحاق بکتاب بزرگی درفن جنگ اشاره میکند ومیگوید تألیف هرثمی‌شعرانی است که‌آنرا برای مأمون عباسی نوشته‌است. بی‌گمان مطالب این کتاب از کتابهـای ایرانی برچیده وفراهم شده است . هرچند ابن‌الندیم باین نکتـه اشاره نکرده وهرثمی شعرانی مانند بسیاری ازمؤلفان دیگرآن زمان‌آنـرا تألیف خودش وانمود کرده است.

کتاب دیگر که شامل‌آیین‌جنگ وگشادن دزها وباروها و کمین نهادن وکارآگاه فرستادن وپیشتاز ویزك گماشتن وپادگان نشاندن بوده کـه برای اردشیربابکان نوشته شده بود وبعربی‌ترجمه گردیده است [۱] .

همو زیرعنوان دام‌پزشکی چنین گوید :

« کتابی که‌اسحاق پورعلی‌ازفارسی ترجمه کرده‌است ودرآن بیماریهای» «ستوران واسبان واستران واشتران وگاوان وگوسفندان ووراه درمـان آن» «بیماریهاوچگونگی‌شناختن بهای هر کدام وزمان یله کردن‌آنهادرچراگاه» «شرح داده شده . کتاب دیگری دردام‌پزشکی ازایرانی».

باز زیرعنوان پرندگان شکاری ازیك‌کتاب ایرانی نام میبرد که درآن ازگونه‌های بازهای شکاری تعلیم دیده گفتگو شده است .

محمدپوراسحاق زیرعنوان اندرزواخلاق ازاین کتابهای‌فارسی که‌بعربی ترجمه شده بـوده نام برده است . کتاب زادان فرخ درتربیت‌فرزندش. کتاب مهرداد وجشنش‌خطاب به‌بزرگمهر پوربختگان . کتاب اندرزخسرو به‌پسرش هرمزد وپاسخ هرمزد باو . کتاب اندرزخسرو بفرزندان دودمان ساسانی که

---

۱ ــ الفهرست ص ٤٥١

ـمن درس خواندن میرسند. کتاب اندرز اردشیر بابکان به پسرش شاپور. کتاب موبد موبدان درحکمت واخلاق وسخنان‌جامع. اندرزخسروانوشروان که بنام «عین‌البلاغه» ترجمه شده. نامه‌ای که خسرو بمرزبان نوشته وپاسخ آن. کتاب فیلسوفی که پادشاه روم نزد پادشاه ایران فرستاده بود.

کتاب شامل آنچــه اردشیر فرمان داده بود درزمینه سیاست از خزانه کتابها بیرون بیآورند. کتاب سکربیری (؟) پسرهرمزدبود،ازآن هرمزد پور خسرو ورساله خسرو بجاماسب و پاسخ او. نامه خسروبه‌پیشوایان رعیت در سپاسگذاری. کتاب اخبــار وداستانها بنام کارنــامه (سیره) تالیف خدا بود پورفرخزاد».

آیا باور کردنی‌است ملتی که تا چهارصدسال پس ازانقراض حکومتش واز رسمیت افتادن‌زبان وخط او، در روزگاری که بیشتر مردم‌جهان درجهل ونادانی غوطه‌ور بوده‌اند، باز اینهمه کتاب ازاو بازمانده وبزبان ملت غالب ترجمه گردیده‌است، در پزشکی‌فقیر بوده‌باشد؛ ویا مدرسه پزشکی اوراچند تن آواره مطرود از روم تأسیس کرده باشند؛

بیشك چنین سخنی ناپذیرفتنی‌است.چگونه پذیرفتنی است که ایرانیان در زمینه بیماریهای‌جانوران بسیار اندیشده‌و کتاب برای درمان‌آن بیماریها نوشته‌اند. لیکن همان مردم‌درطول چندهزار سال تاریخ دراز خویش،درباره بیماریهای‌انسانهاهیچ نیاندیشیده ودر این زمینه راه بجایی نبرده‌اندو کتابی ننوشته‌اند.؛ کسی که‌چنین سخنی پوچ گوید اگر غرض ورز نیست بی گمان نادان است وازتاریخ تمدن بشری وآیین پیشرفت درجهان آگاهی ندارد.

برای اینکه روشن شود درروزگار هخامنشیان تاچه‌اندازه درایران به دانش‌وفرهنگ اهمیت می‌داده‌اند دراینجا دلیلهایی که ازرده اسنادباستان- شناسی است برآنچه گذشت، اضافه میکنم:

ازیك مصری‌بنام‌اوچاکرسنت‌تندیسه‌ای پیداشده که صاحب‌آن‌درزمان کمبوجیه‌پسر کورش‌وداریوش بزرگ میزیسته است.برآن‌تندیسه بخط‌مصری

قدیم کتیبه‌ایست که اوجاگرر سنت شرح خدمات خودرا بمردم‌مصر درزمان کبوجیه نویسانیده است [1]

از همین مردنوشته‌ای برکاغذ بردی (حصیری)بخط قبطی‌نیز کشف‌شده که نشان میدهد اورا ازخوزستان بمصر فرستاده تا دانشکده‌پزشکی مصر را باردیگر تأسیس کند. ترجمه متن سند مذکور اینست:

«اعلیحضرت‌پادشاه‌مصرسفلی‌وعلیا(داریوش)امر کرد که‌من‌بمصر بروم. در» «اینموقع‌اعلیحضرت بسمت پادشاه بزرگ تمام ممالك خارجه وشاه بزرگ» «مصر درعیلام توقف داشت. مأموریت من‌این‌بود که‌بناهای پرآن‌خا(قسمتی» «(از معبدتیست) را پس ازآنکه خراب کرده بودند ، بسازم . آسیاییها » «مرا ازمملکتی به‌مملکتی بردند تابه‌مصر رسانیدند چنانکه امرآقای‌برین» «بود: من موافق اراده اعلیحضرت‌رفتار کردم. درمیان آنها پسران مردم‌فقیر» «نبودند. من آنهارا بنظارت اشخاص مجرب سپردم. برای هریك ازکارهای» «آنها اعلیحضرت فرمود که چیزهای خوب به‌آنهابدهم تابکارهای خودشان» «مشغول‌شوند. من‌برای‌آنها چیزهای مفیدوآلات وادوات موافق کتابهای‌آنها» «آماده کردم چنانکه سابقاً معمول بود. چنین بود اقدام اعلیحضرت. چه او» «فائده صنایع را میداند ونیز ازاین جهت که مریضی را شفا داده اسامی‌خدا» «ومعابد و مراسم قربانی را برقرار کنند و اعیاد آنها را الی‌الابد بگیرند[2]».

ازاین‌سندمصری، علاقه‌داریوش‌بعلوم بویژه دانش‌پزشکی آشکارافهمیده میشود. ونیز معلوم میگردد دانشکده پزشکی‌شهر تائیس درمصر که تعطیل شده بود، باردیگر بفرمان این‌شهریار دایر شده و دانشجو پذیرفته وبگفته اوجاکررسنت«چیزهای‌مفیدوآلات وادوات موافق کتابهای آنها» یعنی‌وسائل آزمایشگاهی بجهت آن مدرسه آماده گردیده است.

دلیل مهم‌دیگر که ازوالا بودن ترازگاه دانش در ایران باستان حکایت دارد، کندن‌کانال سویز است که بفرمان داریوش بزرگ انجام‌گرفته وشرح آن بر کتیبه‌ای بزبان فارسی وقبطی‌برستونی‌نویسانیده ودرمدخل‌کانال‌برپا

۱— برای ملاحظه متن کتیبه به صفحه ۵۰۲ تاریخ پیرنیا مراجعه شود.

۲ — پیرنیا ص ۵۷۰

داشته بودند. خوشبختانه این کتیبه چندسال پیش پیدا شده. درمتن مصری کتیبه چون خواسته‌اند، داریوش را یکی از فرعونهای مصری وانمود کنند تصویر اورا باهاله خورشید والقاب فرعونها بتفصیل نوشته‌اند. لیکن شیوه انشاء متن فارسی ساده ومانند دیگر کتیبه‌هایی است که ازاین شاه بزرگ‌و یکتاپرست بیادگار مانده‌است. ترجمه نسخهٔ فارسی چنین‌است:

بنداول. خدای بزرگی است اهورامزدا که‌آن آسمان راآفریده که‌آن زمین را آفریده که بشررا آفریده که‌خوشی را به‌بشر داده که داریوش راشاه کرده واورا بسلطنت ممالکی رسانیده که بزرگ است واسپان‌ومردان خوب دارد،

بند دوم. منم داریوش شاه‌بزرگ، شاه شاهان، شاه ممالکی که از تمام نژادهامسکون‌است،شاه‌این‌زمین‌بزرگ تاآن‌دورها،پسر ویشتاسب‌هخامنشی.

بند سوم من پارسی‌ام ازپارس مصررا تسخیر کردم.امر کردم این‌کانال‌را بکنند از(بی‌رو) نیل که در مصر جاری است تا دریایی کـه از پارس بدان روند. این‌کانال کنده‌شد چنانکه امر کردم و کشتی هاروانه شدند چنانکه اراده من بود[۱]

بر گردیم بسخن‌خود. بسابرخی کسان‌دوست نمیدارند داغ نابود کردن فرهنگ ودانش بشری برچهره اسکندر (کبیر؟) هویدا ماند . چه بخواهیم وچه نخواهیم چنین زیانکاریهائی روی داده وحادثه اندوه‌آوری نظیررفتار خلیفه دوم درعراق و لشکر چنگیز دربخارا و سمرقند و هلاکوخان مغول درالموت وبغداد بوقوع پیوسته است .

اگر کتابهای یونانی و لاتینی راکه از روزگار باستان بازمانده است، بی‌تعصب و با ژرف‌بینی بررسی و پژوهش کنند و کاوش نمایند بی‌گمان ازلابلای‌آن کتابها نشانه‌ها برای ثبوت ترجمه شدن‌بسیاری ازدانشهااززبان فارسی بزبان کهن یونانی فراهم خواهد شد . چنین بررسی بیطرفانه‌ای‌می‌ـ تواند گذرگاه راستین پیشروی تمدن وفرهنگ بشری راآنگونه که بوده است ،آشکار کند .

۱ ـ پیرنیا ص ۵۷۰

درپایان همه‌این روایتها ، روایتی‌را که عبدالله پور مسلم دینوری‌معروف بابن‌قتیبه از کتابهای فارسی عصرساسانی برداشته وترجمه آنرا در کتاب عیون‌الاخبار آورده است، برآنهامیافزاییم :

«ایرانیان گفته‌اند :آنکه ازروان ساختن‌آبها و کندن جویها واستخرها وبستن راه سیلابها برزمینهای گود وکاهش و افزایش‌آبها درروزهای سال و گردش ماه وحساب سطح سه‌کوش وچهار کوش وچندکوش وساختن پلها و جسرهاونیکونهادن دولابها وچرخابها بررودها و دشواریهای حساب،آگاهی ندارد ، دردبیری ناتوان است .» [1]

گمان دارم تااینجا بپرسشی که درباره گذرگاه دانش وفرهنگ‌درجهان کهن بارها گفته شده است، پاسخ داده باشیم ورازِ بازنماندن کتابهای علمی فارسی زبان باستان راروشن کرده . بااینحال اجازه دهید دلیلهای دیگری‌را که نشان میدهد فرهنگ ودانش درایران باستان تاچه ترازگاهی بالا رفته بوده است برآنچه گفته شد، بیافزایم .

ابی‌الفدا در کتاب تقویم البلدان خود از کتابی بنام « الاطوال المنسوب الی‌الفرس» بارها نام برده که درآن طول‌وعرض جغرافیای شهرهارااز کناره باختری دنیای قدیم نگاشته میشده نه جزیره‌های پنداری خالد ابوالفدا دربسیاری ازجاها طول‌وعرض جغرافیائی‌را درجدولهایش ازآن کتاب‌باز گو کرده است که ده‌درجه بااعدادی که به بطلمیوس‌نسبت میدهند، تفاوت‌دارد.

ترجمه عربی این کتاب که ابوالفدا ازآن‌بهره گرفته است، تاسده هشتم هجری بازمانده بوده . بدلیل آنکه قلقشندی مصری نویسنده کتاب «صبح‌ـ الاعشی» نیزازآن‌نام برده‌است . گمان دارم این کتاب بخشی‌ازـزیج هرازه‌ها بوده که بعربی بر گردانیده شده . زیرا درآن‌زمان طول وعرض جغرافیایی رادر کتابهای ستاره شناسی مینوشتند نه‌در جغرافیای توصیفی .

همچنین نویسنده‌از کتاب«القاصدالی‌اسنی‌المقاصد» درباره‌یکی‌از کتابهای

۱ ــ عیون‌الاخبار ج ۱ ص ٤٤

ابوعلی حسن‌پور هیثم دانشمند بنام سده چهارم که نام او پیش از این برده شد ، سخنی‌یاد کرده است که نشان میدهد درایران باستان کتابهایی‌درزمینه هنرمعماری‌وساختمان‌برآری بوده که درعصراسلامی‌ازآنها بهره‌برداشته‌اند. نام کتاب‌را-عقودالابنیه- ساختمان برآری‌بازگو کرده وموضوع‌این دانش‌را چنین میشناساند .

« .... دراین‌دانش‌ازبرآوردن‌ساختمانها وچگونگی کندن‌کانالهاولاروبی قناتها ، بستن شکاف بندها و برآوردن خانه ها گفتگو میکنند . سود این دانش درساختن دزها ، خانه‌ها ونیزدرکشاورزی وآبیاری بسیار است»

افسوس که این کتاب برای ماباز‌نمانده . ولی سنجش‌این روایت باآنچه دینوری در باره دانش دبیری نوشته است نشان میدهد که پایه این هنر در عصراسلامی کتابهای ایرانی بوده و دانشمندان عصر اسلامی از آن کتابها بهره‌گیری بسیار کرده‌اند، بی‌آنکه ازخودخواهی ویابانگیزه روال‌سیاست خلیفگان،بسرچشمه دانش وهنر خود اشاره کنند .

بی‌شك درایران‌پیش‌اززمان ساسانیان مراکزعلمی برپابوده وبرخاستن دانشمندانی مانند: ابن‌دیصان ومانی ومزدك وکرگواره‌«جرجیس پیغمبر»در روزگار اشکانی،نشان دهنده‌بودن مراکزعلمی ورواج‌بحث وجدالهای‌فلسفی در اینکشور است که جنبش فرهنگی روزگار ساسانی از آنها بهره‌گیری کرده.همچنانکه درروزگار اسلامی‌ازدانش وهنرروزگار ساسانی‌بهره‌گیری فراوان شده است .

جوانان ایرانی باید بدانند که میهن ایشان گاهواره فرهنگ و تمدن بشری بوده ونیاکانشان درپیشرد این میراث گرانبهای‌آدمیان، سهم بسیاری میداشته‌اند و اینان نیز :

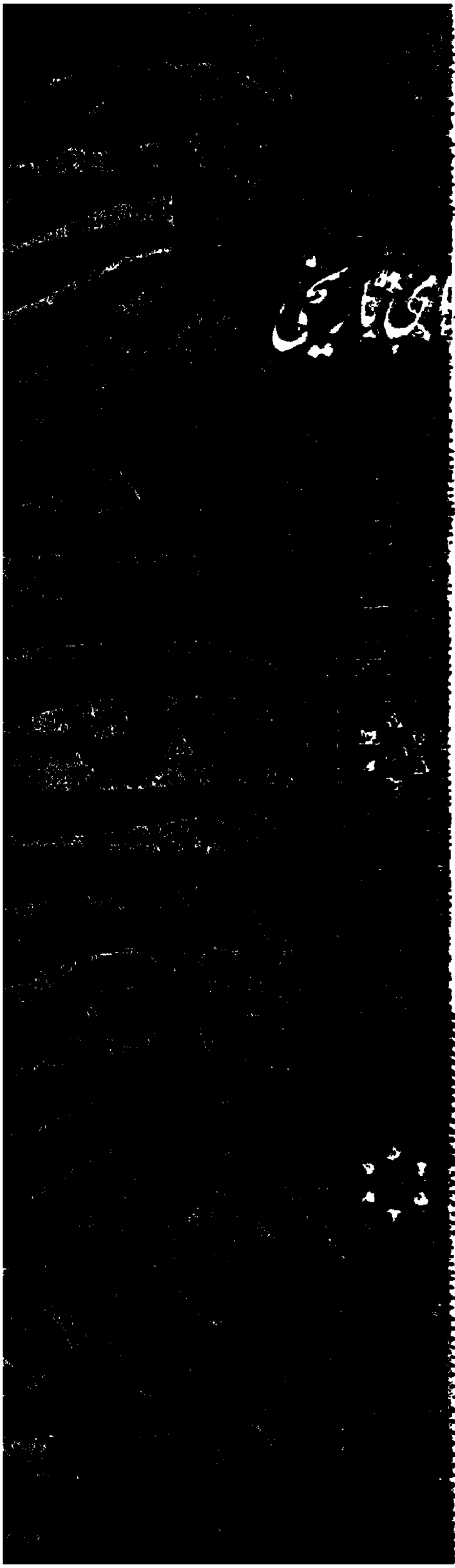
اکنون که بفرمان شاهنشاه آریامهر تندیسه شاپور اول بنیاد گذار دانشگاه شاپور گرد پس‌از سالیان دراز افتادگی، بار دیگر بپا خاسته است وامیداست فروغ دانش وفرهنگ همچنان باردیگردرکشورماچنان درخشان گردد که پرتو آن مانند زمانهای باستانی بسراسر خاورمیانه بتابد»

ایشان نیز باید مانند نیاکان خود درپیشبرد این آرمان بزرگ انسانی بکوشند ونام خود و کشور خودرا درپهنه جهان پایدار سازند .

بیاری خدای بزرگ

اسناد و نامه‌های تاریخی

مجله بررسیهای تاریخی در هر شماره، چند سند و نامه از
اسناد و نامه‌های تاریخی که پیش از این در جایی چاپ نشده باشد
به چاپ می‌رساند تا رفته رفته مدارک و اسناد پراکنده تاریخ ایران
گرد آورده و برای استفاده پژوهندگان آماده گردد.



اسناد و نامه‌های تاریخی

مجلهٔ بررسیهای تاریخی در هر شماره، چند سند و نامه از اسناد و نامه‌های تاریخی که پیش از این در جائی چاپ نشده باشد بچاپ میرساند تا رفته رفته مدارک و اسناد پراکندهٔ تاریخ ایران جمع آوری و برای استفادهٔ پژوهندگان آماده گردد.

اسناد و نامه‌های تاریخی

مجلهٔ بررسیهای تاریخی در هر شماره، چند سند و نامه از اسناد و نامه‌های تاریخی که پیش از این در جائی چاپ نشده باشد چاپ میسازد تا رفته رفته مدارک و اسناد پراکندهٔ تاریخ ایران جمع آوری و برای استفادهٔ پژوهندگان آماده گردد.

فرامین پادشاهان صفوی در موزهٔ بریتانیا

از

دکتر فرهنگ جهانپور
« استادیار زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه کمبریج »

در موزه بریتانیا- (British Museum) جزوه ای حاوی تعدادی از فرامین سلاطین ایران وجود دارد که در تحت شماره (Or 4935) مضبوط است. این جزوه مجموعاً دارای ۳۰ فرمان از سلاطین صفوی و سلسله‌های بعدی است که در بین سالهای ۱۲۸۳ - ۹٤۸ هجری صادر شده‌اند. فرامین مربوط بدوره صفویه مجموعاً شانزده فقره است و مضمون آنها بدینقرار است:

۱- فرمان شاه طهماسب که تولیت آستانه قم را به سید شجاع‌الدین محمود الرضوی واگذار میکند.

۲ - فرمان دیگری از

شاه طهماسب که صدارت ممالك شروان را به عبدالرزاق مرجوع میدارد .

۳- فرمانی دیگرازشاه طهماسب که شش نفررا برای تلاوت قرآن بر سر قبرخواهرخود درقم معین میکند.

٤- فرمان سلطان محمد خدابنده که برحسب آن مستمری برای محمد مدرس اصفهانی تعیین مینماید.

٥- فرمان شاه عباس کبیر که سیورغالات میرشمس‌الدین نقیب رضوی را به‌برادراو امیر ظهیرالدین ابراهیم واگذارمیکند

٦- فرمان شاه صفی راجع باعطاء هدیه‌ای به‌شخصی بنام عبدالرزاق.

۷- فرمانی ازشاه عباس ثانی درباره نگاهداری وتوجه ازاتباع خارجی وکشیشان کارملیت است (Carmelites) .

۸- فرمان‌دیگری ازشاه عباس‌ثانی که هرساله مبلغ‌پنجاه تومان‌تبریزی به‌محمد باقرخراسانی بپردازند.

۹- یك فرمان دیگر ازشاه عباس ثانی راجع به‌اخذ مبلغ پنجاه تومان مالیات ازاربابان یکی ازقریه‌های نزدیك قم.

۱۰- فرمانی ازشاه صفی ثانی (شاه سلیمان) راجع باستخدام یك عمله.

۱۱- فرمان دیگری‌ازشاه سلیمان‌راجع‌به‌بر گزیدن‌سیدتاج‌الدین‌الخادم الموسوی بسمت شیخ‌الاسلامی مشهد)

۱۲- یك فرمان دیگر ازشاه سلیمان راجع بواگذاری یکی ازموقوفات اصفهان به‌اولادمیرزا صالح تبریزی .

۱۳- فرمانی دیگر از شاه سلیمان راجع به‌تعیین میزان مالیات ارامنه جلفای اصفهان .

۱٤- فرمانی از شاه سلطانحسین راجع باستخدام یك‌ریخته گرفرنگی .

۱٥- فرمانی دیگرازشاه سلطانحسین راجع به‌تقسیم املاك میرسید علی بین میرزا محمد ربیع و میرزا ابوطالب حسینی امامی .

۱۶- فرمان دیگری از شاه سلطانحسین راجع به‌تعیین خانه میرزاقوام‌الدین محمد برای سکنای کپیتانان فرنگی .

مرحوم پروفسور مینورسکی در ضمیمه کتاب تذکرةالملوك[1] بطور اختصار ذکری ازاین‌فرامین نموده ولی بعلتی فرمان شانزدهمین را ازقلم انداخته است، درآنجا به‌انواع‌مهرهای دوره‌صفویه‌نیز اشاره‌میکند.

فرمانی از شاه طهماسب

۱۸ شهر جمادی‌الاولی ۹۸۹

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

یا محمد یاعلی

الی محمد حسن عسکری علیه‌الصلوة والسلم

سلطان هستی فاطمه علیها الصلوة والسلم

موضع‌مهر نواب جنت مکان شاه طهماسب

درین وقت بنابر وفورامانت و رشد وکاردانی سیادت‌مآب‌نقابت ایاب‌عمدة السادات و الاشراف‌سیدشجاع‌الدین محمودالرضوی‌النقیب‌تولیت‌رقبات‌متعلقه به‌آستانه مقدسه منوره حضرت معصومه مطهره‌سمیه سیدةالنساء فی‌العالمین و مجد متبرك منسوب بحضرت امام‌الجن‌والانس وامامت‌آنجا که بموجب‌شرع شریف و شرط واقف واحکام مطاع همایون بوالد مرحوم‌اوسیادت‌ونقابت‌پناه سیدمرشدالدین‌رشیدالاسلام‌الرضوی‌النقیب‌متعلق‌بوده‌بهماندستوربلامشارکت غیربدو مفوض و مرجوع فرمودیم که درترویج‌وتنسیق‌آستانه مقدسه ومسجد متبرك کوشیده بضبط محصولات وتعمیر رقبات آنجا قیام نموده نگذارد که قصوری‌درآنجاواقع‌شود وحاصل‌رقبات‌آنجارابموصی که دردستورالعمل‌مقرر

---

[1] V Mnirsha Tadhleriat ar Muluh [Gidd Memoriou Semis] PP.199-200

شده بوقوف و اطلاع سیادت پناه افادت دستگاهی زیبا للسیاده‌والدری‌علی الرضوی بنوعی که موافق شرع شریف باشد بمصرف وجوب رساند.

مستأجران وعمله وکارکنان ورعایا محال متعلقه‌بآستانه مقدسه ومسجد متبرك اصلاً یکدینار و یکمن‌بار بی‌وقوف و مهرمتولی مشارالیه دادوستد ننمای و هرقضیه و قضایا که در میانهٔ ایشان واقع شود بدو رفع نمایند و پوشیده و پنهان ندارند و متوجهات خود را بدستور معمول مملکت بمتولی جواب گویند و هیچ آفریده بخلاف شرع و شرط واقف در موقوفات آستانه مقدسه‌و مسجد مذکور مدخل‌ننمای. سادات عظام و قضاة اسلام و حکام کرام و اکابر و اهالی و کلانتران و کدخدایان‌مدینه المؤمنین قم وسلطانیه حسب المسطور مقرردانسته امانت واسعادسیادتمآب مشارالیه بجای‌آورند وبرکات آستانه مقدسه را ازجمیع توجیهات و تخصیصات بدستور قدیم ونهج‌استمرار مقرر و مستثنی شناسند وحکم مجملی که باسم ارباب‌سیورغالات ومسلمیات و موقوفات صادر گردد رقبات برکاةآستانه متبرکه را ازآن موضوع شمرند. ارباب وظایف و عمله سرکار مذکور بخلاف شرع شریف وشرط واقف طلبی از متولی مذکور ننمای و بطریقی که در دستورالعمل مقرر شده شناسند و زیاده تعرض نرسانند و احکام وامثله که نقیض این معنی حاصل نموده با تمامی‌سابقا ولاحقاً اختیار نکنند. وفعله‌آنجا خود را بعزل اومعزول وبنصب او منصوب شناسند و حق ألتولیه بدستور شرط واقف از قرار عشر اسامی سیادت مآب امیرفخرالدین احمد الرضوی بخلاف شرع شریف در تولیت آستانه مقدسه و مسجد مذکورورقبات موقوفه بزاویه امیرنظام‌المری‌سلطان احمد بعلت اشراف‌و نظارت مدخلی ننمای و پیرامون نگردد. دریناابواب قدغن عظیم لازم داند و هرساله نشان و بروات و حکم مجدد طلب ندارند

درعهده کار ۱۸ شهرجمادی‌الاول ۹٤۸

درپشت این فرمان نوشته است

السواد ذامع اصله الشریف مسمان مسمان

کتبه‌العبدالاقل‌محمدالمشتهر بالصدرالشیرازی

این سجل خط و مهرجناب صدرالدین محمدبن ابراهیم القوامی شیرازی الشهیر بملاصدرامیباشد که‌شرح حال‌ایشان‌درصفحه ۳۳۱ کتاب روضات‌الجنات که درتاریخ یکهزاروسیصدوشش درطهران بطبع رسیده مندرج که وفات در شیراز سنه ۱۰۷۰ بوده است .

۲- فرمانی از شاه طهماسب

الملك لله

فرمان همیون شد آنکه چون بموجب فرامین مطاعه لازم‌الاطاعه همیون ما صدارت جمیع ممالك شروان وشکی بلا مشارکت غیر بسیادت‌و نقابت پناه صدارت و افادت دستگاه امیر کمالا للسیاده والنقابه‌عبدالرزاق متعلق و مرجوع است وتغییر نشده بهماندستور مقرر دانسته دست تصدی نقابت پناه مشارالیه و کماشتکان او راقوی‌ومطلق داشته وجوه رسم‌الصداره او را بدستور رسانند وعزل و نصب قضاة جزو و کل آنجا را برای صدارت دستکاهی‌مومی‌الیه منوط‌شناسند. ایالت پناه ظهیرالایالة والاقبال‌عبدالله‌خان درین ابواب کمال امداد و اسعاد بظهور رسانند و هر ساله بروانچه مجدد طلب ندارد

تحریراًفی شهر رمضان‌المبارك سنه احدی‌وستین وتسعمائه

(۹٦۱/1554)

مهر بنده شاه ولایت طهماسب ودر دایره دورآن‌نام‌دوازده‌امام‌میباشد

۳ - فرمانی از شاه طهماسب

فرمان‌همایون شدآنکه چون‌شش نفر حافظ سوی حفاظ سرکارآستانه مقدسه مطهره ارسال مقرر شده که در سر قبر همشیره مرحومه مغفوره ام

سلطانم بتلاوت کلام اشتغال نمای بنا برین شش نفر حافظ مذکور بموجب تیمن در سر قبر همشیره مرحومه بتلاوت اشتغال نمای واگر ازایشان کسی ترك خدمت نمای سیادت ونقابت دستگاه امیر سلطان احمد متولی آستانه مقدسه منوره دیگری را بجای او تعیین نمای وحفاظ سرکار آستانـه منوره را دخل ندهی وبحکم نقیض این معنی‌مستنند نگردد .... مقروست کـه آنچه‌حسب‌الحکم جهانمطاع در وجه وظیفه جماعت‌مزبور مقررشده‌بروجهی که موافق شرع شریف‌باشد بدیشان رسانند واگر متولی بجای ایشان‌بوجه شرع کسی تعیین‌کند بوقوف مدرس آنجا کنند .

(۹۷۲-۱۵٦٥)

بنده شاه ولایت طهماسب نام ائمه در دایره دورآن .

٤ - فرمانی از محمد خدا بنده

بندهٔ شاه ولایت

فرمان همیون شد آنکه چون پرتو انکشاف صبح ایجاد و تکوین و شعشعهٔ طلوع‌آفتاب صدق ویقیین ماهجه رایت‌سلطنت وجهانداری وپرتوپرچم لوای عظمت وشهریاری را جهت تعظیم جمهور علماء دین مبین و تکریم‌کافه فضلا و فقهاء شریعت حضرت برافراخته‌اند لاجرم نواب همایون نیز درمراسم اعزاز و احترام ایشان چنانچه لایق مرتبه و شان هریك از ایشان تواند بود اهتمام‌مالاکلام‌فرموده رعایت ومراقبت همگنان رابرجهانیان ظاهرمیگردانیم و حالا که افادت پناه فقاهت دستگاه شیخ نورالافادة و الفقاهه محمدامدرس اصفهانی که باجابت دعوات مشهوراست وبمساعی جمیله دراکتساب اصناف فضایل خصوصافقه وتفسیر وحدیث کوشیده بعزب طبوسی مستسعد و سرافراز شد شمه‌ای از عواطف بیدریغ شاهانه و مراحم بیکران خسروانه شامل‌حال مومی الیه و فرزندان او نموده از ابتدا (بارس ئیل) برین موجب از بابت

محصولات نصف سنین برجوار دارالسلطنه اصفهان که از موقوفات موسعه است
دروجه وظیفه مشارالیهم که همگی بدعا گوئی دوام دولت ابد مقرون مشغول
مقرر فرمودیم متصدی موضع مذکور سال بسال مبلغ و مقدار مذکور را
بافادت پناه مشارالیه و اولاد واصل گردانیده چیزی موقوف ندارند

مستوفیان عظام دیوان اعلی رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از
شایبه تغییر و تبدیل مصون ومحروس شناسند وهر ساله مبلغ ومقدار مزبور
را بخرج مجری داشته بحکم مجدد موقوف ندارند وبرجمیع والات مقدم دارند
سادات عظام وحکام کرام ووزرای ذوی الاحترام و کلانتران واصول واعیان آنجا
حسب المسطور مقرر درامداد واسعاد ورعایت ومراقبت افادت دستگاه مشارالیه
کوشند.

تحریراً فی شهر ربیع الثانی سال ست وثمانین وتسعماة
(۹۸۶/۱۵۷۸)

۵ - فرمانی از شاه عباس

فرمان همیون شد آنکه چون حسب الحکم جهانمطاع آفتاب شعاع
مبلغی از بابت مالوجهات قریه (اربی غار) ری حسب الذیل بسیورغـال اولاد
سیادت ومغفرت پناه امیر رشیدالاسلام رضوی نقیب مقرر بود ودروقتی کـه
بنفس نفیس تحقیق سیور غالات واستحقاق ارباب سیورغال میفرمودیم بحقیقت
سیورغال مزبور رسیدیم وسیادت پناه مرحوم میرشمس الدین نقیب رضوی
متولی سرکار قدیمی آستانه و مقبره منوره متبرکه که از اولاد مغفرت پناه
مذکور بود بنظر اشرف درآمد، سیورغال مزبور را باو وسایر اولاداوشفقت
فرموده بودیم و داخل نسخه معروض شده و حکم امضاء باسم او وسایراولاد
گذشته در نیولا بعرض رسید که سیادت پناه مرحوم مزبور بر جوار رحمت

پیوسته ووارث‌منحصر درسیادت ونجابت پناه امیر ظهیرالدین ابراهیم برادر مرحوم‌مذکور است بنابرظهوراستحقاق‌سیادت پناه مشارالیه شفقت ومرحمت دربارهٔ او فرموده‌بدستور مبلغ‌پنجهزارو پانزده دینار مذکور فوق‌را ازبابت مالوجهات قریه مزبور بسیورغال ابدی و احسان سرمدی اوعنایت‌و مرحمت فرموده ارزانی داشتیم کدخدایان‌ورعایا محل مذکوره سیادت پناه‌مرمی‌الیه را صاحب سیورغال مبلغ‌مذکور کافی وجه سیورغال او را سال بسال موافق دستورالعمل واصل و عاید ساخته چیزی موقوف ندارند و اگر چیزی از وجه سیرر غال مانده باشد بمشارالیه عاید نموده و احدی از حکام (ومولبذاران) وعمال ... ری دخل‌درسیور غال مومی الیه‌ننموده مادام که از دیوان اعلی حوالتی به‌سیور غالات نشود درجزو بعلت اخراجات وعوارضات خلاف حکم وحساب بمراسم ورسم که‌بوده باشد حواله واطلاقی ننموده‌قلمو قدم‌کوتاه کنند ضمیه مستوفیان عظام دیوان‌اعلی‌حسب‌المسطور دردفاترعمل نموده وتغییر وتبدیل بقواعد آن راه ندهند . . . وهر ساله حکم مجدد طلب ندارند وچون بمهد مهرآثار اشرف اعلی مزین‌است اعتماد نمای تحریراً فی شوال سنه سبع عشروالف .

(۱۰۱۷/۱٦۰۹)

٦ ــ فرمان شاه صفی

شاه ولایت شده صفی

از ابتدای شش ماهه ئیلان‌ئیل سنه ۱۰۳۹ (ــ) بدانند که چون خلیفه سلطان عرض کرده‌اند از یك کلمه‌ناخوانا نیزه که‌آنچه‌شترقربانی‌میباشد . مقرر فرمودیم مستوجبان عظام دیوان اعلی رقم این‌عطیه‌را دردفاتر خلودثبت نموده سال‌بسال بدستور ایام جنگی سی‌ویك رأس نیزه را به‌عبدالرزاق‌ساکن جوپار بخشیدیم . (ــ) شهرذالحج‌الحرام ۱۰۳۹ (۱٦۳۰)

(۸)

۷- فرمان شاه‌عباس ثانی

حکم جهانمطاع شد (آنکه‌وزیر مستوفی دارالسلطنه اصفهان ازابتداء سه‌ماهه (تخاقوی‌ئیل) هرساله‌مبلغ پنجاه تومان تبریزی ازبابت‌وجوهات و محصولات دارالسلطنه‌مذکور دروجه وظیفه افادت و افاضت پناه فضیلت و کمالات‌دستگاه‌حقایق‌ومعارف‌آگاه علامی‌فهامی‌مجتهدالروحانی‌شمس‌اللافادة واللافاضه والفضیله مولانا محمد باقر خراسانی مقرردانسته سال‌بسال ازممر حلال دستگردان نموده واصل و عاید افادت وافاضت پناه مشارالیه ساخته قبض بازیافت نمایند که از آنقرار بخرج مجری است‌مقرر آنکه عوض‌وجه دستگردان را از حلال‌ترین وجهی از وجوهات دارالسلطنه مزبور که بضبط ایشان‌مقرراست تنخواه‌نوشته بازیافت‌نمایند وهرساله‌رقم مجدد طلب‌ندارند
تحریرا ۱۸ شهرشعبان سنه ۱۰۶۸(۱٦۵۸)

۸- فرمان شاه‌عباس‌ثانی

الملك‌لله

بنده شاه‌ولایت عباس ثانی

فرمان همایون شد آنکه چون درینوقت رفعت پناه ندرعلی بیك غلام خاصه شریفه بعرض رسانید که قبل‌حسب‌الحکم جهانمطاع مقررشده‌بود که جماعت اعراب [غلیطی] ورعایای قریه [روسح...] مباشر زراعت اراضی بایر واقعه در سررودخانه [مارمار] دارالمؤمنین قم که‌تعلق بسرکارخاصه‌شریفه و وقف واربابان‌ورعایا وزارعینی‌آنجا[داده] رسیده انهار ایشانرا خراب‌وبایر ساخته [مکنان ما که‌بعدالیوم جمعی...]دخل‌نمایند ومرمی‌الیه‌انهارجماعت [متصلبه] را منهدم وخراب ساخته وازآن تاریخ تاحال که پنجسال است‌آن جماعت پیرامون زراعت‌نگشته بوده وازین‌سال بعضی از[متصلبه‌قریه‌روسح]

بخلاف شرع وحساب در بعضی ازاراضی مزبوره نهری را که خراب نموده بود حفر کرده زراعت نموده‌اند بنابرین مقرر فرمودیم که آن رفعت پناه باتفاق... وداروغه [افصل] ومعمار بلده دارالمؤمنین مزبور ورفعت و معالی پناهان محمد بیك یوزباشی [حسدللو] ومحمد قلی‌بیك یوزباشی تاتار برسر محل مزبور رفته بحوادث محترمه مزبور بواجبی رسیده هرقسم تصرفی که جماعت مزبور بخلاف شرع و حساب در اراضی مزبور نموده باشند رفع و منع جماعت مزبور نموده از ایشان مبلغ پنجاه تومان الزام حسابی بازیافت و بدرگاه جهان پناه . . . مقرر شود که در دفاتر دیوان ثبت و ضبط نموده هرگاه خلاف حسابی ازجماعت مزبوره بظهور رسید وجه‌التزام تنخواه‌ارباب‌حوالات شود و[دردهات وعقار] درعهده شناسند .

ذی‌قعدة الحرام ۱۰۷۱ (۱٦٦۱)

۹- فرمان ازشاه‌صفی‌ثانی(سلیمان)

ازابتداء شش ماهه [قوی] شوال سنه ۱۰۸۷ قربانعلی ایاغجی‌را درسلك عمله رفعت ومعالی پناه معتمد الخاقانی آقا لطیف‌الله فلامان سرکار خاصه شریفه منتظم ومرسوم اورا بمبلغ دوتومان تبریزی مقرر فرمودیم مستوفیان عظام رقم این عطیه را دردفاتر خلود ثبت نموده سال بسال بدستور سایر اقران تنخواه داده درعهده‌شناسند.

تحریراً شهر ربیع اولی سنه ۱۰۷۸ (۱٦٦۷).

۱۰- فرمان ازشاه سلیمان ۹-

هو الله سبحانه

الخالق جل شأنه الملك لله

یا محمد یا علی

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه چون همواره دواعی همت بلند و مساعی نیت ارجمند مصروف بر آنست که درزمان دولت روزافزون وعهدخلافت

ابد مقرون درجمیع بلاد را یات فیروزی‌آیات شریعت غرا واعلام ظفرفرجام ملت بیضاباعلی مدارج‌ارتقا سمت اعتلا پذیرد وامور خیرانجام دینیه باسنی مراتب رواج ورونق یافته ارباب فضل حال و بعادت استظلال جناح همیون وبال اقبال ممتاز وسایه نشین شاخسارعرش مثال عزوجلال نواب همایون ما بوده‌بمراتب‌عالیه‌سربلندوبمناصب رفیعه‌بهره‌مند گردیده بین‌الامثال والاقران بشرف عنایات شاهانه ومراحم بلاعنایات پادشاهانه مفتخر ومباهی بوده‌باشند لهذارشحه‌ای‌ازرشحات‌سحاب خاطر دریا مثال‌شاهنشاهی ولمعه‌ای ازاشراقات ضمیرمنیر بیضاخصال ظل‌اللهی شامل‌حال وکافل‌امانی وآمال سیادت ونجابت پناه‌شریعت‌ونقابت دستگاه‌نتیجةالسادات‌والنجباء العظام‌الکلام فظا ماللسیادة والنجابةمیرزا هدایت‌خلف‌سیادت ونجابت ونقابت پناه‌افادت وافاضت‌دستگاه حقایق ومصارف‌آگاه علامی فهامی شمساللسیادة والنجابة والافاده امیرمحمد تقی‌الحسینی‌فرموده ازابتداء دوماهه [پنجین‌ئیل] شیخ‌الاسلامی مشهد مقدس معلی را [سفیر] سیادت ونجابت پناه سید تاج‌الدین‌الخادم‌الموسوی بسیادت ونجابت ونقابت پناه مشارالیه شفقت ومرحمت فرموده ارزانی داشتیم که‌بامر مزبور ولوازم آن ازترغیب وتحریص خلایق بطاعات وامر بمعروف ونهی از منکرات ومنع وزجر فسقه وفجرو ازنا مشروعات‌وماموور ساختن اغنیـا که اخراج اخمـاس و زکوات اموال خود نموده بمستحقین ومستحقـات واصل نمایند وتقسیم مواریث و برکات وایقاع عقود ومناکحات و رفع منازعات بین المسلمین والمسلمات بطریق مصالحات وضبط اموال [غصب] وایتام وسفها که بجمعی امین متدین که باعث فوت مال آنجماعت نبوده باشد سپارد و سایر مایکون‌من‌هذا القبیل قیام‌واقدا‌م‌نموده دقیقه‌ای‌ازدقایق‌آن فوت‌وفرو گذاشت ننمای سادات عظام ومشایخ کرام وعلماء اسلام وارباب و اهالی ذوی‌الاحترام وجمهور سکنه وعموم متوطنین بلده وبلوکات سیادت ونجابت پناه مومی‌الیه را شیخ الاسلام بالاستقلال والانفراد آنجا دانسته لوازم ومراسم امرمزبور را متعلق ومخصوص او دانند واسناد ونوشتجات شرعیه خود را بسجل و مهراو معتبر شناسند ودست تعدی وتکفل او را در امور شرعیه آنجا قوی و مطلق دانسته احدیرا با او شریك و سهیم ندانند قضات جزوآنولایت که از دیوان

الصدارة العلية الغالبه منصوب‌نباشند خود رابعزل‌اومعزول وبنصب اومنصوب شناسندواوامر ونواحی مشروعه اورا مطیع ومنقاد باشند طریق و سبیل‌شیخ الاسلام مومی‌الیه آنکه در فیصل مهمات.ومعاملات شرعیه و احقاق حقوق مسلمین‌احتیاط مرعی‌داشته نوعی‌سلوك نمای که‌عندالخلایق مرضی ومشکور بوده دعای خیر بجهت ذات‌مقدس نواب‌کامیاب همایون‌حاصل گردد . عالیجاه بیگلربیگی آنجا رعایت ومراقبت و اعزاز واحترام مشارالیه را بجای آورد [درهای] قدغن دانسته هرساله حکم مجدد نطلبد و چون پروانچه بمهر مهر آثار اشرف ارفع اقدس امجد اعلی‌مزین ومجلی گردد اعتماد نمایند .

تحریراً فی‌شهر ذی‌قعدء الحرام‌سنه ۱۰۷۹ (۱٦٦۹).

۱۱ - فرمان شاه سلیمان

زینب بیگم طاب ثرایا

حکم جهانمطاع شه آنکه چون حسب‌الرقم مبارك اشرف مبلغ یازده تبریزی [ ] موقوفات سرکارنواب مستطاب مرحومه مغفوره مجمل‌بوظیفه اولاد مرحمت پناه میرزا صالح تبریزی ساکن دارالسلطنه اصفهان مقررشده ومستمروبرقراراست وتغییری بقواعد آن راه نیافته وازتاریخ صدور رقم اشرف الی الآن عمال موقوفات سرکار مزبوره مبلغ مزبوررا بلا قصور و انکسار بدون‌توزیع‌وتقسیط واصل‌وعایداولادمرحمت‌پناه‌مذکور گردانیده‌اند ودراینوقت‌اولادمذکوربعرض‌رسانید که‌رقم‌وظیفه‌مزبوره فوت‌شده واستدعای رقم مثنی نموده ومستوفی موقوفات سرکار مزبورتصدیق نموده که درسنوات وظیفه مزبوره بالتمام بدون توزیع وتقسیط تنخواه داده شده داخل سرکار ممالك محروسه‌است بنابرین کماکان مبلغ مزبوررا بدینموجب بوظیفه اولاد مرحوم مذکورشفقت‌ومرحمت فرمودیم که سال بسال دریافت وصرف‌معیشت خودنموده مرفه‌الحال وفارغ‌البال‌بدعا گوئی دوام دولت بیزوال ابدی‌الاتصال

اشتغال نمایند وزیر ومستوفی موقوفات سرکار مزبورهرساله مبلغ مزبور را بدستوراستمرارسنوات سابقه بلاقصور وانکساربدون توزیع وتقسیط واصل وعاید اولاد مزبورساخته قبض بازیافت نمایند که ازقرارقبض مجری است و هرساله رقم مجدد طلب ندارند .

تحریراً فی‌شهرشوال‌المکرم‌سنه ۱۰۸٤ (۱٦۷۹)

۱۲ ـ فرمان شاه سلیمان

حکم جهانمطاع شد آنکه چون خواجه [آودیك] کلانتروکد خدایان ورعایای ارامنه جولاهی ساکن دارالسلطنه اصفهان بعرض رسانیدند که هر ساله پانصد وهشتاد تومان وجه جزیه‌مقطعی ورسم الوزاره و رسوم‌داروغگی ارامنه مذکوراست [ومیلاین رسید] خواجه سرحدواولاد او ازمبلغ مزبور موافق تصدیق‌وزیرارامنه هرساله نوزده هزاروهشتصد وهیجده تومان‌میشده که معافی‌مقرره گشته حال موافق‌دستورمعمول هرساله سی‌وپنج تومان‌وجوه جزیه مقطعی ورسم الوزاره ورسوم داروغگی وتجاری وپیشکش نوروزی و سرشماروخانه شمار وغیره متوجهات اولاد مزبورمیشود که بادعـای معافی [مهداری] نمینمایند وچون بعلت معافی مزبورچیزی ازپانصد وهشتادتومان مقطعی وضع نشده بتوجهات اولاد مزبورهرساله درمیان جماعت جولاهی سرشکن‌وتوجیه‌دار عجزه ومساکین [مالافر] مینمایند وبرطبق عرض‌وادعای خود کیفیت دفتری ظاهر ساختند بنابررفع زیارتی وتوجیه وسرشکن وجه مزبور ازارامنه‌مذکورازابتداء [نکورئها] معافی اولادخواجه سرحدمزبوررا قطع ومقرر فرمودیم که سال بسال آنچه ازوجه جزیه ومقطعی ورسم‌الوزاره ورسوم داروغگی وتجاری وپیشکش نوروزی وسرشمار وخانه شمار و سایر [؛] و عوارضات مملکتی بمراسم ورسم موافق معمول رسید واقعی ایشان باشد بدستور سایرجماعت ارامنه جولاهی ازعهده بیرون‌آیند وزیر و ضابط

وجه مزبور و کلانتر ارامنه حسب المسطور مقرر دانسته من بعد متوجهات واقعی اولاد مذکور را بدستور سایررعایا گرفته بدانسبب چیزی سرشکن و ودرمیان رعایا توجیه نمایند ودر عهده شناسند.

تحریراً فی رمضان‌المبارك ۱۰۹٤ (۱٦۸۳)

۱۴ - فرمان شاه‌سلطان حسین

شاه اسمعیل علیه‌رحمه ربه‌الجلیل امامزاده زین‌العابدین وامامزاده ابراهیم علیهما الف التحیة والسلام شاه بابای‌امام‌انارالله برهانه

مهر

حکم جهانمطاع شه آنکه‌چون‌درینوقت سیادت وافادت ونجابت‌پناهان شمس میرزا محمد ربیع ونظاما میرزا ابوطالب حسینی امامی وسایر سادات [و] تمامی متولیان شرعی مزارین کثیرالانوارین امامزاده‌های واجب‌التعظیم والتکریم‌وبقعه متبرکه‌منسوبه بحضرت‌سیدالساجدین‌وامام‌المتقین‌زین‌العابدین [-]بعرض رسانیدند که ازقدیم‌الایام‌الی الآن [-] موقوف ورقبات‌اجدادی ایشان که تولیت آن بـاایشان است بشش دانگ فیما [بین] اولاد ذکور سادات مزبورمنقسم میشود ومبلغ هفت تومان ونه‌هزاروپانصدوسی دینـار و کسری مالوجهات املاك سرکار مزبوراست که مالا وخارجاً اربابی ورعیتی آن بموجب ارقام واحکام سلاطین سلف انارالله برهانهم مؤکد بلعنت نـامه بسیورغال ابدی‌و [-] ایشان مقرر بوده واز آنجمله مبلغ سه تومان‌وچهار هزاروسیصد وبیست وسه‌دینارمع خارج‌المال اربابی‌ورعیتی ازاستمرارافتاده که ازدفتر جزواصفهان حواله می‌نمایند ودرزمان نواب خاقان طوبی‌آشیان قدس مکان‌مرحوم میرسیدعلی‌ابن عم ایشان که درسیورغال مزبور یـکدانـگ شرکت داشته مجموع شش دانـگ آنرا باسم خود امضـا نموده بود وبعد از عرض سـادات متولیـان مذکور ومقرر شدن [-] وتحفیف رسیدن

بنابراین مقرر فرمودیم که مشروح نشان واجب الاذعان مذکور وسایر احکام‌وارقام که درباب مسلمیات ومتعلقات متولیان‌بقعه شریفه مذکوره‌شرف صدوریافته بامضای اشرف ممضی ومنفذ بوده [-] تفنگچی مذکور وسایر اخراجات‌بهراسم‌ورسم که بوده‌باشدحوالتی بر مسلمیات متولیان‌بقعه‌متبر که مزبوره ننمایند ودرهرباب بدستور قدیم عمل داشته بنابراین شمه از شفقت شاهانه شامل‌حال سیادت‌ونجابت پناهان میرزا محمدربیع و میرزا ابوطالب مشارالیها وسایر سادات امامی متولیان بقعه‌شریفه مزبوره ومزارات متبرکات مذکوره فرموده رسد پنجدانك مبلغ سه‌تومان وسه هزار وسیصدوبیست و هشت دینار اصل جمع از جمله مبلغ هفت تومان‌ونه‌هزار وپانصدوسی‌دینار وکسری که از قرارتصدیق سرکار خاصه سابقاً بسیور غال متولیان مذکور مقرربوده‌والحال مدتیست که‌ازاستمرار افتاده وازآنجمله رسدیکدانگ که حصهٔ مرحوم میرسیدعلی‌بوده درمعاملهٔ توشقان ئیل بدستور مرحوم مزبور باسم ورثه‌اوبامضا رسیده وتتمه باقی‌است ازابتدا ئیلان ئیل با خارج المال اربابی ورعیتی‌آن بشرح‌ودستور رقم‌امضای ورثه مرحوم میرسید علی‌مزبور دروجه سادات متولیان مذکوره شفقت ومرحمت‌فرموده ارزانی داشتیم که هریك بقدر حدودورسدمتصرف‌شده داخل دررسدیکدیگر نموده‌بدعاگوئی دوام بیزوال قیام نمایند. وزیر ومستوفی وعمال دارالسلطنه اصفهان من بعد از ابتداء سنه مزبوره مال وخارج اربابی ورعیتی رسدپنجدانك مبلغ‌مزبور را بدستور یکدانک رسد اولادمرحوم‌سیدعلی‌آنچه‌رسداربابی باشدبسادات متولیان‌حواله‌ننمایندوآنچه‌رسدرعیتی باشدبمتولیان‌مزبورتنخواه‌دهندوحق که درباب موضوع بودن بعضی محال از [-] اخراجات ازسنوات سابقه‌الی الآن شرف صدوریافته درخصوص توجیه [-] درین سال مقرر گشته که از محال و اصناف دارالسلطنه اصفهان جهت کسر بلوکات مین باشیان سرکار تفنگچی و توپخانهٔ مبارکه گرفته شود منظور نمود تفنگچی مذکور برکل محال [-] شود و درینوقت سیادت و نجابت پناه میرزا ابوالقاسم حسینی امامی متولی بقعه متبرکه مذکوره‌احکام مطاعه سلاطین جنت‌مکین

را که درباب مفروزیات [-] بقعهٔ شریفه شرف‌صدوریافته و درشان خاقان سلیمان شأن که سواد آنرا بمهر مرحمت پناه آقا حسین خوانساری‌دردست داشت قید شده که هر حکم و پروانچه و نشان وجواب واجب العرض که در باب‌مسلمیات وسیور غالات اصفهان صادر شده باشد یا شود مآلا وخارجاً آن احکام را سوای مسلمیات‌ومتعلقات‌مزبوره دانند وبعلت مال مکرر ومزاحمت نرسانند وحکمی که درباب خارج که رعایا کائناً من کان دست یکی دارند صادرشده مسلمی متولیان مزبوره را ازآن حکم مفروز دانند وهرحکم که درباب مسلمیات ممالك یا اصفهان میشود هیچ نسبتی بمسلمی سادات مزبوره ندارد که مسلمی متولیان مذکور رادانسته ودربسته مآلا وخارجاً و [-] از جمیع احکام مستثنی فرموده ایم یقین دانند که هرکس برمحال مسلمی متولیان‌مزبورحوالتی می‌نماید یزید ومردود مطلق است وچون متولی بقعه مزبوره عرض نماید ، آنکس را بقتل‌خواهیم آورد ومطلقاً بهیچ عذرموقوف نخواهیم داشت وهمچنین مقرر فرمودیم که اگر یکی از عمال اصفهان بقلیل وکثیر حوالتی برمسلمیات ومتعلقات متولیان ناحیه مزبوره نماید حاکم ، آنکس را بقتل آورد وهیچ آفریده باز خواست ننماید و اموال آن کس را جهت سرکار خاصه شریفه ضبط نمایند .

مرحمت‌پناه باباممحمد باقر مجلسی‌ارقام امضای‌مرحوم میرسیدعلی ازمشارالیه گرفته دستور شد که ارقام امضاء به تصویر قدیم بشش دانگ فیمابین متولیان صادر گردد ورقم امضای یکدانگ رسد مرحوم میرسیدعلی‌مذکور از (ابتداء)توشقان‌ئیل باولاداوشفقت شده وچون تاحال رقم‌امضای‌پنجدانگ تتمه بایشان داده نشده ازدفترجزو اصفهان‌حواله می‌نمایند واستدعا نمودند که رقم امضای پنجدانگ ارباب ورعیتی‌املاك مزبوره مآلا وخارجاً بدستور امضای‌یکدانگ رسداولاد مرحوم امیرسید علی‌بایشان عنایت شود وازسرکار خاصه تصدیق نمودند که ارقام امضای نواب خاقان طوبی‌آشیان قدس مکان در باب سیور غال مزبور بموجب ضمن صادر گردیده ودرینولا برطبق عرض میرزایحیی‌وغیره‌اولادمرحوم میرسید علی امامی که استدعای‌امضاءیکدانگ

زجمله‌شش دانگ سیورغال مزبور نموده بودند حسب‌الرقم که بتاریخ شهر جمادی الاول سنه ۱۱۲۳ شرف صدور یافته ازابتداء توشقان ئیل یکدانگ مذکور دروجه‌ایشان مرحمت گردیده که بشرح ارقام‌واحکام دربارهٔ ایشان ممضی بوده باشد ومستوفی دارالسلطنه اصفهان تصدیق نمود کـه اصل جمع املاك موقوفات متولیان بقعه مزبور مبلغ هفت تومان و هشت هزارو بیست وپنجدینار ازبابت (-) ذیل‌است وازآنجمله مال اربابی بمبلغ چهارتومـان وششهزارو هشتصدو نودوشش دینارونیم بشرحی که درتحت هرمحل نوشتـه شده (-) جمع مال‌اربابی دارالسلطنه مزبور وضع و بسیورغال عمل وتتمه باسم متولیان بقعه مذکور (-) ومال وخارج اربابی آنهـا هرساله حسب برآوردباسم‌متولیان‌ومال‌وخارج‌رعیتی‌هریك‌باسم‌رعایا تنخواه(-) ازسررسید ارقام درباب (-) برون املاك موقوفات مزبوره از حوالات و اخراجات تصدیق نمودند که رقم اشرف (بتاریخ) شهرمحرم الحرام سنه ۱۲۲۵ صـادر شده مضمون آنکه چون درین وقت مقرر شده کـه احکام و ارقـامی بازیافت‌وصرف‌مصارف‌مزبور‌نمایندوازمخالفت‌مضمون‌نشان‌نواب‌خاقان‌سلیمان شاه که بشرح فوق بامضای نـواب همایون مارسیده احتراز و اجتناب لازم شناسند. مستوفیان عظام کرام‌ایوان‌المع‌حسب‌المسطور چندانکه‌مال‌و خارج اربابی ورعیتی‌مبلغ مزبوررابدستور یك‌دانگ رسداولاد مرحوم‌میرسیدعلی مزبور دروجه میرزامحمدربیع ومیرزاابوطالب وسایرمتولیان وسادات‌امامی مقرر وازحشونتیجه اخراجات مال وخارج اربابی ورعیتی موضوع ومستثنی دانسته رقم این‌عارفه را دردفاتر خلود وثبت‌نمایند وازفرموده تخلف‌نورزند وشکرو شکایت سادات متولیان مزبوررا مؤثر دانند وهرساله رقم موردطلب ندارند. تحریراً فی جمادی‌الاول ۱۱۲۵

(۱۷)

١٤ - فرمان شاه سلطانحسین

حکم جهانمطاع شد آنکه عالیجاه دیوان‌بیگی ووزیر و کلانتر وعمال خجسته اعمال در دارالسلطنه اصفهان بشفقت شاهانـه سرافراز گشته کـه بدارالسلطنه اصفهان آمده بدستورسایر کپتیانان درآنجاسکنی نماید شفقت فرموده‌ایم چون برمضمون‌رقم اشرف مطلع گردند ومشارالیه وارد شودخانه مذکوررا بمومی‌الیه‌دهند که‌درآنجا سکنی نماید

١٥ - فرمان شاه طهماسب دوم

علی‌بن‌الحسین علیهما افضل‌الصلوات الملك‌المشرقین

امامزاده‌زین‌العابدین و امامزاده ابراهیم علیهماالف‌التحیه‌والتسلیم

اثر

مهر

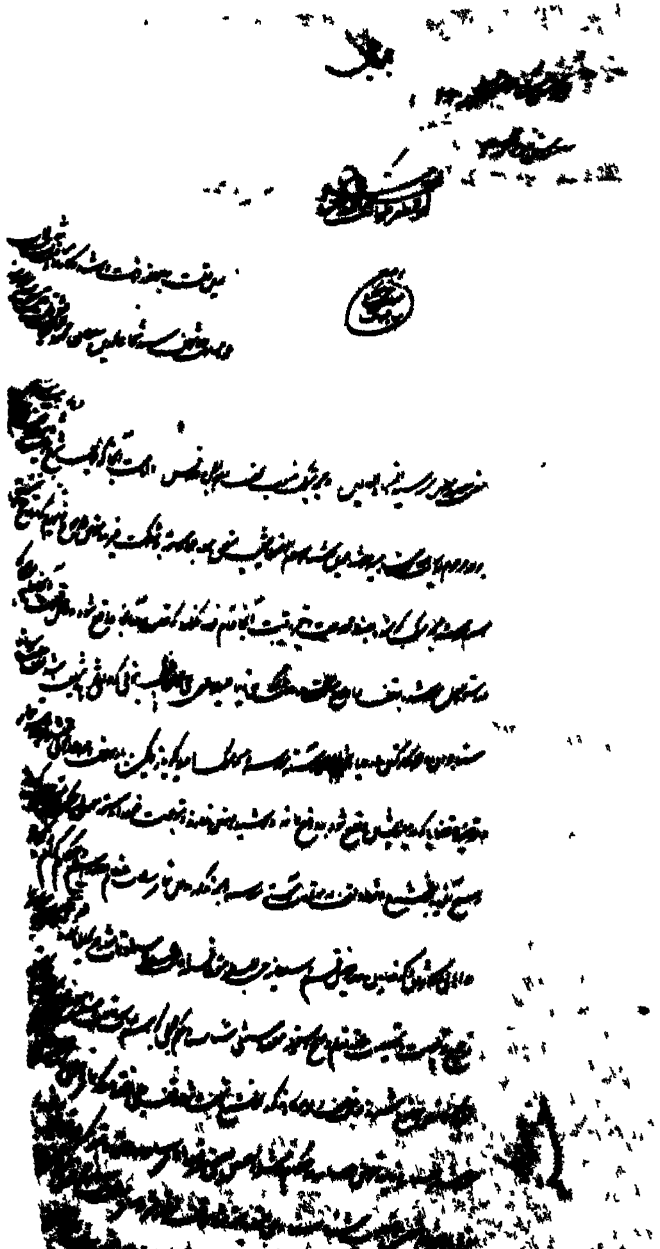
شاه بابام انار الله‌تعالی برهانه

بنده‌شاه‌ولایت‌طهماسب

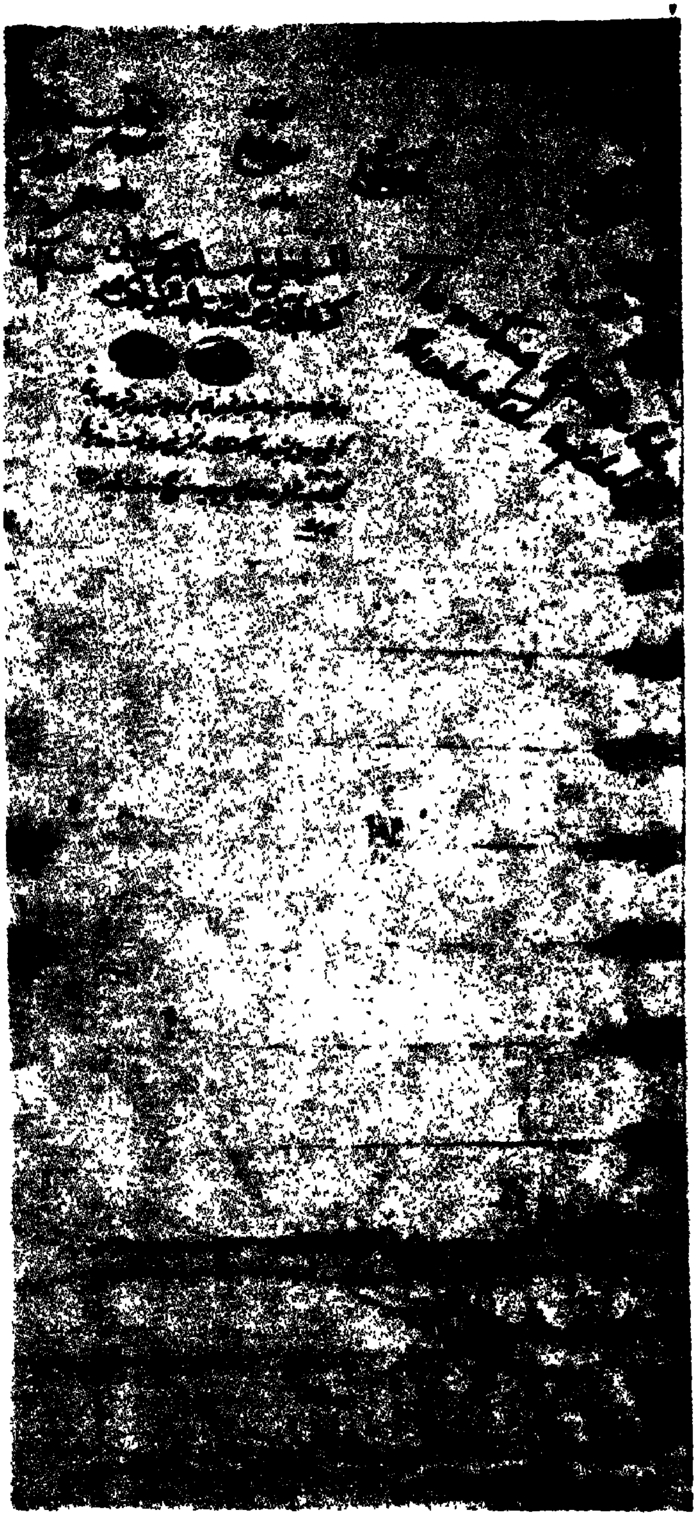
حکم جهانمطاع شد آنکه‌چون درینوقت سیادت ونجابت پناهان‌افادت وافاضت وصلاحیت دستگاهان سید وسید محمدهادی وسایر سادات الحسینی

الامامی العریض متولیان شرعی مزارین کثیرالانوارین امامزاده‌های ورجب‌التظیم والتکریم‌وبقعه‌متبر که منسوبه بحضرت سیدالساجدین و امام‌المتقین وزین‌العابدین بعرض اقدس رسانیدند که‌از قرار ارقام واحکام سلاطین‌جنت مکین سلف موازی هشتاد و چهار جریب زمین مشهور بباغ دیوسلطان که ازجمله موقوفات [-] ایشان ووقف بربقعه مزبوره نموده‌اند وداخل دولتخانه‌مبار که دارالسلطنه‌اصفهان‌شده‌ودرزمان‌هر یك‌از سلاطین‌شیخ‌الاسلام دارالسلطنه اصفهان اراضی مذکوره را بمبلغ ومقدار معینی‌اصلا واضافه الی مدت[-] سال ازمتولیان مشارالیهم‌جهت‌سرکارخاصه‌شریفه اجاره‌نموده‌اند ودرآن‌باب رقم‌نواب خاقان فردوس مکانی‌را ابراز واستدعای امضا وتجدید صیغه از نواب کامیاب همایون ، نمودند بنابراین مقرر فرمودیم که شریعت و افادت وافاضت و کمالات دستگاه‌حقایق‌ومعارف آگاه جامع‌المعقول‌والمنقول علامی فهامی شمساً للشریعه والافاده والافاضه و الفضیله موالامحمد شفیع شیخ‌الاسلام دارالسلطنه اصفهان‌عرصه‌وزمین باغ مذکوررا که‌داخل‌دولتخانه مبارکه‌شده ازسادات متولیان مشارالیهم وکالتاً جهة سرکارخاصهٔ‌شریفه‌اجاره نمایدو شریعت وافادت پناه مشارالیه از ابتداء سه‌ماهه ایت ئیل لغایت مدت [-] اراضی‌مزبور از قرار سیالی من‌اصل واضافه بمقدار چهارهزار من[-] میشود ازسادات متولیان‌بقعه‌مذکوره اجاره وتجدید صیغه‌نموده که هرسال سادات مشارالیهم مقدار مذکور را ازمباشرین‌سرکارموقوفات بازیافت که‌نظر بشروح‌وقیود ارقام مطاعه‌وسابقه هریك بقدرحصه ورسد فیمابین خود تقسیم و رسد صرف تعمیر و ضروریات بقعه را بمصارف وجوب رسانند . بناء علیا وزیر ومستوفی موقوفات [-] مطهرات سرره مرتبات عرش درجات ازتاریخ

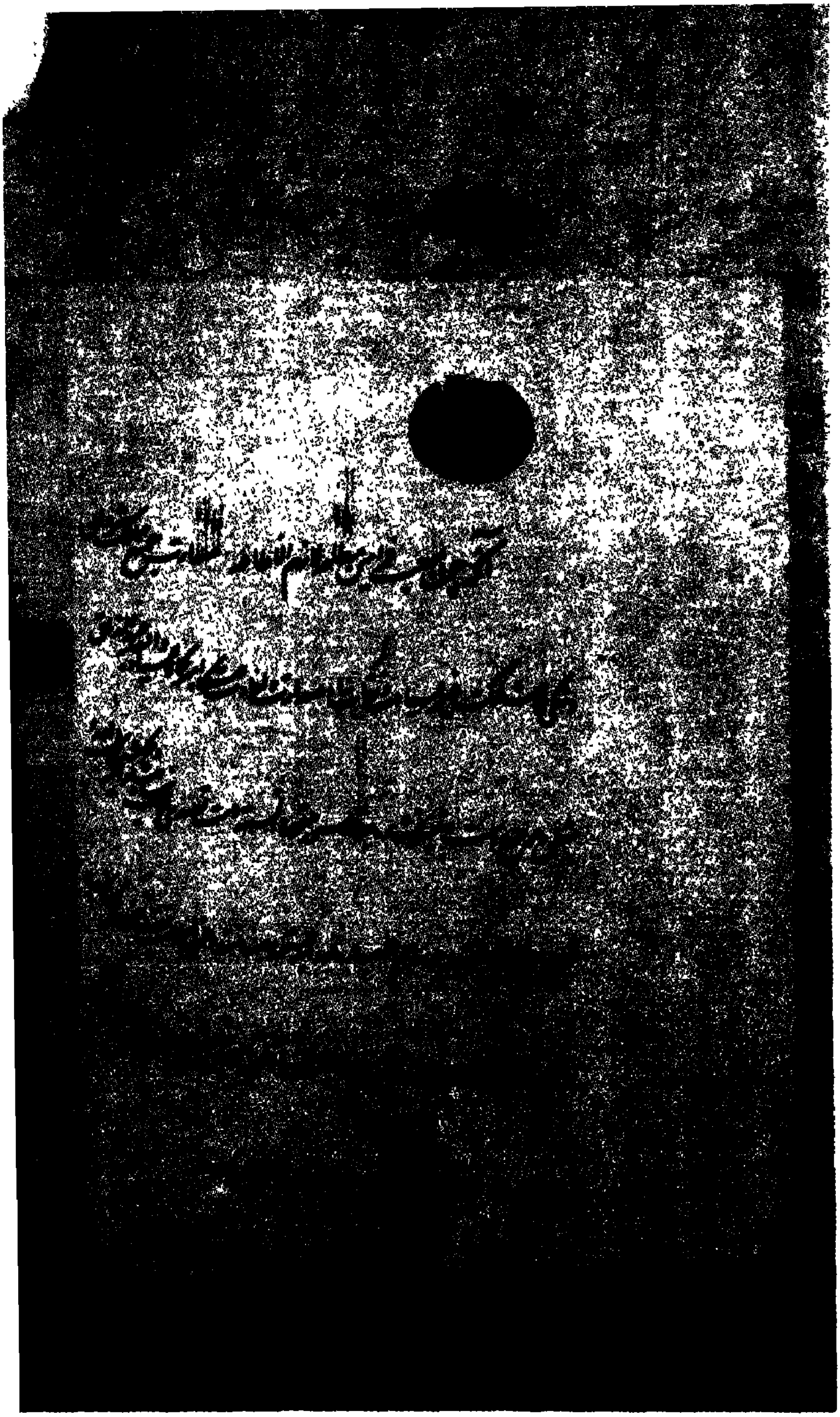
مزبور سال بسال مال الاجارمذکوره را از بابت حق التولیه نواب کامیاب[-]
حسب المسطور واصل سادات عالیات مشارالیهم ساخته قبض بازیافت نمایند
که ازآنقرار بخرج مجری کردد وهرساله رقم مجدد طلب ننمایند ودرعهده
شناسند . تحریرا فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۴۳



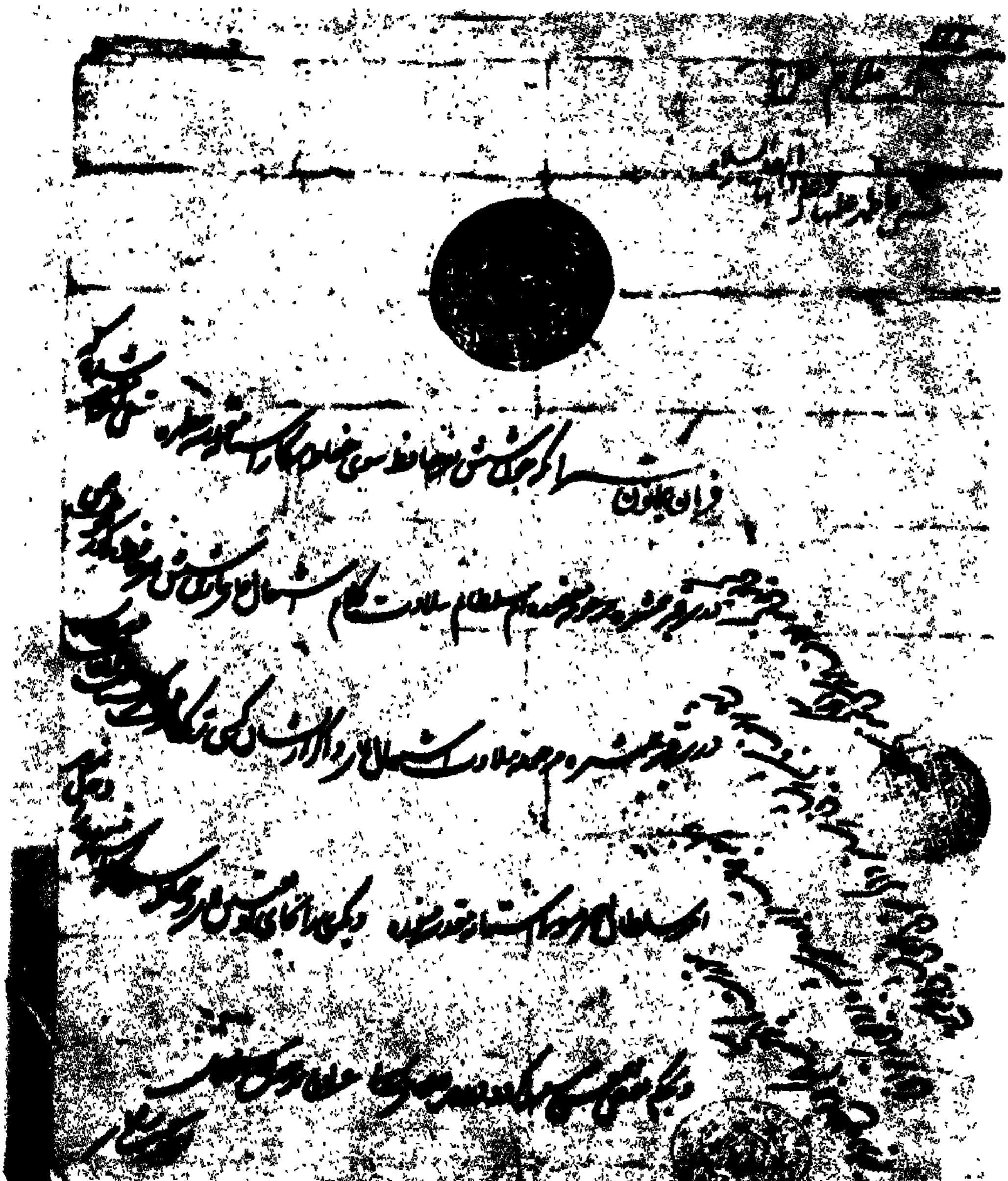
سند شماره ۱ـ فرمان شاه طهماسب اول صفوی



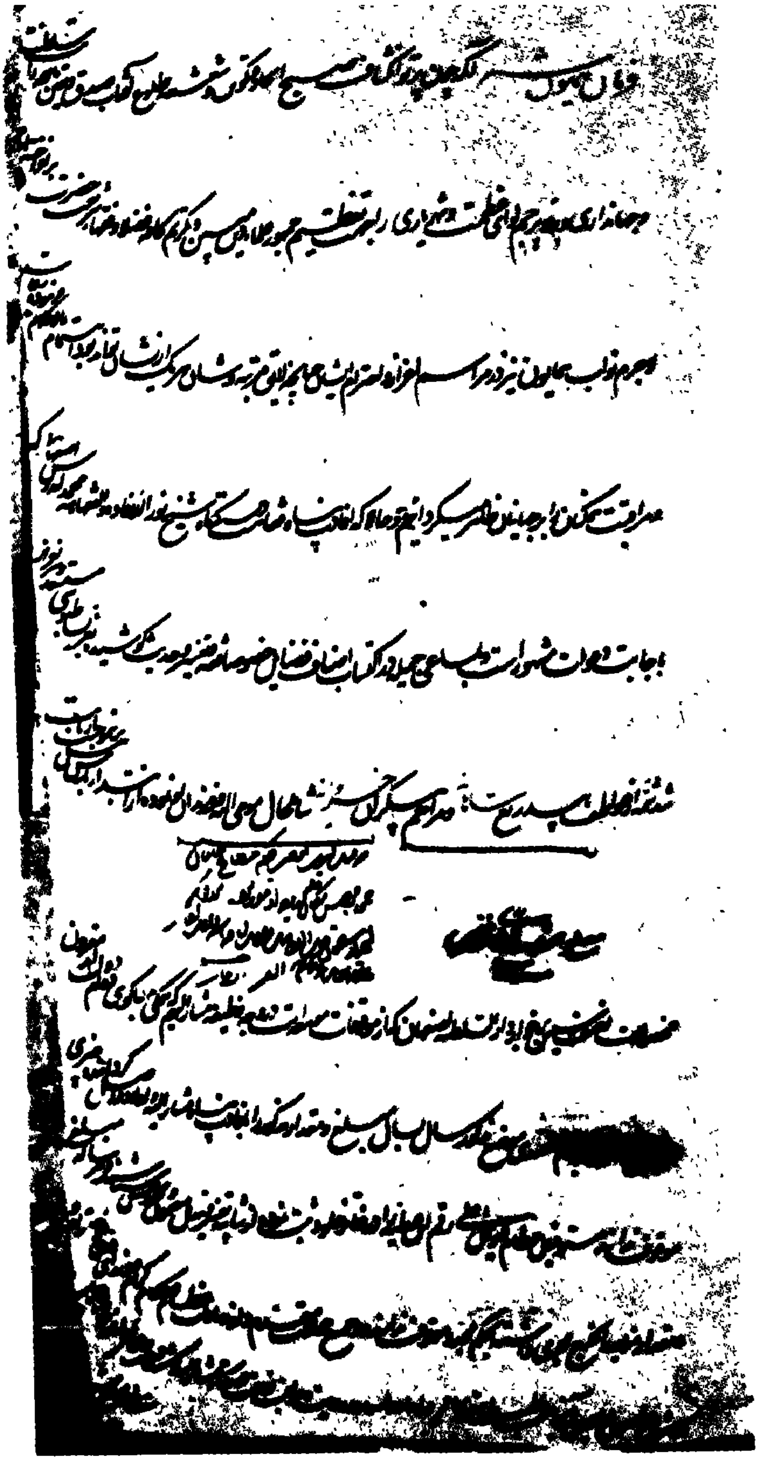
نوشته های پشت سند شماره ۱



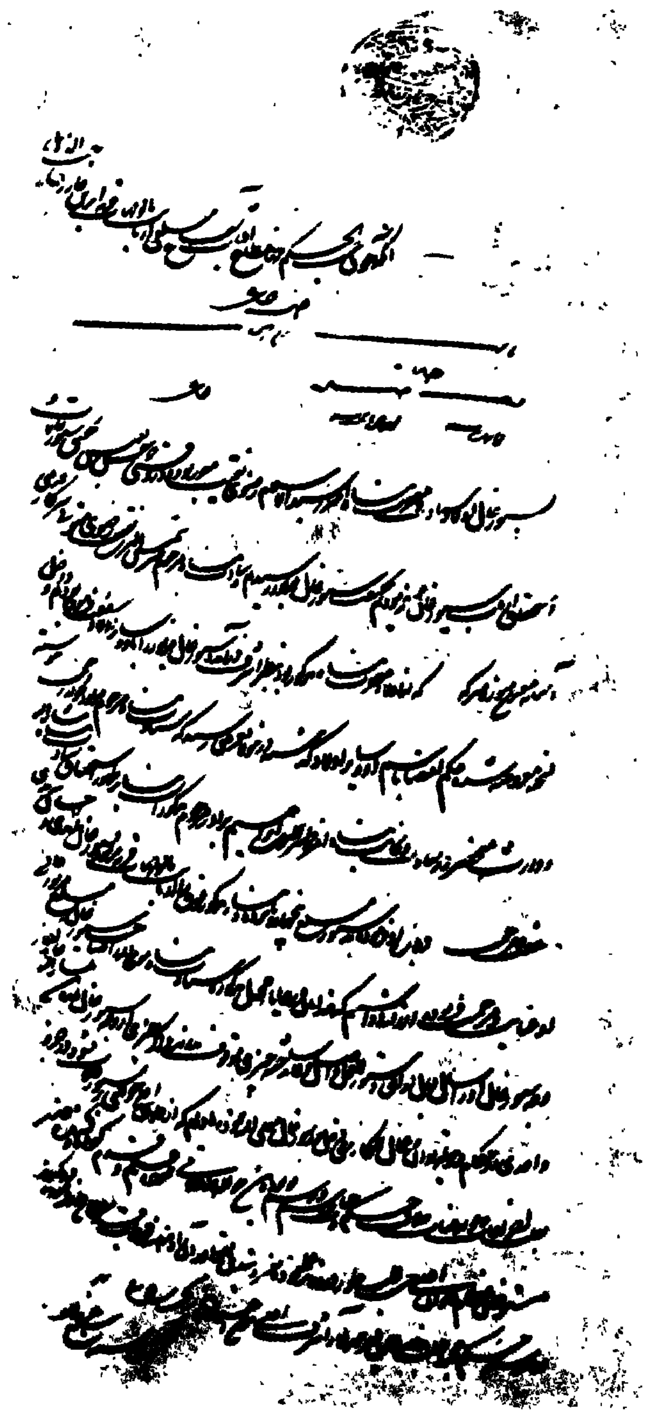
سند شماره ۲ــ فرمان شاه طهماسب اول



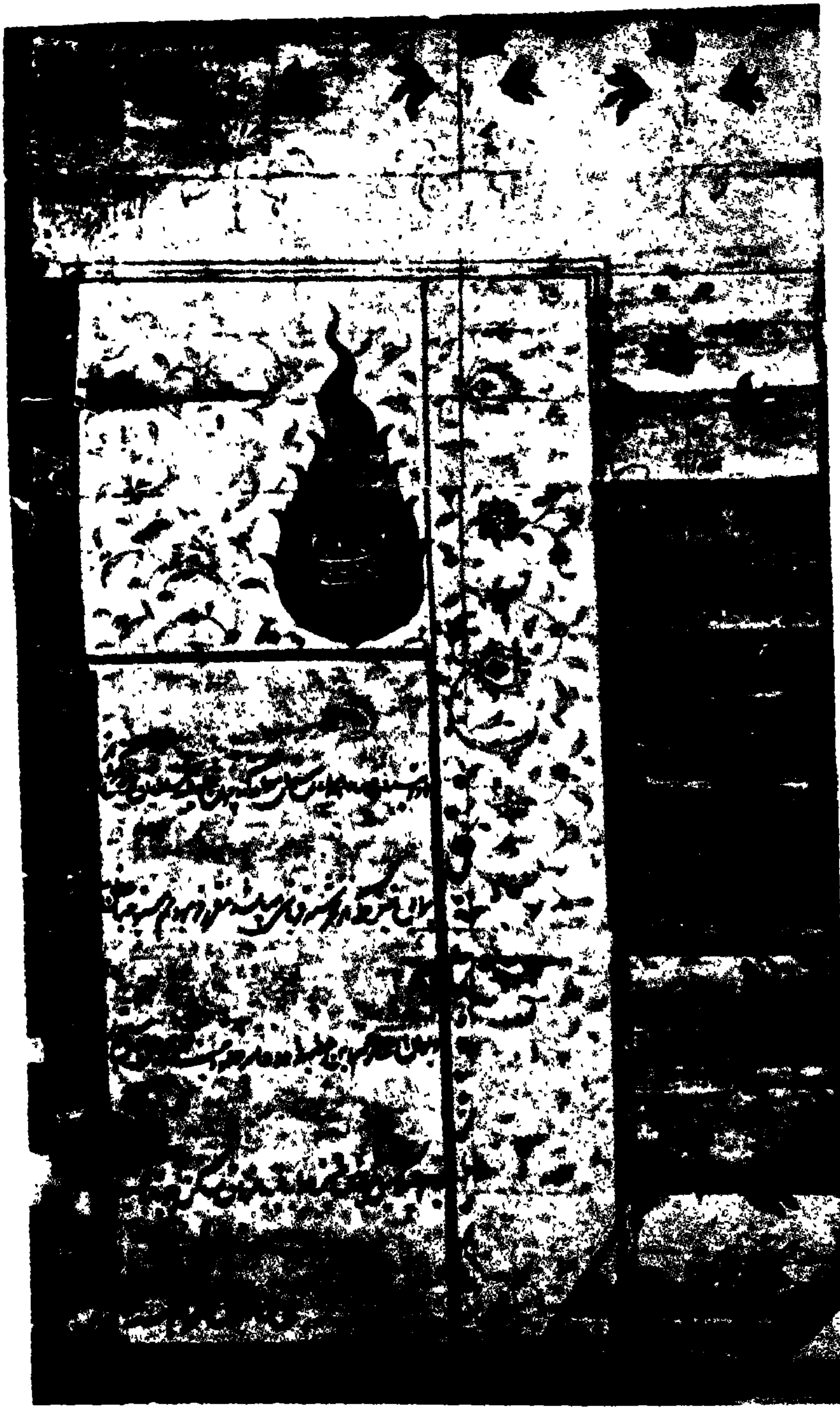
سند شماره ۳ـ فرمان شاه طهماسب اول



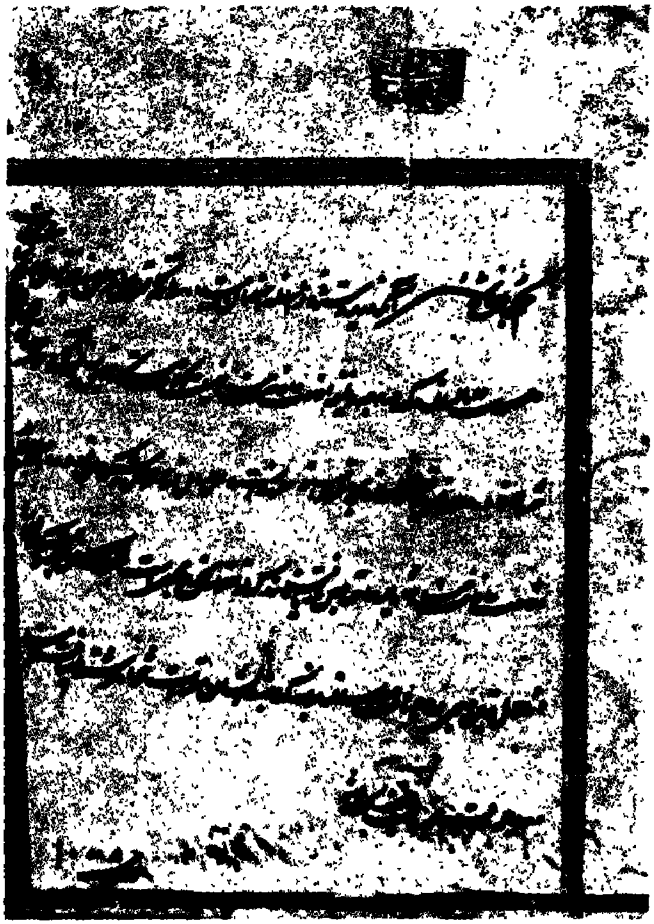
سند شماره ٤ـ فرمان سلطان محمد خدابنده صفوی



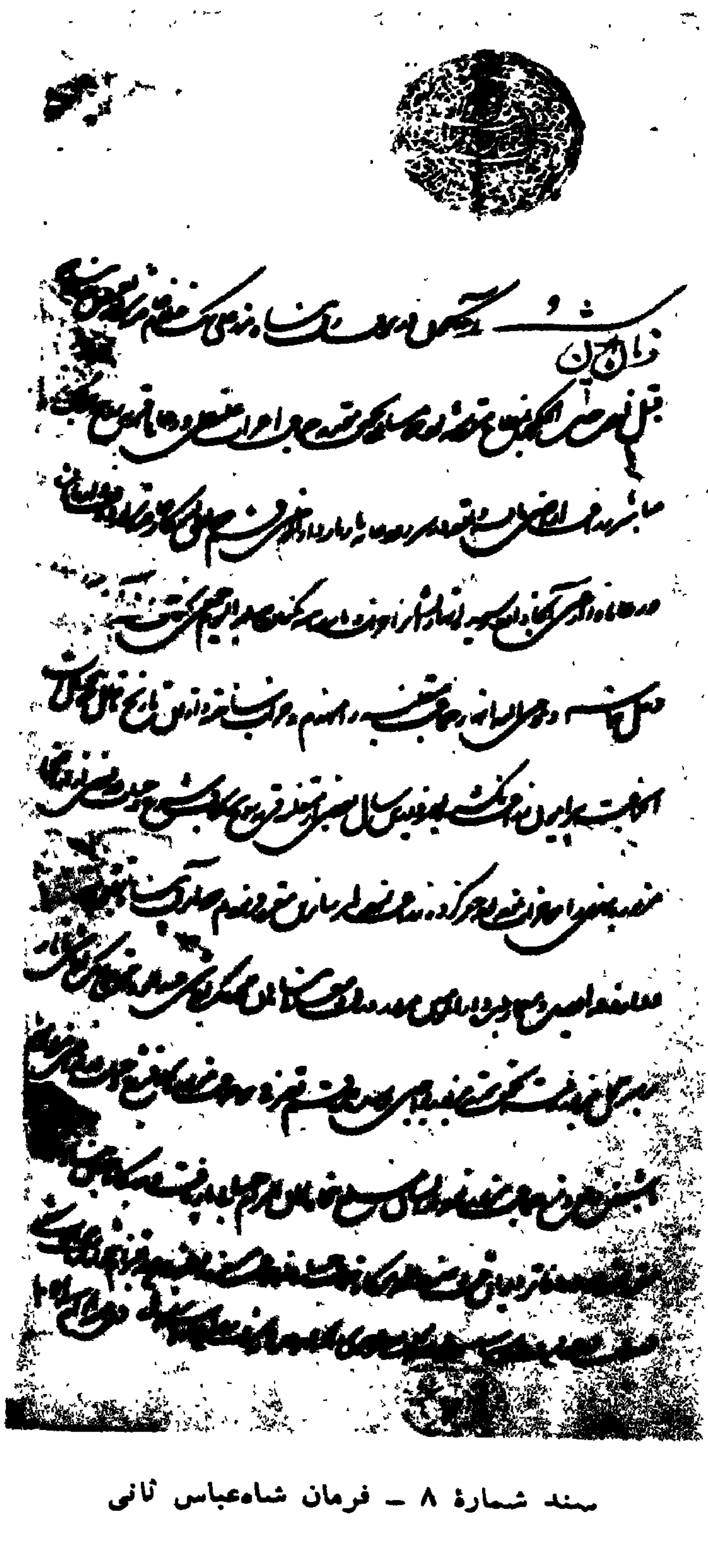
سند شماره ۵ــ فرمان شاه عباس



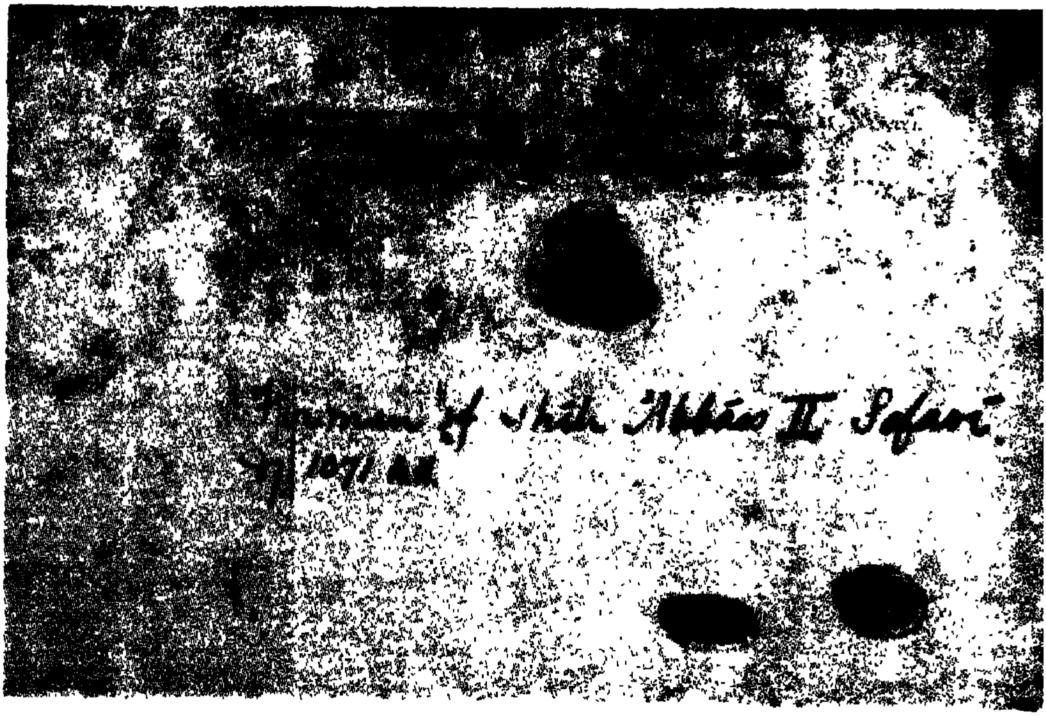
سند شماره ٦ـ فرمان شاه صفي صفوي



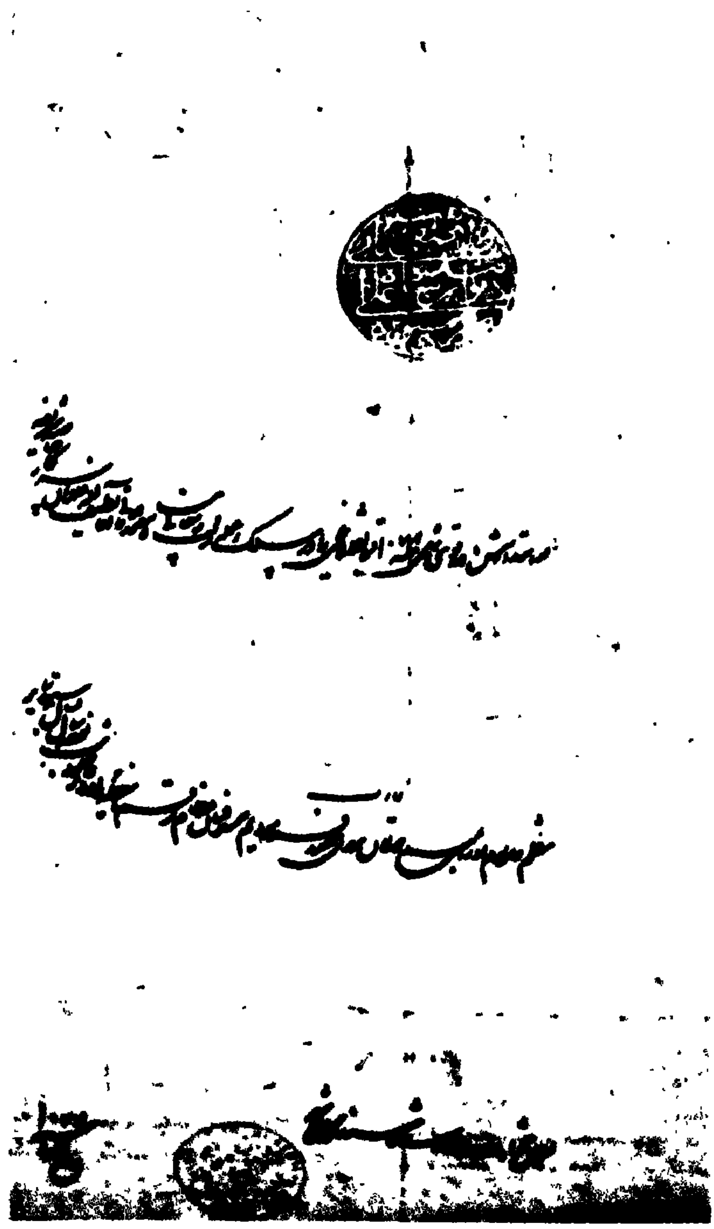
سند شماره ۷ـ فرمان شاه عباس ثانی



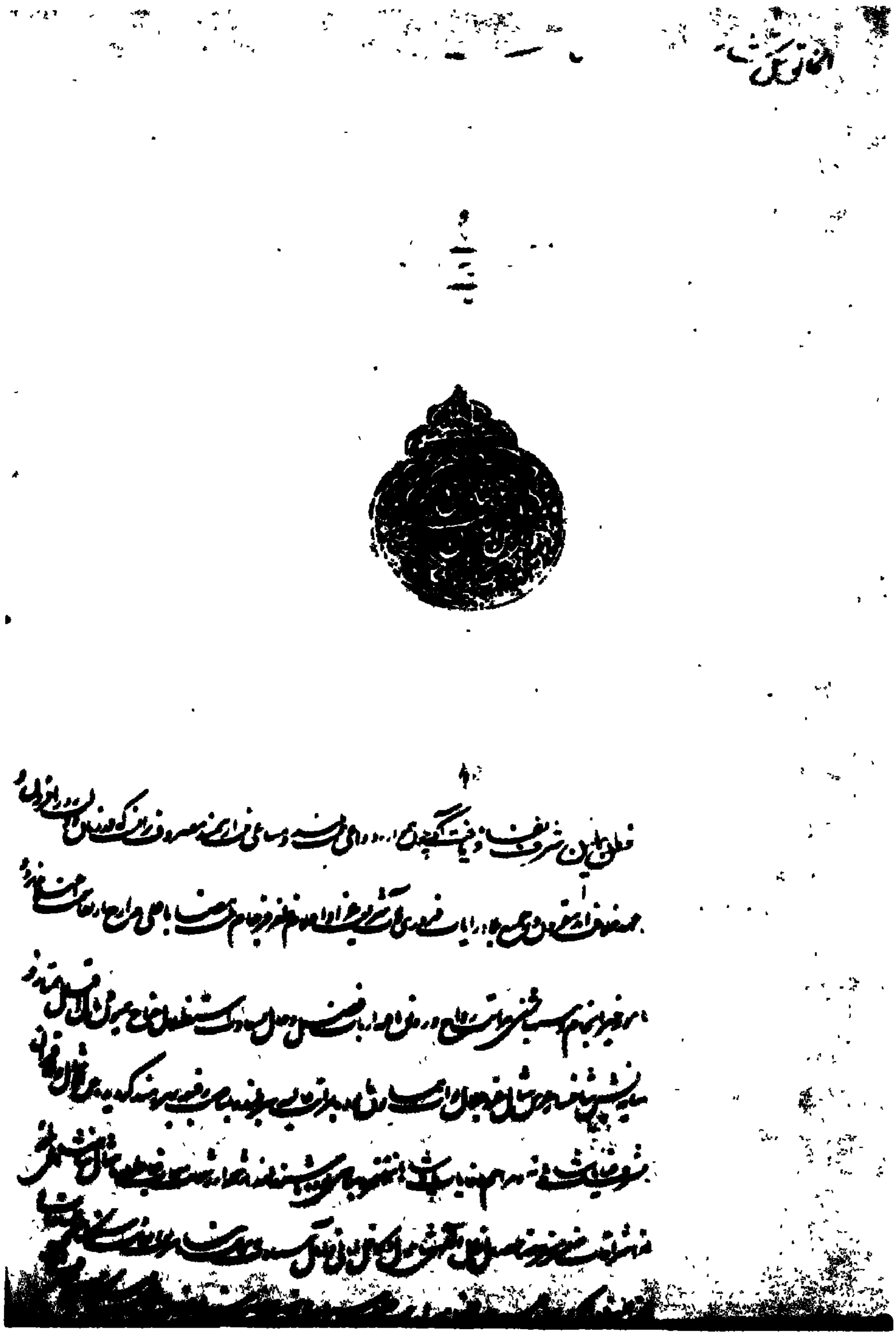
سند شمارهٔ ۸ ـ فرمان شاه‌عباس ثانی



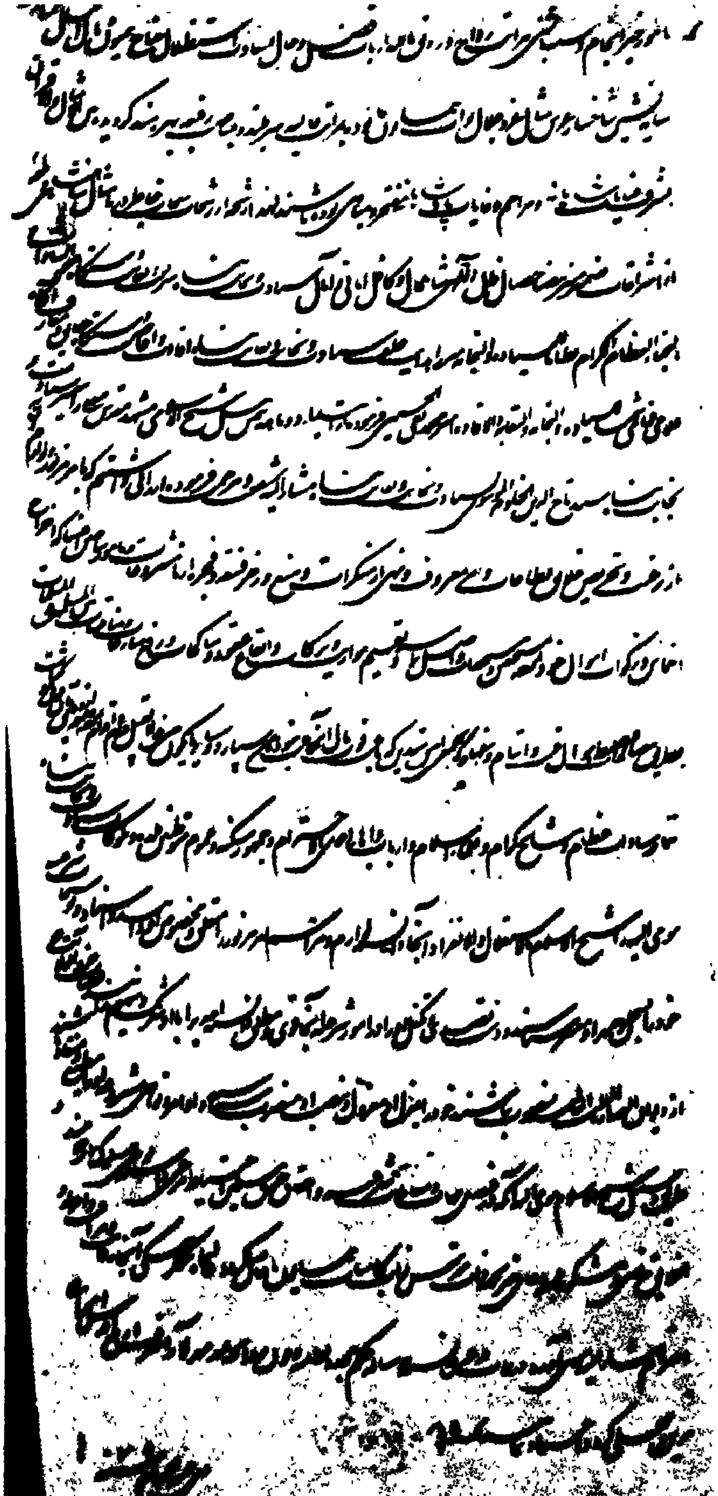
پشت فرمان شاه عباس ثانی



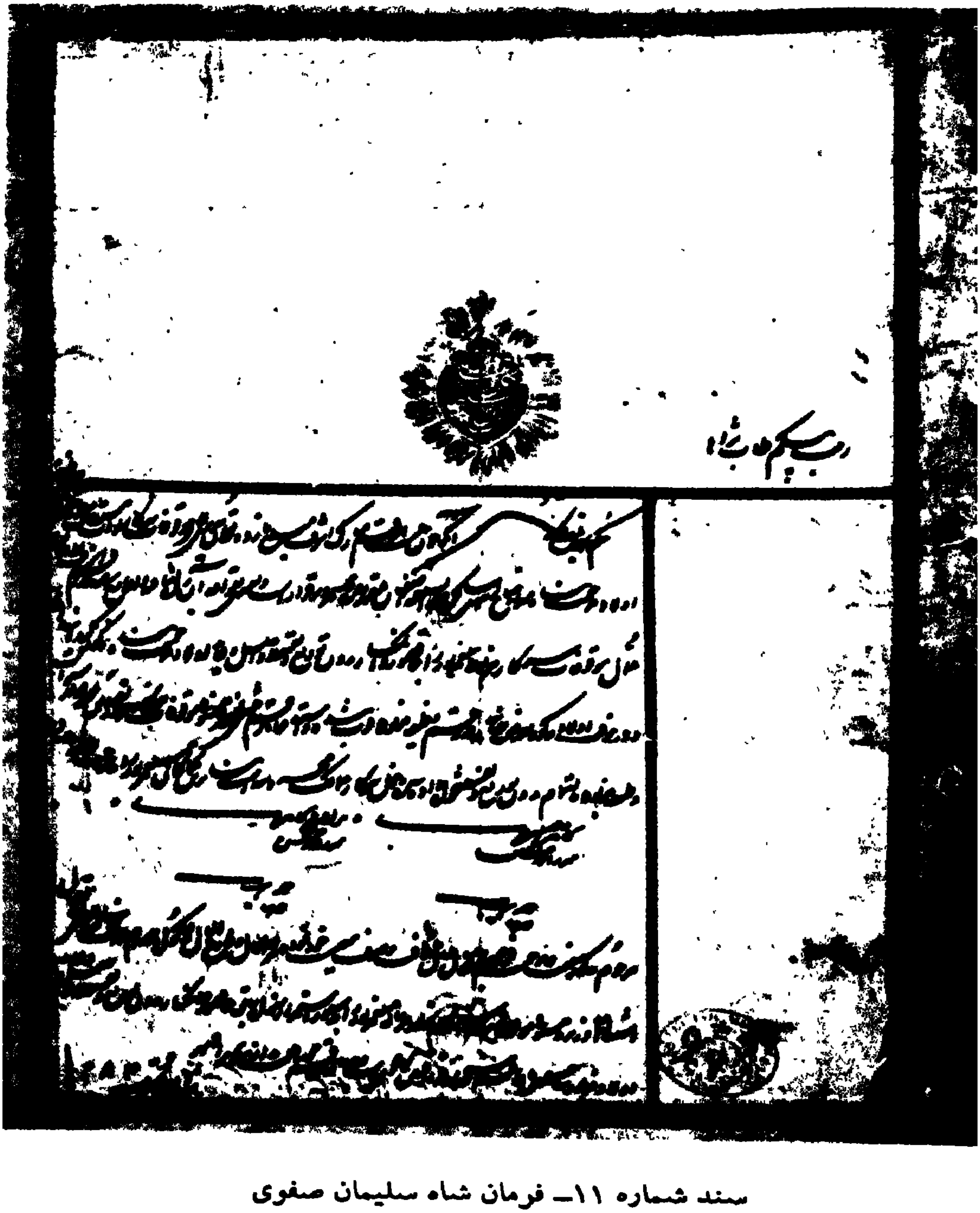
سند شمارهٔ ۹ ــ فرمان شاه سلیمان



سند شماره ۱۰ – ابتدای فرمان شاه سلیمان صفوی



بقیه سند شماره ۱۰



سند شماره ۱۱ــ فرمان شاه سلیمان صفوی

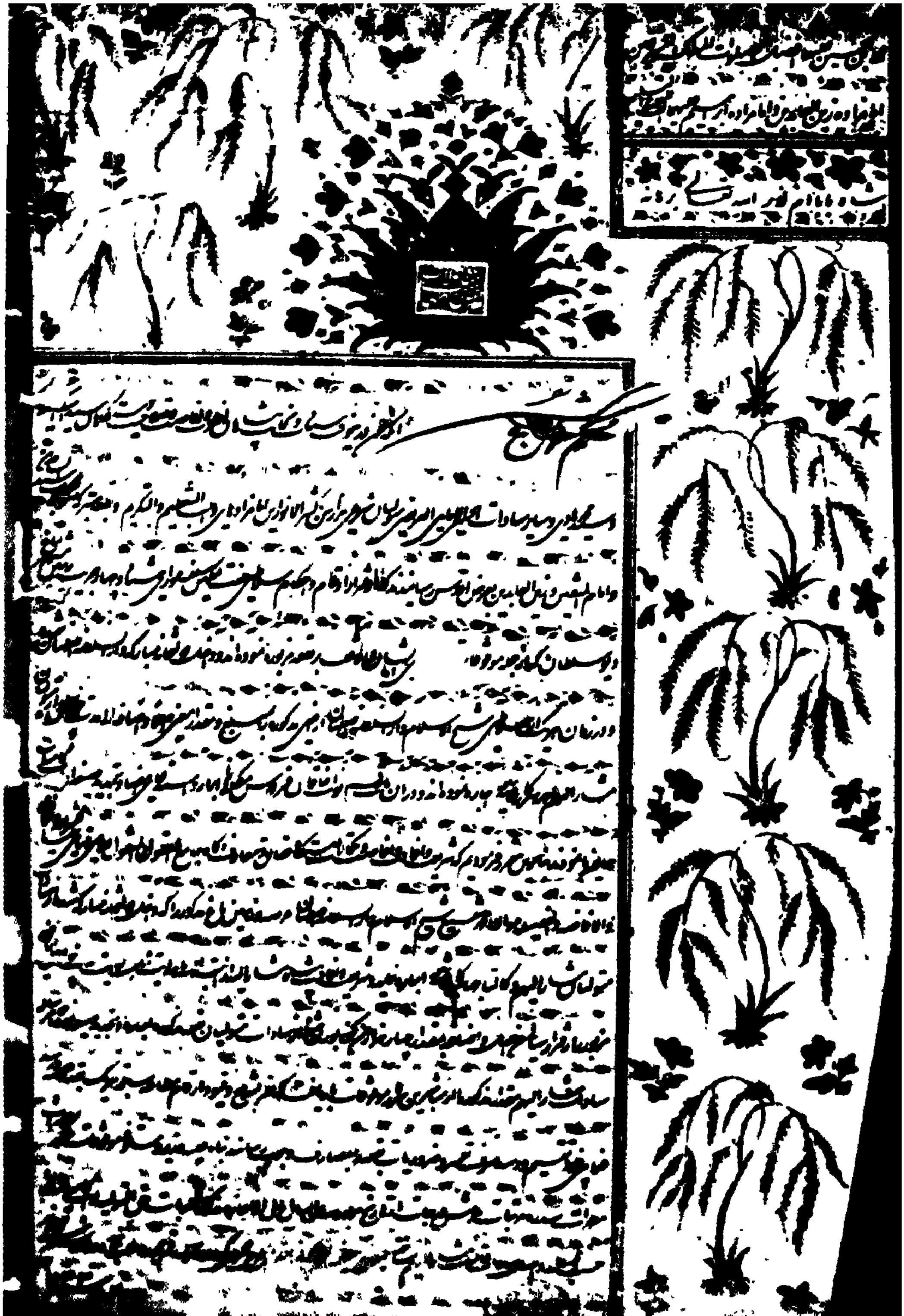
[illegible]

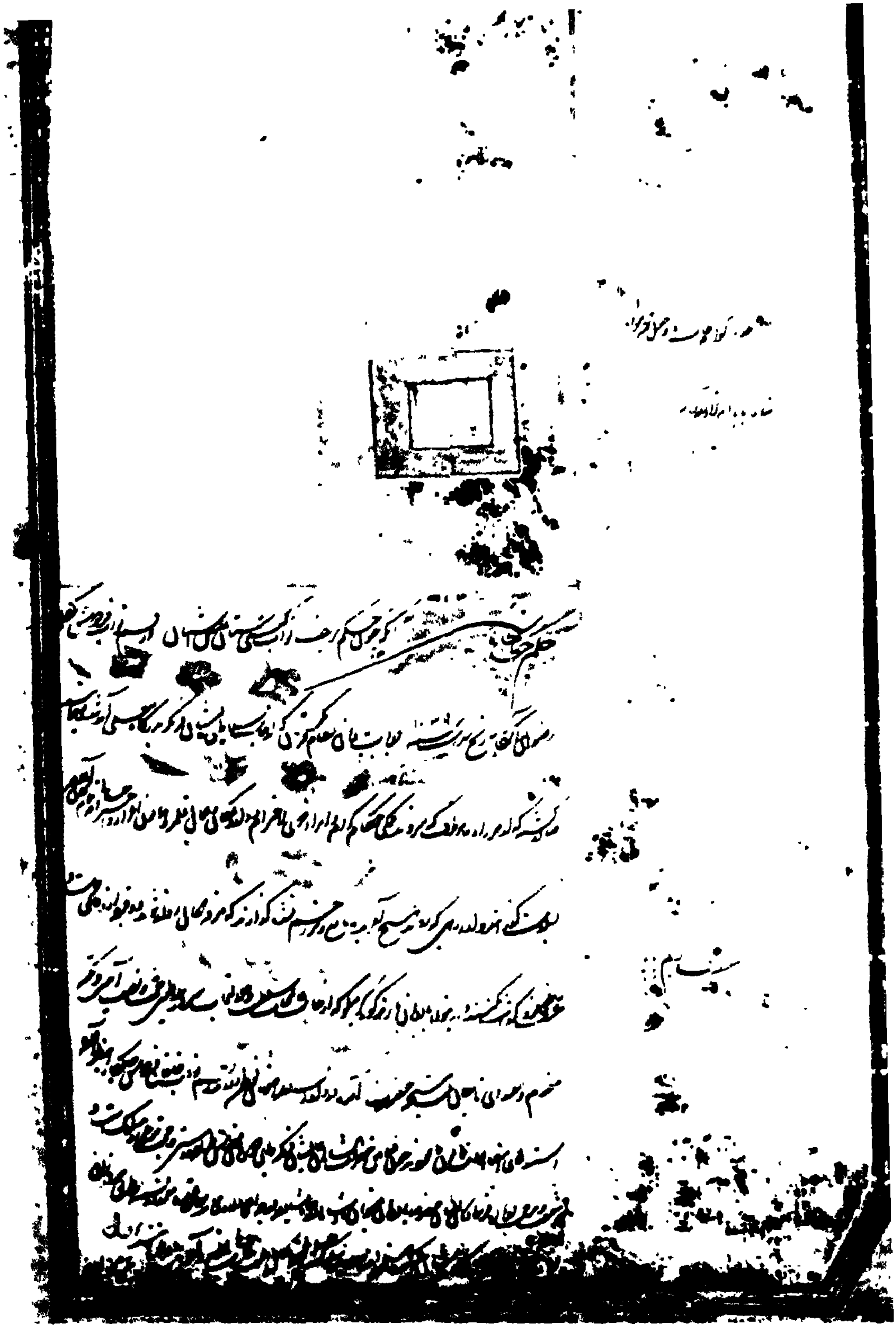
١٠٩٢





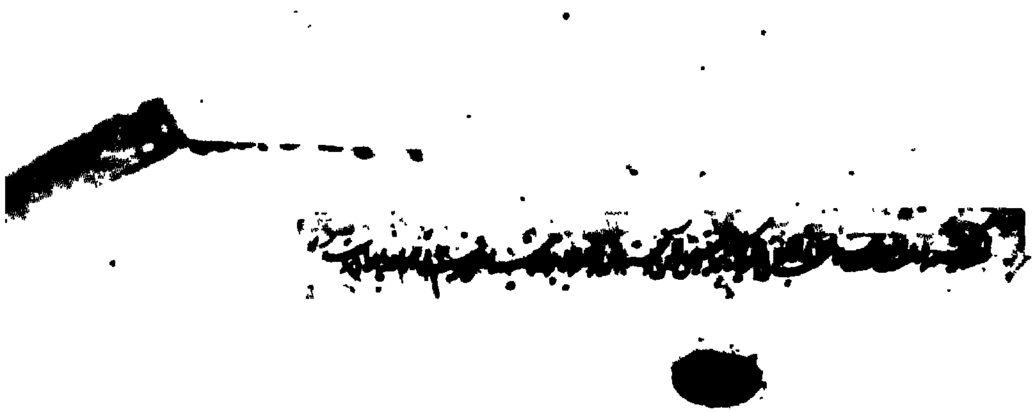
سند شمارهٔ ١٤ــ فرمان شاه سلطان حسین



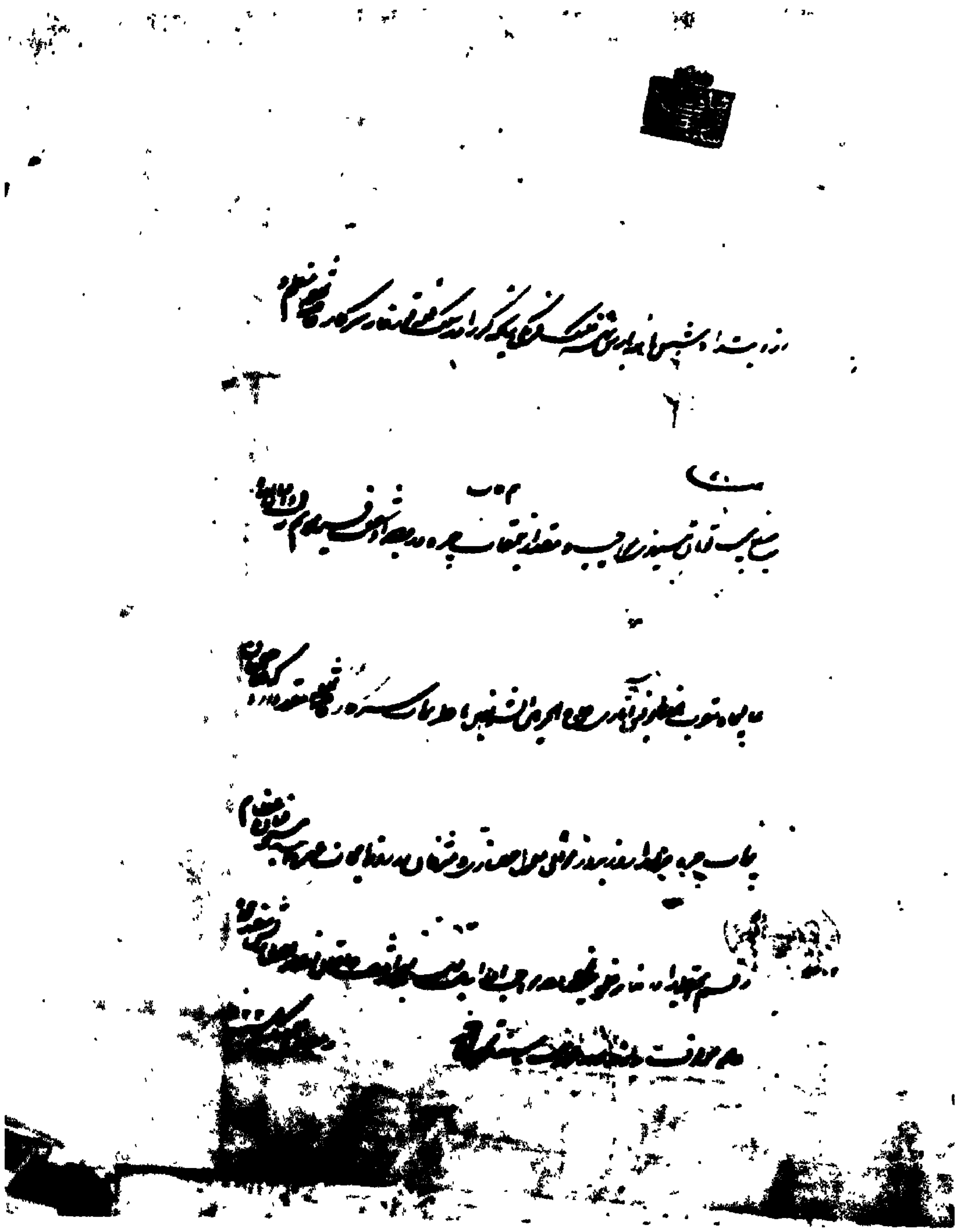


سند شمارهٔ ١٦– فرمان شاه عباس ثانی

٢- اصل فرمان که متن و عکس از رونوشت آن در کتاب یکصد وپنجاه سند



پشت سند شمارهٔ ۱٦



سند شمارهٔ ۱۷ ـ فرمان شاه سلطان حسین صفوی دربارهٔ ملیک عمله قورخانه ـ عکس اصل فرمانی‌که متن عکسی از سواد آن درکتاب یکصدوبنجاه سند تاریخی بچاپ رسیده است (ر.ك. به سند شماره ۳۵ درآن کتاب)

گوشه‌ای از تاریخچه نیروی دریائی ایران

بقلم:

سرتیپ مسعود معتمدی

سرزمین ایران که بحکم موقعیت جغرافیائی خود از شمال به دریای بسته خزر و از جنوب از طریق خلیج فارس و دریای مکران بدریاهای آزاد راه دارد بی گمان ر طول تاریخ نمیتوانسته است بدون مسائل و تلاشها و کشمکشهای دریائی بوده باشد و چون همین مسائل و کشمکشها و تلاشهاست که تاریخچه نیروی دریائی یك کشور را تشکیل میدهد ناگزیر زمباحثی که در تاریخ کامل ایران باید بدان توجه شود و جائی برای آن باید شناخت تاریخچه نیروی ریائی ایران است و بهمین سبب ن مقاله خود را به ذکر و شرح دارك و مطالبی اختصاص میدهم اخود جزئی از مواد و مصالحی

باشد که برای تدوین تاریخ کامل نیروی دریائی ایران لازم خواهد بود.

ازسال ۱۱٦۰ که نادرشاه کشته شد و نقشه نیروی دریائی او عقیم ماند تاسال ۱۲۲٤ قمری (۱۸۱۲ میلادی) دیگر صحبتی از نیروی دریائی ایران درمیان نمی‌بینیم. دراین سال ذیپلماسی ناپلئون درایران دربرابر سیاست انگلیسها مواجه با شکست شد و هیئات سفارت او که بریاست سرلشکر گاردان Gardanne وعده‌ای ازافسران فرانسوی برای تشکیل ارتش ایران به‌سبك نظام اروپائی بایران آمده بودند ایران را ترك گفتند و فردای روزی که هیئات فرانسوی از تهران بیرون رفتند سفیر دولت انگلستان سرهارفرد جونز Sir Harford Jones به‌این‌شهر وارد شد[1] (روز ۲۸ ذی‌حجه ۱۲۲۳ قمری).

سرهارفردجونز چون‌به تهران‌رسید بادولت‌ایران درمورد قراردادی که بتواندحافظ منافع‌دولت متبوع اودر ایران و درجوار هندوستان باشد وارد مذاکره و عمل‌شد و سرانجام قراردادی موقتی‌شامل‌هشت‌فصل بتاریخ ۲۵ دی محرم ۱۲۲٤ یعنی ۲۷ روز پس از ورود خود به‌تهران بین او و دولت ایران بسته شد[2]

وبراساس این قرارداد سه‌سال‌بعد (۲۹ صفر ۱۲۲۷ قمری) عهدنامه‌ای‌قطعی‌بین دودولت منعقد گردید که فصل‌هفتم آن مربوط به‌نیروی دریائی ایران میشد وآن چنین بود:

« فصل‌هفتم ـ درصورتیکه درسواحل‌دریای قلزم[3] چوب و اسباب مهیا شود وشاهنشاه ایران خواهش فرماید که در حوزه‌های بحرمزبور کشتیهای جنگی‌سازند، پادشاه ذیجاه انگلستان اجازت به‌معلم وعملجات کشتی سازو غیره‌ازدارالسلطنه‌لندن وهم‌ازبندر بمبئی‌عطافرمایند که بخدمت‌شاهنشاه‌ایران

۱ـ برای آگاهی بیشتر در این باره رجوع کنید به کتاب مأموریت ژنرال گاردان ترجمه‌مرحوم عباس‌اقبال و به‌تحولات سیاسی نظام ایران تألیف سرهنگ دکتر جهانگیر قائم‌مقامی (ازص۱۵ تا ص۳۱)

۲ـ برای آگاهی ازمتن این قرارداد به ص ۷۱ـ۷۳ج۱ تاریخ روابط سیاسی‌ایران وانگلیس درقرن نوزدهم تألیف‌محمود مراجعه نمائید.

۳ـ منظور خلیج فارس و دریای مکران است

حاضر و بخدمت مرجوعه مأمورشوند و مواجب واخراجات آن باسرکار پادشاه جمجاه دولت‌علیه ایران باشد بموافق قراریکه با ایلچی دولت بهیهٔ انگلیس داده خواهد شد ». [۱]

وجود این فصل در معاهدهٔ مزبور به این سبب بود که دولت انگلستان در این موقع میخواست در مقابل روسها که « مادهٔ نهم وصیتنامه پطر کبیر را بنوك سرنیزه‌های خود آویخته » و رو به‌خلیج فارس پیش می‌آمدند ایرانی قوی بوجود آورند تا بتواند مانع پیشرفتهای آنها گردد.

اما مفاد این فصل نه‌تنها بمورد عمل درنیامد بلکه در عهدنامه دیگری که دوسال بعد (۱۲۲۹ق) بازبه‌همان اساس بین ایران و انگلیس انعقادیافت[۲] از این ماده دیگر ذکری بمیان نیامد[۳].

از این پس رفته رفته زمام اختیار خلیج فارس و دریای مکران بدست انگلیسها افتاد زیرا درخلال این احوال دولت‌انگلستان با انعقاد قراردادهائی باشیوخ خلیج‌وبستن معاهداتی دربارهٔ منع برده فروشی و نیز بوسیله‌اجرای نقشه برداری ازخلیج و « تعیین اعماق و احداث مناره‌های راهنما و برقراری ارتباط تلگرافی»[٤] حق نظارت‌کامل برخلیج و کلیه کشتی‌هائی را که درخلیج رفت و آمد می کردند توانست بدست آورد.

ولی‌عکس‌العمل‌این اوضاع در سواحل‌ایران بیشترمحسوس بود تادر پایتخت چنانکه‌مدارك‌واسنادچندی که‌دردست‌است از ناراحتی‌های روحی کار گزاران و حکمرانان دولت که‌دراین‌مناطق ماموریت داشته‌اند حکایت می کند واین اشخاص‌عموماً پس از شرح وتفصیل اوضاع خلیج‌فارس‌و سواحل‌آن، پیشنهاد می کنندبرای جلوگیری‌ازبسط نفوذ و تسلط بیگانگان بایدفوراً به‌تشکیل نیروی‌دریائی مبادرت‌شودواین‌است چندنمونه از آن گزارشها.

---

۱ ــ ص۳۹ و ص ۱۹۷ تحولات سیاسی نظام ایران

۲ ـ دربارهٔ این عهدنامه به ص ۱٤٤ ـ ۱٤۷ ج ۱ کتاب محمود محمود و ص٤٥-٤٦ در تحولات سیاسی نظام ایران نگاه کنید.

۳ ــ ر . ك به ص ۱۹۹ تحولات سیاسی ایران

٤ ــ خلیج فارس تألیف سرآرنولدویلسون ترجمه محمد سعیدی ص ج

فریدون میرزا حکمران فارس دراواخر ۱۲۵۲ قمری به‌حکمرانی فارس انتخاب گردید[1] پس‌از رسیدن به‌فارس وآشناشدن به‌اوضاع‌واحوال آنجادر نامه‌ای مبسوط بخطخود به‌حاجی‌میرزاآقاسی نوشته‌است چنین مینویسد:[2]

«جناب حاجی سلمه‌الله‌تعالی درباب جزیرهٔ خارك واختلال انگلیس و تفصیل حالات ..... اگرازجزیره خارك بگذرند یکوقتی میشود ازبندربوشهر ویا ازسایر بنادر حضرات‌انگلیس‌بیرون می‌آیند وهمینکه درخشکی‌راه‌پیدا کردند مأمن میسازند، اهل فارس رابه دادن تیول ونگرفتن مالیات تطمیع میکنند.....»

« اگر بخواهند امر بنادر درست مضبوط بشود، کل دولتها کشتی‌جنگی دارند حتی امام مسقط ومحمدعلی پاشا شمایك بغله وماشویه درعمان‌ندارید اسمش بحرالعجم است‌ولیکن بهیچوجه بشما مدخلیت ندارد پارسال دو سه کشتی خوب میفروختند بشما نوشتم جوابهای غریب نوشتید منهم سکوت کردم امسال هم‌یك کشتی بسیار خوب که ۲٤ توپ داشت بهفت‌هزار تومان می‌فروختند باز بشما نوشتم جواب نیآمد این‌قسمتها بحرف امردریا و بندر مضبوط نمی‌شود‌باید‌ایستادگی‌در کار کردو پول‌خرج‌نمودو بخادم‌مرحمت‌و بخائن سیاست فرمود تاامر مضبوط شود والا حرف‌زدن وپیش‌نرفتن حاصلی ندارد.»

سند دوم

سند دوم گزارشی‌است که‌کارگزار مهام امورخارجه‌ایران درخلیج‌فارس بتاریخ محرم ۱۲۷۸ قمری‌به‌دولت مرکزی ایران نوشته است. دراین گزارش که مربوط به‌تجاوز شیخ بحرینی به‌قطیف ودخالت قونسول انگلیس واعزام چند کشتی‌انگلیسی به‌بحرین بـرای گوشمالی شیخ بحرین میباشد[3] درباره نیروی دریائی چنین می‌خوانیم:

۱- منتظم ناصری ج ۳ ص ۱٦۷

۲- اصل این نامه در مجموعه ٦۰٤٤ اسناد دولتی دروزارت-خارجه ایران موجود است‌وبرای متن‌کامل این‌نامه به‌کتاب بحرین ومسائل خلیج فارس تالیف سرهنگ دکتر قائم‌مقامی رجوع کنید (ضمیمه ٥ ص ۱٦۲-۱٦٤) وص۹٦-۹۷

۳- شرح این‌وقایع را در کتاب‌بحرین ومسائل خلیج‌فارس‌درص٤٥ تاص٤۸بخوانید.

«مکرر از مسقط وبوشهر عرض نموده‌است که‌تصرف دربحرین بی‌جهاز ممکن نیست ... وهر گاه دولت علیه چند فروند جهازبادی‌وآتشی دربوشهر داشته باشد دولت انگلیس بهیچوجه ازاین‌قبیل تصرفات نمیتواند در خلیج فارس وبنادرآن نماید.حالااسم خلیج‌فارسی استورسم بادولت انگلیس...»[1]

سند دیگر

سندديگر نامه‌ایست که در همین سال (ربیع‌الثانی ۱۲۷۸ میرزا حسین خان (سپهسالار) وزیر مختار ایران دراستانبول دربارهٔ مقاصد و اقدامات انگلیسها دربحرین وخلیج‌فارس نوشته ودرآن مینویسد:

«چنانکه مکر شفاهاً عرض نموده‌ام اخذ حق باحفظ حقوق‌یاایجادحق بجهت‌خود، بسته بقوهٔ سرنیزه واستعداد بریه‌وبحریه‌است»[2]

بدینترتیب مداخلات غیرقانونی انگلیسها در امور خلیج‌فارس وجزایر آن رفته‌رفته شدت‌یافته بودو گزارشهائی که‌ازکارگزاران ومأموران‌دولتی‌بدولت مرکزی ایران میرسید ودرهمه آنها لزوم تشکیل وداشتن‌یك نیروی دریائی رادر خلیج‌فارس توصیه میکردند بالاخره دولت‌ایران رابفکر انداخت برای حفظ آرامش وامنیت خلیج‌فارس‌و کوتاه‌ساختن دت وبهانه انگلیسهانیروئی دریائی درخلیج‌فارس‌تشکیل‌دهد وباین‌نظریه حاجی محسن‌خان سفیرایران درلندن وهمچنین به‌میرزاحسین‌خان وزیرمختار دراستانبول دستور داد در مورد خرید کشتی وقیمت‌آن تحقیق نمایند.

میرزا حسین‌خان وزیر مختار درنامه‌مفصلی بتاریخ محرم ۱۲۸۲ بدولت متبوع خودنوشت: «تدبیری که اولیای دولت در خریدن کشتی د داشتن‌قوه بحریه درخلیج فارس می‌خواهند تهیه بفرمایند باعتقاد فدوی‌کافی‌نیست‌زیرا که‌بااین وضع مالیه، ازعهده قیمت‌آن نمیتوانیم برآئیم‌وثانیا که‌سرکاراقدس همایون‌ازبابت کثرت میل‌و اهتمامی که درحفظ وتحصیل اسباب ترقی دولت

۱ـ متن‌کامل این گزارش در ص ۱۵۵ـ ۱۵۶ کتاب بحرین ومسائل خلیج فارس از اسناد وزارت امور خارجه ایران بچاپ رسیده است.

۲ـ دست پنهان سیاست انگلیس ص۵۰

وملت دارند چند کرور بجهت ابتیاع چند واپور جنگی التفات فرمودند از مخارج مستمره ومخارج فوق‌العاده قوهٔ بحریه اطلاع کامل ندارند بااین مالیات هائی که حالا درایران متداول است ازعهده مخارج ونگاهداری آنها نمیتوانیم برآئیم وبالاخره هرقدر تنخواه ازبرای ابتیاع آنها داده شود ودرتدارکات‌و لوازمات دول فرنگستان مراقبت بعمل‌آید قوهٔ‌بحریه باین‌زودیها آنقدرنمی‌تواندبشود که ازقوه بحریه انگلیس‌وعثمانی مدافعه ومقاومت نماید. خدای نکرده اگرمحاربه واختلاف فیمابین ما وآن دودولت واقع شود اول ضرری که بما واردبیاید ضبط وتصرف قوهٔ بحریه ماخواهدبود...»[1]

این‌پیش‌بینی اگرچه بظاهر صحیح ومنطقی بود ولی میتوان تصور کرد که سیاستهای بیگانه در ارائه‌آن خواه از راه القاء وخواه ازطریق مرعوب ساختن دخالت داشته‌اند بخصوص که مقارن همین احوال می‌بینیم راولنسن H.Rawlinson سفیرانگلیس‌درایران‌باتشکیل‌نیروی‌دریائی‌ایران‌مخالفت کرده بود[2] وبهرحال‌طرح دولت‌ایران مبنی برخرید کشتی بمرحله عمل درنیامد...

درسال ١٢٨٤قمری شیخ بحرین گرفتار شورش مردم القطرشد و برای سرکوبی‌آنها طبق قراردادی که باانگلیسها بسته بود بآنها رجوع کرد ولی تاکمك‌ازانگلیسها برسدخودغائله مزبوررا خوابانید وهمین موضوع راکلنل پلی Col . Lewis Pelly مأمورانگلیسی که قونسول بوشهربود بهانه کرد و با چند کشتی به‌بحرین حمله برد وآنجا را بتوپ بست ودرنتیجه ازدولت‌ایران کمك خواست ـ حسام‌السلطنه حکمران فارس عـده‌ای از سپاهیان فارس و

۱ــ کتاب دست‌پنهان سیاست‌انگلیس تألیف خان ملك‌ساسانی ص٤٨

۲ــ سفید نفیسی بحرین، حقوق هزاروهفتصد ساله ایران ص۳۳ .

تعدادی تفنگچی ازتفنگچیان شیخ لنگه را بکمك آنها فرستاد ولی کلنل‌پلی دامنه تجاوزات وخودسریها را بیشتر گسترش داد وبندرلنگه را به‌اسم‌اینکه چرا به‌بحرین کمك فرستاده‌اید بتوپ بست و کشتی‌های آنها را ضبط کرد حسام‌السلطنه که از عدم قدرت خود خشمناك ودرعین حال مأیوس وناراحت بود نامهٔ مبسوط ومحکمی به‌ناصرالدین‌شاه نوشت که قسمتی ازآن باموضوع مورد بحث ما بستگی دارد وآن چنین است[1]:

«.... بالجمله نداشتن کشتی واسباب واستعداد بحریه دولتی در خلیج فارس اثرش این است که برعیت واهالی بندردولت قاهرهٔ شاهنشاهی روحی‌و روح‌العالمین فداه این قسم تحکمات مینمایند... [2]

دنباله این وقایع بسال ۱۲۹۵قمری کشید و دراین سال میرزاعلی خان امین‌الممالك برای تدارك سفردوم ناصرالدین باروپا رفته‌بودهنگامی که در لندن بود مأموریت یافت بفرانسه رفته «در بندرتولون و دویل فرانس برای دولت ایران کشتی جنگی سفارش بدهد» [3]

اما کشتی ویا کشتی‌های مورد نظر بوسیله امین‌الدوله خرید نشده بلکه در سال ۱۳۰۱ این‌کار بوسیله علی قلیخان مخبرالدوله صورت گرفت[4] و دو کشتی شوش و پرسپولیس درسال ۱۳۰۳ به‌بندربوشهررسید[5]

۱- ر.ك به‌بحرین ومسائل خلیج فارس ص۶۱-۶۲

۲- همان کتاب ص۶۳

۳- خاطرات سیاسی میرزا علیخان امین‌الدله صفحه ۶۱

۴- ر.ك به‌منتخب‌التواریخ مظفری ص۴۲۱

۵- بحرین تألیف سعید نفیسی ص ۴۱

این دو کشتی بمبلغ سی هزارلیره انگلیسی خریداری گـردید. کشتی پرسپولیس یك کشتی تجاری فلکه‌داربود بگنجایش ٦۰۰ تن وبقدرت ٤٥۰ اسب بخار دارای چهارتوپ کروپ وچند توپ کوچك و کشتی شوش ۲٥۰ تن ظرفیت داشت و مدتهای مدید افسران آنها آلمانی بودنـد ولی سـر انجـام ایرانیان واعراب جای آلمانیها را اشغال کردند مدتی‌هم‌یك ناخدای بلژیکی فرماندهی‌آنهارا بعهده داشت .[۱]

۱ـ همان کتاب همان صفحه.



۱ ــ نامهٔ فریدون میرزا حکمران فارس به حاجی میرزا آقاسی



۲ـ عکس نامهٔ کارگزار مهام خارجه بدولت ایران

روابط مغولها با دربار واتیکان

بقلم

علاءالدین آذری

(دکتر در تاریخ)

چندسال پیش در کتابخانه مجلس شورایملی هنگام مطالعه نشریات وزارت امورخارجه به مقاله‌ای بقلم شادروان استاد سعید نفیسی تحت عنوان «نمونه‌ای از روابط دربار واتیکان» برخوردم[1] استاد فقید درخصوص بایگانی معروف دربار واتیکان وجود مجموعه‌های جالبی از نامه‌های سلاطین ایران در آن اشاره و اضافه نموده بود که امید است روزی کسی همت کند و آنرا انتشار دهد.

بامطالعه این مقاله نگارنده برآن شد تا آنجائیکه مقدور است باین تقاضا وخواست استاد جامه عمل بپوشاند. لذا بزودی فهرستی از نامه های

---

۱ ـ نشریه وزارت امورخارجه ، دورهٔ دوم شماره‌نهم فروردین‌ماه ۱۳۳۸ ص ۱۹

وجود در آرشیو واتیکان تهیه و در اختیار سفارت آن دولت قرار گرفت و
س از چندماه فتوکپی قسمت اعظمی از نامه‌های مزبور دریافت گردید .
اولین قسمتی که اکنون بعنوان مقدمه بشرح آن میپردازیم روابطی است
که مغولها قبل از ایجاد دولت ایلخانی در ایران با دزبار پاپ برقرار کرده بودند..
پس از فوت چنگیزخان (٦٢٤ هـ . ق) شورای بزرگ مغول (قوریلتا)
ای تعیین جانشین وی تشکیل شد و اکتای قاآن را بعنوان خان بزرگ مغول
تخاب کرد . طبق تصمیمات شورا مقرر گردید که باتوخان فرزند جوجی[1]
کیوك فرزند اکتای و منکو پسر تولی خان مامور تسخیر نواحی مختلف
وپا شوند. نوادگان چنگیز عازم اجرای ماموریت خود شده و باروپا تاختند.
رجلگه‌های اطراف رودخانه بزرگ ولگا رؤسای قبایل اسلاو را شکست
اده و بلاد معتبر ولادیمیر و مسکو راطعمه حریق ساختند ، آنگاه ایالت
رگ اوکرائین را مورد حمله قرارداده و پس از اندك زمانی موفق باشغال
ن شدند و بدین ترتیب تمامی خاك روسیه را تحت استیلای خود در آوردند[2].
مغولها بعد از فتح روسیه بسوی لهستان و مجارستان تاخته و سپاهیان متحد
لمانی و لهستانی رادرسال ٦٣٩ بکلی تارومار ساختند و کمی بعد بحوالی شهر
رلین رسیدند ، دسته‌ای دیگر از سپاهیان مغول پس از شکست دادن مجارها تا
زدیکی شهر وین پایتخت تاریخی اطریش پیش رفته وچیزی نمانده بود که
کلیه کشورهای اروپای غربی رابتصرف در آورند ولی خبر درگذشت اوکتای
ران مغول را بباز گشت مجبور ساخت... [3]
پس از بازگشت قوای تاتار از اروپا پاپ و سلاطین اروپائی که از
پشرفت برق آسای قوای مغول بکلی مضطرب و بیمناك شده بودند در صدد
رآمدند که ازطریق سیاسی و دیپلماسی مانع از هجوم مجدد مغول باروپا
ده و سعی نمایند که توجه آنهارا بسوی کشورهای اسلامی معطوف سازند [4]

۱ ـ پسر بزرك چنگیز
۲ـ ر.ك به کتاب تاریخ مغول ـ عباس اقبال آشتیانی ص ١٤٧ تا ص ١٤٨
۳ـ همان کتاب ص ١٥٩ تا ص ١٦٠
٤ـ وجود گروه زیادی از مسیحیان در دربار مغول کمك زیادی بنقشه‌ها و هدفهای آنان
نمود و از طرفی بعضی ازقبایل مغول مانند کرائیت واویغور وحتی نایمان مسیحی بودند.

قوریلتای مغول این‌بار پس از کشمکش‌های بسیار گیوك‌خان‌را بریاست وپیشوائی مغول بر گزید ، مادر گیوك تورا کیناخاتون مسیحی بود و قریب چهارسال بعد از وفات شوهر وقبل ازجلوس پسر سلطنت کرد ، از کودکی اتابکی یعنی تربیت و مراقبت از پسر خود گیوك را بامیر قداق عیسوی واگذار کرده بود[۱] گیوك‌خان بعدازرسیدن بمقام‌خانی چینقای‌مشاورمسیحی‌پدر خودرامقام وزارت‌بخشید واین دومسیحی‌بحدی در گیوك نفوذیافته‌بودند که ویرا بمیل خود بحمایت و مساعدت نسبت بمسیحیان و دشمنی وخصومت با مسلمانان‌برمی‌انگیختند.[۲]

در کتاب جامع‌التواریخ راجع برفتاروسلوك خانهای مغول با مسیحیان وپیروان سایرمذاهب اینطورمنقول است:

«جماعتی که بحکم یرلیغ چنگیزخان و قاآن[۳] از زحمات و تکالیف معاف‌اند ازاسلامیان طایفه سادات بزرگواروومشایخ کبار و ائمــه اخیار و از نصاری ارکانان[٤] وقسیسان ورهبانیه واخیار»[٥]

دربارهٔتوجه وعنایتی که گیوك خان نسبت‌بمسیحیان‌داشته ودسیسه‌کاری این جماعت برای نابودی و فنای مسلمانان بکمك خان بزرك مغول در کتاب روضة‌الصفا نیز مطالبی بدین شرح مذکوراست:

«دربعضی ازتواریخ بنظررسیده که جمعی ازنصرانیان که در زمره نواب گیوك خان انتظام داشتند نشانی حاصل کردند که مسلمانان ممالك‌محروسه را خصی کنند ویکی ازعظماء آن طایفه‌نشان را گرفته ازبارگاه بیرون‌آمد تا بشارت بترسایان رساند و گماشتگان در ولایت بدان عمل نمایند، اتفاقاً سگان درنده در وی افتادند و خصیتین اورا کندند. نصاری بعد ازآن از

۱ـ روضة‌الصفا جلد پنجم (ذکر تقویت گیوك خان نصاری را)
۲ تاریخ مغول‌عباس اقبال صفحه ١٥٤
۳ـ منظورا کتای قاآن است
٤ـ رؤسای مسیحیان‌یانصاری‌را درعهدمغول ارکون میخوانند وجمع آن‌ارکانان‌است.
٥ـ ص ۱۹۳چاپ دکتر کریمی جلد دوم دیماه ۱۳۱۳ (بهمن میرزا- کریمی)

اعجاز دین محمدی علیه‌الصلوة والسلام هراسان‌شده‌نام‌آن نشان نبروند»[1]

درهنگام انتخاب گیوك خان بعنوان پیشوای مغول نمایندگانی‌ازممالك مختلف منجمله درباروانیکان حضورداشتند.

نماینده پاپ مردی ایتالیائی بنام یوهانس دوپلانوکارپینو [2] ازکشیشان فرقه فرانسیسکن [3] بودکه مأموریت داشت اولا اقــوام مغول را بآیین مسیحیت تبلیغ نموده و در ثانی آنها را باتحــاد و اتفاق با اروپائیان بر علیه مسلمانان تحریك‌نماید[4] این‌کشیش روزشانزدهم آوریل سال ۱۲٤٥ از جــانب پاپ انیوسان چهارم (۱۲٥٤ - ۱۲٤۳) شهر لیون را بعزم مغولستان ترك گفت و روز چهاردهم فوریه سال ۱۲٤٦ بشهر کیف[5] که ابتدای منطقه نفوذ مغولها بود واردشد وپس ازمدتی اقامت عازم سرای[6] که مرکزمغولان درروسیه بود گردید ودراین شهربخدمت باتوخان پسر جوجی رسید .

۱ــ ج پنجم ص ذکرنشده چاپ ... دردوره ناصرالدینشاه بوسیله رضاقلی‌خان‌هدایت ۱۲۷۰هجری قمری .

۲- Johanesde Plano Carpino این‌کشیش‌درسال۱۲۲۰درایتالیا تولدیافته‌بود ونام‌ویرا درکتب مختلف تحت عنوان ژان پلان کارپن و جووانی دوپیانو کارپینی و غیره ذکرکرده‌اند .

۳ ــ فرانسیسکن‌ها یا برادران دینی‌کهتر یکی‌ازفرقه‌های مذهبی کاتولیك‌میباشند که درسال۱۲۰۸میلادی(٦۰٥-٦۰٤هجری) بوسیله سن‌فرانسوآ داسیز ایتالیائی(۱۱۸۲-۱۲۲٦) برای تبلیغ بیشتردین مسیح‌تشکیل شد ، فرانسیسکن‌هادراواخرقرن‌سیزدهم‌میلادی ۱۸۰۰ صومعه داشتند.

٤ ــ نقل ازکتاب سیاست خارجی ایران تألیف دکترکاظم‌صدر

٥ - این شهرکه زمانی پایتخت روسیه بود ودرنتیجه ایلغار مغول بویرانه‌ای مبدل شده بود ودراین زمان بیش ازدویست خانوار سکنه نداشت .

٦ - شهر سرای پایتخت‌مغولان‌روسیه درکناررودخانه‌اتل یااتیل (ولگا) قرارداشت.

یوهانس دوپلانوکارپینو باتفاق برادرش پس از کسب اجازه ازباتو عازم پایتخت مغولستان گردید وآنگاه دشت‌ها وصحاری‌را درنوردیده واردشهر قراقروم [۱] گردیدند .

کارپینوراجع بسرزمین مغولستان مطالب جالبی داردکه مختصراً ذکر مینمائیم :

«اینجا نه قصبه‌است ونه‌شهر، همه‌جا بیابان است وریگزار که یکصدم آنهم قابل‌کشت نیست [۲]

این ناحیه فاقد درخت‌است بهمین‌سبب امپراطوروشاهزادگان حتی‌برای گرم‌کردن خود وپختن غذا جزآتش مدفوع اسب والاغ وسیله‌ای ندارند.

غالباً تگرگ شدید فرومیریزد وبعد از سرمای سخت ناگهان گرمائی صعب رخ مینماید ومجدداً هوا بشدت سرد میشود»

مغولان عادات زشت وناپسند دارندگاهی هرچه دستشان میرسد حتی شپش‌را میخورند وازخوردن گوشت موش وگربه وسگ وخون آدمی ابائی ندارند» [۳]

سفرکارپینو ازلیون تاقراقروم یکسال وسه‌ماه وشش روزبطول انجامید ودرست درموقع تاجگذاری گیوک‌خان وارد پایتخت اوشد ، نمایندگان چندین کشورآسیائی واروپای شرقی نیزحضورداشتند .

کارپینو بانمایندگان روسی وگرجی ومجارستانی گرم‌گرفته واطلاعات مفیدی دربارهٔ مغولستان ودربارمغول وغیره کسب نمود.

---

۱ ـ بدستوراکتای قاآن‌درسال ۶۳۱ دریورت اردو بالیغ درشمال مغولستان‌ودامنه جبال قراقروم ودرمحل یکی ازشهرهای خراب عهد تسلط اویغورها شهرجدیدی باسم‌اردو بالیغ بوسیله معماران چینی ساختند وآنجابعدهابمناسبت نزدیکی بجبال قراقروم بهمین‌نام خوانده شد .

۲ ـ «دیگرچون درحدود قراقورم‌ازافراط سرما زراعت نمی‌باشد درعهد دولت قاآن آغازآن‌کردند شخصی ترب‌کاشت وچندی حاصل‌آمد آنرا به بندگی‌قاآن آورده فرمود تا آنرا برگها بشمارند صد عدد برآمد فرمود تااورا صد بالش دادند (البته بالش مملواز زر) نقل ازجامع‌التواریخ . جلد۲ صفحه ٦٤

۳ ـ چنگیزخان تألیف هارولد لمب ص۷ تا ص۸

اقامت نمایندگان خارجی دردربارخان بزرگ بعلت سوء ظن شدیدی که مغولها نسبت بآنها داشتند فوق العاده خطرناك بود چنانکه دوك یاروسلاو نماینده روسیه را باندك سوءظنی مسموم کردند[1] وبرای سایر نمایندگان نیز این خطر همواره وجود داشت .

نماینده پاپ پس از تسلیم نامه های خود وذکر علت مأموریت خویش نامه‌ای از گیوك خان برای پاپ دریافت داشت که اصل آن اکنون دربایگانی واتیکان است ومتن وعکس آن دراینجا بنظر خوانندگان محترم میرسد .

نامه گیوك به اینوسان چهارم [2]

منکو تنکری کوچندا

کورالغ اولوس ننک تالوی نونك ـ خان یرلغمز ـ این مثالیست بنزدیك پاپاء کلان فرستاده شد بداند ومعلوم کند مانبشت ؛ در زمان ؛ ولایتها کرل کنکاش کردست . اوتک ایلی بندگی فرستاده از ایلچیان شما شنوده آمد. واگر سخن خویش برسید توکی پاپادکلان [3] باکرللان جمله بنفس خویش بخدمت ما بیائید برفرمان یاساء کی باشد آن وقت بشنوانیم . . .
دیگر گفته‌اید کی مرا درشیلم درای نیکو باشد خویشتن را دانا کردی اوتک فرستادی این اوتک ترامعلوم نکردیم دیگرسخن فرستادیت ولایتهاء ماجر [4] و کرستان [5] راجمله گرفیست [6] مرا عجب میاید ایشان راگناه چیست ما را بگوید .

---

۱ ـ دوك یاروسلاو که ازبزرگان روسیه بود از جانب باتوخان مغول مأمور دربار قراقروم شده بود صفحه ۱۵۳ تاریخ مغول عباس اقبال آشتیانی

۲ ـ نقل ازمقاله مغولها ودربارپاپ نوشته پل‌پلیو

۳ ـ کرللان ـ پادشاهان

٤ ـ مجارستان

٥ ـ کریستیان

٦ ـ گرفتید

این سخن تراهم معلوم کردیم فرمان خدای را چنگیزخان وقاآن هردو شنوائیدن را فرستاده فرمان خدای را اعتماد نکرده‌اند هم چنان کی سخون توایشان نیز دل (؟) کلان داشته‌اند گردن کشی کرده‌اند ورسولان ایلچیان ما را کوشتند آن ولایتها را مردمان را خدای قدیم کوشت و نیست گردانید جزازفرمان‌خدای کسی ازقوت خویشتن چگونه کوشدچگونه گیردمگر تو همچنان‌می گوئی‌من‌ترسایم‌خدای‌رامیپرستم‌زاری‌می کنم‌می‌باسم‌توچی‌دانی که خدای کسی را می‌آمورزد[1] درحق کسی مرحمت می‌فرماید تو چگونه دانی که همچنان سخن میکوئی بقوت خدا (از) آفتاب برآمدن و تا فرو رفتن جمله ولایتها را ما را مسلم کرد (ه) است می‌داریم جزاز فرمان خدای کسی چگونه تواند کرد اکنون شما بدل راست بکویت کی‌ایل‌شویم کوچ دهیم تو بنفس خویش برسر کرللان ، همه‌جمله یك جای بخدمت و بندگی ما بیاید ایل شما را آن وقت معلوم کنیم واگر فرمان خدای نگیرید و فرمان ما را دیگر کند شما را ما یاغی‌دانیم همچنان شما رامعلوم میگردانیم واگردیگر کند آنرا ماچی دانیم خدای داند .

فی‌اواخرجمادی الاخر سنه اربعه اربعین وستمائه

اثرمهرگیوک خان درپای نامه‌دیده‌میشود[2]

این‌نامه که‌ناشی از غررر وخودخواهی‌خان مغول ومعرف اخلاق خشن وآشتی ناپذیر طوایف‌تاتاربود باعث دلسردی ونومیدی پاپ و سایرسلاطین اروپائی گردید. خان‌مغول‌مایل‌بود که‌بهمراه‌کارپینونمایندگانی‌بدربارواتیکان اعزام دارد ولی‌همانطوریکه‌تاریخ ادبی‌ایران[3] اشاره کرده است راهب‌مزبور بدلایلی حاضربقبول این تقاضا نشد اول‌آنکه ترسیده بود مبادا سفرای‌مغول

۱ — می‌آمرزد

۲ — مهرداپکی از اسرای روس که کوزما نام داشت وصنعتگر بود برای گیوك خان ساخته بود .

(۳) تالیف ادوارد براون

جنگهاومخاصمات فیمابین مسیحیان‌را ببینندوتشویق شوندوتا کهان‌پرآنان بتازند درثانی امکان داشت که سفرنمایندگان مغول باروپا وعبورآنهـا از اراضی‌وسرزمینهای‌مختلف‌باعث‌آشنائی ایشان‌باراهها وطرق‌ارتباطی‌مسیحیان گردیده وخان مغول‌را بگرفتن این نواحی تشویق نمایند.

سوم اینکه ممکن‌بود اروپائیان‌بسفرای مغول‌آسیبی‌برسانند واین‌عادت مغولان است که‌باآنهائی که‌سفرای ایشان را میکشند هرگز صلح نمی‌نمایند تاوقتیکه انتقام بگیرند.

هنگامیکه‌کارپینو سفیرپاپ بشهرکیف بازگشت مانند کسی بود که از مرگ حتمی جان بدربرده باشد بدین سبب بهر کشوراروپائی که پامینهاد مردم بوی میرسیدند وتهنیت وشادباش میگفتند:

اهمیت اقدام متهورانه‌کار پینو بقدری بود که مورخین‌آنرا با کارهـای واسکودوگامادریانورد معروف‌پرتقالی مقایسه‌مینمایندومیگویند: «کارپینو راه آسیارا کشودچنانکه واسکودوگاماراه دریائی هندوستان را باز کرد».

هیأت دوم نمایندگی پاپ

علاوه برکارپینو کشیش ایتالیائی، پاپ اینوسان چهارم هیأت دیگری را مأمور دربار قراقروم نمود که شامل چهار کشیش‌باسامی آنسلم دولمباردی[1] وسیمون دوسنت‌کانتن وآلبرك‌یوالکساندر[2] ازفرقه‌دومینیکن[3] ساکن‌فرانسه بودند اینها دستجمعی بحضور پاپ بار یافته وپس از دریافت نامه‌های وی که برای رئیس قبایل تاتار[4] نوشته شده بود عازم اولین اردوگـاه مغول که در

1 — A . de Lanbardi

2 — Simon de Saint - Cantin . Alexander

۳ — Dominicains فرقه دومی‌نیکن یا برادران مبلغ از فرقه‌های مذهبی‌کاتولیك می‌باشد که درسال۱۲۱۵ میلادی(۶۱۲-۶۱۱هجری) بتوسط‌سن‌دومی‌نیك (۱۱۷۰-۱۲۲۱) از روحانیون مسیحی تأسیس گشت - سن‌دومی‌نیك از روحانیون بـزرگ اسپانیا بوده‌وی بسیار زندگی ساده‌ای داشت، شراب نمی‌نوشید وجامه‌پشمی خشن دربرمیکـرد همیشه‌پای پیاده راه می‌پیمودبه پیروان‌او نیزازدسترنج خود واحسان عامه گذران میکردندومالك چیزی نبودند. در اواخر قرن ۱۳میلادی دومینیکن‌ها ٤١٧صومعه داشتند.

(٤) تاتار - تتر - دراینجا مراد مغولان است.

مسلو مسكر كرده كلو جمت ١

كوا الحر ادعلو مسكلها لعوه و بومك

حارثا الحمة

ميله

محمد مظا سامسدی فرمان یا سای بی سیه تا

دیگر لعل اند کر امیر ادر سلیم در رای نیکو یا سد جو بسر

دایا کردی یک فرمهای عالی ابراهیم تمام معاوم کرده

دیگر محمد سلیم ... فرمهان احمد

ابر

قدم بوسی حضرت کی اللہ حسن ... ب

وہ ز خوبی سر حکوا لو سید حلوہ کبیر مکر یوں محال

محلوی گر مرد ساجد لائے راحت سمر رلہ وہ محال

خاك ایران بودشدندو پس ازعبورازتفلیس وآذربایجان درغرب ایران بحضور بایجونویان امیر مغولان این ناحیه رسیدند (۱۲٤۷ میلادی مطابق باسال ٦٤٥ هجری قمری) این سفرا با حرکات وسکنات خود مغولان را بکلی آزرده خاطر ساختند اولا نام والقاب خان مغول را نمیدانستند درثانی آنهارا بصلح وسازش واجتناب ازخونریزی دعوت مینمودند.

بایجو نویان ازبی اطلاعی ونادانی نمایندگان واتیکسان بخشم آمده و بآنها پرخاش کنان گفت :

«ارباب شما پاپ باید شخص بسیار نادانی باشد زیرا که اسم مردی را که فرمانروای روی زمین است نمیدانند.» درباب کشتاروخونریزی نیز بروحانیون مسیحی گفته بود :

«ما از جانب فرزندآسمان باین کارمبادرت میکنیم وازاو اجازه داریم.»

بایجودرصدد اذیت وآزار رساندن بنمایندگان پاپ بود ولی بجهت آنکه ایشان نماینده وسفیررسمی واتیکان بودند ازاینکار اجتناب نمود وآنها رابا دونامه روانه اروپا کرد ضمناً دوایلچی مغول نیز بهمراه آنها اعزام داشت.

سفرای مغول درسال ۱۲٤۸ میلادی (٦٤٦ هجری قمری) بحضورپاپ رسیده ونامه های دولت متبوع خود را تسلیم نمودند مضمون یکی از نامه ها بقرار زیر است: ۱

بفرمان خان بزرگ بایجو نویان این نامه را میفرستند: «ای پاپ میدانی که رسولانت نزد مارسیده نامه های ترا بما داده اند، رسولان تو کلمات جسورانه

۱ــ چنگیزخان تألیف هارولدلمب ص ۲۱۸ تا ص ۲۱۹

برزبان راندند، نمیدانم بفرمان توچنین گفته‌اند یا پیش‌خود، درهرحال‌این جواب رابتو میفرستم، اگر میخواهی که درزمین وآب‌وملك‌خودحکمرانی کنی،بایدخودت ای‌پاپ بیائی ومارا بیابی ودرحضور آنکس که‌فرمانفرمای بسیط زمین است بایستی، واگر نیائی ما نمیدانیم چه خواهدشد . خداوند میداند فقط ازتو میخواهیم که بماجواب بدهی که خواهی‌آمـد یا نه، واگر میآئی بدوستی میآئی یانه،

دراین نامه عبارت تهدیدآمیز معمولی مغول دیـده میشود «ما نمیدانیم چه خواهد شد خدا میداند،»

این عبارت را مغولها هنگامیکه قصدجنگ وستیز داشتند بدشمن‌خود مینوشتند مثلا به کیخسروسلجوقی از سلاجقه روم جوابی‌بااین عبارات مبهم داده بودند:

«تو دلیرانه سخن میرانی خداوند هر کس را که بخواهدپیروز خواهد کرد؛ »

در کتاب جهانگشای جوینی نیز درخصوص تهدید مغولان‌مطالبی بدین شرح مذکوراست.

«اگر مطیع ومنقادنشوی ماآنرا چه‌دانیم، خدای قدیم داند.»

میسیونهای پاپ بااین‌ترتیب یکی پس‌از دیگری ازآسیا بازگشتندبدون اینکه قادرباشند مغولهای‌وحشی رارام‌سازند، تنهانتیجه‌ایکه ازاین‌مأموریتها عاید اروپائیان شدهمانا‌آشنائی‌باآداب ورسوم وخصوصیات‌اخلاقی‌مغولهابود

۲ـ نقل ازکتاب تاریخ ادبی ایران ازصفحه ۷ تا۱۳

که تا قبل‌از اعزام‌سفرا اطلاع‌ناچیزی دراین‌باب‌داشتند، البته‌اطلاع‌از وجود گروه زیادی‌از پیروان دین مسیح درمیان اقوام تاتار برای پاپ‌وسلاطین‌اروپا مسرت‌بخش بود وبآنها این امیدواری را میداد که‌درآینده خواهند توانست از وجود مغولان عیسوی مذهب برای هدفهای جاه طلبانه خویش استفاده نمایند ..

معماری اورارتو

بقلم :

پروفسور ولفرام

ترجمه

غلامعلی همایون

دکتر در تاریخ روابط هنر

حکومت کشور اورارتو که امروز درباره هنر آن صحبت میشود ما بین قرون نهم و هفتم ق. م در قسمتهائی از نواحی غربی آذربایجان کنونی ایران و آناتولی شرقی چنان قدرتی بهم زد که حتی قدرت بزرگی مانند آشور باتمام اهتمامش که اورارتو را ویران نماید مجبور بود که موجودیت این حکومت را قبول نماید

در قرن سیزدهم ق . م نام اورارتو با شکل دیگری یعنی «اوراواتری» در منابع آشوری هویدا گشته بود این منبع حاکی از آنست که سالمانا سار اول (۱۲۷۳-۱۲٤٤ ق.م) برعلیه یکی از کشورهای نائیری در شمال آشور جنگیده که نام آن «اوراواتری» بوده است .

این کشور نائیری در آن زمان مرکب از فئـودال نشین‌هائی بوده در ارمنستان وغرب ایران که هنوزصورت حکومت متحد را بخود نگرفته بود. این کشورها اغلب به آشوریهاباج وخراج میپرداختند ودرمنابع آشوری گفته شده است اسبانی که بعنوان باج و خراج برای آنها آورده میشد دارای نژاد بسیار عالی بوده‌اند این اسبان بخصوص ازایران غربی به آشور آورده میشدند.

درقرن نهم ق.م این کشورهای نائیری چنان بایکدیگر متحد شده بودند که پادشاه آشورسالمانا سار سوم (۸۲٤-۸۵۸ ق. م) بمقاومت شدید برخورد نموده بود. هنگامی که او میخواست دوباره بر ضد کشورهای شمالی بجنگد و کشورمانایان درجنوب شرقی دریاچه رضائیه یعنی نواحی حسنلو ، زیویه وتا زندان سلیمان را تسخیر کرده وبه‌دجله برسد کشورهای نائیری خودرا تحت لوای حکومت پادشاهی بنام (آرامه) درآوردند، سالمانا سار درحقیقت توانست که یکبار دیگر این کشورها را درهم گسسته و پایتخت آرامه را که درشمال غربی دریاچه وان قرار گرفته ونامش آرزاشکون بود ویران نماید ولی اونتوانست مانند سلف خود کشورهای نائیری رابکلی محوونابودنماید.

درسال ۸۳۲ ق.م.سالمانا سار بیکی ازسـرداران خود بنام « دایاناسور » دستور میدهد کـه بکشورهای نائیری حمله نماید ولی درمقابل پـادشاه کشورهای نائیری بنام «ساردوراول» (بزبان آشوری «شردوری») مقـاومت سختی نشان داده وسردار آشوری نتوانست کاری ازپیش ببرد.

ساردور اولین پادشاه اورارتو است که ازاو یك کتیبه باقی مانده است. اومؤسس شهرتوشپامیباشد که پایتخت جدید اورارتو بوده وهمان وان امروزی در شرق ترکیه است درزمان پادشاهی ایسپوتین آشوری او شپینا پسر ساردوراول (۸۰٦-۸۲۳ ق.م)، اورارتو توانست قدرت خود را مستحکم نموده و کشوررا توسعه دهد.

پسر ایسپوینی که نامش «منوآس» است تاسال ۷۹۰ ق.م حکمرانی کرد . ستونی آزاد که اکنون مابین اشنویه وروانـدوز در مرز ایران و عراق حالیه

قراردارد بزبان اورارتوئی و آشوری خبری را آورده است که حاکی‌ازفتح شهر موسعیر وساختمان یك معبد برای خدای اورارتو بنام «خالدی»،میباشد. شهرموسعیردرنواحی رواندوز یعنی درحقیقت درمرکز کشورآشور قراردارد واین شهرتا سال ۷۱۴ق٠م تحت تسلط اورارتو باقی مانده است وحتی‌لشکر-کشی پادشاه‌آشوربنام «ادادنی‌ناری سوم» (۷۸۲–۸۰۹ق٠م) بکشورمانایـان وتا نواحی بحرخزر که موجب معروفیت وی گردید نتوانست دروضعیت‌شهر موسعیر که بدست اورارتوئی‌ها فتح گردیده‌بود تغییری‌بدهد زیرا که اوفقط توانسته بود که با اورارتو در جنوب شرقی تماس سطحی حاصل نماید.

قلمرو اورارتو تا اواخرقرن هشتم قبل ازمیلاد ازطرف‌غرب‌تارودفرات وازطرف شمال تاحدود دریاچه گوك‌چای و ازجانب جنوب شرقی تا دریاچه ارومیه کشیده شده بود. منوآس دستور نوشتن کتیبه‌ای را در(تاش تپه) در نزدیکی میاندوآب داده است که حاکی ازتسلط اوبر کشورمانایان میباشد. پسرمنوآس بنام (آرگیشتی اول) درحدود (۷۶۵–۷۹۰ق٠م)اهتمام داشت که کشور اورارتو را ازجانب شرق وجنوب شرقی نیز وسعت بخشد. اومکرراً بسوی ماوراء قفقازیعنی جنوب قفقاز تا رود کورا روی‌آورده وبرضدمانایان لشکرکشی نموده بود ولی او دراین لشکرکشی‌ها که باکشور اورارتو نیز تماس حاصل مینمود، هیچگونه موفقیت نیافت وی معهذا به قلمروبارسوای که همان پارسوا میباشد ودرناحیه جنوبی دریاچه‌رضائیه درحدود اطراف مهاباد قراردارد آمد، این محل یکی از ایستگاههای سرراه پارس‌ها بسوی فارس است. تحت لوای ساردور سوم (۷۳۳–۷۶۵) اورارتو بحداکثر وسعت خود رسید البته این وسعت بدون جنگهای متوالی امکان نداشت او دستور نوشتن کتیبه شمال شرقی نـزدیك ساخالو در ساحل جنوب شرقی دریـاچه سوان را داد کتیبه‌سکوینديل در وراء ورزقان درشمال تبریز نیزازآن‌اوست تهاجم اصلی ساردور سوم متوجه غرب بود یعنی بطرف «کمانیه ومالاتیا»

کتیبه ایزدلی پیروزی پادشاه مالاتیا را بنام «شیلاروایندا» خبر میدهد

این کتیبه غربی‌ترین همه کتیبه‌ای اورارتوئی بوده و در سال ۱۸۳۶ بوسیله «هلموت فن‌مولتکه» ارتشبد سابق آلمانی کشف شده است، سادورسوم حتی حلب را تسخیر نموده و وسعت‌مملکت خود را بسواحل دریای مدیترانه میرساند، نواحی که اورارتور این زمان زیرتسلط داشت با نواحی که بعدها قلمرو ارمنستان قرون وسطی گردید مطابقت دارد این وضعیت یعنی تسخیر وتسلط واشغال بوسیله آتش‌وشمشیر زیاد دوامی‌نکرددرسال ۷٤٥ق‌م تیگلات پیلرز سوم به تخت سلطنت آشور نشست‌وبلافاصله‌نقاط ضعف داخلی حکومت را ازبین برده وخود را مهیای جنگ با سارد‌ورسوم نمود این مبارزه درسال ۷٤۳ق.م با نابودی ساردورسوم‌بپایان‌رسید. توشپا پایتخت اورارتوربوسیله آشوریها محاصره شده ولی آنها نتوانستند این شهر را تسخیر نمایند. بعد از ساردور سوم یك سلسله اورارتوئی جدید بحکومت میرسد و تحت لوای «روزالی اول» (۷۱٤-۷۳۰ق‌م) یکی ازپادشاهان‌این سلسله‌موقعیت اورارتو مستحکم میشود.

او ازمنایان ساحل شرقی دریاچه رضائیه راگرفته و آذربایجان ایران یعنی درحقیقت حدود تبریز را تسخیرمیکند همچنین موسعیر دوباره بدست اورارتوئی‌ها فتح میگردد.

درغرب امپراطوری اورارتوقلمروفریکیه‌بود که‌پایتخت‌آن«گوردیون» است. گوردیون در۹۳ کیلومتری غرب آنکارا قرار دارد و پادشاه آن بنام «میتا» معروف است این همان میداس یونانی دوره کلاسیك است. اوهمچنین یکی ازدشمنان حکومت‌آشوربود.

اورارتوئی‌ها وفریکی‌ها علاوه بردشمن جنوبی‌خود یعنی‌آشوریهادشمن دیگری نیز درشمال پیداکردندآنها اقوام(کمیری و سکائی) بودند روزای اول موفق شد که‌کیمری ها را بطرف غرب یعنی بطرف سواحل دریای سیاه براند. تیگلات پیلرزا سوم پادشاه‌آشورسقوط نموده بجای او (سارگن‌دوم) (۷۰۵-۷۲۱) بحکومت رسید - سارگن در غرب برای اولین بار کلیمی‌ها را تبعید نمود درشرق او هشتمین حمله خود را بفلات ایران‌آغاز کرد.

این حملات از راه نواحی کوهستانی زاگرس ، یعنی قصرشیرین ،سرپل ذهاب ، کرمانشاه بیستون و کنگاورصورت‌میگرفت. اخباراین لشکرکشیها را بروی لوحه‌های سنگی یاد بود که اخیراً کشف شده است میتوان خواند

پارسوا و کشور مانایان هر دوبا روزای اول متحد میشوندولی‌درمقابل سارگن دوم شکست میخورند . خود روزای اول از سارگن شکست سختی خورده وهنگام‌فرارانتحارمینماید وبار دیگرسلطنت اورارتوبوسیله‌آشوریها درهم میشکند . سارگن دوم در گزارش‌های خود ازفعالیت‌های روزا ستایش میکند همچنین ازشهرهای غنی وازباغهای بی‌نظیر و از سیستم‌آبیاری کشور اورارتو وپس ازآن همه از خرابیهائی که خود در اورارتو ببار آورده است صحبت میدارد . پادشاه نامبرده یکی‌ازظالم‌ترین وخونریزترین فاتحین‌جهان بود. کشور اورارتو دیگرنتوانست ازاین ویرانی سربلند نماید سارگن‌دوم درمراجعت خود ایالت موسعیسر را نیزتسخیرنموده و صاحب غنائم زیـادی گردید . یك نقش برجسته سنگی غارت شهر ومعبد موسعسیررانشان‌میدهد این نقش برجسته که درقصرسارگن دوم درخرس‌آباد نزدیك نینوا پیداشده است هنگام حمل ونقل در دجله افتاده ومتأسفانه‌مفقود گردیده‌است. کشور اورارتو در این زمان فقط سعی مینمود که هسته اصلی کشور را که درحدود دریاچه وان قرار گرفته بود درمقابل تهاجمات کمیری‌هاوسکائی‌هانگهداری کند دراین بین هیچگونه جنگی باآشوریها رخ نمیداد زیرا اورارتو بطور مسلم ازاهمیت افتاده بود .

۱۵ کتیبه‌ای از ۱۰۰ کتیبه معروف اورارتوئی مربوط است به‌دورهٔ بعداز دومین شکست روزای اول که درباره حوادث سیاسی‌ویابناهای‌متعدد گزارش داده است .

یکی ازآنها که دربسطام درنزدیکی قراضیاءالدین مابین خوی وماکو پیدا شده است بمنزله کتیبه‌اولین سنگ بنای معبد روزای دوم (٦٥٤-٦٨٠) است که‌اکنون در موزه ایران باستان میباشد بعد از روزای دوم‌روزای سوم

(٦٤٠-٦٥٤) و سپس ساردور چهارم (٦٢٠-٦٤٠) به تخت سلطنت میرسند و بعدازآنان اورارتو بوسیله سکائی‌ها منهدم میگردد.

ازاین پس سرزمین اورارتو محدود به نواحی پیرامون دریاچه وان و از قسمتهای تابع شاهنشاهی هخامنشی بوده نام آن در کتیبه داریوش در بیستون و کتیبه‌های دیگری در تخت‌جمشید بعنوان ارمنستان آمده است زیرا دردوره شاهنشاهی هخامنشیان درنواحی قدیمی اورارتو ارامنه زیست میکردند وتا بامروزنیز درهمان نواحی زندگی میکنند یعنی‌درنواحی ارمنه‌نشین ایران وارمنستان شوروی قلمرو اورارتووباقیمانده‌فرهنگی‌آن برای جهان دانش ابتدابوسیله یك نفر فرانسوی بنام سن‌مارتین شناخته شد، این دانشمند در سال ۱۸۲۳ ازوان دیدن نمود بعد از او «فردریك ادوارد شولز» آلمانی‌آنجا را بازدید نمود ومتأسفانه درسال ۱۸۲۹ درنزدیکی کله‌شین بوسیله کردهـا کشته شد خوشبختانه نوشته های او ازگـزند محفوظ ماند و بعد ها منتشر گـردید. همچنین باستان‌شناس انگلیسی درنینوا بنام‌آستن هنری لایارد ازکتیبه‌های اورارتوئی حوالی وان رونوشتی برداشته بود در سالهای ۸۰ - ۱۸۷۹ اولین حفاری درمعبد «خالدی»درنزدیکی توپراق‌قلعه نزدیك‌وان شروع گردیداین قلعه‌یکی ازقلاعی‌است که درزمان پادشاه اورارتوروزای‌دوم ساخته‌شده‌است.

نخستین تفحصات اساسی‌همه‌نواحی اورارتو چه درایران و چه‌درروسیه بوسیله «والدماربلك» و «لمان‌هایت» دانشمندان‌آلمانی درسالهای۹۹-۱۸۹۸ با حفاریهای چند در وان وتوپراق قلعه انجام گرفت. درنتیجه ایـن‌کاوشها اولین‌آثارهنری اورارتو به موزه‌های لندن، برلن واستانبول رسید. قبل‌از جنگ بین‌الملل اول نیزدانشمندان روسی مانند «مار» و «اوربلی» تحقیقات خودرادربارهٔ فرهنگ‌اورارتوشروع نمودند. دانشمندآلمانی نیز بنام‌یوهانس فردریك درسال ۱۹۳۳ کتابی تحت عنوان (مقدمه‌ای براورارتو) نوشت.

بعد از جنگ بین‌الملل‌دوم دانشمندان روسی عمیقاً بـه تحقیق دربـاره

فرهنگ اورارتوی نواحی شوروی پرداختند حفاریها در «کارمیربلسور» و «آرین‌برد» انجام گرفت .

پیوتروفسکی،«دیاکونوف»او گانسیان» ملی کیسویلی»و «آروت‌جونیان» محققین برجسته روسی وارمنی هستند که دراین نواحی کار کرده‌اند .

فردریك دیلهلم کونیك اطریشی درسال ۵۷ - ۱۹۵۵ کتاب « کتیبه‌هائی‌از کالده (اورارتو) را نوشت ضمناً وارن‌سی‌بندیکت» نیز درسال ۱۹۵۸ گرامر اورارتوئی را تدوین کرد .

«چارلز برنی‌و» جی . آر . جی‌لاسن . و همچنین انستیتوی باستانشناسی بریتانیا درآنکارا درسالهای ۱۹۵۷ و۱۹۶۰ مقالاتـی در نشریـه موسوم بـه بررسیهای‌مربوط به‌آناطولی (Ana tolian studies) منتشر کردند که‌ضمن آنها درباره موقعیت ومحل مراکز باستانی اورارتو ونقشه نمودار اینگونه‌مراکز درنواحی دریاچه وان بحث میگردد

دانشمندانی کـه ذیلا ازآنها نام میبریم درطبقه‌بندی وتنظیم‌آثار هنری اورارتو وتفسیر وتجزیـه و تحلیل آنهـا در سالهای اخیر زحمات فـراوان کشیده‌اند .

آری . وی . بارنت درمجله عراق (IRAQ) . اکرم آکورگال در کتاب خود بنام (مراکز اورارتو و ایران قدیم) آنکارا ۱۹۶۰ ، مورتیز در کتـاب « هنراورارتو » استانبول ۱۹۶۶ پیتروفسکی در کتاب «اورارتوقلمـروان و هنرآن» لندن ۱۹۶۷ وهنزفولکمرهرمان درمقاله « دیك‌های دورانی ازهنر یونان که تحت تأثیر شرق قرار گرفته است » در مجلـه تحقیقات المپیکـی برلن ۱۹۶۶ .

کورت بیتل در کتاب «خطوط اصلی‌ماقبل واوائل‌تاریخ درآسیای‌صغیر «تسوبینگن ۱۹۵۰ - رولف نامن «معماری‌آسیای صغیر» تسوبینگن ۱۹۵۵ ، توماسن‌بـران در کتاب « تاریخ فرهنگ شرق قدیم» اشتوتگـارت ۱۹۶۱ . هاشموگل وماگارته اثرمین ، اشتایدر در کتاب « سرزمیـن آرارات » هایدلبرگ ۱۹۶۶ .

درسالهای اخیردربعضی‌ازنقاط‌مربوط به‌هنروفرهنگ اورارتو درترکیه حفاریهای متعدد بوسیلــه اشخاص ذیل انجام گــرفته است . **عفیف ارزن** در **توپراق قلعه** درنزدیکی‌وان ، **تحسین اوزگوچ** در **آلتن تپه** نزدیك‌ارزینجان، **کمال بالکان** در«**پات نوس**»شمال‌غربی‌دریاچه‌وان، **عفیف ارزن‌امین‌بیل گیچ** و **باکی‌اوگون** یکبار در **چاوش تپه** جنوب شرقــی وان و بار دیگــر در **کفت قلعه سی** درنزدیکی **آدیلژواز** درساحل‌غربی‌دریاچه‌وان **استون لوید** و **چارلزبرنی** انکلیسی در **کایالیدره** درنزدیکی **وارتو** از نواحی غرب‌دریاچه وان و همچنین بسال ١٩٦٨ در تپه **هفت وان** درنواحی جنوبی **شاهپور** .

انستیتوباستانشناسی آلمان‌درتهران‌بسرپرستی‌خوداینجانب(دکتر کلایس) درسال جاری مسیحی در دومحل‌اورارتوئی‌درآذربایجان غربی یعنی‌در **زنگار** در نزدیکی **ماکو** و در **بسطام** ، ضمناً باطلاع میرساند که‌آقای دکتر جواد مشکور استاد دانشگاه‌تهران کتیبه‌های اورارتوئی را درایران یعنی‌درنواحی **رازلیك** ، **سقین‌دل** منتشر نموده‌اند .

مهمترین‌کارهای هنری اورارتوئی‌هادرآثاربرنزی ومعماری‌آن‌دیده‌شده است . اشیاء برنزی اورارتوبخارج‌ازنواحی اورارتو نیز صادر شده است وما ازروی‌آن‌نمونه‌های‌دیگرساخته‌اند. این‌کارهای برنزی درپهنه گیتی گسترده شده وباکمال تعجب درمی‌یابیم که ضمن حفاریهای نقاط مختلف جهان‌ازاین نوع‌آثار بدست‌آمده است ازجمله درآرامگاه‌های فریگــی در گوردن، در آرامگاههای اتروسکی درایتالیا دروتولونیاودرالمپ یونان ، هسته‌مرکزی کشور اورارتو که مابین دریاچه‌های سلان رضائیه ووان قراردارد امروزه‌هم هنوز از لحاظ‌آثارباقیمانده معماری غنی است . نواحی غربی دریاچه وان . نیز همین وضع را دارد درزمان قدیم اورارتوئــی ها خانه‌ها وساختمانهــای دسته‌جمعی مسکونی‌خود وبناهای دفاعی وهمچنین مسائل مربوط به‌آبیاری را با استادی‌کامل حل وفصل میکردند .

درده‌سال اخیر بخصوص درآناتولی شرقی بوسیله مؤسسهٔ باستانشناسی بریتانیا درآنکارا یک‌سری کامل از دژهای دفاعی اورارتوئی کشف شده و معرفی گردیده است و درسال گذشته مؤسسهٔ باستانشناسی آلمان درتهران نیز توانسته است در خاک ایران چند دژ دفاعی اورارتوئی را بررسی نماید. این دژهای دفاعی اغلب درنقاط مرتفع بناشده و بخاطر شیب‌های تند کوهها و صخره‌ها خودبخود دارای یک امنیت طبیعی است (تصویر ۱). امنیت این دژهای کوهستانی بوسیله دیوارهای مستحکم نیز تامین گردیده است این دیوارها اغلب بوسیله سنگهای بزرگ و صاف (بدون ملات) بنا گردیده و بنام دیوارهای خشک معروف است .

دیوارهای این دژها از نوع دیوارهای باستیون کورتین است . دیوارهائی را که مابین برآمدگی‌های باستیون قرار دارد کورتین مینامند و آنها اندکی طویل‌تر از دیوارهای باستیون است (تصویر ۲). باستیونهائی که معمولا دارای ۷۰ الی ۸۰ سانتیمتر برآمدگی است دارای هیچگونه برجی نیست که از آنجا بشود دیوار مابین دوبرج را حفاظت نمود بلکه این باستیونها دارای برآمدگی هائی است که بیشتر نقش ساختمانی دارد و بمنزله تکیه گاهی برای دیوار بشمار میرود که هنگام دفاع منشاء اثری باشد ، این گونه دیوارها بابرآمدگی قدمت زیادتری دارد وسالیان دراز قبل از اورارتو دربین‌النهرین و آناتولی و ایران ساخته میشد چنانکه نمونه آنرا درزیگسورات چغازنبیل و قدیمتر از هرقسمت بنا درد یواری که درآنجا قرار دارد وازدوره ایلامی هنا است و همچنین درقصر سارگن دوم دردور شاروکین یاخورس آباد ملاحظه میکنیم یعنی درقصر پادشاه آشور که اورارتو نابود نموده بود .

این شیوه دردوران بعداز اورارتو دردوره مادها نیز بکار برده شده است مانند نوشیجان تپه (نزدیک جاده همدان بملایر) که بوسیله دکتر داوید ــ استروناخ رئیس موسسه بریتانیائی مطالعات ایرانی درتهران مورد کاوش قرار گرفته است .

مردم اورارتو بمنظورمستحکم ترشدن‌دیوارها زمین‌را که اغلب‌ازصخره تشکیل یافته بود کنده وبررویآن سکوهای پلکان مانندی ساخته وسپس برفرازآنها دیواررا بنامیکردند .

امروزه بیشتر درآثار باقیمانده اورارتوئی میتوان این شیوه‌را مشاهده نمود بخصوص درآن نواحی که دیوارها دراثر(ایازم) ناپدید گشته است . سابقا این(پلکان تصوری)را نمیشد بطورآشکارا بررسی نمود ولی امروزه دیگرهیچگونه شبهه‌ای‌باقـی‌نمانده‌است که ازاین پلکان‌هافقط برای‌هدفهای ساختمانی استفاده میشده‌است .

مردم اورارتو تنها استادکارهای صخره‌ها برای پایه گذاری دیوارهـای ساختمانهای خویش نبودند بلکه برای‌آبیاری قصبات وبرآوردن نیازمندی های‌آبی شهرها ودژها دست بساختمان تونل‌ها وترعه‌ها ونهرها وآب‌انبارها میزدند مردم‌اورارتو محتملا این‌هنررا تکمیل کرده ودر تمام آناتولی‌رواج دادند برای مرتفع نمودن‌احتیاجات آبی پایتخت اورارتوئی‌ها یعنی توشپا که همان وان امروزی باشد ودر کنار دریاچه پرنمك وان‌قراردارد وآب‌آن آشامیدنی نیست پادشاه‌اورارتومنوآس نهری ساخت که بنام خودش معروف است این‌نهر بنام سمیرامیس نیزخوانده میشود وهنوز هم آب‌آشامیدنی از آن بسوی وان جریان دارد. نهرمنوآس ۷۰ کیلومتر طول دارد و بعضـی از نقاط‌آن بوسیله دیوارهائی ازسنك‌های طبیعی حفاظت میگردد . برروی‌این دیوارها کتیبه‌های بیشماری یافت‌شده است که تاریخ‌آنها بحدود ۸۰۰ ق م میرسد .

درمعماری‌صخره‌ای‌اورارتو،اطاقهای صخره‌ای‌نیزوجود دارد این‌اطاقهایا دخمه‌های صخره‌ای ممکن‌است آرامگاه بوده و یا از آن بعنوان زیـرزمین استفاده‌میشده‌است. در صخره‌های دژوان یعنی دژمرکزی یا ارگ (دژ داخل شهر) پایتخت توشپا دخمه‌هائی در دل سنگ ایجاد شده که آرامگـاههای پادشاهان اورارتوئی است درست مانند آرامگاههای سنگی فریگی‌ها وبعد ازآن‌دخمه‌های مادی وهخامنشی .

البته این بناهای اورارتوئی نمای جلوی مقابری راکه در فریگیه یا فریکاویا درنقش‌رستم‌ملاحظه‌میگرددندارد مهمترین آرامگاههای‌اورارتوئی آرامگاه ساردور دوم در قلعه‌وان است برای رسیدن به‌این آرامگاه میتوان بوسیله یك پلکانی که از دل صخره بیرون کشیده‌شده است بالا رفت ودرآن علاوه بر یك دخمه اصلی سه‌اطاق‌نیز مشاهده‌میگردد . نظایراین‌آرامگاهها در خارج‌از وان‌نیز وجود دارد برای مثال میتوان کایالی دره درناحیه‌غربی دریاچه‌وان درکنار وارتو وهمچنین درخاك ایران‌امروزی زنگاردرنزدیکی ماکورا ذکر کرد (تصویر۳)

در زنگار یك پلکان‌صخره‌ای ملاحظه میگردد که با پلکان صخره‌ای‌دژ وان مطابقت‌مینماید(تصویر۴)مااطاقهای این‌بناراپاك نموده و پلکان‌صخره‌ای را پدیدار نمودیم (تصویر۵)اطاق اصلی‌دارای یك حفره بزرگی‌است که‌برای بخاك سپردن جنازه تعبیه‌شده است این اطاق ضمناً دارای سه حفره کوچك دیگرباقوس‌های‌هلالی‌میباشد . این‌ترتیب‌همانند وضعی است که برای‌بناهای صخره‌ای اورارتوئی‌دوم‌است ودروان‌ملاحظه میگردد (تصویر۶) آنطوریکه تا بامروز از حفاریهای اورارتوئی مستفاد میگردد مهمترین نوع‌بنائی که تا بحال پیدا شده معبداست ، معابد تــویراق قلعه و چاوش تپه وآلتین تپه و خیالی دره و پاتنوس نمونه‌ای از آنست هر پنج اثر نامبرده بیك شیوه‌است یعنی همه آنها معابد مربع‌شکل‌ودارای زوایای مشخص میباشد ، این معابد همگی حداکثر در حدود ۱۴×۱۴ متروسعت داشته ودارای یك سلاهستند که‌آنهم مربع‌شکل بوده واندازهٔ آن ۵×۵ متراست . این‌نوع معابد دارای ۱۰ باروی مستحکم است که‌در قسمت پائین‌آن سنگهای مربع‌شکل وظریف وصاف بکار رفته وقسمت بالای‌آن از آجر است در چهار زاویه معبد هالدی در تویراق قلعه چهار گودال مربع‌شکل هویداشده که در آنهــا عفیف‌ارزن لوحه‌های برنزی بدون نوشته پیدا کرده است گذاردن این صفحات فلــزی بعنوان‌لوحهٔ‌یــادبودبنا قبلادرآشور نیز ملاحظه گردیده بعدها درآپادانای

تخت‌جمشید نیز مشاهده شده‌است ، پلکان سنگی معمولا از سه‌ردیف سنگ مربع‌شکل تشکیل یافته‌است ، در ورودی را عقب ترکار گذارده‌اندو جلوی آن یك پلکان کوچك بنا گردیده که دردوطرف آن‌دوهره ویا دوسکوملاحظه میگردد ، با درنظر گرفتن این شیوه بنا ونقشه وطرحهای برجسته معبدموسا سیر که مفقود گردیده بود من در سال ۱۹٦۳ سعی نمودم که در اخبارمربوط به مؤسسهٔ باستانشناسی آلمانهادراستانبول یك معبد اورارتوئی را بازسازی نمایم طبق این‌نقش برجسته من‌یك بنای یك طبقه‌ای‌را تصورو پیشنهادنمودم ازآن زمان تابحال درباره این بازسازی بحث‌های متعددی بمیان‌آمده است ازنتایج حفاریهای تحسین اور گوچ درآلتین تپه چنین بنظر میرسد که‌معبد اورارتوئی در وسط یـك حیاط قـرارداشته و روبـروی جبههٔ اصلی آن‌نیز مجسمه‌هائی موجود بوده‌است چنانچه‌نقش برجسته معبد موساسیر این‌مطلب را میرساند در مقابل معبد نیز یك محراب‌قربانی قرار داشت‌محراب قربانی معبد هالدی‌درتوپراق قلعه ازاوایل این قرن درموزه باستانشناسی اسلامبول نگهداری میشود .

بعضی‌از لوحه‌های برنزی اورارتوئی خوشبختانه بطور کامل باقیمانده‌و بعضی دیگر قطعه بما رسیده‌است دراین صفحات هنروالای برنزی اورارتوئی مشاهده میگردد .

تحسین اور گوچ . برای‌بازسازی معبدآلتین‌تپه طرحی را پیشنهاد می‌نماید که همانند آن دربین‌النهرین دیده شده است توضیح آنکه طـرح یك سقف آثار باستانی بین‌النهرین را که زوایای‌آنرا برجهای بلندتری احاطـه کرده‌باشد نشان‌میدهد که‌سلای‌آن ابتدا روباز بوده وبعدها با سقفی مسطح بسته‌شده‌است .

اکرم اکدرگال برای‌بازسازی یك‌معبداورارتوئی طرح بهتری‌را متعلق به‌موزه برتیانیااست مورد نظر قرارداده ودر باره‌آن می‌نویسد که‌دراین‌بازسازی دربالای سقف‌آن یك شکل‌خیمه‌ای قرار داد این شکل البته در عکس دیده نمیشود .

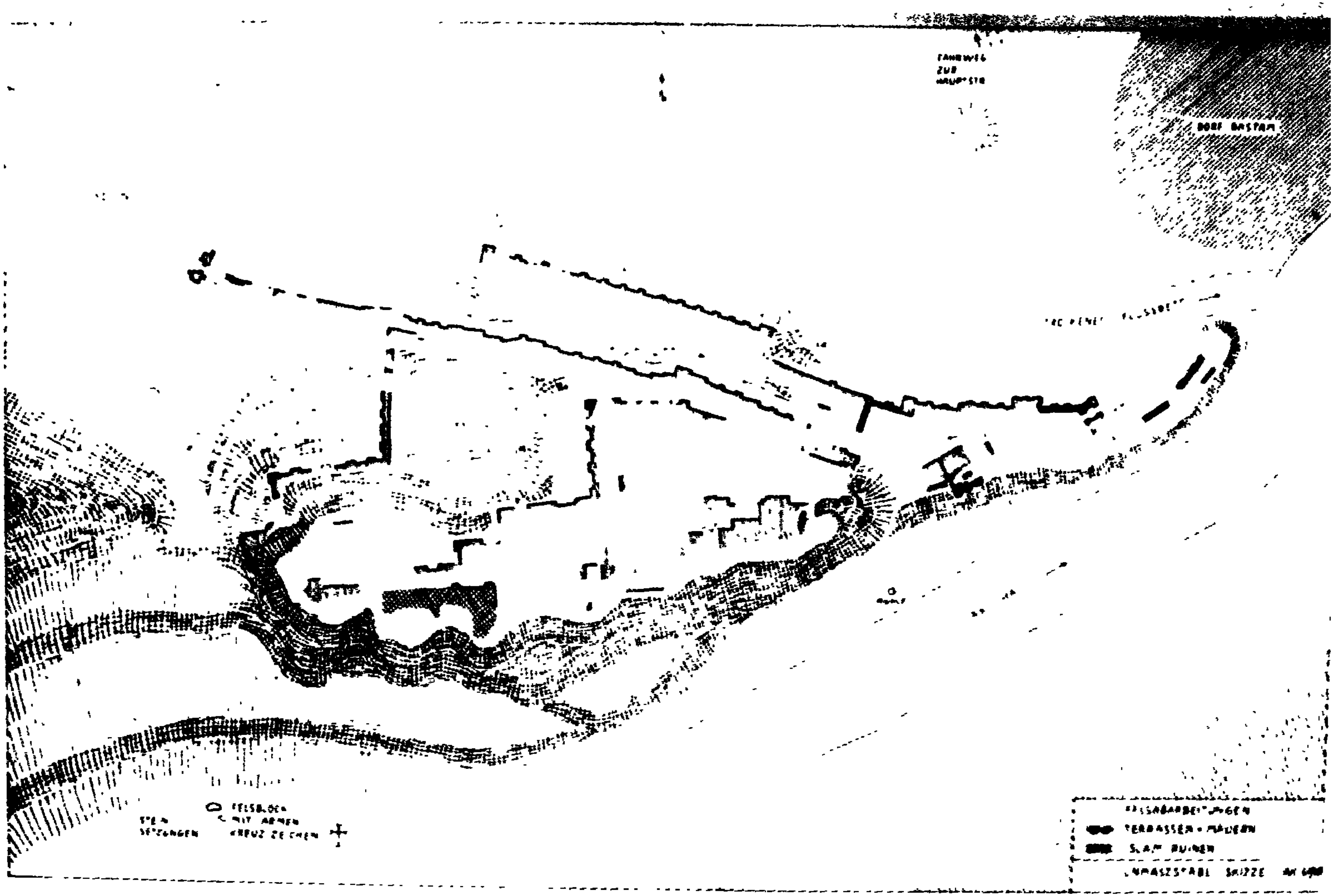
دکتر دیویداستروناخ بخاطردیوارهای‌مستحکم عقیده دارد که‌برجهای این معابد بسیار مرتفع بوده‌است وی بازسازی مرا از معابد اورارتوئی‌بابنا- های برج‌مانندهخامنشی‌در پاسارگادونقش رستم‌مقایسه مینماید من‌میخواهم دراینجابخصوص‌به شباهت فوق‌العاده‌ای که مابین‌نقشه‌های‌بنا وطرح‌خیمه‌ای سقف‌ها وهمچنین نوع پنجره‌های‌بسته‌وجوددارد اشاره نمایم که‌خویشاوندی بزرگی را مابین شیوهٔ برتری اورارتوئی وبناهای هخامنشی اثبات‌مینمایداز این جهت‌دراینجاباید استنباط‌نمود که از دوره اورارتوتا اواخر هخامنشیان یك‌نوع پیوستگی درمعماری وجوددارد .

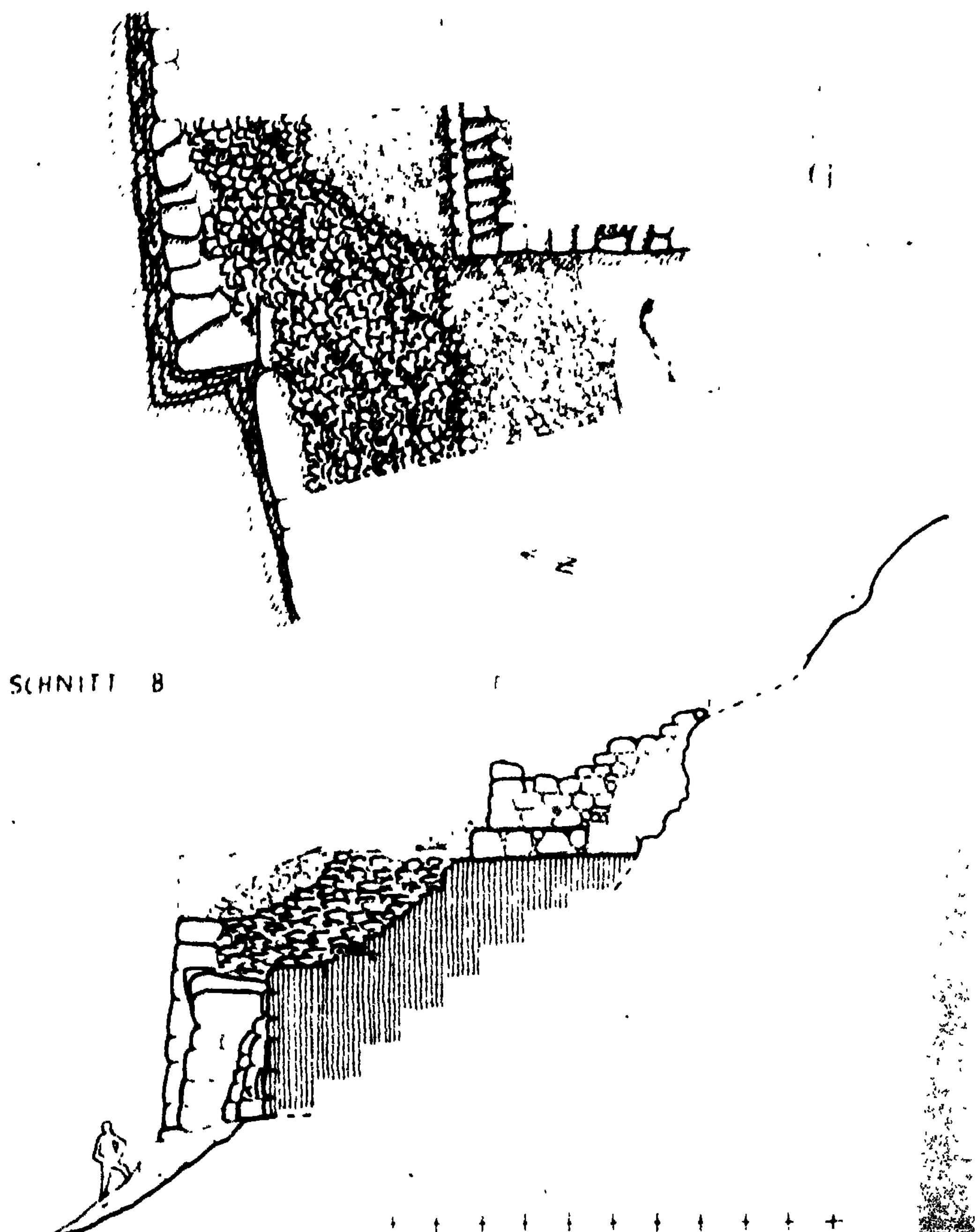
ما تابحال ازشهرهای اورارتوئی اطلاع زیادی‌دردست نداریم فقط نقشه های‌چند مجموعهٔ ساختمانی‌معلوم‌است‌همچنین وسعت استحکامات آزنادرپات نوسی درآناتولی‌شرقی یعنی درشمال غربی دریاچه وان.

موقعیت‌پایتخت اورارتو یعنی‌توشپا که درناحیه جنوبی وان حالیه‌مابین دژ وان بابناهای ساردوراول و توپراق قلعه با بناهای روزای دوم قرار دارد روشن است . از آن گذشته ما یك ناحیه نظامی اوارتوئی می‌شناسیم بنام سرناکی تپه درکنار دریاچه وان که دارای نقشه شبیه خانه‌بندی شطرنجی میباشد .

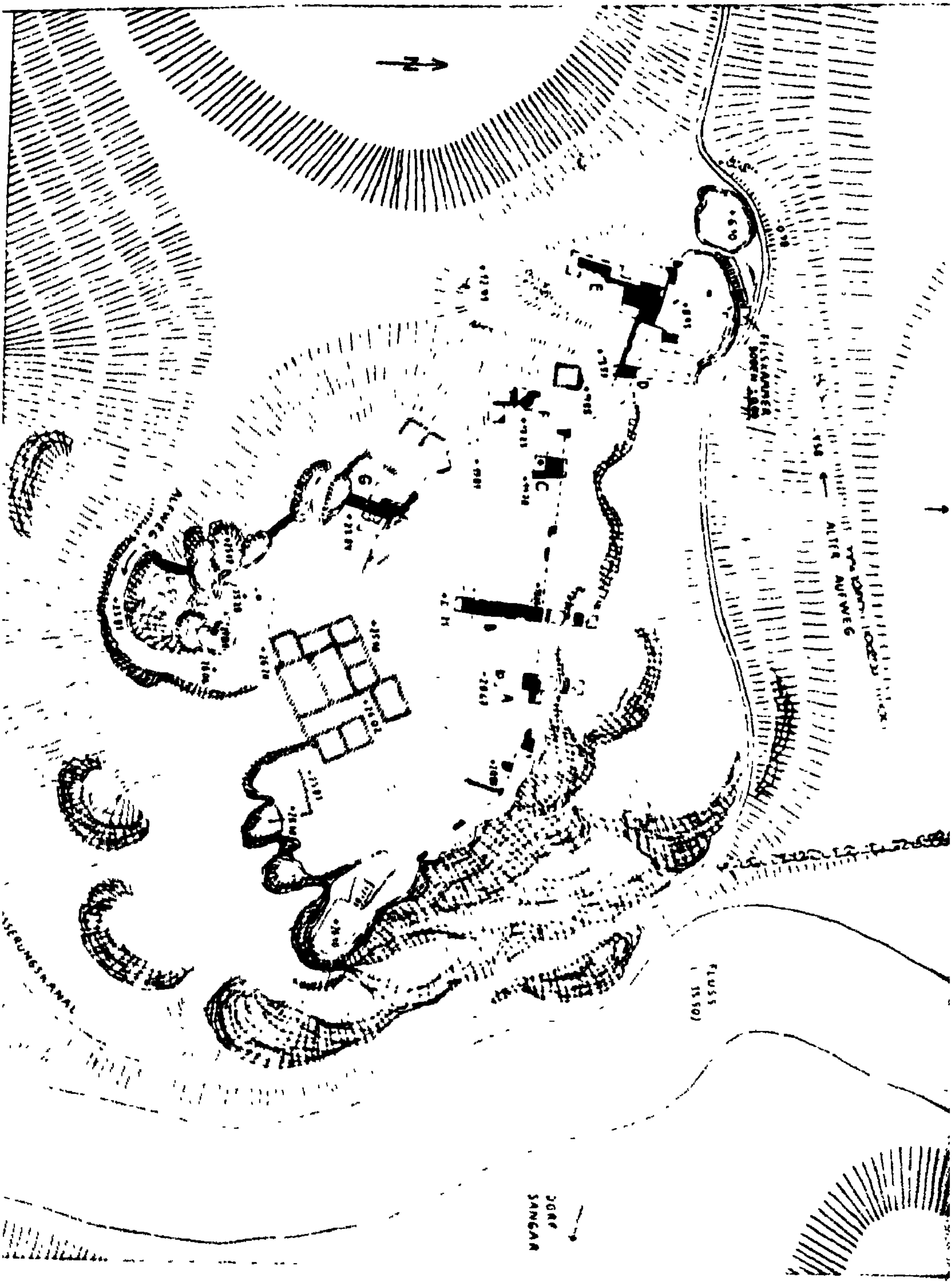
درسرناکی تپه‌آثاری از خانه‌هائی که دارای نقشه مستطیل شکل پیدا شده است .

مجموعهٔ ساختمانی درسرناکی تپه شباهت زیادی به‌مجموعه ساختمانی دیگر درنزدیکی صوفی واقع درشرق ماکو دارد که بنام دوچگاکی‌خوانده میشود در اینجا بر پهنه دشت هموار و نرم مجموعه ساختمانهای مسکونی مشاهده میشود که نقشه آن بصورت خانه‌بندی شطرنجی بوده و ازهنرسفال سازی‌آن هویدا است که این ناحیه اورارتوئی میباشد درآلتن تپه، کف‌کالسی وچاوش‌تپه درترکیه وهمچنین‌درآرین‌برد وکارمیربلور در ارمنستان‌شوروی هم قصری چند شناخته شده‌است .


DORF BASTAM
MIT ARMEN
SKIZZE

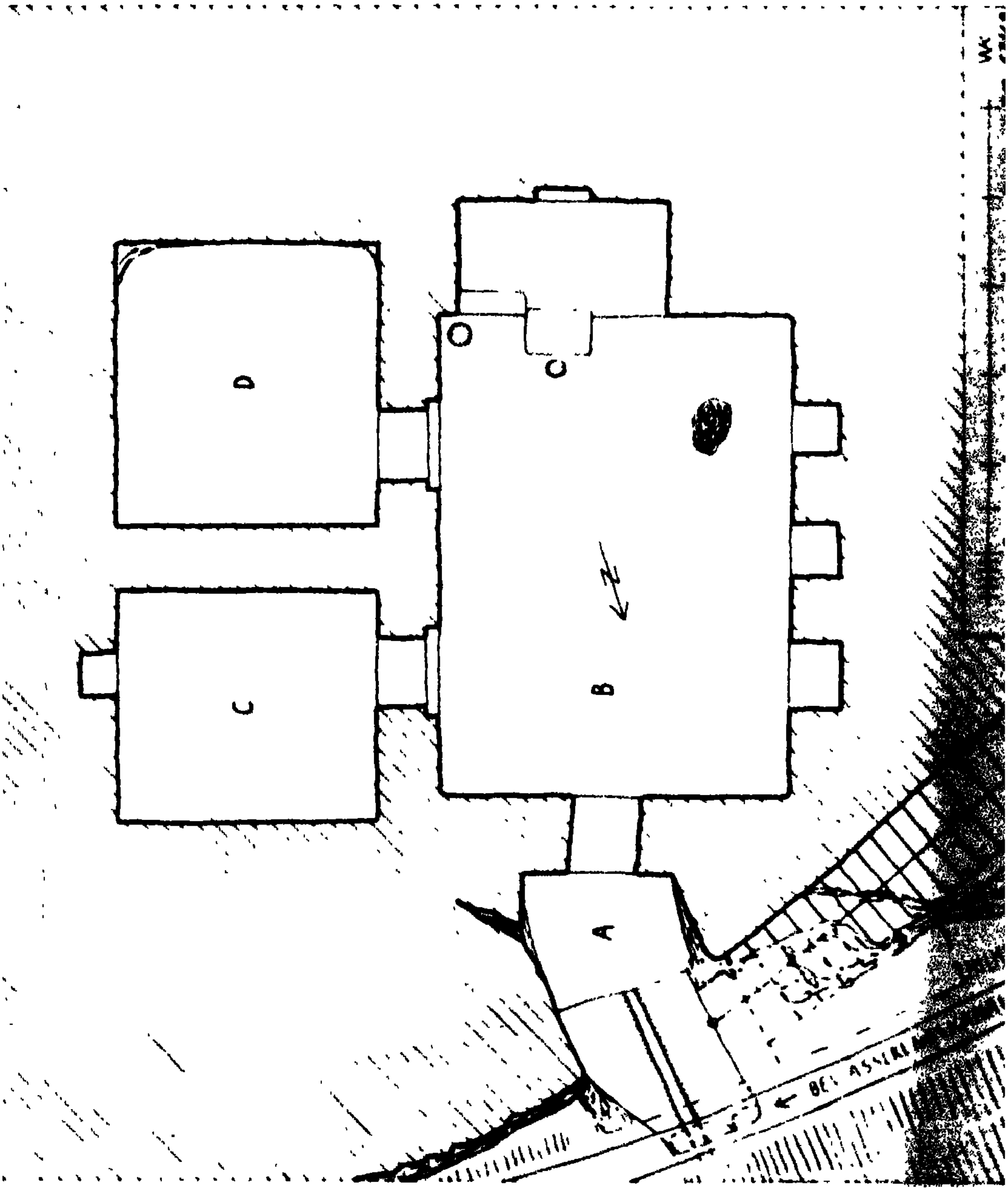


تصویر ۲ـ بسطام، پلان و برش دیوار قلعه قرن هفتم پیش از میلاد. حفاریهای انستیته باستانشناسی آلمانها در تهران

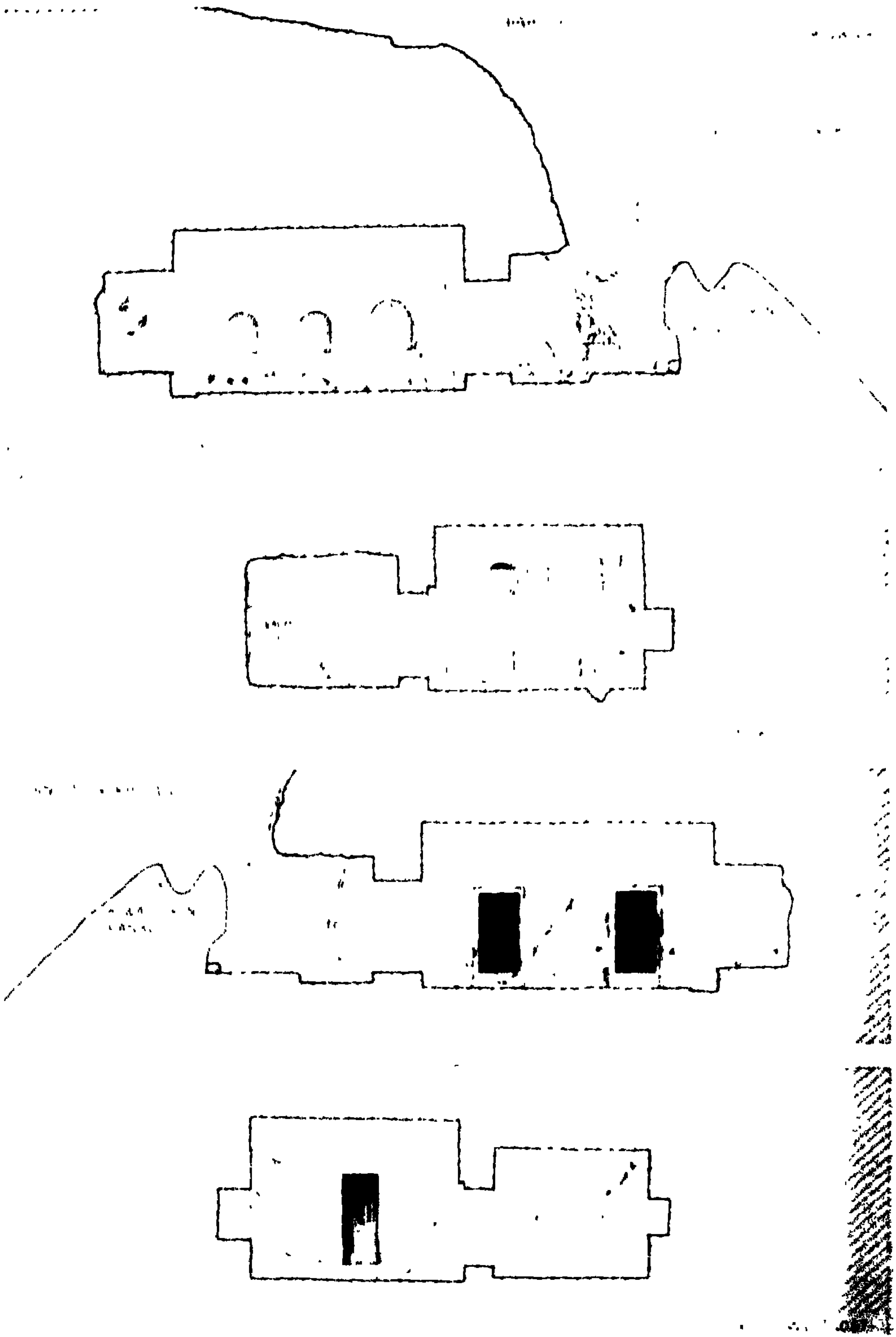


تصویر ۳ ــ زنگار ــ ماکو ، پلان از مجموعه حفاریها





تصویر ۵ ـ زنگار، ماکو ـ پلان اطاق صخره‌ای



تصویر ٦ــ زنگار ــ ماکو ، چهار برش ازچهار جانب اطاق صخره‌ای

درآرین‌برد واربونی نیز که متعلق به اورارتو میباشد حیاط هائی دیده شده که دراطراف آن‌چند ردیف درخت قرارداشته‌است ازآن گذشته یك‌بنای طویل‌مستطیل شکل که روبه حیاط قرار گرفته هویداگردیده است که‌کاوش کنندگان آنرا بعنوان معبد شناخته‌اند ، این معبد تاکنون تنها نمونه یك معبد اوراتوئی‌است که شکل مربع ندارد .

رودلف‌نامن معتقد است که در جلوی نمای اصلی این معبد ستون‌هائی قرار داشته است وهرچند چنین ستون‌هائی در موقع‌کاوش پیدا نکرده‌اند او میخواهد این نمونه معبد را با نقش برجسته موسمسیر مقایسه نماید ، سالن ستون‌دار آرین‌برد بنابگزارش‌حفاران روسی ازآثارهخامنشیان است.محوله مربع شکل باستون‌های وسطی مانند یك پلکان برجی شکل‌است و ازنظر شباهت ساختمانی خاطره قلعه‌مادی نوشیجان تپه را درحدود جنوب‌همدان زنده مینماید این‌قلعه را دکتردیوید استروناخ حفاری نموده‌است بنائی که درکارمیربلور واقع‌است بیش ازآنکه قصرباشد به یك دژ درون شهر(ارگ) با انبارهای ذخیره شباهت دارد ، این حفاری بیشتر از این جهت مهم‌است که برای نخستین‌بار چنین تشکیلات (بنا) اورارتوئی رابطور جامع در دسترس قرارداده وکشفیات غیر مترقبه‌ی را در برداشت بخصوص وضع انبارها با قفسه‌های بزرگ‌آن خیلی دیدنی‌است که پی‌توا نامیده میشوند.

این‌نوع انبارها دراغلب نقاط سرزمین اورارتو یافت میشود ماآنها را در بسطام واقع درآذربایجان نیزمشاهده کرده‌ایم ، درآلتن تپه در نزدیکی ارسنجان یك محوطه‌ای وجوددارد که بشکل یك سالن ستون‌دار است و آن یکی ازحلقه‌های زنجیرسیرتکامل معماری بشمار میرود . این سیرتکاملی از یك دژ پادشاهی هتی در بویوك قلعه در بغازکوی پایتخت هتی‌ها سرچشمه میگیرد که متعلق به‌قرن ۱۲ق.م بوده ورودلف‌نامن آنرا بازسازی نموده‌است. یك بخش‌دیگراین ردیف سلسله‌تکاملی ساختمانی ازآثار مکشوف‌درحسنلو است که شباهت به‌کارهای اورارتوئی داشته وتقریباً همزمان باآن بوده‌کاوش آن بوسیله ربرت‌دایسون انجام گرفته است

این‌نوع بنا حتی اغلب درنواحی حسنلومورد استفاده قرار گرفته است ، دیوارهای حسنلو درچگونگی ساختمانی‌خود دیوارهای اورارتوئی‌رابخاطر می‌آورد .

این‌سیر تکاملی‌درنزدیکی‌ازبناهای مادها متعلق‌بقرن هفتم‌ق.م که‌بوسیله کایلریانگ بسال ۱۹٦۷ درگودین تپه در نزدیکی کنگاور حفاری شده‌است نیزملاحظه‌میگردد ، دراینجاتالاری دیده می‌شود که‌دارای ستون‌های‌متعددی است سالن بمنزله یك نمونه متقدم‌آپادانای پاسارگاد وتخت‌جمشید میباشد، اطاقهای قصور اورارتوئی با نقوش دیواری رنگین و گرانبهائی تزئین یافته بود دیوارها بصورت‌هاشور درشت برروی‌یکدیگرنقاشی شده خطوط درشتی این‌هاشورها را ازهم جدا نموده بود ودرهاشورهای جداشده صفحه‌های‌شکار وتصویرهای افسانه‌ای وانسانی وتزئینات گیاهی نشان‌داده است این صحنه‌ها برروی یك نقاشی دیواری که‌بوسیله تحسین اورگوچ بازسازی گردیده‌نشان داده شده‌است همچنین هنرنقوشی برجسته سازی اورارتوئی بخصوص قابل تعمق است دراینجا باید میان نقوش برجسته سنگی که درساختمان‌ها بکار میرفت نقوش‌برجسته‌ای که برصخره‌های طبیعی احداث میکنند تمایزی‌قائل شد .

درساحل غربی‌دریاچه وان درآدیلژوالس در کنار نقوش برجسته‌دیگر ٥ قطعه نقش‌برجسته مشاهده میگردد که متعلق به اواخردوره اورارتوبوده و رویهمرفته ارتفاغ‌آن به ۳ متر بالغ میگردد این نقش برجسته‌ها اکنون در حوزه وان است این ٥ قطعه را از طریق طراحی توانستند بیکدیگر مربوط سازند ودرنتیجه تصویریکی ازخدایان نشان داده شده که برروی‌یك گاونر ایستاده وازقرارمعلوم یك درخت مقدس را بارورمینماید ضمناً نقش برجسته نامبرده طرزلباس پوشیدن‌آن دوره را نشان میدهد ، این‌طریق لباس‌پوشیدن را ازروی نقش برجسته آلتن تپه نیزمی‌توان دریافت نوع نمایش حیوانات‌در این نقش‌برجسته با نوع‌نمایش حیوانات درنقش برجسته آلتن‌تپه هم‌مطابقت دارد . نقوش برجستهٔ صخره‌ای دوره اورارتوئی بطورمتفرق پیدا شده‌است و

ازجمله آنها نقش برجستهٔ صخره‌ای درشرق ترکیه در نزدیکی مرزایران را میتوان‌نام برد که‌در آنجا برقسمت خارجی‌یك‌دخمه صخره‌ای دونقش‌بزرگتر از اندازه طبیعی‌انسان مجاری نموده‌اند وهردوی آنها کلاه برسرداشته‌دارای لباده بلندی هستند.

اهمیت هنراورارتوئی دراشیاء قابل‌حمل ونقل کوچك وبخصوص‌درآثار برنزی‌آنها است‌وبیشترآنهاهم اشیاء وابزارمورد نیازاست مانندسپروهمچنین قسمتی ازیك ظرف برنزی مانند شمعدان (لوستر) برنزی که از توپراق قلعه بدست‌آمده واکنون درهامبورك‌است همچنین دیك برنزی که برروی‌سه‌پایه قرار گرفته وبرروی نقش برجسته معبد موسیسیر نموده شده‌است.

کارهای کوچك‌فلزی اورارتوئی مانند گل کمروآویزهای طلائی واصولا جواهرات و همچنین تصاویری که برروی کلاه‌خودهای برنزی و لوحه‌های برنزی پیدا شده است از لحاظ شیوه ونکات فنی به‌فلزکاریهای گنجینه‌زیویه و اشیاء حسنلو و همچنین کارهای سکائی در قفقاز و نقوش مارلیك شباهت بسیار دارد.

بهمین جهت‌این سئوال‌پیش می‌آید که‌آیا هنر برنزکاری بخصوص مدتها پیش ازآنچه تاکنون تصور میرفته با این سرزمین ارتباط داشته و احیانا از قفقاز و مرکز قدیمی مس‌کاری‌آن‌سرچشمه گرفته است؛

در این مورد اشاره به اهمیت مجسمه برنزی توپراق قلعه مناسبت پیدا میکند ـ مجسمه مزبور متعلق به‌شخصی است که بااحتیاط فراوان می‌توان آنرا باز سازی نمود طرح‌آن به‌شیوه پلاستیك بوده از برنز و چوب ویاعاج ساخته شده و قسمت های متعدد آن در پنج نقطع مختلف جهان پراکنده گردیده است که نقش برجسته مورد ذکر موجودات افسانه‌ای و خدایائی را نشان میدهد که برروی گاوهای‌نر زانو زاده‌اند.

برروی نقش برجسته مزبور تصویر یك تخت دیده میشود که جلوآن طرح یك چهار پایه را باز سازی کرده‌اند و ازآثارآن قطعات مهمی پدیدار است قطعات نامبرده طرح سرستونی را از ستون کوچکی نشان میدهد که‌با

طرح سرستون‌های آشوری و شمال سوریه در تل‌حلف همانندی دارد و بعلاوه سرمشقی برای سرستونهای معمول در معماری یونان بشمار میرود.

یك آویز طلائی در توپراق‌قلعه وجود دارد که از روی آن می‌توان طرح تختی‌را بازسازی نمود که برفرازآن یك الهه نشسته و جلوه او بانوئی‌دارای مقام و مرتبه روحانی قرار گرفته باشد.

در بازسازی این‌آویز یك تزئین جالب توجه مابین دو مجسمه در زیر تخت قرار دارد که‌بسیارجالب‌توجه است تزیین‌مورد ذکرنقشی را دربر دارد که مربوط به گیاهانست و نظیر آن دریك سینه‌بند زر گنجینه زیویه بچشم میخوردهمانطور که میدانیم گنجینه زیویه درناحیهٔ سقزپیدا شده و ازدوران منایان است و نشان میدهد که چقدر فرهنگ و هنر منایان با اورارتوئی‌ها پیوستگی داشته است.

در پایان این بحث ضرورت دارد که مختصری هم درباره موقعیت محلی اورارتو توضیح داده شود (تا آنجـائی که مربوط به کشور امروزی ایران میشود).

ما در دوسال‌اخیر درلرستان وآذربایجان‌غربی‌آثار مختلفی از اورارتو ها را که بیشترآنهامشتمل بردژهای مستحکمی بوده است کشف نموده ودرباره آنهامطالعه کرده ایم این‌نقاط بطور اجمال عبارتست از زنگار نزدیکی ماکو بسطام و چکاکی، قلعه سیاه قلعه‌اکلا - محلهای نامبرده مجموعه نقاط باستانی مربوط به‌تمدن اورارتوئی را درجنوب ارس تشکیل میدهدمجموعه دیگری هم در دشت شاهپور و یا بهتر بگوئیم برروی کوههائی در حاشیه دشت بخصوص در حاشیه جنوبی‌آن قرار دارد که عبارتست از قلعهٔ وزیری

پیرچاوشی (البته در اینجا باید بااحتیاط سخن راند چون ما در اینجاتکیه به اشیاء سفالی مینمائیم کوهرشش قلعه در ساحل دریاچه رضائیه زنجیرقلعه در تامار وکاریناروك و همچنین یك قلعه‌ای در شمال غربی (دشت‌تازه سار) ممکن است که درسالهای آینده مابین این دو مجموعه یك مجموعهٔ دیگری نیز از استحکامات وتپه‌های اورارتوئی کشف گردد بعقیده من(البته بااحتیاط کامل) با توجه به‌نتایج حاصل از این حفاری‌ها و با مقایسه باکشفیاتی که دراتحاد جماهیرشوروی وترکیه انجام پذیرفته است یك مرز شرقی درایران برای اورارتو ممکن است تعیین گردد که جزء لاینفك قلمرو و اورارتو بوده است.

یك چنین خط مرزی از دریاچه سوان در اتحاد شوروی شروع شده و از جلفا گذشته و به ساحل شمال دریاچه رضائیه رسیده و سپس به حاشیه جنوبی دشت شاهپور در امتداد مرز ایران ترکیه و عراق کشیده شده و به کلیشین پاش ختم میگردد

در دشت رضائیه تا بحال هیچگونه آثار اورارتوئی پدیدار نشده است ناحیه حسنلو فقط در حاشیه کوهستانی غرب اشنویه قطعاتی از کتیبه‌های اورارتوئی در سالهای اخیر کشف گردیده است. بدین ترتیب در اثر تحقیقات ۱۵۰ ساله اخیر کشوری بنام کشور اورارتو بازسازی شده است در اثر این تحقیقات مرز مملکتی‌آن تقریبا واضح گردیده ونقاط توسعه‌لشکرکشی‌های پادشاهان یکایك تعیین گردیده است بطوریکه کتیبه‌های صخره‌ای تاش‌تپه

رازلیك و نشته‌بان در ایران معلوم میدارد در اثر این تحقیقات آثار هنری کشور اورارتو شناخته و نقش‌آن درتکامل فرهنـگ شرق نزدیك نمودارشد وبالاخره روابط هنری این‌کشور در غرب با آسیای صغیر در شمال با ملل قفقاز درجنوب باآسوریها و در شرق با ایران روشن گردید .

Halaf sind und die ausserdem eine Vorform spaeterer griechischer Architekturformen darstellen.

Ein weiterer Sitz wird in Anlehnung an einen Goldanhaenger mit sitzender Goettin und davorstehender Priesterin, aus Toprakkale, rekonstruiert.

Bei der Rekonstruktion faellt ein Detail und zwar das pflanzliche Gitterornoment zwischen den beiden Statuetten unter dem Sitz, besonders auf. Dieses Pflanzenwerk findet seine Parallele bei einem goldenen Brustschmuck, ein Pectorale aus dem Schatz von Ziwiye bei Sakkiz an der Strasse Kermanshah-Tabriz aus mannaeischer Zeit und zeigt wiederum wie verwandt beide Kulturen, die mannaeische und die urartaeische, waren.

Zum Abschluss sollen noch einige Bemerkungen zur Topographie Urartus hinzugefügt werden, soweit sie das heutige iranische Staatsgebiet betreffen. Wir haben in den letzten zwei Jahren in der Provinz Westazerbaidjan mehrere urartaeische Plaetze, meist starke Befestigungen, gefunden und aufgenommen. Es sind dies die bereits erwaehnten Zangar bei Maku, Bastam, Dutschgagi, Kale Siah und Kale Oglu, die eine Gruppe südlich des Ararat und des Araxes bilden. Eine weitere Gruppe liegt in der Ebene von Shahpur, genauer gesagt auf den Bergen am Rande der Ebene, vorwiegend am Südrand. Es sind dies: Kale Waziri, Pir Cavus, mit Vorbehalt, da wir nur bautechnische Hinweise und keine Keramik gefunden haben, Gauharchinkale am Ufer des Urmiasee, Zengir-Kale bei Tamar und Karniarouk, sowie eine Festung am Nordwestrand der Ebene bei Tazeshar. Es ist anzunehmen, dass zwischen den beiden Gruppen weitere Befestigungen und Tepes im Laufe der Zeit bekannt werden. Auf Grund dieses bisherigen Ergebnisses kann, wie ich meine, allerdings mit aller gebotenen Vorsicht, gesagt werden, dass, beim Vergleich der Befunde in der Sovjetunion und der Türkei eine oestliche Begrenzung des wohl dauernd zum festen Bestand des Reiches Urartu gehoerenden Gebietes anzugeben ist. Eine solche Grenzlinie verlaeuft etwa vom Sevansee in der Sovjetunion über Djulfa zum Nordufer des Urmiasee und weiter am Südrand der Ebene von Shahpur entlang zur heitigen iranisch-türkischen und irakisch-iranischen Grenze und bis zum Kelishinpass. Die Ebene von Rezaiyeh hat bisher noch keine urartaeischen Plaetze ergeben, ebenso das Gebiet von Hasanlü Nur am Gebirgsrand westlich Ushnuiyeh sind Bruchstücke urartaeischer Inschriften in den letzten Jahren bekannt geworden. So hat sich durch die Forschung der letzten 150 Jahre ein Ueberblick über das Reich Urartu erzielen lassen, sein Territorium konnte einigermassen umgrenzt werden, die Punkte weitester Ausdehnung in den Feldzügen der einzelnen Koenige konnten festgelegt werden, so in Iran durch die Felsinschriften in Tashtepe, Sequindel, Razlik und Nashteban. Die Erzeugnisse seiner Kunst konnten in die Entwicklung der Kultur des Vorderen Orients eingeordnet werden und Beziehungen nach dem Westen Kleinasiens, zu den Kaükasus voelkern im Norden, den Assyrern im Süden und der iranischen Kunst im Osten erhellt werden.

Urartaeische Palastraeume waren kostbar mit mehrfarbigen Fresken ausgestattet, die Waende waren in Streifen übereinander bemalt, wobei die einzelnen durch Baender getrennten Streifen, Jagdszenen, Fabelwesen, menschliche Darstellungen und Pflanzenornamente zeigten wie auf der Rekonstruktion einer Wand in Altintepe durch Tahsin Oezüc zu sehen ist.

Auch die Steinreliefkunst der Urartaeer verdient besondere Beachtung. Wir unterscheiden Steinreliefs die an Gebaeuden angebracht waren und Felsrelifs. Aus Adilcevaz am Westufer des Van-Sees ist neben anderen eine Reliefdarstellung aus spaeturartaeischer Zeit von 3 m Hoehe in 5 Bruchstücken bekannt geworden, die sich die sich heute im Museum in Van befinden Esgelang die Sbloecke zeichne risch in einen Zusuammenhang zu bringen. Sie. ergaben die Darstellung eines Gottes, der auf einem Stier steht und offensichtlich einen heiligen Baum befruchtet. Dieses Relief veranschaulicht auch die Kleidung der Zeit, die gleichermassen an den Freskoresten von Altintepe abzulesen ist. Auch die Art der Tierdarstellung entspricht denen der Fresken von Altintepe.

Vereinzelt sind auch Felsreliefs aus urartaeischer Zeit erhalten wie in Eski Dogubayazit in der Osttürkei nahe der iranischen Grenze. Dort wird die Aussenfront einer Felskammer von 2 überlebensgrossen Figuren flankiert, beide mit Kopfbedeckung und langem Gewand. Diese Felsanlage liegt im Bereich ausgedehnter urartaeischer Felsabarbeitungen und Glaettungen.

Die Bedeutung der urartaeischen Kunst beruht auf den kleineren transportablen Gegenstaenden, besonders denen aus Bronze. Sie sind meist Gebrauchsgegenstaende wie die Schilde, wie die Attachen als Tei von Bronzegefaessen, wie kostbare Bronzeleuchter so der aus Toprakkale bei Van, der sich heute in Hamburg befindet und wie die grossen Bronzekessel auf Dreifüssen die auch auf dem Mussassir-Relief, vor dem urartaeischen Tempel stehend, überliefert sind.

Kleinteilige urartaische Metalltreibarbeit wie Gürtelbleche, Goldanhaenger und überhaupt Schmuck, aber auch die Darstellungen auf Bronzehelmen und Bronzeschilden aehneln in starkem Masse im Stil und in der Technik Metallarbeiten aus dem Schatz von Ziwiye, den Objekten aus Hasanlu, skythischen Funden aus dem Kaukasus und den Marlikfunden Es erhebt sich daher die Frage, ob besonders die Bronzekunst nicht viel enger als bisher angenommen in allen diesen landschaftlichen Bereichen zusammenhaengt und moeglicherweise aus dem Kakasus und seinen alten Kupferabbauzentren hervorgegangen ist.

Besonders hervorzuheben sind die in Toprakkale bei Van gefundenen Bronzeplastiken von einem Thron der mit einigem Vorbehalt rekonstruiert werden kann. Er bestand aus Bronze-und Holz-oder Elfenbeinteilen. Die Einzelteile sind in 5 verschiedene Plaetze der Welt verteilt. Es handelt sich um Fabelwesen und Goetter die auf Stieren knien.

Vor dem Thron wird eine Fussbank rekonstruiert von der sich ebenfalls die wichtigsten Teile erhalten haben. Sie zeigen eine Kapitellform von Saeulchen die verwandt zu assyrischen und nordsyrischen Formen von Tell

Die Lage der Hauptstadt Tuspa unter dem modernen Van, zwischen Vankalesi mit den Alagen Sardurs I und Toprakkale mit den Anlagen Rusas II ist bekannt. Ausserdem kennen wir eine urartaeische Militaersiedlung, Zernaki Tepe am Van See, das einen schachbrettartigen Plan zeigt. In Zernaki Tepe sind in Spureh auch rechteckige Hausgrundriss bekannt geworden.

Dieser Siedlung auf dem Zernakitepe aehnelt sehr stark eine Siedlung bei Sufi oestlich Maku in Azerbaidjan die den Namen Dutschgagi traegt. Hier erstreckt sich auf einem unbefestigten Plateau eine Siedlung mit schachbrettartigem Plan die an Hand von Keramik urartaeisch ist.

Palastanlagen sind uns aus Altintepe, Kefkalesi und Cavustepe in der Türkei sowie besonders aus Arinberd und Karmir Blur in Sovjet-Armenien bekannt. Arinberd, das urartaeische Erebuni, zeigt grosse Hoefe und um sie herumgelegte Reihen von Raeumen. Ferner einen langrechteckigen Bau der sich auf einen Hof oeffnet und von den Ausgraebern als Tempel bezeichnet wird. Dies ist bisher das einzige Beispiel eines urartaeischen Tempels der der quadratischen Form nicht entspricht. Rudolf Naumann glaubt, wie er mir vor einiger Zeit sagte, dass hier ein Tempel mit Pfeilern vor der Fassade vorliegt, wobei solche Pfeiler allerdings nicht in der Ausgrabung gefunden worden sind. Er moechte diesen Typus mit dem Mussassir Relief vergleichen. Der Vielsaeulensall von Arinberd ist nach dem Bericht der russischen Ausgraeber eine spaetere, achaemenidische Zutat. Der quadratische Raum mit dem Mittelpfeiler wirkt wie ein turmfoermiges Treppenhaus und erinnert an eine aehnliche Anlage in der medischen Festung Nushijan Tepe die David Stronach suedlich Hamadan ausgraebt.

In Karmir Blur, dem urartaeischen Teischebaini liegt mehr eine Zitadelle mit Vorratsraeumen als ein Palast vor. Diese Grabung ist aber besonders wichtig, weil sie erstmals eine derartige urartaeische Anlage vollstaendig freigelegt hat und aussergewoehnlich reiche Funde erbrachte. Besonders anschaulich sind die langen Vorratsraeume mit den grossen Lagergefaessen, Pithoi genannt. Sie sind an den meisten urartaeisches Plaetzen vertreten, wir haben sie auch in Bastam in Azerbaidjan beobachtet.

In Altintepe bei Erzincan ist eine Raumform vertreten, naemlich der Vielstützensaal, der ein Glied in einer architektonischen Entwicklungskette bildet. Diese Entwicklungsreihe geht aus von einem entsprechenden Raum auf der hethitischen Koenigsburg Büyükkale in Bogazkoy der Hethiterhauptsadt Hattusa aus dem 12. Jahrhundert v. Chr. den Rudolf Naumann rekonstruierte.

Ein weiteres Glied der Reihe ist das dem urartaeischen etwa gleichaltrige «burned building II» in Hasanlu, das von Robert Dyson ausgegraben wurde. Dieser Bautyp ist sogar mehrfach im Bereich der Ummauerung Hasanlus vertreten. Die Mauor Hasanlus erinnert in ihrer Konstruktionsart gleichfalls an urartaeische Mauern.

Die Entwicklung geht weiter ueber einen von Cuyler Young 1967 ausgegrabenen medischen Vielsaeulensaal des 7. Jahrhunderts v. Chr. in Godin Tepe bei Kangavar als einem diregten Vorlaeufer der achaemenidischen Apadanaform von Pasargadae und Persepolis.

waren am Halditempel von Toprakkale vier quadratische Eintiefungen, in denen vom Ausgraeber Afif Arzen Bronzeplatten ohne Inschriften gefunden wurden. Sie sind in ihrer Bedeutung gewiss den vorausgehenden assyrischen Gründungsplatten und den spaeteren achaemenidischen Gründungsinschriften von der Apadana in Persepolis gleichzusetzen.

Das Steinpodest besteht meist aus drei Reihen von Quadern. Die Tür ist zurückgesetzt, vor ihr ist eine kleine Treppe angebracht, die von zwei Sockeln flankiert wird.

Ausgehend von diesem Grundrisstyp und der assyrischen Darstellung der Plünderung des Tempels von Mussassir, aufgefunden im Palast Sargon II in Khorsabad, aber, wie bereits erwaehnt, leider wieder verloren gegangen, unternahm ich im Jahre 1963 in den Istanbuler Mitteilungen den Versuch, den urartaeischen Tempel zu rekonstruieren. Gemaess dem Relief habe ich einen eingeschossigen Bau vorgeschlagen. Seither ist nun eine Diskussion über diese Frage im Gange.

Der urartaeische Tempel scheint vielfach, nach dem Ausgrabungsergebnis von Tahsin Oezgüc in Altintepe zu schliessen, in einem Hof freigestanden zu haben mit Plastiken vor der Fassade, wie das Mussassir Relief zeigt und an die Tempelwaende gehaengte Weiheschilde. Vor dem Tempel stand ein Opferaltar; der des Haldi-Tempels in Toprakkale-Van befindet sich seit Anfang dieses Jahrhunderts im archaeologischen Museum in Istanbul. Die Weiheschilde sind glücklicherweise in einigen vollstaendigen Exemplaren oder doch wenigstens in Bruchstücken in den Ausgrabungen gefunden worden und zeigen die hohe Stufe urartaeischer Bronzearbeit.

In seinen beiden Versuchen, den Tempel von Altintepe zu rekonstruieren, schlaegt Tahsin Oegüc eine altorientalisch, mesopotamisch wirkende Dachform mit erhoehten Ecktürmen, zuerst mit nach oben geoeffneter Cella und einige Zeit spaeter mit geschlossenem Flachdach vor.

Ekrem Akurgal nimmt für seinen Vorschlag ein urartaeisches Bronzemodell des British Museum aus Toprakkale zu Hilge, schreibt aber im Text, er nehme gleichfalls wie ich ein Zeltdach an (Urartaeische Kunst, Ankara 1968). David Stronach glaubt, auf Grund der starken Waende, an einen hoeher gezogenen Turmtempel und vergleicht die von mir rekonstruierte Grundform mit den beiden achaemenidischen Turmbauten in Pasargadae und Naqsh-i-Rustam. Auf die grosse Aehnlichkeit der Grundrisse und der Zeltdachform moechte ich besonders hinweisen und auch auf die Art der Blendnischen, die eine sehr grosse Verwandtschaft zwischen dem urartaeischen Bronze-Modell und den achaemenidischen Bauten aufweisen. Hier ist daher eine Verbindung von der urartaeischen Architektur zur spaeteren achaemenidischen Baukunst festzustellen.

Von urartaeischen Staedten wissen wir bis jetzt noch nicht sehr viel. Es sind nur die Plaene einiger Siedlungen bekannt, so die Ausdehnung der Befestigung von Aznavur-Patnos in Ostanatolien, nordwestlich des Van-Sees.

Zur besseren Standsicherheit der Mauern bearbeiteten die Urartaeer den meist felsigen Boden, indem sie treppenartige Abarbeitungen anlegten, auf denen die Mauern gegründet wurden. Vielfach kann man heute bei urartaeischen Anlagen diese Technik sehen, überall da, wo die Mauern im Laufe der Zeit verschwunden sind. Früher konnte man diese «imaginaeren Treppen», wie man sie nannte, nicht deuten, heute jedoch besteht kein Zweifel darüber, dass sie rein konstruktiven Zwecken dienten.

Die Urartaeer waren aber nicht nur Meister in der Felsabarbeitung zur Mauerfundamentierung, sondern sie verstanden es auch Tunnel, Kanaele und Zisternen anzulegen, um die Wasserversorgung ihrer Festungen und Staedte zu sichern. Sie sind sehr wahrscheinlich diejenigen, die diese Kunst entwickelten, die sich spaeter über ganz Anatolien verbreitete. Zur Wasserversorgung der Hauptstadt Tupsa, dem heutigen Van, das an dem stark salzhaltigen Van-See liegt, dessen Wasser nicht trinkbar ist, baüte Koenig Menuas den nach ihm benannten Kanal, der auch Semiramis-Kanal genannt wird, und der noch heute das Süsswasser in die Gartenstadt Van leitet. Der Menuas-Kanal ist 70 km lang und zum Teil mit cyklopischen Mauerwerk gestützt, das zahlreiche Inschriften des Menuas aufweist, also in die Zeit um 800 v.Chr. zurückreicht.

Zur urartaeischen Felsarchitektur gehoeren auch die Felskammern, moegen sie als Grabkammern oder als sonstige unterirdische Raeume gedient haben.

Am Felsen von Van-Kalesi, der alten Zitadelle der Hauptstadt Tuspa, sind die Graeber der urartaeischen Koenige in den Felsen gehauen, aehnlich wie die phrygischen Felsgraeber und spaeter die medischen und achaemenidischen Koenigsgraeber. Diese urartaeischen Anlagen verzichten allerdings auf eine Architekturfassade, wie sie in Phrygien oder in Fakrakah oder in Naqsh-i-Rustem vorliegen. Das bedeutendste urartaeische Grab ist das sogenannte Grab Sardurs II in Van-Kalesi, durch eine aus dem Felsen ausgearbeitete Treppe erreichbar, mit einer Hauptkammer und drei Nebenraeumen.

Solche Anlagen sind auch ausserhalb von Van erhalten, so zum Beispiel in der englischen Ausgrabung von Kayalidere westlich des Van-Sees bei Varto, und auch auf iranischem Boden in Zengar bei Maku. (Abb y) Hierbei liegt gleichfalls eine Felstreppe entsprechend der in Van-Kalesi vor. Die Raeume sind inzwischen von uns ausgeraeumt und die Felstreppe ist freigelegt worden. (Abb. 6) Der Hauptraum hat eine grosse Nische die geeignet zur Aufhname einer Bestattung ist, und drei kleine Rundbogennischen, wie sie auch in Van und Kayalidere vorliegen, und wie sie für solche urartaeische Felsanlagen typisch sind. (Abb 7).

Die bei den bisherigen Ausgrabungen an urartaeischen Plaetzen festgestellten bedeutendsten Bauwerke sind die Tempel, von denen wir bis jetzt Beispiele in Toprakkale, Cavüs-Tape, Altintepe, Kayalidere und Patnos haben. Alle fünf entsprechen dem gleichen Typ, naemlich dem quadratischen Tempel mit Eckrisaliten. Diese Tempel sind alle etwa 14 × 14 m im Aeusseren gross. Die quadratische Cella misst etwa 5 × 5 m. Dieser Tempeltyp hat auffallend starke Mauern, die in ihrem Sockel aus feingeglaettetem Quadermauerwerk und im weiteren Aufbau aus Lehmziegeln bestehen. Unter den vier Ecken

Kemal Balkan in Patnos nordwestlich des Vansees, durch Afif Erzen, Emin Bilgic und Baki Oegün einmal in Cavus-Tepe südoestlich Van, sowie in Keftkalesi bei Adilcevaz am Westufer des Van Sees. Die Englaender Lloyd und Charles Burney haben in Kayalidere bei Varto westlich des Van-Sees gegraben und 1968 mit Ausgrabungen an Tepe Haftvan südlich Shahpur begonnen. Das Deutsche2Archaeologische Institut begann 1968 unter meiner Leitung nach Deutsche Archaeologische Institut begann 1968 unter meiner Leitung nach vorangegangenen Surveys Ausgrabungen an zwei urartaischen Plaetzen in Westazerbaidjan, in Zengar bei Maku und in Bastam. M.C. Mashkoor ist die Veroeffentlichung der urartaeischen Inschriften in Iran, naemlich in Bastam, Razlik, Sequindel und Nashteban zu danken.

Die groessten künstlerischen Leistungen der Urartaeer liegen in der Bronzebearbeitung und in der Architektur. Die Bronzeerzeugnisse Urartus sind auch ausserhalb des urartaeischen Machtbereiches exportiert, beziehungsweise kopiert worden und in den phrygischen Tumuli von Gordion, in etruskischen Grabkammern Italiens, so in Vetulonia und in Griechenland in Olympia, erstaunlicherweise bei den Ausgrabungen wiederaufgefunden worden. Das Kernland Urartus zwischen dem Sevan- und dem Urmia- und dem Van-See ist noch heute reich an urartaeischen Bauresten, ebenfalls das Gebiet westlich des Van-Sees.

In alten Zeiten waren die Grundlagen menschlicher fester Siedlungen die Verteidigungsbauten und die Wasserversorgung, und in beiden haben es die Urartaeer zu hoher Meisterschaft gebracht. In den letzten zehn Jahren sind besonders in Ostanatolien durch das British Institute for Archeology in Ankara eine ganze Reihe urartaeischer Festungen aufgenommen und bekannt gemacht worden, und in den vergangenen zwei Jahren konnte unser Institut auf iranischem Boden ebenfalls einige urartaeische Festungen aufnehmen. Diese (Abb. 1) liegen überall auf beherrschenden Bergen oder Erhebungen, die schon auf Grund ihrer meist schroffen Abhaenge einen natürlichen Schutz bieten. (all. 2) Diese Festungsberge sind dann durch auffallend starke Mauern zustaetzlich gesichert, die aus meist grossformatigen Steinen sauber, ohne Moertel, als sogenannte Trockenmauer aufgeführt wurden. Die Mauern sind in der Bastionen-Courtinen-Bauart errichtet, wobei die zwischen den Bastionenvorsprüngen liegende Mauerstrecke, die wir Courtine nennen, nur wenig laenger als die Bastion ist. (all. 3)

Die Bastion bildet mit meist nur 70-80 cm Vorsprung keinen Turm, von dem aus man die zwischen zwei Türmen liegende Mauerstrecke sichern kann, sondern nur risalitartige Mauervorsprünge, die mehr eine konstruktive Aufgabe als Stütze fuer die Mauer, als eine Verteidigungsfunktion haben. Die Mauerbauart mit Vorsprüngen ist in Mesopotamien, Anatolien und in Iran schon lange vor den Urartaeern in Gebrauch, wie wir an der Zikkurat in Tschoga-Zanbil und vor allem an den dortigen Mauern aus elamischer Zeit und am Palast Sargos II in Dur Sharrukin Khorsabad sehen, also am Palast des Assyrerkoenigs, der Urartu vernichtete. Diese Technik wird dann auch noch in nachurartaeischer, in medischer Zeit angewendet, wie die Grabung von David Stronach in Nushijantepe, südlich Hamadan zeigt.

die Armenier, die bis in unsere Tage dort blieben und in den heute russischen und iranischen Teilen auch jetzt noch dort leben.

Das Reich Urartu und seine Kulturreste sind für die internationale Wissenschaft zuerst durch den Franzosen Saint-Martin bekannt geworden, der 1823 Van besuchte. Ihm folgte der Deutsche Friedrich Eduard Schulz, der leider 1829 in der Naehe des Kelishin-Passes von Kurden ermordet wurde. Seine Aufzeichnungen konnten jedoch gerettet und veroeffentlicht werden.

Auch der englische Ausgraeber von Ninive, Austen Henry Layard, zeichnete in und um Van urartaeische Inschriften auf. 1879/80 begannen die ersten Ausgrabungen am Halditempel auf Topprakale bei Van, der urartaeischen Koenigsburg Rusa II Sie wurden von Hormuzd Rassam für das Britisch Museum durchgeführt. Die ersten grundlegenden Erforschungen des gesamten urartaeischen Gebietes, auch auf russischem und iranischem Boden, führten die beiden Deutschen Waldemar Belck und C.F. Lehmann-Haupt auf Anregung Rudolf Virchows 1989-1899, verbunden mit Ausgrabungen in Van und Toprakkale durch. Aus diesen Grabungen gelangten die ersten urartaeischen Kunstgegenstaende in die Museen von London, Berlin und Istanbul. Vor dem ersten Weltkrieg begannen auch russische Forscher wie Marr und Orbeli mit den Untersuchungen der urartaeischen Kultur. Der Deutsche Johannes Friedrich schrieb 1933 eine «Einführung ins Urartaeische».

Nach dem zweiten Weltkrieg wurde intensiv mit der Erforschung Urartus auf sowjetischem Gebiet begonnen mit den Grabungen in Karmir-Blur und Arinberd. Piotrovski, Djakonov, Oganessian, Melikishwili und Arutjunijan sind die führenden russischen und armenisch-russischen Forscher. Der Wiener Friedrich Wilhelm Koenig schuf 1955-57 das «Handbuch der chaldischen Inschriften» und der Amerikaner Warren C. Benedict die modernste urartaeische Grammatik im Jahre 1958. Charles Burney und G.R.J. Lawson, sowie das British Institute for Archeology in Ankara veroeffentlichten 1957 und 1960 in «Anatolian Studies, VII und X» aeusserst wichtige, topographische Studien und Plaene urartaeischer Plaetze in der Gegend des Van-Sees.

Um die Einordnung urartaeischer Kunstdenkmaeler und deren Interpretation haben sich in letzer Zeit verdient gemacht: R.D. Barnet in der Zeitschrift «Iraq», Ekrem Akurgal zuletzt in «Urartaeische und Altiranische Kunstzentren», Ankara 1968, Maurits van Loon «Urartian Art», Istanbul 1966, B.B. Piotrovski «Urartu, The ingdom of Van and its Art», London 1967, und Hans-Volkmar Herrmann «Die Kessel der orientalisierenden Zeit» in Olympische Forschungen VI, Berlin 1966. Grundlegende Werke sind ferner von Kurt Bittel «Grundzüge der Vor- und Frühgeschichte Kleinasiens», Tübingen 1950 und Rudolf Naumann «Architektur Kleinasiens», Tübingen 1955. Ueberblicke geben Thomas Beran in H. Schmoeckel «Kulturgeschichte des Alten Orient», Stuttgart 1961 und Margarethe Riemenschneider in «Das Reich am Ararat», Heidelberg 1966.

In den letzten Jahren sind in der Türkei einige Ausgrabungen an urartaeischen Plaetzen durchgeführt worden und zwar durch Afif Erzen in Toprakkale bei Van, durch Tahsin Oezgüc in Altintepe bei Erzincan, durch

dessen persoenliches Ende ungewiss ist. Tuspa wird von den Assyrern belagert, es gelingt ihnen aber nicht, die Stadt zu erobern.

Auf Sardur III folgt eine neue urartaeische Dynastie unter Rusa I (730-714) und ihm glückt es, den Bestand Urartus wieder zu festigen. Er nimmt den Mannaeern das Ostufer des Urmia-Sees ab und erobert Iranisch-Azerbaidjan, das heisst die Umgebung von Tabriz. Auch Mussassir wird nochmals urartaeisch. Im Westen Urartus war das Reich der Phryger mit der Hauptstadt Gordion, 93 km westlich von Ankara, entstanden unter dem Mita von Muschki, dem Midas der klassischen griechischen Geschichte. Er war ebenfalls ein Gegner der Assyrer. Doch beiden Reichen, Phrygien und Urartu, waren ausser dem südlichen Feind Assyrien jetzt im Norden Gegner erwachsen, die spaeter sowohl Phrygien als auch Urartu vernichten sollten, die Kimmerier und die Skythen. Es gelingt Rusa I, die Kimmerier vorerst noch einmal nach Westen und an die Schwarzmeerküste abzudraengen.

In Assyrien war aber gleichzeitig durch Umsturz auf Tiglatpileser III Sargon II (721-705) gefolgt. Im Westen führte Sargen zum ersten Mal die Juden ins Exil. Im Osten stoesst er auf seinem achten Feldzug durch den Zagros, wohl über Qasr-i-Shirin-Sarpol-i-Zohab-Kermanshah-Bisutun-Kangavar, ins iranische Hochland vor. Die jüngst aufgefundenen Stelen bei Sarpol und bei Kangavar berichten über diesen Feldzug. Parsua und das Mannaeerland, beide mit Rusa I verbündet, werden von Sargon II unterworfen. Rusa I wird dann selbst von Sargon geschlagen, muss fliehen und begeht Selbstmord. Das Reich Urartu wird von Sargons Heeren gründlich verwüstet. Sargon II rühmt selbst die Werke Rusas, die blühenden Staedte und Gaerten, die Bewaesserungssysteme und dann anschliessend sein eigenes Zerstoerungswerk. Er war einer der greulichsten und blutrünstigsten Eroberer der Weltgeschichte.

Von dieser Verwüstung hat sich Urartu nicht wieder erholt. Auf seinem Rückzug nach Assyrien eroberte Sargon II auch die urartaeische Provinz Mussassir und machte unermessliche Beute. Ein leider wieder verlorengegangenes, sehr wichtiges Steinrelief schilderte die Plünderung von Stadt und Tempel Mussassirs. Es wurde im Palast Sargon II in Khorsabad bei Ninive, noerdlich Mossul gefunden, versank aber beim Abtransport auf dem Tigris.

Urartu versteht es, das Kernland um den Van-See vor den Kimmeriern und Skythen zu sichern. Kriege mit Assyrien finden nicht mehr statt, Urartu ist allerdings bis zur Bedeutungslosigkeit herabgesunken. Nur noch 15 Inschriften von rund 150 heute bekannten urartaeischen Inschriften berichten von politischen Ereignissen oder Bauten, in der Zeit nach der zweiten grossen Niederlage unter Rusa I. Eine davon, aus Bastam bei Qara Ziaeddin zwischen Khoy und Maku, stammt als Tempelgründungsinschrift von Rusa II (680-654) und befindet sich im Archaeologischen Museum in Teheran.

Auf Rusa II folgen noch die uns bekannten urartaeischen Herrscher Rusa III (654-640) und Sardur IV (640-620), dann ist Urartu von den Skythen zerschlagen. Die naechsten Nachrichten aus dem Gebiet des Van-Sees stammen aus achaemenidischer Zeit und berichten, wie die Inschrift des Darius in Bisutun, von den Armeni, die mitunter, so in einer Inschrift in Persepolis, mit den Uraschtu gleichgesetzt werden. Zur Zeit des persischen Grossreiches der Achaemeniden sitzen in dem alten urartaeischen Gebiet

ist der erste Koenig von Urartu, von dem eine Inschrift erhalten ist. Er gilt auch als Gründer der neuen Hauptstadt Tuspa, dem heutigen Van, in der Osttürkei. In der Folgezeit konnte Urartu seine Macht festigen und ausdehen unter dem Koenig Ispuini (assyrisch Uschpina, 823-806), dem Sohn Sardurs.

Sein Sohn Menuas regierte dann bis 790 v.Chr. Er liess die Kelishin-Stele an der heutigen iranisch-irakischen Grenze zwischen Uschnuiyeh und Ruwandiz setzen, auf der er in urartaeischer und assyrischer Schrift von der Einnahme der Stadt Mussassir und der Errichtung eines Tempels für den urartaeischen Staatsgott Haldi berichtet. Mussassir wird nahe Ruwandiz gesucht, also schon tief im assyrischen Kernland gelegen. Es blieb bis 714 v.Chr. urartaeisch. Daran aenderte auch der Feldzug des Assyrerkoenigs Adadnirari III (809-782) nichts, der das Mannaeerland durchzog und sich rühmt, bis ans Kaspische Meer gelangt zu sein. Er kann Urartu nur im Südosten gestreift haben.

Zu dieser Zeit, am Ende des 8. Jahrhunderts v.Chr., reicht Urartu bis zum Euphrat im Westen, bis zum Sevan-oder Goektschay-See im Norden und bis zum Urmia-See im Südosten. Menuas liess am Tashtepe bei Mianduab eine Inschrift anbringen, die von seiner Oberhoheit über das Mannaeerland berichtet.

Menuas Sohn, Argisti I (um 790-765), versuchte das Reich Urartu nach Osten und Südosten zu vergroessern. Er stiess nach Transkaukasien bis an den Kur vor und zog wiederholt gegen die Mannaeer, deren Gebiet dem Reich Urartu fest einzuverleiben ihm, wie man vermutet, aber nicht gelungen ist. Er kam jedoch ins Land Barsuai, das wohl identisch ist mit Parsua, südlich des Urmia-Sees im heutigen Iranisch-Kurdestan Station auf der Wanderung der Perser nach Fars.

auf der Wanderung der Perser nach Fars.

Unter Sardur III (765-733) erreichte Urartu seine groesste Ausdehnung, allerdings nur durch fortgesetzte Kaempfe. Er liess die nordoestlichste Inschrift bei Zachalu am Südostufer des Sevansee setzen, und von ihm stammt auch die Inschrift von Sequindel bei Varzaghan noerdlich Tabriz. Sein hauptsaechlicher Expansionswille richtet sich jedoch nach Westen, so nach Kommagene und Malatya. Den Sieg über den Koenig Chilaruwanda von Malatya verkündet die Inschrift von Izoli, die westlichste aller urartaeischen Inschriften, die 1836 von Helmut von Moltke, dem nachmaligen deutschen Generalfeldmarschall entdeckt wurde.

Sardur III erobert sogar Aleppo und dehnt schliesslich sein Reich bis an die Küsten des Mittelmeeres aus. Urartu umfasst damit ein Gebiet, das dem spaeteren Territorium Grossarmeniens im christlichen Mittelalter entspricht.

Doch dieser Bestand, durch Feuer und Schwert erobert und zusammengehalten, ist nur von kurzer Dauer. Im Jahre 745 v.Chr. besteigt Tiglatpileser III den Thron Assurs und er bereitet sogleich den Kampf gegen Sardur III durch Beseitigung der inneren Schwaechen des Assyrerreichs vor. Dieser Kampf beginnt dann 743 v.Chr. und endet mit der Vernichtung Sardurs III,

Dr. Wolfram Kleiss

Ur ar tüische Architektur and Kunst

(Vortrag in der Universitat Teheran, November 1968)

Das Koenigreich Urartu, von dessen Architektur- und Kunsthinterlassenschaften heute zu sprechen ist, nahm im 9. bis 7. Jahrhundert v. Chr. in Ostanatolien zeitweise eine so bedeutende Macht ein, dass selbst das Grossreich Assyrien trotz aller Bemühungen, Urartu zu zerstoeren, gezwungen war, die Existenz dieses Staates hinzunehmen.

Bereits im 13. Jahrhundert v. Chr. taucht der Name Urartu, in abgeaenderter Form als «Uruatri» in assyrischen Quellen auf und zwar als Bezeichnung eines der Nairi-Laender im Norden von Assyrien, gegen die Salmanassar I (1273 - 1244) kaempfte. Diese Nairi-Laender sind zu jener Zeit Stammfürstentümer im armenischen und westiranischen Bergland und stellen noch kein geeintes Reich dar. Sie waren Assur gegenüber meist tributpflichtig und in assyrischen Quellen wird die hohe Qualitaet der Pferde, besonders der westiranischen Gebiete, hervorgehoben, die als Tribut nach Assyrien kamen.

Im 9. Jahrhundert waren diese Nairi-Laender bereits so geeint, dass der Assyrerkoenig Salmanassar III (8583-824), auf erheblichen Widerstand stiess, als er die Kriege gegen den Norden wieder aufnimmt und das Reich der Manaeer südoestlich des Urmiasees, also das Gebiet von Hasanlu über Ziwiye bis zum Zendan-i-Suleiman, bekriegt, und als er bis zum Tigristunnel im Westen zieht. Die Nairi-Laender hatten sich unter einem Koenig Arame geeint. Salmanassar kann zwar noch einmal die Laender verwüsten und die Hauptstadt Arames, Arzaskun nordwestlich des Vansees, zerstoeren, aber er kann die Nairi-Laender nicht voellig vernichten, wie es noch seine Vorgaenger vermochten.

Im Jahre 832 laesst Salmanassar nochmals die Nairi-Laender durch seinen General Dajanassur angreifen, doch scheitert dieser Versuch am starken Widerstand der Laender unter ihrem Koenig Sardur I, assyrisch Scheduri. Sardur

بخش دوم



گشایش مجلس علمی و تحقیقی دربارهٔ رشیدالدین فضل‌الله همدانی

دراین عکس آقایان دکتر مجید رهنما وزیر علوم وآموزش عالی و دکترعلینقی عالیخانی رئیس دانشگاه تهران و شجاع‌الدین شفا معاون وزارت دربار و رئیس کتابخانه پهلوی و آقای دکترنصر رئیس دانشکدهٔ ادبیات وجمعی از استادان دانشگاه تهران دیده میشوند.

بزرگداشت تاریخ وفرهنگ ایران

آبان‌ماه امسال ، ماه‌بزرگداشت تاریخ وفرهنگ ایران‌بود واین امرمهم با تکفل‌وزارت فرهنگ وهنر ، وزارت علوم وآموزش عالی ودانشگاه تهران بنحوی جالب برگزار شد ، وزارت‌علوم وآموزش عالی باهمکاری دانشگاه تهران بمناسبت ششصدوپنجاهمین سال درگذشت خواجه‌رشیدالدین‌فضل‌الله همدانی مورخ وطبیب نامدار درسده‌های هفتم وهشتم‌هجری کنگره‌ای علمی وتحقیقی دائرنموده ووزارت فرهنگ وهنر دومین‌کنگرهٔ تاریخ و فرهنگ ایران‌را[1] برگزارکرد.ومادراینجاخلاصهٔ آنچه راکه‌دراین دو کنگره گذشته است ذکرمیکنم :

۱ـ نخستین کنگره تاریخ ، درآبانماه ۱۳۴۷ تشکیل گردید.

«۱»

کنگرهٔ علمی وتحقیقی دربارهٔ خواجه رشیدالدین فضل‌الله

مجلس علمی وتحقیقی دربارهٔ احوال وآثار و افکار خواجه رشیدالدین فضل‌الله باشرکت آقای‌مجید رهنما وزیرعلوم وآموزش‌عالی ، آقای‌عالیخانی رئیس‌دانشگاه و جمعی ازمحققان ودانشمندان برجستهٔ ایرانی وخارجی در ساعت‌ده‌صبح روزدوشنبه دوازدهم‌آبانماه درتالارابن‌سینای دانشکدهٔپزشکی تشکیل گردید .

ابتدا سلام شاهنشاهی نواخته‌شدسپس پیام شاهنشاه‌آریامهر توسط‌آقای شجاع‌الدین شفا معاون‌وزارت دربارشاهنشاهی بشرحی که درآغاز مجله‌درج گردیده قرائت شد .

پس ازپایان‌قرائت پیام شاهنشاه‌آریامهرجناب‌آقای‌علینقی‌رئیس‌دانشگاه ضمن بیاناتی اظهار داشتند :

بسیارخوشوقتم که ازطرف خودوهمکاران‌دانشگاهی بحضور سروران ارجمند بخصوص میهمانان خارجی دانشگاه خیر مقدم عرض نمایم . امیدوارم اجتماع دانشمندان ایرانشناس بمنظور گرامی داشتن خاطرهٔ رشیدالدین‌فضل‌الله همدانی‌همراه باموفقیت‌باشد ونظریه‌هائی که بین دانشمندان ایرانی و خارجی دربارهٔ مسائل مختلف‌ایرانشناسی انجام خواهد شد ازهرجهت‌سودمند تشخیص داده بشود .

آنگاه جناب‌آقای مجیدرهنما وزیرعلوم وآموزش عالی بیانات‌مبسوط پیرامون‌آثار وتحقیقاتی که رشیدالدین فضل‌الله همدانی درزمینه‌های مختلفهٔ علمی انجام داده ایراد کردند .

«۲»

سپس آقای سیدحسین نصر رئیس دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی اظهار داشتند.

بزرگداشت متفکران و دانشمندان گذشته نه تنها از لحاظ روشن ساختن تاریخ یك ملت ارزشمند است بلکه نشانهٔ حیات واقعی یك فرهنگ زنده وروشن سازنده جهت آن فرهنگ درآینده است. گذشته یك ملت مرده نیست بلکه در هر نسل ودرهر لحظه ازحیات آن فرهنگ آن گذشته حیاتی نوین مییابد وبا تفسیر وتأویلی که هر نسل از آن گذشته میکند بزندگانی آن نسل معنی میبخشد.

وپس ازمطالب دیگری که آقای نصر درپیرامون دورنمای شخصیت علمی وفرهنگی رشیدالدین فضل‌الله بیان داشتند پیامهائی که از مراکز مختلف علمی بمناسبت تشکیل این کنگره فرستاده بودند قرائت گردید

در این مجمع علمی نه ایرانشناس از کشورهای خارج وهفده دانشمند ایرانی شرکت کردند وبیست‌وپنج مقاله علمی خوانده شد:

نام شرکت‌کنندگان و سخنرانان

۱- اشپولر- برتولد
۲- افشار - ایرج — یزد ورشیدالدین
۳- باستانی پاریزی - محمدابراهیم — دربارهٔ داستانهای جامع‌التواریخ
٤- بویل‌جان — اهمیت تاریخ رشیدالدین درتحقیقات مربوط بمغول
٥- بیانی - شیرین — بررسی اوضاع اجتماعی ایران ازخلال جامع‌التواریخ
٦- توران - عثمان — رشیدالدین فضل‌الله و تاریخ ملل ترك
۷- حبیبی- عبدالحی — روزگار وآثار وشخصیت نیکوکار رشیدالدین
۸- خانلری - پرویزناتل
۹- دانش‌پژوه - محمدتقی — سوانح‌الافکاررشیدی
۱۰- زریاب‌خوئی- عباس — نکاتی دربارهٔ رشیدالدین

۱۱ـستوده ـ حسینقلی عواید ودرآمدهای خواجه‌رشیدالدین‌و کیفیت مصرف آن

۱۲ـ سلیم ـ غلامرضا تعلیم وتربیت در ربع‌رشیدی

۱۳ـ شهیدی ـ جعفر سبك نثر فارسی رشیدالدین

۱٤ـطوفان‌ـزکی‌ولیدی آثارفلسفی‌واجتماعی‌رشیدالدین

۱۵ـ علی‌زاده ـ عبدالکریم آثار رشیدالدین دراتحاد جماهیر شوروی

۱٦ـفروزانفرـبدیع‌الزمان بعضی‌اطلاعات‌تازه در بارۀ رشیدالدین

۱۷ـلوتر ـ کنت سلجوقنامه و جامع‌التواریخ

۱۸ـمحقق ـ مهدی رشیدالدین‌دردفاع از غزالی‌طوسی

۱۹ـ محیط طباطبائی‌ـمحمد سیاست رشیدالدین

۲۰ـمرتضوی‌ـمنوچهر تبریزدر عهدرشیدالدین

۲۱ـمشکورـمحمدجواد ربع‌رشیدی

۲۲ـ مینوی ـ مجتبی تنکسوق‌نامه

۲۳ـ نصرـ سیدحسین اهمیت‌رشیدالدین‌ازلحاظ‌تاریخ‌فلسفه‌وعلوم‌اسلامی

۲٤ـ نظامی ـ خالق‌احمد

۲۵ـیان‌ـکارل آشنائی مغرب‌زمین بارشیدالدین

۲٦ـیوسفی‌ـغلامحسین انعکاس‌اوضاع اجتماعی درآثار رشیدالدین

این کنگره بمدت چهارروز درتهران و تبریزادامه داشت وپس ازمشاوره و تبادل نظرتصمیمات وپیشنهادهای مذکور در زیرمورد تأیید اعضای علمی وتحقیقی مربوط به رشیدالدین فضل‌الله واقع شد :

۱ ـ پیام شاهنشاه‌آریامهر ازنشانه‌های علاقه‌مندی خاص ذات همایونی‌به دانشمندان‌گذشته ولزوم تتبع وتحقیق در احوال ملت ایران وافرادبرجستهٔ آن است .

۲ـ سپاسگزاری‌اعضای‌مجلس به‌وزیرعلوم‌وآموزش عالی‌به‌مناسبت‌قرائت خطابه محققانه‌و کمك‌معنوی ومادی ونیز به‌روسای‌دانشگاه تهران‌وتبریزاعلام

شود که توسط دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ودانشکدهٔ ادبیات وعلوم‌انسانی دانشگاه تبریز این‌کار را عملی کردند.

۳ ـ پیامهای مؤسسه و تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزش کشور وابسته به‌وزارت علوم وآموزش عالی ، انجمن آثار ملی ، کتابخانه پهلوی ، اتحادیه جهانی ایران‌شناسی ، دانشگاه مشهد ، دانشگاه تبریز گویای اهمیت کاراین مجلس علمی بود .

٤ ـ اعضای مجلس امیدوارند که مجموعهٔ سخنرانیهای ایراد شده هرچه زودتر چاپ شود و دردسترس علاقه‌مندان قرار گیرد .

اعضای مجلس به‌مؤسسات علمی کشور ایران توصیه و یادآوری میکنند که مهمترین نتیجه وواجب‌ترین‌کار چاپ انتقادی متون آثار رشیدالدین و تدوین کتاب‌شناسی کاملی‌از نسخ‌خطی وچاپی‌تألیفات‌او و کتب‌مربوط به‌اوست. بهمین ملاحظه طرحی جداگانه تهیه شدتامجمعی خاص این‌کارارزشمند وبسیار با اهمیت را عملی‌سازد .

البته مناسب است برای بزرگداشت رشیدالدین از هم اکنون مؤسسات تحقیقـاتی‌دانشگاههای تهران وتبریز با همکاری دانشمندان متخصص‌انتشار کتابها و مجموعهٔ مقالاتی راآغاز کنند .

۵ ـ اعضای مجلس پیشنهاد میکنند که در محل ربع‌رشیدی یك مؤسسهٔ تحقیقاتی وابسته به دانشگاه تبریز ایجاد شود تاهم پهنه‌ای کـه حوزهٔ علمی بزرگ عصرخود و بنیاد شده توسط رشیدالدین بوده‌است محفوظ بماندوهم یك رشته تحقیقات جدید بنام آن دانشی مرد عملی شود . در ایـن محوطه حفریات عملی انجام گیرد ودر صورت امکان نقشه‌ای ازآن ترتیب یابد .

٦ ـ کتابخانهٔ‌مرکزی‌دانشگاه تبریزوتالارایرانشناسی کتابخانه‌مرکزی دانشگاه‌تهران‌و کتابخانه‌عمومی‌همدان‌به‌نام‌رشیدالدین‌فضل‌اله نامگذاری‌شود

۷ ـ سه خیابان‌درتهران‌وتبریزوهمدان به‌نام خواجه رشیدالدین‌فضل‌اله وزیرموسوم گردید .

۸ - دانشگاهها و کتابخانه ملی وسلطنتی ومجلس شورای ملی کوشش نمایند که نسخ نفیس آثاراورا که درمجموعه‌ای خصوصی نگاهداری‌میشود خریداری کنند .

۹ - نسخه‌وقفنامه بسیارمهم‌او که‌ازتصاریف بی‌امان روزگارمصون‌مانده است وخط عصرهموست خریداری گردد وفوراً بصورت عکسی‌زیرنظرمجمع چاپ آثاراوبه‌چاپ برسد .

۱۰ - تهیه دونسخه عکس یامیکروفیلم از کلیه نسخ آثاررشیدالدین از اکناف عالم برای دوکتابخانه مناسب تحقیق درتهران وتبریزفراهم شود .

۱۱ -شهرداری‌بایکی ازمؤسسات‌دیگرمجسمه‌رشیدالدین‌را تهیه‌ودریکی ازمیدانهای شهرتبریزنصب کند .

پیشنهادهای‌مجلس علمی و تحقیقی مربوط به‌رشیدالدین‌فضل‌الله در بارهٔ چاپ و انتشار آثاروی

۱- دانشگاه‌تهران . تبریزمرکز تحقیقات وبرنامه‌ریزی‌علمی وآموزشی بنیان گذار اجرای‌طرح‌چاپ‌آثارموجود رشیدین‌فضل‌الله به‌زبان‌فارسی‌وعربی باشند ودرصورت‌لزوم طرح‌لازم را جهت اخذ اعتباربه‌سازمان‌برنامه‌بدهند.

۲- مدیریت این‌کار بـه عهده دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران گذاشته شود وکمیته‌ای به‌ریاست‌رئیس‌آن دانشکده وعضویت‌نمایندهٔ دانشگاه‌تبریز (دانشکدهٔ ادبیات) وآقای‌مجتبی مینوی بعنوان مدیرعلمی وآقای‌ایرج‌افشار معاون‌ایشان این‌کار رابه انجام برسانند.

۳- کتب وآثار رشیدالدین تقسیم بندی‌شود وکارعلمی تصحیح وتنظیم و تعلیقات‌نسبت به‌هر کتاب یابخشهای آن‌به اشخاص متخصص که توسط کمیته معین میشوند واگذار گردد واز کسانی که‌داوطلب‌باشندنیزاستفاده‌شود.

٤- بررسی‌دقیق نسخ واینکه کدام نسخه باید مناط‌کار گیرد باهمکاری
ترك کمیته وافرادی که متصدی‌کار میشوند انجام گیرد .

٥- مجموعهٔ مقالات این مجلس بانضمام یك کتابشناسی‌کامل اولین مجلد
ن‌مجموعه باشد.

٦- ازآن‌قسمت ازآثار رشیدالدین که لازم‌است چاپ‌عکسی‌به‌عمل‌آید.

٧- تعیین‌تقدم و تأخرآثار رشیدالدین برای‌چاپ برعهده کمیته باشد.

٨- کتابخانه‌ای‌خاص‌آثار رشیدالدین‌بصورت‌اصل‌نسخ باعکس‌آنهابرای
کمیته فراهم‌آید.

٩- این‌مجموعه به شکل واحدی توسط کمیته‌چاپ‌شود و به‌نسبت‌اشتراك
ؤسسات‌کتب‌چاپ شده بین‌آنها تقسیم گردد .

١٠- هریك ازمجلدات بانام مصحح آن‌جلد چاپ شود و کمیته ازلحاظ
ظارت کلی که دارد موظف باشد که هریك از مجلدات رامورد رسیدگی‌قرار
هد تاروش تصحیح وتنظیم یك نواخت‌باشد.

١١- اصول‌تصحیح متن‌را کمیته‌قبلا به‌اطلاع کسانی که مایل به‌مشارکت
ستند برساند.

١٢- اعضای‌این‌مجلس اطلاعات خودرادر بارهٔ‌نسخ‌موجودآثاررشیدالدین
در کتابخانه‌های مختلف‌جهان‌به کمیته اطلاع‌دهندو‌نظریات‌خودرادرخصوص
چاپ هر کدام مرقوم‌دارند.

این پیشنهادات به‌اتفاق‌آراء مورد تصویب اعضای مجلس علمی وتحقیقی
قرار گرفت.

-۲-

دومین کنگرهٔ تاریخ و فرهنگ ایران

این کنگره که مقارن باایام جشنهای فرهنگ وهنر ترتیب یافت ازصبح روز یکشنبه یازدهم آبانماه ۱۳٤۸ درتالار وزارت فرهنگ وهنر باپیام علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران گشایش یافت[۱]

پس ازپیام علیاحضرت شهبانو که بوسیله جناب آقای پهلبد وزیرفرهنگ وهنر قرائت شد بیاناتی نیز دربارهٔ اهمیت تاریخ وتدوین آن بوسیله ایشان ایراد گردید :

حضارمحترم فرمان مبارك شاهنشاه آریامهر در بارهٔ تألیف تاریخ کامل ایران بـه کتابخانه پهلوی و تشکیل کنگره جهانی ایرانشناسان در تهران و فرمایشات حکیمانهٔ خسروانه درباره اهمیت فرهنگ ولزوم توجه بیشتر به آن دومجامع بزرگ فرهنگی جهان ، همگان را به اهمیت آگاهی عمیق دربارهٔ تاریخ وفرهنگ درخشان ملی و استفاده ازآنها برای پدیدآوردن زندگانی بهتروسالمتر وسازندگی آینده درخشانتر ونگاهداشت و تقویت همبستگی ملی معطوف داشت.

این توجه در روزگاری حاصل گردید که مسابقه جهانی پیشرفت صنعتی و فنی واقتصادی اندیشه‌های جهانیان را سخت بخودمشغول ساخته است.

وزارت فرهنگ وهنر باالهام از فرمانها و فرمایشات شاهانه فعالیت خود رابرای بررسی درتاریخ وفرهنگ ایران توسط دانشمندان ایرانی ازدو سال پیش آغاز نمود.

۱- برای متن پیام علیاحضرت شهبانوی ایران بآغاز مجله رجوع فرمائید .



منظره‌ای ازگشایش کنگرهٔ تاریخ و فرهنگ ایران در تالار موزه ایران باستان

تشکیل مجامعی ازکارشناسان مربوط برای پژوهش و سخنرانی و بحث، یکی ازراههای مناسب وبلکه ضروری ولازم برای‌این‌منظور تشخیص داده‌شد و مشاوره‌باتنی‌چند از دانشمندان این‌رشته برای تعیین‌برنامه نخستین‌مجمع بدان‌انجامید که نخست موضوع اهمیت تاریخ و پایگاه‌آن درمیان دانشهای دیگر و لزوم پژوهش در آن و همچنین آموزش آن در رده‌های گوناگون اجتماع از روستائیان تادانشجویان ، در کنگره‌ای مورد بررسی و بحث‌قرار گیرد و سپس تاریخ و فرهنگ ایران که از یکدیگر جدائی ندارد دوره به دوره‌یابخش به‌بخش دربرنامه‌های متوالی دیگر مطرح گردد و به‌این ترتیب تاریخ ۲۵۰۰ ساله‌شاهنشاهی و فرهنگ ایرانیان‌از کهن‌ترین زمان تابه‌امروز بوسیله خود آنان بهتر وبیشتر شناخته ومعرفی‌شود وهمه دانشمندان به‌سهم خویش‌امکان‌شرکت‌دراین‌خدمت بزرگ‌ملی وعلمی‌رابیابند.

از اینروسال گذشته بامناسبت خاص ویاپیام شاهنشاه آریامهر همزمان باجشن فرهنگ و هنر نخستین کنگرهٔ تاریخ در ایران باشرکت گروهی از دانشمندان کشور در پایتخت تشکیل یافت وسخنرانیها و بررسیها وبحث‌های آن‌بصورت کتابی چاپ ونشرشد.

دراین کنگره تاریخ و فرهنگ ایران‌پیش ازهخامنشیان مطرح خواهد بود . و این دوره‌ای‌است که مسائل‌مهم‌و گوناگون برای‌پژوهش وبحث،درآن فراوان است و بررسیهای آن بیگمان زمینه را برای بررسی دوره‌های بعد آماده‌تر خواهد نمود.

در پایان از دانشمندانی که دعوت وزارت فرهنگ و هنر را پـذیرفته‌و باعلاقمندی بسیار درآن شرکت نموده‌اند تشکرمیکنم وکامیابی آنان رادر وظیفه ارجمند و خدمت مقدسی که برعهده گرفته‌اند آرزومندم .

وسپس آقای‌دکتر صادق کیامعاون وزارت فرهنگ و هنر و استاد دانشگاه تهران مطالبی بدین شرح بیان نمودند :

« درتشکیل این مجمع که بمنظور بررسی کامل و همه جانبه در تاریخ وفرهنگ ایران برپا گردیده ، راهنماوالهام بخش ، فرمانها و فرمایشهای شاهنشاه آریامهر بوده است و بس .

« موضوع این کنگره « تاریخ و فرهنگ ایران پیش از هخامنشیان » است » . امید است که این جلسه و جلسات آینده این مجمع فعالیتهای خود را با موفقیت بانجام رساند و گذشتهٔ با شکوه و فرهنگ درخشان ایران آنچنان که مورد نظر شاهنشاه آریامهر است توسط خود دانشمندان ایرانی بهتر و بیشتر شناخته شده وتأثیری را که درگذشته در بهبود زندگانی و ارتقاء معنوی وفکری ایرانیان وهمبستگی بیشتر آنان وسازندگی آینده داشته است بازنماید . »

جلسات سخنرانیها از بعد از ظهر همان روز در تالار موزه ایران باستان بمدت سه روز تا سه شنبه ۱۳ آبان با شرکت ۲۵ نفر از محققان ودانشمندان کشور در بارهٔ تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران پیش از هخامنشیان برگزار گردید :

آقای دکتر فرهاد آبادانی در بارهٔ مذهب محمدی
آقای بیژن ابو سعیدی » آثار تاریخی دورهٔ پیش از هخامنشیان
آقای ادیب کسروی » بنیاد تمدن آریائیها در بین النهرین
سرکار سرگرد بازنشسته مراد اورنگ » فرهنگ ایران پیش از زردشت

آقای بابك‌راد	دربارهٔ نیایشگاههای پیش‌از زردشت
بانو دکتر شیرین‌بیانی	» عیلام‌یکی ازسرچشمه‌های تمدن‌ایران
بانو ملکزاده بیانی	» تأثیر نقوش مهرها در تاریخ
آقای علی‌اکبر جعفری	» شماری‌از کیش‌های هندوایرانی‌پیش‌از زردشت
جناب‌آقای‌دکتر پرویزخانلری	» مبدأ تاریخ ایران چیست
آقای دکترابوالحسن دهقان	» صنعت سفال‌سازی پیش‌ازهخامنشان
آقای‌دکتر محمداسماعیل‌رضوانی	» تأثیرموقع‌جغرافیائی درایجادحوادث تاریخی
آقـای‌علی سامی	» هنر ایران از دورانهای خیلی‌دور
آقای‌دکتر غلامرضا سلیم	» هخامنشان‌ومسئلهٔ‌یونان‌وعنصر‌یونانی
آقای دکترناصرالدین‌شاه‌حسینی	» جهان بینی قوم ماد
آقای نعمت شوقی	» تاریخ تغییرات اجتماعی قـوم‌پارس و مختصری‌ازاقوام همجوار دردوره‌های ابتدائی حاکمیت هخامنشی تا ۴۵۰ پیش‌از میلادی
تیمسار سپهبد محمود صادقیان	» شناخت مسائل جغرافیائی در کهن تاریخ میهن‌ما
آقای رحیم عفیفی	دربارهٔ فرهنگ وتمدن در گاهان زردشت
سرکار سرهنگ‌دکترجهانگیر قائم‌مقامی	» ارتش‌ایران‌دردوران‌پیش‌ازهخامنشیان

آقای دکتر سیف‌الدین قائم‌مقامی دربارهٔ تمدن و فرهنگ ایران در دورهٔ سنگ افراشتی

آقای منوچهر خدایار محبی » آئین نخستین و افسانه های دینی در ایران پیش‌از دورهٔ هخامنشی

آقای دکتر محمدجواد مشکوة » اوضاع جغرافیائی و تاریخی آذربایجان پیش‌از تشکیل دولت ماد

آقای دکتر فرخ ملکزاده » تاریخ و فرهنگ گوتیان و لولوبیان

آقای دکتر عزت‌اله فهیمیان » حفاری هفت‌تپه و رابطهٔ آن با تاریخ عیلام

آقای عبدالحمید نیرنوری » لزوم توجه به تاریخ باستانی وسنتی ایران

آقای دکتر کاظم ودیعی » نخستین کانونهای حکومتی ایران و رابطهٔ آن با واحد های بزرگ جغرافیائی

محمد مشیری

معرفی

یك کتاب بی اندازه جالب و عجیب

در باره اهمیت کتاب

کتابی که در بارهٔ آن بحث میکنیم کتابی است بسیار جالب و بی‌مانند که بـه نام عجیب **«رستم التواریخ»** نامیده شده و اخیراً توفیق چاپ و انتشار آن بدست آمده است.

این کتاب ازنظـر احتوای مطالب وحقایق بکری که تاکنون در نوشته وکتابی درج نشده ، در نوع خود بی نظیر میباشد.

در این کتاب بداستانهـا و مطالبی دربارهٔ حوادث وسوانح ایام سلطنت شاه سلطان حسین صفوی تا اواسط پادشاهی فتحعلی شاه قاجار برمی خوریم کـه در نهایت سادگـی و بدون حشو و زوایـد ، وضع اجتماعـی آن

دوران راتشریح کرده وتاآنجا که ازجریان وقایع اطلاع داشته و یا امکان بازگو کردن مطالب برای‌وی میسر بوده ازذکر وبیان‌آن دریغ نکرده‌است .

این کتاب صرفنظرازشمول حقایق تاریخی ازقبیل حوادث دوران‌سلطنت شاه سلطان‌حسین وانقراض سلسلهٔ صفوی وهجوم افاغنه و سلطنت محمود و اشرف وظهورنادرشاه ودوران پادشاهی کریم خان زند واخلاف وی‌وهرج و مرج ملوك‌الطوایفی وجنگهای فتحعلی‌خان قاجار ومحمدحسن خان قاجار وظهورآقامحمدخان و تشکیل سلسله قاجاریه و سلطنت فتحعلیشاه و غیره مشتمل برافادات بسیاری ازوضع اجتماعی واخلاقی مردم‌آن روزگار است ، که اطلاعات ارزنده وجالبی از فساد امرای درباری و روحانیون و تبهکاری وزرا وحکام وطبقهٔ ممتازه وسمت‌های افغانان اشغالگر ، بدست میدهدونیز متضمن اطلاعات گرانبهائی است دربارهٔ حرفه‌ها ومشاغل ونام علماء وحکما وخطاطان ، هنرمندان واطباء وپهلوانان وباشیان وعیاران ومکاران ولولیان ونیزدربارهٔمالیات وخراج شهرهاومالیات ونرخ بسیاری‌ازکالاها والقاب‌شهره وغیره که ازجهت مطالعات تاریخ اجتماعی‌آن دوره بسیار مفید میباشد .

نویسندهٔ کتاب کیست ؟

نام‌مؤلف‌محمد هاشم است که آصف تخلص‌میکردوبه‌لقب رستم الحکما اشتهارداشته است وبطوریکه خود مینویسد ، این‌لقب راپدرش بوی‌داده :

« ..... لاجرم ای‌فرزندولپسند سعادتمند ، چون نشانه‌های‌همایون‌طالع و فیروز بختی درتومی‌بینم ، پس ترامُلقّب ومخاطب نمودم به رستم الحکما که برتومبارك ومیمون باد ...» ص۶۲ کتاب

رستم‌الحکما در جاهای مختلف کتاب القابی به شرح زیر بخود نسبت میدهد :

حکیم بزرگ دوران ، فیلسوف سترك زمان ، عالم‌آرا ، سید الفلاسفه ، شمس‌الوزراء ، زبدةالعلما ، عین‌الفقها ، عقیلةالعرفا ، هرمس صفات ، ار

کمالات، فیثاغورث سمات وامثال اینها، ونیز مینویسد که ازطرف فتحعلیشاه بلقب **صمصام الدوله** مخاطب شده (ص ۱۲۳ کتاب).

رستم الحکما، شعرنیز میسروده ودیوان‌شعری بنام **گلشن** داشته که‌در کتاب حاضر ازآن دیوان بمناسبت موضوع گاهی ابیاتی آورده است.

وی‌تألیفات‌دیگری نیزدارد که چندتااز آنهابخط‌خودش‌در کتابخانه‌های ملی‌طهران ودانشگاه وملك وجامع گوهرشاد (مشهد) موجود است (مراجعه شود بمقالهٔ آقای‌محمدتقی دانش‌پژوه درمجله دانشکده ادبیات وعلوم‌انسانی شماره ٥ و٦ سال ١٥ ص ٤٧٦ ونیز مقاله آقای احمد سهیلی خوانساری در مجلهٔ وحید سال اول شماره یکم (ص ۲۱)

رستم‌الحکما خودرا درحسن خط می‌ستاید نیز مدعی است که خطی از تعلیق ابداع کرده که‌آنرا بنام **مسلسل‌خاقان پسند** خوانده میشود که‌در کتاب چاپ حاضر چهار صفحه ازخط مؤلف برای دیدن علاقه‌مندان به قطع اصلی کلیشه شده است.

دانشمند گرامی **دکتر عبدالحسین نوائی** در کتاب **کریمخان زند** اثـر تألیفی خود بـاآنـکه نسخه رستم التواریخ رادر اختیار داشته و در سراسر کتاب خود از آن استفاده شایان نموده‌اند متأسفانه نـام مؤلف را اشتباهاً **امیرحسن خوش‌حکایت** که پدر مؤلف بوده، قید فرموده‌اند وتصور میرود ایشان‌ازنسخهٔ کتابخانهٔ **ملك** که‌فاقدصفحات‌اول‌وآخراست استفاده‌فرموده‌اند واین اشتباه ناشی ازآن باشد، گرچه در جاهای بسیاری از کتاب نام مؤلف کراراً بطورصریح وکامل‌آمده است.

سبب تألیف کتاب

مؤلف‌سبب تألیف کتاب راچنین مینویسد:

«.... مرا نامور پدری بود، حکیم‌منش وفیلسوف روش .... مشهوربه **امیرمحمد حسن خوش‌حکایت** ...... که چون احساس نمود واطلاع یافت، که

این مخلص درسن چهارده سالگی ، پای دردائرهٔ شاعری وانشا گری نهاده و
ازفصاحت وبلاغت میزند وبتضعیف اشعارآبدار وانشائی منشآت حلاوت مد
مشغول میباشد ... چنین گفت :

« .... ای فرزند سعادتمند ، ازابتدای دولت گردون مدت ، سلطان جمشی
نشان ، شاه سلطان حسین .... الی الآن ازوقایعی که وقوع یافته ، هرچه بچش
خوددیدم وهرچه ازوالد وعم خودشنیدم، قصه‌های شیرین وحکایت‌های دلنش
درخاطر ویاددارم بتدریج وترتیب ذکر میکنم وبدقت بشنو وبرصفحهٔ تقر
بخامنه تحریر درآور که ازمن وتو دراین ناپایدار یادگاری بماند .

ای فرزند سعادتمند ، این حکایات را که ازمن میشنوی ، با کمال وضو
واختصار به‌عبارات شیرین بیان کن که بفهم همه کس ازخاص وعام نزدیک باش
وطریقهٔ **خیر الکلام ماقل ودل** راازدست مده وزنهار کلمات مغلقه بهم پیچی
از فهم عوامل دور ، دراین تاریخ میآور که باعث حیرانی خلایق باشد و
سبیل وجوب **برهان وکنز وفرهنگ وقاموس** بجهت فهمیدن الفاظ مشکله آ
درمیان آورندواین کتابها بسیار نادروکم ونایاب است واین تاریخ رامسمی ک
به **رستم التواریخ** ودیباچهٔ آن راموشح و مزین نما وبیارا و زینت بده بنـ
واسم گرامی شهنشاه کشور گیر ، جهان آرا . . . » (ص ٦٣ کتاب)

تاریخ تألیف

مؤلف تاریخ تألیف را صریحاً می‌نویسد :

« غرض آنکه این تاریخ مبارك میمون را ازسال یکهزار وصدونودو
هجری به تدریج نوشته، تاسال یك‌هزار وصدونود ونه‌سال ویازده‌ماه هجر
ومسوده‌های وقایع وحوادث آن به گوشهٔ افتاده، درسال یك‌هزار ودویست و
هجری که سال نهم سلطنت .. سلطان محمدشاه قاجار (منظورآقامحمدخ
است) مسوده‌ها را جمع نموده ونسخه نوشته وبگوشهٔ نهاده تاآنکه درس
یکهزار ودویست وچهل وهفت که سال سی‌وهفتم (سی وپنجم صحیح است
شاهی فتحعلیشاه ، بنظر کیمیا اثرهفت شاهزاده . . . رسید ومورد تحسین
آفرین بسیار گردید.» (ص ٥٢و٥٣)

نسخه های موجود

از نسخه‌های این کتاب آنچه دیده شده عبارتنداز :

۱- نسخهٔ حاضر که درکتابخانه آثارفرهنگی شهرتوبینگن آلمان غربی به شماره ۸۲۰ ضبط وموجود بود که برحسب درخواست نویسندهٔ مقاله و موافقت مدیریت دانشگاه توبینگن میکروفیلم آن تهیه گردید واینك که توفیق چاپ وانتشارآن را بدست آورده : برخود فرض ولازم می‌دانم که از اولیای دانشگاه مزبور و مدیریت کتابخانه و مقامات محترم فرهنگی دیگر سپاسگزاری نموده ومراتب تشکر صمیمانه خودرا تقدیم بدارم .

توضیحاً تذکرداده می‌شود که این نسخه راآقای نجم آبادی ضمن فهرست کتابهای دیگر درمقاله خود درشماره ۳سال هفتم مجله دانشکده ادبیات تهران صفحات ٦٩ تا٨٦ معرفی فرموده‌اند ، متأسفانه جناب ایشان نام مؤلف را علیمرادخان قید فرموده‌اند که معلوم نیست این نام از کجا آمده است .

۲- نسخه کتابخانه‌ملی **ملك** که به شماره ۳۸۰۸ وبه خط نستعلیق ۱٤ در ۲٤۳برگ ۱۱سطری به قطع ۱۷/٥×۲۲/٥ سانتیمتر واز آغاز و انجام آن ورقی افتاده است (طبق تقریرآقای دانش پژوه) . متأسفانه استفاده ازاین نسخه برای ما میسرنشد.

۳- طبق اطلاع ، چندسال قبل مقداری از این کتاب به اهتمام دانشمند عالیقدر جناب آقای **سلطانعلی سلطانی** بهبهانی در چند شماره از روزنامه پیك ایران منتشرشده وباتمام کوشش وسعی که مبذول شد، نمونهٔ ازآن بدست نیاید و معلوم نگردید که آقای سلطانی از چه نسخه استفاده فرموده‌اند و بعلت کسالت شدید وممتد ایشان توفیق شرفیابی بدست نیامد و نتوانستم بفهمم که آیا نسخه ثالثی داشته‌اند یاازنسخه کتابخانه ملك استفاده فرموده‌اند.

بهرتقدیر تصور می‌رود تاحد لازم این کتاب شناخته شد و علاقه‌مندان را تا اندازهٔ درباره شناسائی این کتاب جالب یاری نمودیم .

چاپ کتاب

چاپ کتاب به کوشش نویسندهٔ مقاله درطهران (چاپخانهٔ تابان) در ۵۵۶ صفحه به قطع وزیری با کاغذ ۹۰ گرمی سفیدبه انجام رسیده وحواشی وتلیقاتی به آن افزوده شده است وبرای تسهیل کار مراجعه کنندگان فهرست‌هائی به شرح زیر (نام کسان ـ نام جای ها ـ حرفه ها و مشاغل ـ فهرست القاب ـ اصلاحات مربوط به اندرونی شاهان صفویه ـ نام جانوران ـ نام گیاهان ـ نام آلات موسیقی نام آلات جنگ ـ نام کتابها) تنظیم وباشرح معانی بعضی از لغات واصطلاحات ومعنی بعضی ازنام های مشاغل درآخر کتاب آمده است.

چاپ کتاب تاحدامکان خوب است وتقریباً می‌توان گفت عاری ازاغلاط چاپی مورد ابتلای مطبوعات فعلی است صحافی وجلد کتاب محکم وخوب و طلاکوب است. نویسنده اذعان دارد که باچاپ این کتاب ازحدخود پا را فراتر نهاده است ولذا ازپیشگاه فضلاودانشمندان بانهایت فروتنی ازاین جسارت خودپوزش می‌طلبد واستدعای بخشش دارد.

« پایان »

مجله
بررسی‌های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی

مدیر داخلی - ستوان یکم مجید وهرام

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی - نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران
(کمیتهٔ تاریخ)
جای اداره : تهران - چهارراه قصر ، ستاد بزرگ ارتشتاران
نشانی پستی : « تهران ۲۰۰ »

بهای مجله هر شماره	برای نظامیان و دانشجویان	۳۰ ریال
	برای غیرنظامیان	۶۰ ریال
بهای اشتراک سالانه ۶ شماره در ایران	برای نظامیان‌ودانشجویان	۱۸۰ ریال
	برای غیرنظامیان	۳۶۰ ریال

بهای اشتراک درخارج ازکشور : ۶ دلار

برای اشتراک : وجه اشتراک را به‌حساب ۷۱۴ بانک مرکزی با ذکر جملهٔ «بابت اشتراک مجلهٔ بررسی‌های تاریخی» پرداخت ورسید را با نشانی‌کامل خود به‌دفتر مجله ارسال فرمائید .

چاپخانهٔ ارتش شاهنشاهی ایران

Barrasihaye Tarikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ETAT — MAJOR DE COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET RÉDACTEUR:

COLONEL DR. DJAHANGUIR GHAÏMMAGHAMI

ADRESSE:

IRAN

TÉHÉRAN - ARMÉE 200

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 NO S.

ستاد بزرگ ارتشتاران

کمیتهٔ تاریخ

Barrasihâye Târikhi

Historical Studies of Iran

Published by

Supreme Commanders' Staff

Tehran - Iran



چاپخانه ارتش شاهنشاهی